

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمہ اناسیل اربعہ

ترجمہ تعلیقات و توضیحات

میر محمد باقر بن اسماعیل حسینی خاتون آبادی

(۱۰۷۰-۱۱۲۷ھ ق)

بہ کوشش

رسول حفیہ ریان

کتاب مقدس. عهد جدید. فارسی.
ترجمه اناجیل اریعه / ترجمه [از عربی]، تعلیقات و توضیحات محمد باقر بن اسماعیل حسینی خاتون
آبادی (۱۰۷۰ - ۱۱۲۷ ق.)؛ به کوشش رسول جعفریان - تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
هفتاد و پنج، ۲۹۹ ص. - (میراث مکتوب؛ ۳۱: زبان و ادبیات فارسی؛ ۱۰)
ISBN 964-8700-07-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
ص.ع. لاتینی شده:
کتابنامه به صورت زیر نویس.
چاپ اول: ۱۲۷۴.
۱. نثر فارسی - قرن ۱۲ ق. الف. خاتون آبادی، محمدباقر بن اسماعیل، ۱۰۷۰ - ۱۲۷ ق. مترجم و
حاشیه نویس، ب. جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - مصحح و مقدمه نویس. ج. عنوان.
BS ۲۱۵ / ف ۲۵
فا ۲۲۰ / ۵۴
۱۳۸۴
۱۳۸۴



ترجمه اناجیل اریعه

ترجمه، تعلیقات و توضیحات

میر محمد باقر بن اسماعیل حسینی خاتون آبادی

(۱۰۷۰ - ۱۱۲۷ ه. ق.)

به کوشش: رسول جعفریان

ناشر: میراث مکتوب

صفحه‌آرا: محمود خانی

نوع حروف به کار رفته در متن:

بدر، تایمز، زر، لوتوس، کامپیوست، جلال

چاپ اول: ۱۳۷۵ با همکاری نشر نقطه

چاپ دوم: ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹ - ۰۷ - ۸۷۰۰ - ۹۶۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: رویداد

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۳ - ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

<http://www.MirasMaktoob.ir>



دریابی از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در بخش‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامه ما ایرانیان است. بر عمده هر نسلی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به حیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

باینه کوشش‌هایی که در سال‌های اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و جمع‌آوری آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. اینانوشتر کتابها و رساله‌های خطی و طیف‌های است بر روش محققان و مؤسسات فرسنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش‌های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سببی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌های ارزشمند از متون منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

فهرست مطالب

مقدمهٔ پروفیسور فرانکو اُمتو	نه
یادداشتی از استاد محمدتقی مصباح یزدی	یازده
مقدمهٔ چاپ دوم	دوازده
مقدمهٔ مصحح	سیزده
ادبیات ضد مسیحی در دورهٔ صفوی	سیزده
شاه عباس و فعالیت‌های مذهبی مسیحیان	سیزده
پادریان کارملی و دامنه فعالیت آنان در روزگار شاه عباس	بیست و یک
میر سید احمد علوی و ردّیه‌نویسی بر مسیحیت	سی
ادبیات ضد مسیحی در دورهٔ شاه سلیمان	سی و نه
ظہیر الدین تفرشی	چهل
ادبیات ضد مسیحی در دورهٔ شاه سلطان حسین	چهل و سه
آنتونیو دوژزو یا علی قلی جدیدالاسلام	چهل و شش
آثار علی قلی	پنجاه و یک
سید محمدباقر خاتون آبادی مترجم اناجیل اربعه	شصت
تألیفات خاتون آبادی	شصت و هفت
ترجمهٔ انجیل خاتون آبادی	شصت و نه
مقدمهٔ مترجم	۱
انجیل متی	۷

هشت / ترجمه اناجیل اربعه

۷۳	انجیل مرقس
۱۱۱	انجیل لوقا
۱۷۷	انجیل یوحنا
۲۲۵	سخن مترجم در پایان ترجمه
۲۲۷	تعلیقات مترجم
۲۲۹	حواشی انجیل متی
۲۵۵	حواشی انجیل مرقس
۲۶۵	حواشی انجیل لوقا
۲۷۳	حواشی انجیل یوحنا
۲۸۳	فهارس
۲۸۵	۱. اشخاص
۲۹۴	۲. جایها
۲۹۷	۳. فرق، مذاهب و اقوام
۲۹۸	۴. کتب
۲۹۸	۵. اصطلاحات

مقدمه دانشمند ارجمند جناب آقای پروفیسور فرانکو اُمتو

کتاب ترجمه اناجیل اربعه به کوشش آقای رسول جعفریان برای یک مسیحی امری غیر منتظره و قابل تعجب می‌باشد. زیرا با آن جوی که مسیحیان - به خصوص در دنیای غرب - از ایران امروزی تصور می‌کنند، مغایرت کامل دارد. دوستان مسیحی که از نشر این کتاب اطلاع یافته بودند خیلی راغب بودند آن را مطالعه و مورد بررسی قرار بدهند و افسوس خوردند که تیراژ آن فقط ۴۰۰ نسخه بوده، اینجانب که قسمتم بود تا به این اثر ادبیات فارسی دوره صفوی دست یابم، باید اعتراف کنم که آقای جعفریان دست به ابتکاری زدند که در جهان مسیحیت انعکاس مثبت بدنبال خواهد داشت و امید است پذیرش این کتاب از طرف مسیحیت به تغییر آن عقیده منفی که در غرب نسبت به ایران و اسلام حکمفرماست بیانجامد، گرچه خودم را شایسته نقد این اثر و ارزشیابی این کار نمی‌بینم، وقتی این کتاب را باز کردم از خواندن پیشگفتاری به قلم استاد مصباح یزدی و از مشاهده کردن چنین طرز فکر باز و آزاد منشانه آن دانشمند محترم نسبت به جهان مسیحیت و فعالیت گفت و شنود بین ادیان تعجب کردم. همچنین توضیحاتی که در بخش آخر کتاب درباره برخی از آیات داده شده، مرا به این فکر وادار کرد که در میان علمای شیعه توجه و خبرگی نسبت به مسائل مسیحیت به صورت بسیار ژرف و گسترده انجام می‌گیرد.

در مورد خود متن ترجمه، هر کسی که به زبان فارسی وارد است می‌تواند به سهولت

ببیند که قدرت بیان و صراحت آن نثر شیوا و شیرین، به دل هر خواننده‌ای می‌نشیند. ضمن آرزوی موفقیت برای آن پژوهشگر جوان و دانا که این اثر را احیا کرده است، از طرف خودم و همکیشانم از ایشان سپاس می‌گوییم و برای ایشان نعمتهای فراوان از درگاه خدای متعال خواستارم.

یادداشتی از استاد محمد تقی مصباح یزدی

نعمتهای بی‌شمار و فوق‌العاده‌ای که خداوند متعال در این عصر (عصر انقلاب اسلامی ایران) به جامعهٔ مسلمان این سرزمین ارزانی داشته تکالیف سنگینی را به همراه آورده که تلاش برای معرفی صحیح اسلام و بیان مقام والای آن در میان سایر ادیان از بزرگترین آنهاست، تکالیفی که بر دوش دانشمندان به ویژه دانش پژوهان حوزهٔ علمیهٔ قم سنگینی می‌کند و تأسیس رشتهٔ خاصی برای بررسی ادیان و مذاهب و مقایسه بین آنها را می‌طلبد. پژوهش در این زمینه نیاز به منابع مورد اعتماد دارد که متأسفانه تلاش در خوری در این باره صورت نگرفته است و باید اعتراف کرد که سهم معاصرین از این گونه خدمات بسی کمتر از پیشینیان است.

کتاب حاضر یکی از منابع ارزنده‌ای است که به همت جناب حجة الاسلام آقای رسول جعفریان تحقیق شده و مقدمهٔ مفیدی بر آن نگاشته‌اند. امید است که سایر محققین به این اقدام خداپسندانه تأسی کرده در شناسایی منابع معتبر و قراردادن آنها در دسترس پژوهشگران کوشش کنند و گروهی از طلاب و دانش پژوهان خود را برای تحصیل و تحقیق در این رشته آماده نمایند. بر بزرگان و اداره‌کنندگان حوزه است تا امکانات لازم را فراهم نمایند تا در آیندهٔ نزدیک شاهد تحقیقات نوین و ثمربخشی در این زمینه‌ها باشیم و بتوانیم بخشی از دیون خود را ادا نماییم.

طبیعی است که هدف اصلی، نشر این اثر به عنوان یک اثر باارزش ترائی از یکی از علمای بزرگ شیعه می‌باشد و همانگونه که مترجم دانشمند نیز در مقدمهٔ خود آورده اساساً اناجیل موجود محرّف بوده و از لحاظ دینی برای مسلمانان حجیتی ندارد. علاوه بر آن انتشار این متن برای استفادهٔ پژوهشگران در گروه‌های مختلف مخصوصاً گروه ادیان و مذاهب بسیار مفید است و امید می‌رود که دیگر طلاب و دانشجویان عزیز نیز از آن استفاده کنند.

مقدمهٔ چاپ دوم

چاپ دوم کتاب ترجمهٔ اناجیل اربعه در حالی عرضه می‌شود که سالهاست نسخهٔ آن نایاب بوده و به دلیل دشواریهای نشر، عرضهٔ آن به تعویق افتاده است.

زمانی که مقرر شد چاپ جدید آن ارائه شود، به دلیل آنکه متن کتاب از نظر مصحح بدون مشکل بود، کار جدیدی روی آن صورت نگرفت؛ اما به عکس دربارهٔ مقدمه و برخی از مطالب آن، نکاتی وجود داشت که می‌بایست اصلاح و یا بر آنچه بود افزوده می‌شد. بدین جهت مقدمهٔ این چاپ فزونتر از مقدمهٔ چاپ پیشین است. این امر سبب شد تا صفحه‌بندی کتاب تغییر کند. به همین دلیل، فرصتی پیش آمد تا فهرستهای فنی بر آن افزوده شود. عزیزی این زحمت را متقبل شد. اگرچه به نظر می‌آید تدوین فهرست برای کتاب مقدس کاری نه چندان دقیق باشد، اما به هر روی ارائهٔ فهرست در همین حد نیز سودمند تشخیص داده شد. در اینجا از دوستانی که در بازخوانی و تهیه فهرست کمک کردند، سپاسگزاری می‌کنم.

رسول جعفریان

شهریور ماه ۸۴

مقدمه مصحح

ادبیات ضد مسیحی در دوره صفوی^۱

شاه عباس و فعالیت‌های مذهبی مسیحیان

باید توجه داشت که اصفهان زمان شاه عباس از سه جهت شاهد حضور مسیحیان بوده است:

الف: نخستین گروه ارامنه بودند که شاه بنا به دلایلی آنان را در اصفهان سکونت داده بود.^۲
ب: گروه دوم مسیحیان گرجی بودند که به عنوان گروگان، اسیر یا هر عنوان دیگری در دربار صفوی حضور می‌یافتند.

ج: سوم اروپائینی بودند که به دلایل تجاری، سیاسی، نظامی و یا جهانگردی عازم این شهر می‌شدند. در واقع، از دید توجه به مسائل مذهبی و احیاناً مباحثات دینی، مهم‌ترین گروه مسافران اروپایی بودند. ارامنه به دلایل قومی، مذهبی و نیز سیاسی، علاقه‌مند به ترویج مسائل مذهبی نبودند و جز در صورتی که شاه یا شخص متنفذی آنان را به بحث می‌کشاند، خود را درگیر چنین مباحثاتی نمی‌کردند. گرجیان نیز به دلیل مغلوبیت در برابر صفویان و نیز به دلیل فرهنگ بسیار ضعیف دینی خود توان شرکت در این مباحثات را نداشتند. می‌دانیم که

۱. مقدمه چاپ جدید ترجمه اناجیل اربعه، در مقایسه با چاپ قبلی، مفصل‌تر است، اما متن اصلی کتاب و حواشی آن هیچ افزوده‌ای صورت نگرفته است.
۲. در این باره نک: لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۳۱۹.

مقامات ایرانی علاقه مند بودند تا آنان به اسلام بگردند^۱ و لذا طبیعی بود که آنها زمینه حضور در این مباحثات را نداشتند. بنابراین زمینه اصلی طرح این مباحث مربوط به مسافران اروپایی و تا اندازه بسیار کمتری مربوط به آرامنه می شد.

رفت و آمدهای مکرر خارجیان و نیز حضور مسیحیان بومی و یا گرجی سبب شده بود تا شاه و دیگر درباریان با اندیشه های مسیحی آشنا شوند؛ دلاواله در گزارش دیدارش با شاه عباس می گوید: «... پس از آن شاه، با اطرافیان خود از پاپ سخن گفت و توضیح داد که چگونه او رئیس مسیحیان و جانشین عیسی و یا به قول او عیسی المسیح است. بعد گفت: بسیاری از عیسویان نیز از پاپ اطاعت نمی کنند و با هم اختلاف دارند و در دنیا هفتاد و دو فرقه عیسوی وجود دارد. نمی دانم این اطلاعات را شاه از کجا به دست آورده بود، و به هر حال در باره آداب و رسوم مختلف فرقه های عیسوی و طرز روزه گرفتن و تشریفات مذهبی آنان مطالبی بیان داشت و تصور می کنم آنها را از اتباع مسیحی خود فرا گرفته بود»^۲.

کشیشان اروپایی در اصفهان با شدت و ضعف و البته به طور مستمر حضور داشتند. از آن میان دو فرقه حضوری برجسته تر داشتند. نخست آگوستین ها و دوم کارملی ها. تحرك کارملی ها که مورد حمایت دربارهای اروپا بودند، بیشتر بود و هر کدام از زمان شاه عباس به بعد موفق شده بودند تا امتیازاتی برای تأسیس دیر و کلیسا به دست آوردند.

دلیل عمده حضور آنان، همراهی آنان با هیئت های سیاسی و یا حتی ریاست این هیئت ها بود که از طرف دول اروپایی برای بحث و مذاکره با شاه صفوی در زمینه های اقتصادی و سیاسی عازم ایران می شدند. هدف اصلی این هیئت ها در بسیاری از موارد تحریک شاه به جنگ با دولت عثمانی بود. در آن دوره، به دلیل وجود مسائل سیاسی و مذهبی میان دولت عثمانی و صفوی، نزاع های شدیدی رخ داده و اختلافات عمیقی به وجود آمده بود. از سوی دیگر اروپائیان نیز با دولت مقتدر عثمانی در اروپا درگیر بودند و لذا نمایندگان به ایران می فرستادند تا دولت ایران را به جنگ با عثمانی وادارند. شاه عباس صفوی که ناظر اشغال

۱. در باره یک شاهد قابل توجه از علاقه مندی شاهان صفوی به مسلمان شدن گرجیان نک: قاضی احمد، خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۴۰۹ - ۴۱۱.

۲. دلاواله، سفرنامه، ص ۲۴۰.

آذربایجان توسط عثمانی‌ها بود و با زحمت توانسته بود در دهه دوم قرن یازدهم آنان را از این نقطه بیرون راند، به شدت طالب این همکاری بوده و از هر فرصتی برای تحکیم روابط با اروپائیان حمایت می‌کرد. تلاش وی آن بود تا بتواند آذربایجان و دیگر اراضی متعلق به دولت ایران را در شمال غرب از تجاوز عثمانی‌ها نگاه دارد.

آنچه که در کنار مسائل سیاسی برای اروپائیان اهمیت داشت، توجه به تبلیغات دینی و رواج مسیحیت به میان مسیحیان سنتی این دیار یعنی آرامنه و گروه‌های آنان بود. آنان بطور منظم در هیئت‌های سیاسی، چند کشیش را راهی ایران می‌کردند و چه بسا رهبری این هیئت‌ها را به دست یک کشیش می‌سپردند. در میان تقاضاهای آنان، درخواست امتیازات اقتصادی، اتحاد برابر عثمانی و در مرحله بعد توجه به مسائل مذهبی مطرح بود؛ آنان در پی اجازه برای تأسیس کلیسا و آزادی تبلیغات مسیحی بودند. پیوند مسائل تبشیری و تبلیغی با استعمار، مطلبی است که داستان ویژه خود را دارد.

در زمان محمد خدابنده نخستین بار فلیپ دوم پادشاه اسپانیا (سلطنت از ۱۵۵۵ تا ۱۵۹۸ م) دستور داد تا سفیری به ایران فرستاده شود. نماینده‌ای که فرستاده شد، کشیشی با نام پرسیمون مورالس بود که از هند به ایران فرستاده شده و زبان فارسی را به خوبی می‌دانست. این کشیش کاتولیک، توانست اعتماد شاه را جلب کند و یک چندی استادی فرزندان شاه را به عهده بگیرد. در یکی از نامه‌های باقی مانده وی آمده است که پادشاه ایران شدیداً مایل به اتحاد با سلاطین عیسوی مذهب بر ضد دشمن مشترک است و اگر او بداند که سلاطین عیسوی حتماً به چنین اقدامی مبادرت خواهند نمود، او بیدرنگ از مشرق به خاک عثمانی حمله خواهد برد.^۱

بعد از او نیز کشیشانی از سوی اسپانیا در عهد عباس اول عازم ایران شدند تا علاوه بر استوار ساختن روابط با ایران با فعالیت‌های انگلیسی‌ها مقابله کنند. در بیشتر مذاکرات از مسائل مذهبی نیز سخن به میان می‌آمد، حتی زمانی که شاه عباس هیئتی را برای مذاکره با دول اروپایی فرستاد، به آنان وعده داد که اگر دول اروپایی متحداً به عثمانی حمله کنند، وی سراسر

۱. نوایی، عبدالحسین، روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی، صص ۱۶-۱۷.

مرزهای کشور خود را به روی مسیحیان باز خواهد نمود و آنان را در ساختن خانه و کلیسا برای خویش آزاد خواهد گذاشت و حتی به اتباع مسیحی خود مثل ارمنیان و گرجیان سفارش خواهد نمود که مانند همه عیسویان جهان از کلیسای کاتولیک پیروی کنند.^۱

یکی از این هیئت‌ها که از طرف دولت اسپانیا عازم ایران شد، متشکل از چند کشیش بود که در ربیع‌الاول سال ۱۰۱۱ ه. ق / اوت ۱۶۰۲ م در مشهد به حضور شاه عباس رسیدند. در میان هدایا، علاوه بر اشیاء گران قیمت، هدیه‌ای از اسقف گوه‌آ وجود داشت که عبارت بود از کتاب شرح زندگانی عیسی مسیح؛ کتاب مزبور جلدی سخت گرانبها داشت. گفته شده است که: «شاه عباس با کشیش آنتونیو گوه‌آ (رهبر هیئت اعزامی) از در موافقت درآمد و او را با همراهانش به کاشان و اصفهان برد و اجازه داد که در اصفهان کلیسایی برای عیسویان بنا نماید و حتی مخارج کاشی‌کاری آن را از خزانه خویش پرداخت و وعده کرد که مبلغین مسیحی را در وظیفه تبلیغی خویش آزاد گذارد، مشروط بدانکه پاپ و پادشاه اسپانیا به جنگ با ترکان برخیزند... هیئت سیاسی مذهبی اسپانیا تا حد زیادی در مأموریت خود توفیق یافته بود؛ زیرا به دنبال مذاکرات نیکولادی ملو با شاه و اجازه شاه در مورد ایجاد یک کلیسای کاتولیک و تأسیساتی برای مرکزیت کاتولیک‌ها، هیئت اسپانیا اجازه یافته بود که مرکزی برای مسیحیان فرقه آگوستین ساکن ایران و کلیسایی جهت پیروان آن فرقه تأسیس کنند»، هر چند به دلیل مخالفت سایر مسیحیان تأسیس این کلیسا عملی نشد.

در واقع، باید توجه داشت که به زودی میان کاتولیک‌ها کارملی یا آگوستینی با پروتستانهایی که از انگلیس و نقاط دیگر اروپا می‌آمدند، نزاعی سخت رخ داد و به همان شکل که در جریان اخراج پرتغالی‌ها از هرمز، شاه عباس از کشتی‌های انگلیسی حمایت گرفت، در اصفهان هم میان نمایندگان مذهبی این دو فرقه مذهبی اختلاف وجود داشت و این اختلاف تا به نزد شاه عباس هم کشانده می‌شد. آنان شدیداً بر ضد یکدیگر فعالیت می‌کردند و می‌کوشیدند تا شاه را از حمایت گروه دیگر باز دارند. به مرور که دید شاه عباس نسبت به اسپانیایی‌ها و پاپ برگشت و احساس کرد که آنان نمی‌توانند متحدان سیاسی خوبی

برای او باشند، حمایت خود را از آنان محدود کرد و این امر در کاهش فعالیت‌های مسیحی در سالهای پایانی سلطنت شاه عباس مؤثر بود.

به هر روی، با اوج گرفتن نزاع‌های فرق مختلف مسیحی و رسیدن خبر این درگیری‌ها به شاه، وقتی از شهریار ایران اجازه احداث کلیسا خواستند، شاه عباس به آنان گفت: «اکنون دادن اجازه ساختمان کلیسا به پیروان فرقه شما به مصلحت نیست؛ زیرا خطر آن است که مورد اعتراض مسلمانان قرار گیرد و شاید هم مسیحیان را بکشند؛ بهتر است که شما به کشور خود بازگردید و پادشاه اسپانیا و پرتغال را به جنگ با عثمانیان وادارید، آنگاه بیاید و نه فقط در اصفهان، بلکه در همه شهرهای ایران کلیسا بسازید؛ زیرا در آن هنگام اگر مسلمانان اعتراض کردند، من می‌گویم که آنها هم در برابر دشمنان به ما کمک کرده‌اند».^۱

آنتونیو دوگوه‌آ از مجموع سفر خود به ایران سفرنامه‌ای نگاشته و اطلاعات فراوانی را درباره روابط شاه عباس با مسیحیان به ویژه کشیشان خارجی به دست داده است. این آگاهی‌ها گرچه یک طرفه نوشته شده و منبع مستقلی آنها را تأیید نکرده است، می‌توان گفت که به هر حال منبع مهمی برای شناخت موضع شاه نسبت به مسیحیان می‌باشد. نصرالله فلسفی^۲ لب مطالب وی را در بخشی مستقل آورده است. از مجموع آنها چنین به دست می‌آید که شاه عباس، همانگونه که گذشت، بطور عمد روی همکاری پادشاه اسپانیا و نیز پاپ درباره جنگ با دولت عثمانی حساب می‌کرده و برای آن اهمیت قائل بوده است. همین امر سبب شده تا خارج از حد معمول با مسیحیان و نمایندگان سیاسی و مذهبی آن دولت خوشرفتاری کرده و آنها را به این هوس بیندازد که تصور کنند شاه حتی مایل است مرام مسیحیت را بپذیرد. شرکت شاه در محافل آنان و حتی احترام گذاشتن به صلیب و گفتن سخنانی که گویی تأیید برخی عقاید مسیحیان بوده، این تصور را برای آنتونیو و دیگر همراهان وی به وجود آورده که شاه به شدت علاقه‌مند به کیش مسیحی است. در حالی که همان‌طور که دلاواله و برخی دیگر یادآور شده‌اند، و شواهد تاریخی نیز آن را تأیید می‌کند، شاه از این برخوردها صرفاً نظر سیاسی داشت و تنها برای تحریک پاپ و پادشاه اسپانیا

۱. همان، صص ۲۲-۲۳.

۲. فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، صص ۹۳۳-۹۷۱.

اینگونه با نمایندگان آنان رفتار می‌کرد؛ به همین دلیل زمانی که شاه شنید، پادشاه آلمان با دولت عثمانی صلح کرده، با اینکه مسأله ربطی به شاه اسپانیا و پاپ نداشت، او به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن کشیشان نشده و بنای بدرفتاری با آنان را گذاشت.

با این حال نباید غفلت کرد که اقدامات شاه عباس در این زمینه علاوه بر آنکه می‌توانسته ناشی از اهداف سیاسی وی باشد، تا حدودی برگرفته از روحیات خاص او در توجه به اصحاب ملل و نحل و نیز ناشی از کنجکاوی خود وی بوده است و همین، سبب شده است که در سلطنت وی مسیحیت تا اندازه‌ای در ایران پراکنده شده، روابط فرنگیان با ایرانیان مستحکم شود و با احترامی که شاه به هر دلیل برای آنان می‌گذاشت، موقعیت آنان در چشم مردم بالا رود. با این همه، شاه به هیچ عنوان نمی‌توانست این امر را تحمل کند که احدی از شهروندان ایرانی به مسیحیت بگروید و هر کس چنین می‌کرد، گرفتار عذاب سختی می‌شد.^۱ جالب این است که هر آنچه درباره اظهار علاقه شاه در این باره گفته شده، مستند به مطالبی است که آنتونیو از شاه شنیده، اما در مصادر داخلی هیچ انعکاسی نیافته است.^۲ این از آن جهت است که شاه صرفاً از روی مقاصد سیاسی با وی که سرپرستی هیئت را داشته، سخن می‌گفته است.

مقامات کلیسایی دیگری که پس از کشیشان اگوستینی به ایران آمدند، کشیشان کارملی [کرملی] پابرهنه بودند که به نمایندگی واتیکان در دربار ایران به سر می‌بردند.^۳ از جمله رهبران این فرقه جان تاداودی سان الیزئو (جان تادئوس ۱۶۳۳م) بود که دلاواله می‌گوید: «او را به نام پدر جووانی خطاب می‌کردند. این شخص در قزوین به دیدار شاه آمد و به نوشته دلاواله، وقتی شاه از او پرسید که دیر نزد او آمده، گفت، طبق دستور شاه، مشغول ترجمه زبور

۱. به عنوان نمونه نک: فلسفی، همان، ج ۳، صص ۹۶۴-۹۶۵.

۲. در برابر نمونه جالبی در یکی از مصادر داخلی آمده که قابل توجه می‌باشد؛ جلال الدین محمد یزدی می‌نویسد: «پس از آنکه در سال ۱۰۱۹ هجری قمری قلعه دمدم در کردستان به دست سپاهیان قزلباش مفتوح شد و امیرخان برادوست خارجی، مشهور به جولاق صاحب آن قلعه به هلاکت رسید. در میان اموال او تسبیحی بود از مرجان بسیار عالی. شاه آن را برای کشیش بزرگ کلیسای آلاورد در گرجستان فرستاد و این بیت را خواند:

تسبیح خارجی که نه بر ذکر حیدرست
در گردن سگان جهنم طناب کن»

۳. شوستر والسر، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، صص ۶۷-۶۸.

داوود از کتاب مقدس بوده است.^۱

فیشل گزارش دقیقتری از این ماجرا به دست داده است. او می نویسد: در سال ۱۶۰۴ زمانی که نخستین کشیش کارملی از طرف پاپ به دربار ایران می آمد تا شاه عباس را برضد ترکان عثمانی تحریک کند، کاردینال برنارماسیووسکی نسخه ای مشتمل بر هشتاد و شش صفحه مصوّر و مذهب از عهد قدیم نوشته شده بر پوست که هر صفحه آن دارای چهار تصویر بود به او داد تا به شاه تقدیم کند. این نسخه که توضیحات عکس های آن به زبان لاتینی بود در سال ۱۶۵۸ میلادی در قزوین به شاه عباس تقدیم شد. چون شاه لاتینی نمی دانست و از سوی دیگر علاقه مند بود تا مقصود تصاویر را بفهمد، به یکی از علمای ایرانی دستور داد تا توضیح هر یک از تصاویر را به فارسی بنویسد. برای اینکه آن عالم ایرانی بتواند کار خود را بدرستی انجام دهد، به او دستور داده شد با مبلغان کارملی در تماس باشد و آنچه را نمی داند از ایشان بپرسد. این کار انجام شد و همان نسخه اکنون موجود است. فیشل می افزاید که این نخستین ارتباط شاه عباس اول با کتاب مقدس، سبب شد که او علاقه مند به ترجمه متن مزامیر و انجیل شود، این شخص همان است که دلاواله از او یاد کرده است. فیشل می نویسد که کار ترجمه از سال ۱۶۱۶م در اصفهان آغاز شد. در کار ترجمه مزامیر یک یهودی اصفهانی دستیار کشیش کارملی بود. این کشیش در مارس ۱۶۱۵ در نامه ای نوشت: من مشغول تألیف کتاب هایی به زبان فارسی هستم و این کار پر زحمتی است و در آن سه ملای ایران و یک ربانی یهودی متولد اصفهان با من کار می کنند. این آخری، متن ها را از عبری ترجمه می کند و من پس از مقابله با متن لاتین ترجمه ها را اصلاح می کنم ... دو نفر ایرانی، ترجمه ها را به خط فارسی می نویسند. فیشل با اشاره به اینکه این تنها ترجمه ای بوده که در عهد سلطنت شاه عباس صورت گرفته، می گوید که ترجمه مزامیر در قزوین به شاه داده شد و اکنون نسخه آن در آکسفورد موجود است.^۲

دلاواله از جلسه ای یاد کرده که در قزوین نسخه مزبور به شاه تحویل داده شده است. او از

۱. دلاواله، سفرنامه، ص ۳۱۵.

۲. مجله راهنمای کتاب، ترجمه های تورات و انجیل، سال سوم، صص ۲۲-۲۳.

یکی از جلسات شاه یاد کرده که سفیر اسپانیا در آن حضور داشته و شاه بلافاصله کسی را به سراغ خلیفه کارملی های برهنه پا فرستاده و دستور داده بود ترجمه زبور داوود را نیز با خود بیاورد. خلیفه نیز بلافاصله آمده و علاوه بر ترجمه زبور داوود، نسخه ای از عهد جدید را نیز که به زبان عربی چاپ شده بود با خود آورده بود تا نحوه چاپ آن را به اطلاع شاه - که خیلی به این چیزها علاقه مند است و می خواهد چاپخانه ای با حروف فارسی و عربی به وجود آورد - برساند.

تحلیل دلاواله این است که به این ترتیب ما موفق خواهیم شد خیلی از کتاب های مذهبی خود را در ایران منتشر کنیم و روحانیون مسیحی خواهند توانست با امکانات بیشتری به روشن شدن فکر و روح مردم این سامان کمک کنند.^۱

در اینجا دلاواله به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اینکه قوت فلسفه در میان ایرانیان سبب کنجکاوای آنان نسبت به مباحثات مذهبی شده است. او می نویسد: «ایرانیان آدمهای بسیار کنجکاو هستند و عده زیادی از آنان به فلسفه و علوم دیگر نیز آشنایی دارند و بدین طریق کتاب های ما را با کمال میل خواهند خواند و حتی اکنون نیز آنان برخلاف ترک ها که با سماجت از شنیدن هر مطلبی امتناع می کنند، با کمال میل در باره مسائل دین به صحبت می پردازند و مایلند از مذهب ما اطلاعاتی به دست آورند.» خواهیم دید که دلاواله کتابی در رد بر اسلام نوشته و سید احمد علوی به آن پاسخ داده و به احتمال تصور دلاواله از فلسفی بودن نوشته های علمای شیعه به لحاظ آشنایی با آثار سید احمد بوده است. دلاواله با اشاره به اینکه به زودی تعلیمات مذهبی آنان اثر خود را بگذارد! می گوید: «باید بگویم که شاه به زبور داوود و سایر فصول کتاب مقدس عیسویان که مورد تأیید کتاب مقدس مسلمانان نیز هست، احترام زیاد می گذارد و هر بار این کتابها را می بوسد و بر سر خود می گذارد و دستور داده، آنها را در جزء اشیاء مورد علاقه اش بگذارند.» پیدا است که دلاواله خوش بینی بیهوده ای داشته است؛ کما اینکه او خود در جای دیگری می گوید: «من یقین قطعی دارم که شاه عباس از لحاظ شخصی و سیاست کشور خود مسلمان متعصبی است و هرگز دین عیسی را قبول نخواهد

کرد؛ مگر اینکه معجزه‌ای شود... و نیز بر من پوشیده نیست که او به دین خود علاقه و ایمان استوار دارد و برای آنکه بر افتخارات و عظمت اسلام بیفزاید، از بذل قوا و دارایی خویش دریغ نخواهد کرد. تعصب و عقیده‌ او نیز بنا بر اصل آدمیت سزاوار ملامت نیست... با این همه انکار نمی‌توان کرد که شاه عباس به عیسویان نیکی بسیار نموده و از دین عیسی طرفداری و پشتیبانی‌های مؤثر کرده است».

پادریان کارملی و دامنه فعالیت آنان در روزگار شاه عباس

انتشار اسنادی از کارملی‌ها که حاوی مطالب مهمی از فعالیت آنان طی سالهای ۱۶۰۸ - ۱۶۲۳ (۱۰۱۸ - ۱۰۳۲) در ایران است، می‌تواند گوشه‌هایی از اهداف اروپائیان را در ایران و نیز دامنه مباحث دینی طرح شده را آشکار سازد. این اسناد که جمعاً ۱۷۰ عدد می‌باشد، برخی مشتمل بر نامه‌های سلاطین و امرا و پاپ و کاردینال‌های اروپایی به شاه عباس و شماری هم نامه‌های داخلی میان رهبران هیئت کارملی و شاه عباس و دیگر امرای دربار صفوی است. طبعاً پرداختن به جنبه‌های غیر دینی این اسناد، به این مقدمه مربوط نیست، اما در ارتباط با مسائل دینی، نکات و رخداد‌های قابل توجهی در این اسناد مورد اشاره یا تفصیل قرار گرفته است که مرور کوتاه بر آنها خواهیم داشت. نخستین حضور این افراد، آمدن به اصفهان به بهانه تبریک بازپس‌گیری تبریز از ترکها بود که شاه برای آن فتح نامه‌ای هم به نقاط مختلف از جمله اروپا فرستاده بود.^۱ اسپانیایی‌ها پس از فتوحات شاه عباس، احساس کردند که می‌توانند از وی به عنوان یک متحد علیه ترکها استفاده کنند و به همین دلیل، در ارسال هیئت‌های مختلف تلاش کردند.

کارملی‌ها یا گروه پابرهنگان، فرقه‌ای گسترده از مسیحیان کاتولیک بودند که پس از سالها تحصیل و ریاضت، برای رواج مسیحیت به نقاط مختلف می‌رفتند. آنان در ظاهر، هیچ چیزی نداشتند و جز در اندیشه دین نبودند. حمایت پاپ و پادشاه اسپانیا و دیگر امرای اروپا از این جماعت، و نگارش نامه‌های فراوان به شاه در وصف و اندر حمایت از آنان نشان

۱. اسناد پادریان کرملی، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۳۴.

می دهد که از اینان تا چه اندازه در مقاصد سیاسی استفاده می شده است. همراه این افراد، معمولاً هدایایی فرستاده می شد که گاه عبارت از کتاب و بیشتر کتاب مقدس بود. از جمله در یکی از این نامه ها که آن را کاردینال سنجرسه برای شاه در سال ۱۰۱۶ فرستاده آمده است: و چون اینجانب را نهایت محبت هست، دو جلد کتاب عربی نشانه به خدمت فرستادیم که از پادریان بازیافت خواهند نمود.^۱ خواهش پاپ آن بود تا احترام کافی به پادریان گذاشته شده و به آنان امکاناتی داده شود. به علاوه «حضرت ریم پاپا التماس می نماید به نواب اشرف که جماعت عیسویان که در مملکت هستند و آنچه عیسویانی که از روم به دست می آید، عزت بدارند و به زور ایشان را محمدی نکنند». وی تأکید کرد که متقابلاً آنان نیز با محمدی ها که به اروپا می آیند به همین صورت برخورد خواهند کرد.^۲ شاه عباس ضمن تأکید بر این مطلب، در پاسخ خود، از این نکته گلایه کرد که «حاکم هر مز و پادریان، غلام و کنیز ما را گرفته عیسوی می نمایند. از حضرت پاپا التماس داریم که مردم هر مز را منع نماید که با جماعت محمدی این قسم سلوک نکنند».^۳

یکی از این رخدادها، نزاع مذهبی میان جماعت پادریان کارملی با گروهی از کشیشان پروتستان انگلیسی در حضور شاه عباس است. شاه عباس از سال ۱۱۲۰ به تدریج شروع به حمایت از انگلیسی ها در جنوب کرده رفت و آمد آنان را به بنادر ایران آزاد کرد. این مسأله مورد انتقاد شدید اسپانیایی ها واقع شده و آن را از طریق سفیر خود دان گارسیا به اطلاع شاه رساندند.^۴ شاه هم در مقابل می گفت: پادشاه اسپانیه مدت مدید است که اقرار نموده که محاربه با روم نماید و از آن تاریخ تا حال اثری ظاهر نشد و از این واسطه چندان منت بر من ندارد که انگلیس را از الکه خود بیرون کنم.^۵

شاه عباس، در این میان، ضمن بازی سیاسی با آنها، و در حالی که هیچ امیدی به حمایت و مدد اسپانیا نداشت، به طور شخصی، علاقه مند بود از رقابت میان این دو فرقه مذهبی، یعنی پروتستان و کاتولیک، یکی وابسته با انگلیس و دیگری اسپانیا استفاده کرده و در عین حال، بر

۱. همان، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. همان، ص ۱۸۷.

۴. همان، ص ۴۲.

۵. همان، ص ۱۸۶.

دانش مذهبی خود نیز بیفزاید. به همین جهت، مجلس مشترکی از آنان تشکیل داده، آنان را با یکدیگر روبرو کرده و از آنان خواست تا تفاوت‌های نگرشی خود را در برابر وی شرح دهند. سند شماره ۱۴۷ این اسناد، اختصاص به گزارش این گفتگوها دارد که البته پادری‌های کارملی آن را تنظیم کرده‌اند. این رخداد مربوط به ماه رجب سال ۱۰۳۰ است. پادری جوان که رهبر کارملی‌هاست و نقش محوری در این اسناد دارد در يك سمت قرار دارد و در سمت دیگر جماعت انگلیس.

ابتدا شاه از احوال پاپ می‌پرسد که پادری وی سنت به او توضیح می‌دهد که پاپ پیشین در گذشته و پاپ جدیدی به جای او نصب شده است.

این مجلس، در عین حال، مجلس غذا هم بود و شاه بر آنان «شفقت نمود طعامی که در قاب خود میل می‌نمود فرمود که پادریان از آن قاب طعام تناول نمایند». سپس درباره جنگ جدید میان پادشاه له (لهستان) با ترکها پرسید که پادریان گفتند: آنان فتح داشته‌اند. شاه گفت از این جنگها آگاه است اما این راهم می‌داند که عن قریب ترکها بالشکری عظیم به سراغ آنان خواهند رفت. شاه همچنین به اختلافات میان اروپایی‌ها و عدم اتحاد آنان سخن گفت و اینکه این اختلافات سبب شده است تا ترکها در اروپا پیشروی کرده سرزمین‌های تازه‌ای را بگیرند. شاه عباس، گفت که «سلاطین فرنگیه» یا «کم‌زور» هستند و یا «کم غیرت از دین حضرت مسیح» به طوری که حتی نتوانسته‌اند يك بزغاله از ترکها بگیرند.^۱

در این مجلس، کم‌کم بحث به مسائل دینی کشیده شد با اشاره به جلسه‌ای که پیش از آن بوده و ضمن آن جماعت انگلیس، کاتولیک‌ها را متهم به بت‌پرستی کرده بودند، قرار شد تا این بحث بار دیگر مفصل طرح شود. ابتدا در مسأله روزه گرفتن. پروتستانها تأکید کردند که خداوند روزه را واجب نکرده است. در مقابل، پادریان کارملی با اشاره به اینکه روزه در همه آیین‌هاست، به محکوم کردن پروتستانها پرداختند. سپس شاه از پادری جوان کاتولیک پرسید: انگلیس خاج به سر خود با دعا نشان می‌کند یا نه. جواب داد که نه. دیگر سؤال نمود اگر صورت‌های اولیا و پیغمبران دارند و سجده می‌کنند یا نه؟ پادری نیز جواب داد که

انگلیس ندارند.

نواب اشرف گفت: پس انگلیس‌ها در این باب به ما نزدیکند. چرا که نه خاج دارند و نه صورت‌های اولیا را می‌پرستند.

و دیگر پرسید چرا پادریان، یعنی کاتولیک‌ها می‌پرستند؟

پادری جوان در جواب گفت و پرسید که چرا نواب اشرف و جماعت محمدیان سجده می‌کنند و به سر می‌زنند به تسبیح و مهر سنگ که از خاک است؟ معقول می‌باشد که ما به نواب اشرف و محمدیان گوئیم که تسبیح پرستان و خاک پرستان می‌باشند یا نه؟ چرا که من معین می‌دانم که وقتی که این سجده می‌نمایند، نمی‌گویند و نمی‌فهمند [یعنی مقصودشان آن نیست] که آن مهر و سنگ خدا باشد استغفر الله. فاما از برای عزت و حرمت از آن خاک که از مقبره مطهر بزرگان ایشان است [چنین می‌کنند].

نواب اشرف در جواب گفت که، نه نه، از آن سبب نیست مدعی ما به سجده کردن به مهر و سنگ و تسبیح خاک. فاما در آن سجده، ما می‌گوئیم که خاکیم و خدا ما را از خاک آفریده است و به آن پروردگاری می‌پرستیم. دیگر از جهت آنکه در مسجد و خانه ما نماز که بالای بوریاء و قالی می‌کنیم قبول نیست، مگر بالای خاک باشد. پس از این جهت آسانی و پاکیزگی تسبیح و مهر سنگ نگاه می‌داریم. و هر خاک که داشته باشیم بس است و حاجت نیست از مهر سنگ. اما [این هم] درست است که از برای عزت و حرمت سجده می‌کنیم، همچنین که می‌گوید، اما اول فکر ما آن نیست.^۱

این مباحثات در حضور شاه عباس ادامه یافت و شاه علاقه‌مند بود تا باز هم از اختلاف نظرهای میان دو فرقه کاتولیک و پروتستان آگاه شود. سپس بحث جبر و اختیار مطرح شد و پادریان کار ملی جماعت انگلیس را متهم کردند که آنان «قبول نمی‌نمایند که آدم اختیار داشته باشد و اعتقاد دارند که هر بدی و گناه که آدم و شیطان می‌کند، همه خدا می‌کند استغفر الله». این مسأله سبب شگفتی نواب اشرف شد. «انگلیسیان هیچ جواب نداشتند و لال شدند». «آخر نواب اشرف در این باب فرمود که هرگاه که قبول از اختیار نکنند از این غلط، خلاف بسیار

حاصل خواهد شد، مثل این [که عبادت و دعا نمی باید کرد... ما چه کاره ایم].^۱ آخرین مبحث آنها بحث درباره تاریخ مذهب کاتولیک و زمان جدا شدن پروتستانها از آن مذهب بود که به نواب اشرف توضیح داده شد که حدود هفتاد هشتاد سال است که اینها از یکدیگر جدا شده اند.

در این مباحثات گاه شاه تلاش می کند اختلافات میان آن دو فرقه را با آنچه میان شیعه و سنی است، تطبیق دهد.

جماعت انگلیس که در اصل، در پی گرفتن امتیازات اقتصادی بودند، در این وقت راجع به «ابریشم طلب نمودن از شیروان شماخی صحبت کردند» اما نواب اشرف گفت: «در این وقت محل این مقدمه نیست!»^۲

مباحثات ادامه یافت و پادریان کارملی، جماعت انگلیس را متهم کردند که «معامله شما در باب سودا و معامله دنیا است، و در وادی علم و دانش شما را وقوف نیست». سپس مدتی درباره عدد زخم های پای حضرت مسیح و اختلاف نظر میان مسیحیان صحبت شد. در این وقت نواب اشرف از پادریان پرسید: ساز نزد شما حلال است یا نه؟ پادری در جواب گفت که بیتی که از روی مجاز باشد حلال نیست و آنچه از روی حقیقت است مثل زبور داوود - علیه السلام - حلال است که در نواختن آن ساز شکر فرشتگان می شود». «نواب اشرف به جماعت گرجیان گفت: برویم به کلیسای پادریان و ساز ارغنون و ناقوس تماشا نماییم».

در پایان این مذاکرات، شاه علاقه خود را از نزدیک شدن به جماعت انگلیس ابراز کرد و دلیلش آنکه پادریان و نمایندگان دولت اسپانیا به او خلاف فراوان گفته اند. مقصود وی قول و قرارهایی بود که درباره محاربه با ترک گذاشته و هیچ گاه به آنها عمل نکرده بودند. این بحث میان شاه و پادریان ادامه یافت و آنان اصرار داشتند که در این باب، خلافتی گفته نشده است.^۳ اما حکایت مهم دیگری که در این اسناد به آن پرداخته شده، مسیحی شدن چند نفر ایرانی توسط پادریان کارملی است که افشا شده و بر دامنه اختلاف میان شاه و کارملی ها افزود. اسناد

۱. همان، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۰۷.

۳. همان، صص ۲۱۱-۲۱۳.

چندی از این مجموعه، اختصاص به این ماجرا دارد. این پنج نفر که مسیحی شده بودند، در جنوب توسط نیروهای امامقلی خان دستگیر شده و به اصفهان بازگردانده شدند. نخستین سند (ش ۱۵۵) نامه امام قلی به حاکم اصفهان است که در این باره از پادری جوان رئیس پادریان کارملی پرسش شود. به علاوه، پرسش شاه از پادری مطرح شد که: مگر از این عزت و نان و نمک از خوان نواب اشرف معقول می باشد که در عوض این عزت، پادری مردم مسلمان و رعیت اشرف، عیسوی کند؟

پاسخ پادری این بود که: هرگاه عیسویان از گرجیان و ارمنی به پیش نواب اشرف می روند و می خواهند و می طلبند که به دین حضرت محمد (ص) در آیند، نواب اشرف جماعت عیسویان را در دین افضل موجودات محمد (ص) در می آورد یا نه. و اهل اسلام با شادی و عیش و به عزت تمام در شهر می گردانند؟ پس همین قسم بر محمدی که نزد پادری می آید و طلب دین عیسی صاحب ما می کند، یقین است که او را عیسوی خواهد کرد.

وی در پاسخ خود، طعنه ای هم زد که آن کسانی که عیسوی اند و محمدی می شوند. به طمع مال دنیا یا ترس از شمشیر است، اما من فقط با «کلمه» عیسوی می کنم.

به جز مسائل دینی که البته دامنه آن ادامه یافت، بحث جاسوسی نیز مطرح بود و دربار صفوی تلاش می کرد تا در این زمینه هم تحقیقاتی به عمل آورد. بحث رفتن اینان به هرمز و گرفتن سفارش از پادریان کارملی، مسأله ای بود که می بایست مورد تفحص قرار گیرد. پادری جوان آن یک سفارش نامه معمولی می دانست که برای رئیس کارملی های هرمز درباره این افراد نوشته است. در آن سفارش نامه اسامی این افراد چنین آمده بود: الیاس، اسکندر، یوسف، ابراهیم و الله وردی.^۱ با توجه به اسامی این افراد، این احتمال بود که این افراد پیش از آن مسیحی بوده، سپس مسلمان شده و دوباره به دین پیشین خود بازگشته اند.

شاه عباس که آگاه بود در این باره مقاومت کند، البته این نکته را تأیید می کرد که: ما چند هزار عیسی را به دین حضرت محمد (ص) در آوردیم، اما پادری چند نفر را به دین خود در آورده است.^۲

ادامه تحقیقات درباره مسیحی شدن این افراد و اعتراف آنان و تعقیب و پیگیری کارملی‌ها برای نجات جان آنها و در نهایت سنگسار کردن دو نفر از آنان به امر نواب اشرف در خوراسگان - روستایی نزدیک اصفهان - طی اسناد بعدی به تفصیل آمده است. پادریان فرنگی تلاش زیادی برای رهایی این افراد کردند، اما «چون امر نواب اشرف شده، کار مشکل» شده و غیر قابل برگشت بود. «همین وقت ملازمان حاکم، با جارچی سوار شدند و به تمام شهر گردانید و جارچی به آواز بلند جار زد که امر شاه است که هر مسلمان که دین حضرت محمد (ص) را دوست دارد سنگ بردارند و برند در محل قتلگاه به واسطه سنگ باران کردن و سوزانیدن دو نفر که از دین در رفتند و عیسی شدند»^۱.

در این وقت، شماری از علمای اصفهان فرصت را برای تحریک شاه بر ضد مسیحیان مغتنم شمرده، دامنه کار مسیحی کردن مردم را بیشتر از آنچه پادریان عنوان می‌کردند، می‌دانستند: جماعت طالب علمان از پادری مذکور شکایت دارند که بیشتر از پنج نفر عیسی نموده است. و شخصی بود که گفت هفت نفر. و پادری جوان و پادریان دیگر از این مقدمه آزرده بودند که راست نگفتند. و اهل علوم آزرده بودند و شکایت به خدمت پادشاه نمودند از یک رساله که بیک زاده رومانیه نوشته بود در باب رد دین. وسیله از نوشتن این رساله این بود که چون یکی از پادریان پرتگس به اتفاق بیک زاده در خانه میر زهگیر تراش مباحث می‌نمودند و فارسی درست نمی‌توانستند گفت، بیک زاده فارسی نموده به خدمت میر مذکور فرستاد، در تاریخ ۱۴ شهر سپتامبر سنه ۱۶۲۲ و از عربیه شهر شوال سنه ۱۰۳۰. و این رساله جمیع طالب علمان و اهل اسلام را آزرده بود. همچنین دیگر کتاب به جواب بیک زاده کردند به درستی. و بسیار شکایت به نواب اشرف نمودند.^۲

اینها مسائلی بود که علمای اصفهان پیش از ماجرای کشف آن پنج نفر توسط امام قلی به شاه می‌گفتند، اما «هرچه مذکور می‌شد، تغافل می‌نمود». پس از کشف آن ماجرا، شاه عباس احساس کرد مسأله جدی است. به علاوه، با کشف این مسأله، شایعات در اصفهان بالا گرفت و گفته شد که «پادری جوان چند هزار اسلام را به دین عیسی درآورده». شاه می‌دانست که این

شکایت یعنی اینکه پادری پنج یا هفت هزار نفر را مسیحی کرده باشد، باطل است. شاه عباس از اصرار برخی از علما، ناراحت شد و گفت: این جماعت از ما چه می خواهند و چه تزویر می گویند. سبب ایشان آن است که در میانه ما و سلاطین پادشاهان فرنگیه دشمنی باشد.^۱ این اعتراف، به روشنی نشان می دهد که علما درباره مواضع شاه نسبت به دوستی با سلاطین فرنگیه، و میدان دادن به مسیحیان در اصفهان، انتقاداتی داشته و با آن موافق نبوده اند. بعد از آن، چنان که از اسناد به دست می آید، پادریان از سوی مردم اصفهان تحت فشار قرار گرفته و در این باره به نواب اشرف شکایت بردند. در این باره از شاه خواستند «رقمی شفقت نمایند که احدی مزاحمت به حال این فقیران نرساند» و مانند روزهای اولی که آمده بودند، همچنان محترم باشند.^۲

در جمع تلاش شاه عباس، آن بود تا اصفهان را به صورت مرکزی درآورد که همه مردمانی از هر کشور بتوانند رفت و آمد کنند و بر عظمت و اقتصاد این شهر بیفزایند. در این زمان، اروپائیان درخواست های زیادی داشتند و شاه عباس نیز با همان فکر، فرامین فراوانی صادر کرد^۳ تا امکانات لازم در اختیار آنان گذارده شود. با این حال، آنی از منافع مالی و اقتصادی غفلت نمی کرد و به علاوه، وقتی از اسپانیایی ها و پرتغالی ها ناامید شد، با کمک کشتی های انگلیسی، بساط ۱۱۷ ساله پرتغالی ها را از هر مز بیرون ریخت و بندر عباس را به جای آن به صورت یک مرکز تجاری درآورد.

می دانیم که در این دوره، ایران و هند ارتباطات فرهنگی گسترده ای داشته است، آن گونه که بطور مرتب رفت و آمدهای عالمان و شاعران برقرار بوده است. دیار و دربار هند ویژگی دیگری نیز داشت که از نظر بحث ما قابل توجه است و آن حضور گسترده انگلیسی ها و دیگر مسیحیان کشورهای اروپایی در آن دیار بود. وجود تسامح دینی نیز عامل دیگری در جهت افزایش مباحث دینی و مذهبی در این سرزمین بود. با روی کار آمدن اکبر شاه (۱۶۰۵-۱۵۴۲)

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۴۷.

۳. فهرستی از این فرامین و نیز فرامینی که شاهان بعدی صفوی به ویژه در ارتباط با کارملی ها صادر کردند را آقای فرانسس ریشاد گردآوری کرده و آقای روح بخشان آنها را ترجمه و در پایان کتاب اسناد پادریان کارملی، ص ۲۸۳ به بعد چاپ شده است.

که مدعی ایجاد دینی جدید به عنوان ترویج توحید الهی و در برگیرنده همه ادیان بود، این تسامح دینی رو به شدت گذاشت. او طرفدار آزادی همه ادیان بود و خود مباحثات دینی بین الادیان را تشویق می‌کرد. مونسرانه به نقل از آباء کلیسا نقل می‌کند که اکبرشاه دستور داده بود که در روزهای معین کتاب‌های شریعت همه ادیان را حاضر کنند و علمای دینی کنار یکدیگر جمع شوند و به مباحثه پردازند، چنان که من بتوانم به سخنان ایشان گوش فرا دارم و هر کس بتواند دریابد که کدام دین درست‌تر و برحق‌تر است.^۱ اکبرشاه اداره ویژه‌ای برای ترجمه کتاب‌های مقدس ایجاد کرد. او در سال ۱۵۸۲ به فلیپ دوم پادشاه اسپانیا نوشت: اطلاع یافته‌ایم که کتاب‌های مقدس از قبیل اسفار خمس و انجیل و مزامیر به عربی و فارسی ترجمه شده؛ اگر چنین کتاب‌هایی ترجمه شده یا ترجمه نشده برای همه سودمند است، در مملکت شما یافت شود، خواهشمندم آنها را برای من بفرستید. یکی از کسانی که در این عهد علاقه‌مند به جمع‌آوری نسخه‌های ترجمه شده تورات بود شخصی با نام و تپیتی بود. او ترجمه‌های فارسی را که به خط عبری بود، بر کشیشی کارملی با نام دولت خان طرزی املا می‌کرد و این شخص به همان گونه که می‌شنید به خط فارسی می‌نوشت.^۲

گزاویه - که بعد از این درباره او سخن خواهیم گفت - در دربار همین اکبرشاه کتاب مرآت القدس یا داستان مسیح را نگاشته است. اثر مزبور با همکاری عبدالستار لاهوری که به دستور اکبرشاه زبان فرنگی (پرتغالی) را آموخته بود، از پرتغالی به فارسی درآمد. این کتاب با ترجمه لاتینی و با حواشی انتقادی لودویکوس دودیو به نام داستان مسیح به فارسی در اوگدونیا با تاویا در سال ۱۶۳۹ / ۱۰۴۹ به چاپ رسیده است. ایضاً گزاویه داستان حواریین یا وقایع حواریان دوازده‌گانه را به دستور اکبرشاه و با همکاری عبدالستار نوشته که بخشهایی از آن در همان تاریخ فوق به چاپ رسیده است.^۳

نشر آثاری درباره اسلام و مسیحیت در ایران و هند از یک سو، و فراوانی رفت و شد سفرای خارجی در دربار از سوی دیگر، و نیز علاقه‌مندی شاه به مباحثات دینی می‌توانسته

۱. مجله راهنمای کتاب، ترجمه‌های فارسی تورات و انجیل، سال دوم، ص ۱۷.

۲. همان، صص ۱۸ - ۱۹.

۳. دانش پژوه و دیگران، نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳، صص ۲۳۹ - ۲۴۰.

پای عالمان شیعه را نیز به این بحث‌ها بکشاند. به علاوه ارتباط ایران با هند، در جریان رفت و شد شاعران و عالمان، مسائلی را در حوزه‌های علمی شیعه مطرح می‌کرده است. متأسفانه از این فعالیت‌ها آگاهی‌های دقیقی در دست نیست؛ اما به هر روی می‌توان تا اندازه‌ای بر آنچه رخ داده، واقف شد.

میر سید احمد علوی و ردیه‌نویسی بر مسیحیت

یکی از کسانی که در ایران در برابر این گونه فعالیت‌ها با جدیت به مقابله برخاست، سید احمد بن زین العابدین علوی - متوفای بعد از ۱۰۵۴ و قبل از ۱۰۶۰^۱ - داماد و خاله‌زادهٔ میرداماد و یکی از برجسته‌ترین شاگردان او بود.^۲ او به دلیل شاگردی میرداماد، کار عمده‌اش در زمینهٔ فلسفه بوده و به همین دلیل علاقه‌مند به شرکت در این مباحث بوده است. شرح حال اجمالی وی در برخی از آثار دورهٔ صفوی و اندکی بعد از آن آمده، اما متأسفانه اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در آنها نیامده است. از آنجا که وی آثار متعددی در این زمینه نگاشته، لازم است که دربارهٔ زندگی وی آگاهی‌های موجود ارائه شود.

شرح حال اجمالی وی را شیخ حرّ عاملی^۳، افندی^۴، قزوینی^۵، صدر^۶، امین^۷، شیخ آقابزرگ^۸، علامه روضاتی^۹ و نوادهٔ میر سید احمد علوی، سید جمال‌الدین میردامادی^{۱۰} و

۱. در نسخه‌ای از کتاب حظیرة القدس او که در این سال کتابت شده از مؤلف چنین یاد شده که در قید حیات است، همین طور در نسخه‌ای از کتاب ردّ صوفیه میرلوحی که در سال ۱۰۶۰ تألیف شده از وی چنان یاد شده که پیش از آن درگذشته است. نک: آقابزرگ، الروضة النضرة، ص ۲۹.

۲. شاه صفی پس از درگذشت میرداماد، به سید احمد علوی دستور داد تا مجموعهٔ اشعار میرداماد را فراهم کند که او نیز چنین کرده، مصدر به نام شاه ساخت. نک: انوار، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی، ج ۵، ص ۳۱۳، نسخهٔ ۲۲۱۷.

۳. عاملی، شیخ حرّ، امل الامل، ج ۱، ص ۳۳.

۴. افندی، ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۹؛ افندی، تعلیقة امل الامل، ص ۲۵۰.

۵. قزوینی، عبدالنبی، تتمیم امل الامل، صص ۶۲-۶۳.

۶. صدر، سید حسن، تکملة امل الامل، صص ۹۵-۹۶.

۷. امین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۳. ۸. آقابزرگ، الروضة النضرة، صص ۲۷-۳۰.

۹. روضاتی، سید محمدعلی، فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، صص ۱۶۹-۱۸۱.

۱۰. نک: مقدمهٔ لطائف غیبیه، صص ۷-۵.

برخی دیگر^۱ آورده‌اند. مهم‌ترین نکته درباره وی این است که او در کنار ملاصدرای شیرازی و یکی دو نفر دیگر از جمله شاگردان برجسته میرداماد بوده و تا آخر نیز به آرای وی پایبندی داشته و بر آن تعصب می‌ورزیده است. قزوینی عدم شهرت وی را ناشی از همین تعصب وی دانسته، بویژه که او به همین دلیل در کتاب نفحات اللاهوتیه فی العثرات البهائیه بر آرای شیخ بهائی خرد گیری‌هایی کرده است.^۲ علوی سالهای زیادی از عمر خویش را به شاگردی میرداماد سپری کرده است؛ به گفته شیخ حرّ، او نزد شیخ بهائی نیز درس خوانده است.^۳ در متن اجازه‌ای که علامه مجلسی در بحار آورده، میرداماد با ستایش فراوان از سید احمد به بخشی از کتاب‌هایی که او نزد وی خوانده اشاره کرده است؛ این آثار شامل نوشته‌های درسی فلسفی آن زمان، آثار فقهی و نوشته‌های خود میرداماد است. تاریخ این اجازه سال ۱۰۱۷ می‌باشد. وی در اجازه دیگری که در سال ۱۰۱۹ نوشته شده، با تمجید از درک عقلانی او، خواندن برخی کتب دیگر را توسط سید احمد نزد خود یادآور شده است. مرحوم مجلسی اجازه دیگری از شیخ بهائی برای سید احمد نقل کرده، این اجازه که در سال ۱۰۱۸ نوشته شده^۴ صرفاً اجازه روایتی است و اشاره‌ای به خواندن درس نزد وی ندارد. در ادامه، متنی از سید آمده است که طریق روایتی خود را از میرداماد تا مرحوم کلینی یاد کرده است.^۵ سید احمد بعد از درگذشت میرداماد، هم به آثار وی عشق می‌ورزید و از جمله اشعار فارسی و عربی او را به دستور شاه صفی گردآوری کرد. افندی این دیوان را در شهر ساری دیده است.^۶ مقام بلند سید احمد در فلسفه شیعی، هم‌چنان ناشناخته باقی مانده، و در میان متأخرین، تنها کسی که به این مسأله توجه کرده، هانری کربن فرانسوی است. وی در گفتاری تحت عنوان جریان میرداماد، به بررسی آثار و عمق بینش فلسفی سید احمد پرداخته و گرایش

۱. نک: دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۳، صص ۱۸۹، ۲۴۹ و ۴۵۷؛ موسوی بهبهانی، حکیم استرآباد، میرداماد، صص ۵۳-۵۴، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۶۹؛ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، ج ۲، ص ۱۴۹؛ قمی، شیخ عباس، فوائد رضویه، ص ۱۷؛ ناجی، حامد، مقدمه مصقل صفا، صص ۹۰-۱۰۴. مرقد وی در تخت فولاد اصفهان تکیه آقارضی می‌باشد: مهدوی، مصلح‌الدین، تخت فولاد، ص ۱۱۸.

۲. قزوینی، عبدالنبی، تمییم امل الامل، صص ۶۲-۶۳.

۳. عاملی، شیخ حرّ، امل الامل، ج ۱، ص ۳۳. نک: روضاتی، همان، ص ۱۷۳.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۶، صص ۱۵۲-۱۵۹. افندی، تعلیقه، ص ۲۵۰، ش ۷۳۴.

اشراقی وی را مورد توجه قرار داده است.^۱ فرزند سیداحمد و نیز نواده او میرمحمد اشرف نیز از عالمان بنام زمان خویش بوده و آثاری از خود برجای نهاده‌اند.^۲

فهرستی از تألیفات سید احمد را استاد سید محمد علی روضاتی - دام ظلّه - بدست داده و نسخه‌هایی که از هر کدام می‌شناخته‌اند، یاد کرده‌اند. از عناوین کتابهای او چنین به دست می‌آید که وی در زمینه فقه، فلسفه، تاریخ و نیز ادیان و مذاهب آشنایی داشته و تألیفاتی از خود برجای گذاشته است. در میان این آثار، سه عنوان کتاب در ارتباط با مسیحیت و یک عنوان در ارتباط با عقاید یهود وجود دارد و نشان می‌دهد که سیداحمد علاقه ویژه‌ای به این مباحث داشته است. در اینجا مروری بر سه اثر او در زمینه مسیحیت خواهیم داشت؛ این آثار عبارتند از: *لوامع ربّانی، مصقل صفا و لمعات ملکوتیه*.

اولین اثر او در ارتباط با ردّ مسیحیت کتاب *لوامع اوست* که با دو عنوان *لوامع ربّانی در ردّ شبه نصرانی* و *اللوامع الالهیه شناسانده شده*. همانگونه که از نام کتاب بدست می‌آید، کتاب مزبور در ردّ بر کتابی نوشته شده است. مؤلف، عبارات آن کتاب را نقل و سپس نقد کرده است؛ اما متأسفانه از نام آن کتاب یاد نکرده است. به گفته یک مستشرق، این اثر، ردّ بر کتاب آینه حق نما بوده است؛ اما از آنجا که وی در آغاز کتاب *مصقل صفا* می‌گوید که پس از تألیف *لوامع*، کتابی از یک نصرانی که در هند بوده به دست او رسیده و وی *مصقل* را در ردّ بر او نگاشته؛ روشن می‌شود که *مصقل* ردّ بر آینه حق نما است، نه *لوامع*.^۳ بنابراین سیداحمد پیش از آشنایی با کتاب گزایه درگیر ماجرای مسیحیت شده است. مؤلف کتاب فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ایتالیا نوشته است که نخست دلاواله در نوامبر ۱۶۲۱م کتابی در ردّ بر اسلام نوشت و سید احمد رساله‌ای در برابر آن نگاشت.^۴ قاعدتاً این نوشته باید همان *لوامع ربّانی* باشد.

آغاز کتاب چنین است: مخفی نماند بر اصحاب ایمان و مشاعر ارباب بینش و عرفان، سیما بر حامیان حوزه اسلام و حاویان مراتب فضل و احترام... که در تاریخ شهر محرم الحرام

۱. کربن، هانری، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، صص ۶۱-۶۴.

۲. کربن، هانری، همان، صص ۶۱-۶۴.

۳. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، ص ۸۲.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، کتابخانه‌های ایتالیا، ص ۲۰۱.

سنه احدى و ثلاثين بعد الالف... بعضی از قیسیان و رهبانان از فرنگیان متوجه بعضی از سخنان، علی سبیل الظن و طریق الحسبان، در نفی نبوت نبی الإنس و الجان و واقع نبودن تغییر در انجیل گردیده و متصدی ذکر آن در رساله ای شده، مطامح ظنون و مطارح عیونش گردانیده، به گمان آنکه جواب آن بر دانشوران معالم اُنس و معتکفان صوامع قدس که سرچشمه های جویبار هدایت و مطالع انوار درایتند متعذر یا متعسر است، لامحاله این کمینه مقدار و ضعیف بنده خاکسار - اقل المحتاجین الی رحمة الله الغنی - احمد بن زین العابدین العلوی علی مسلك الاستعجال و منهج الار تجال متوجه رد آن شده و سخنان او را بعبارتی نقل نموده و از کتاب های آسمانی که نزد ایشان معتبرند مانند: انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و زبور و تورات، دفع کلمات آن را نموده و نقاب خفا را از چهره مخدرات حورا صفات حقایق معانی که قدسی نژادان شهرستان قدس و نورستگان اولی المن اُنس ... به معانی باریک آن توانند گشاد و به شهاب ثاقب برهان عقل نیز سخنان شیطانی او را مرجوم ساخت؛ و چون از تأییدات الهی و توفیقات نامتناهی است موسوم به لوامع ربانی در رد شبه نصرانی گردانیده و بالله التوفیق.^۱

از این مقدمه بدست می آید که اولاً کتابی در رد بر نبوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - توسط مسیحیان نوشته شده است؛ ثانیاً در این کتاب مؤلف خواسته است تا به شبهه تحریف انجیل پاسخ دهد؛ ثالثاً نویسنده کتاب مزبور از فرنگیان بوده است.

نگاهی به مطالبی که سید احمد از این کتاب نقل کرده است، نشان می دهد که صاحب رساله، نوشته خود را در دو بخش تنظیم کرده بوده: بخش اول در انکار نبوت رسول خدا (ص)، و بخش دوم در رد مطالبی که در باره تحریف انجیل گفته شده است. از یکی دو اشاره صاحب رساله نیز بدست می آید که مؤلف رساله، کتاب خود را در اصفهان نوشته است. از جمله در جایی می گوید: «اگر در اصفهان یک میرزای بزرگ و بسیار دانا می آید و ما را خبر می دهد که شاه عالم پناه در اصفهان است، پس، یک به یک یوزباشی از اردوی شاه می آید و همان خبر می دهد، دیگر یک مرد کدخدای ریش سفید با یک مرد معقول درویش می آید و

مثل ایشان می گوید که شاه دین پناه در اصفهان است؛ و همه که می آیند همچون می گویند. و اما بعد یک مرد هرزه کار تنها می آید و می گوید که شاه را در شیراز دیدم، کدام کس این چنین دیوانه باشد که سخنان این قدر مردمان بزرگ و معقول دانا را قبول نکند و به سخن یک آدم تنها [و] نامعروف بیشتر ایمان بیاورد.» از این مثال و یک مورد دیگر که اشاره به حضور فرنگیان در اصفهان دارد چنین معلوم می شود که رساله مزبور در این شهر نوشته شده است. صاحب رساله چند اشکال در مورد پذیرش نبوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مطرح کرده است. تکیه عمده او این است که مطالب قرآن با آنچه انبیای سلف گفته اند سازگاری ندارد و همین دلیل نادرستی این مطالب است. سید احمد در مجموع، یک پاسخ نقضی دارد به این معنی که همین اشکال بین عقاید یهود و نصارا وجود دارد و آن تباین موجود میان آموزه های انجیل و تورات و در شکل وسیع تر میان مسیحیان و یهودیان است. جواب حلی او نیز این است که مشترکات انبیا در اصول دین است و لازم نیست که در همه موارد فروع دین اتفاق نظر وجود داشته باشد. صاحب رساله به دنبال این اشکال که مطالب قرآن موافق با کتابهای سابق بر خود نیست، عبارتی توهین آمیز نیز دارد که «پس کسی که مرد معقول و خواننده باشد که ایمان نیاورد و الا عربان و اتراک که مرد ناخوانده بودند و هم از کتابهای دین و هم از کتابهای تاریخ قدیم خبر نداشتند». سید احمد نیز در یکی دو مورد از او عصبانی می شود و او را با عنوان «ایها النصرانی که دیوانه ای و از ساحت عقل بیگانه» خطاب می کند. سید به تفصیل تمام با استناد به مطالب انجیل، تورات و ادله تاریخی و عقلی در اثبات نبوت حضرت ختمی مرتبت مطالبی را مطرح می کند.^۱

اشکال دیگر صاحب رساله، تکرار مطالبی است که در قرون میانه نسبت به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مطرح بوده است. او می نویسد: «انبیای گذشته همه تارک دنیا بوده؛ اما محمد همچون نکرد، این طور عمر نگذاشت، دنیا را ترک ننموده بود؛ زیرا که مال می خواست، بزرگی و سلطنت می خواست؛ به علاوه اینکه زن بسیار می گرفت.»

۱. سید احمد علوی در لطائف غیبیه (صص ۲۱۸ - ۲۳۰) فصلی را به ادله اثبات نبوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با استناد به تورات و انجیل، به دست داده است. او در این کتاب (ص ۲۴۶) از دو کتاب لوامع ربانی و مصقل صفای خود یاد کرده است.

سید در پاسخ به جنگ‌های طالوت و جالوت و موسی و فرعون اشاره می‌کند و بعد نیز شرحی از سختی‌ها و مرارت‌هایی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در راه نشر اسلام متحمل شد می‌آورد. درباره زن گرفتن نیز به تزویجات انبیا در تورات استناد می‌کند و اینکه اگر کثرت زن تشنیع است، به سلیمان نبی (ع) نیز باید تشنیع کرد. هم‌چنین درباره زن زید بن حارثه نیز با استناد به آیات قرآنی نشان می‌دهد که مسأله اصلی از بین بردن یک رسم ناپسند جاهلی بوده است.^۱

بخش دوم کتاب فرنگی، دفاع از عدم تحریف انجیل بوده است. سید احمد با ذکر موارد تناقض بین انجیل و نیز شرحی کوتاه از تاریخ انجیل می‌کوشد تا نشان دهد که انجیل تحریف شده است. این قسمت از کتاب وی نشانگر تسلط کامل وی بر انجیل است، کما اینکه در یکی دو مورد عباراتی را از تورات به زبان عبری نقل و ترجمه کرده است.^۲

تأثیر این کتاب بر محافل داخلی می‌توانسته مثبت باشد؛ چرا که شخصیت سید احمد از لحاظ علمی و فلسفی در حد بالایی بوده است. در برخی از نسخه‌های کتاب، اشعار چندی در توصیف و تمجید کتاب آمده که نشان توجه به این کتاب است.

احمد از برق خاطر نورانی خاکستر کرد شُبّه نصرانی
از عالم غیب سال تاریخ آمد پرتویاب لوامع ربانی
و در رباعی دیگر آمده:

سید احمد عالم دانش پرور آن مهر سپهر دین با علم و هنر
بنمود ز ردّ شُبّه نصرانی اصحاب پلید نار را پاره جگر^۳

این اشعار - نه چندان زیبا - تا اندازه‌ای نشانگر اهمیت این مباحث در آن روزگار است و نیز اینکه کسانی از نگارش این کتاب احساس شادی کرده و آن را درمانی برای یک مشکل دانسته‌اند.

از انعکاس این کتاب در محافل مسیحی آگاهی محدودی داریم. شخصی با نام «لی»

۱. او در این باره و نیز مسأله غرائق در لطائف غیبیه، ص ۳۳۷ مطالبی آورده است.

۲. این مطالب با استفاده از نسخه شماره ۲۴۰۰ کتابخانه آیه‌الله مرعشی در اینجا نقل شده است.

۳. روضاتی، همان، ص ۱۸۰.

بخشی از این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده و بر آن رد نوشته است.^۱ نقل دیگری حکایت از آن دارد که نوشته‌های علوی عاملی بر ضد کیش ترسایان تا آنجا استوار و نیرومند بود که ترسایان کار ملی را به اندیشه و اداشت که نوشته‌های وی نباید بی پاسخ گزارده شود.^۲ این گزارش مربوط به کتاب دیگر سید احمد است که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت.

نسخه اصل لوامع در اختیار علامه سید محمد علی روضاتی بوده و ایشان به تفصیل آن را معرفی کرده‌اند.^۳ نسخه دیگر این کتاب به شماره ۲۴۰۰ در کتابخانه آیه الله مرعشی موجود است. در این نسخه، کتاب به شاه صفی تقدیم شده است، اما در نسخه دیگر همین کتابخانه که شماره آن ۷۵۹۱ است یاد از نام شاه صفی به میان نیامده و مقدمه و مؤخره آن تفاوت‌هایی با نسخه پیشین دارد، گرچه تردیدی وجود ندارد که لوامع ربّانی در سال ۱۰۳۱ تألیف شده است. یکی دیگر از آثار سید احمد در ردّ بر کتابهای مسیحیان، کتاب مصقل صفا در ردّ بر آینه حق‌نما است. در آن زمان، از جمله مبلغان سرسخت مسیحی در هند شخصی بود با نام فرانسیس گزایوه (۱۵۰۶ - ۱۵۵۲) که مدت مدیدی از عمر خویش، یعنی در حدود یازده سال از زندگی خود را در هند گذرانده و به عنوان بنیادگذار مرام کاتولیک در هند شناخته می‌شود. او تأثیر فراوانی بر گسترش مسیحیت در شرق دور داشته است.^۴ برادرزاده این شخص پادری ژیرولانو گزایوه (۱۵۴۹ - ۱۶۱۷) که مدتی در لاهور زندگی می‌کرد، کتابی با عنوان آینه حق‌نما در اثبات تثلیث نگاشت و علاوه بر کوشش در اثبات عقاید مسیحی به ردّ عقاید اسلامی نیز پرداخت. این کتاب که در سال ۱۶۰۹ تألیف و به جهانگیر شاه مغول هدیه شده،^۵ به شیوه مباحثه میان یک کشیش مسیحی و یک روحانی مسلمان تنظیم شده و در پایان، نتیجه چنین شده که آن روحانی مسلمان، خود را در جرگه عیسویان در آورده است.^۶ به دنبال

1. Lee, S. *Contrversial tracts on Christianity and Mohammedanism*.

Cambridge, 1824, به نقل از: حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران، ص ۴۸۲.

۲. حائری، همان، ص ۴۸۴.

۳. روضاتی، همان، صص ۱۷۷ - ۱۸۱. لوامع در تهران ضمن کتابی با نام دائرة المعارف قرآن به کوشش حسن سعید چاپ شده است.

۴. شرحی اجمالی از فعالیت‌های او را ببینید در: دائرة المعارف بریتانیکا، ۱۹۹۱ م، ج ۱۲، صص ۷۹۳ - ۷۹۴.

۵. نک: دانش پژوه، افشار، نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۲۳۶.

۶. گزارشی از آن را ببینید در: حائری، همان، صص ۴۷۱ - ۴۷۳.

رسیدن منتخب این کتاب به ایران، سید احمد، که پیش از آن لوامع را نگاشته و آشنای با این مباحث بود، به رد آن پرداخت.

گزاویه کتابهای دیگری نیز تألیف کرده که از جمله آنها مرآت القدس یا داستان مسیح است. این کتاب به چاپ رسیده و دانش پژوه نسخه‌ای از آن را که در کتابخانه فرهاد معتمد بوده، شناسانده است.^۱ نسخه‌های دیگری از آن در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ایتالیا توسط پی مونتسه معرفی شده است. گزاویه داستان مسیح را در شهر آگره، در سال ۱۶۰۲ تألیف کرده و در آن کتاب دیگر خود آینه حق‌نما یاد کرده و گفته است که «اکثر آن شده [یعنی به انجام رسیده] و نزدیک است که تمام شود.» دانش پژوه افزوده است که او آینه را در سال ۱۶۰۹ تمام کرده است.^۲

سید احمد کتاب مصقل صفا را درست یک سال پس از لوامع، یعنی در سال ۱۶۱۷/۱۰۳۲ نگاشته است. این اثر به تازگی به کوشش استاد حامد ناجی اصفهانی انتشار یافته است. پیش از این به کتاب آینه حق‌نما اشاره کردیم، کتاب مزبور توسط کسی یا کسانی تلخیص شده و این اثر سید احمد در رد همان تلخیص می‌باشد.^۳ او در مقدمه می‌گوید: در سال غلب (یعنی ۱۰۳۲) از هجرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله از بعضی علمای نصارا که در بلاد هندوستان به سمت حجابت اشتهاار داشت، تصنیفی موسوم به آینه حق‌نما در اثبات تثلیث که عبارت است از اتحاد بالذات اقنوم اب و ابن و اقنوم روح القدس و مغایرت میانۀ ایشان بالاعتبار و باز در اثبات خدایی مسیح و عدم وقوع تغیر در انجیل و منسوخ نگردیدن آن به فرقان عظیم و منسوخ بودن تورات به انجیل به نظر رسید و چون آن آینه به کدورت شُبّه و شکوک غبارآلود بود لاجرم قیوم واجب الوجود که در اقصای مراتب تجرّد و قسوای درجات تقدس بود در آن نمی نمود بلکه متجزی و قابل تثلیث در آن بود فلامحاله آن را حاجت به مصقلی افتاد که زنگش را حک و تجلیه و غبارش را محو و تصفیه نماید تا که شعاع آفتاب وجود قیومی از مشرق لاهوت و اشراقات وجود حقیقی ربوبی از صبح ازل در آن آینه

۱. دانش پژوه، نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۳، ص ۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۴. نک: علوی، سید احمد، مصقل صفا (مقدمه)، ص ۳۰.

منعکس گردد، بنابر آن، این رساله موسوم گردید به مصقل صفا در تجلیه آینه حق نما در ردّ تثلیث نصارا. آنگاه بدون نقل مقدمه نصرانی به این دلیل که «ذکرش ملایم مقصود نبود» به بیان اصل مدعای نویسنده پرداخته است.^۱

بنا به آنچه در مقدمه برخی از نسخ مصقل صفا آمده و محقق محترم آن را آورده، دو تن از مبلغان مسیحی در سال ۱۰۳۲ کتاب منتخب آینه حق نما را به سید احمد نشان داده‌اند و او پس از دیدن آن به ردّ آن پرداخته است. وی در این اثر نیز همانند لوامع متن کتاب مورد نظر را قسمت به قسمت نقل کرده و سپس به ردّ آن پرداخته است.

کتاب مصقل صفا تأثیر قابل ملاحظه‌ای در محافل مسیحی و میسیونرهای مسیحی در ایران و هند گذاشت، بطوری که دو کتاب در ردّ آن نوشته شد:

MALVASIA, BONAVENTURA, Dilucidatio Speculi uerum monstrantis, in qua intruitur in fide Cbristiana Hamet filivs Zin el Elabedin in regno Persarum Princeps [sic per `sayyid` : titolo di discendente del Profeta musulmano], et refellitvr Liber a Doctoribus Persis editus sub titulo Politor Speculi Verum Mostrantis, Roma 1628 (inolte, in versione araba).

GUADAGNOLI, FILIPPO, Apologia pro Cbristiana religione qua respondetur ad objectiones Abmed filii Zin alabedin, Persae Aspabanensis, contentas in Libro inscripto Politor Speculi, Roma, 1631 (versione araba 1637 e 1649).^۲

سالها بعد علی قلی جدیدالاسلام، نقدی بر کتاب دوم از دو کتاب فوق که متعلق به فلیپ پادری بوده نوشته است؛ این نقد در ضمن کتاب سیف المؤمنین که در ترجمه و شرح او از سفر پیدایش تورات آمده است.

هم چنین در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ایتالیا (ص ۲۰۱) از کتابی با نام ماسح مصقل

۱. نک: علوی، احمد، مصقل صفا، صص ۵-۶.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ایتالیا، ص ۲۰۱ (از متن ایتالیایی).

آینه حق‌نما یاد شده است. این کتاب نیز در ردّ بر سید احمد بوده است. داستان این ردیه به این شرح است: زمانی که نسخه‌ای از آینه حق‌نما به دستور جهانگیرخان شاه مغول هند از آگره به اصفهان فرستاده شد، کتاب مزبور مورد نقد سید احمد قرار گرفت و این بار آینه با مصقل به هند بازگردانده شد. پس از آن بود که چند نفر از میسیونرهای مسیحی به ردّ آن پرداختند. این نقد در دو قسمت نوشته شده، قسمت نخست آن در نوروز سال ۱۰۶۷ در اصفهان نوشته شده که نویسنده آن یک یسوعی ناشناخته است، نسخه‌ای از این قسمت در کتابخانه لنین‌گراد (ش ۱۱۲۱) موجود است. قسمت دوم آن با عنوان «مسیح» و «آلایش‌هایی که بدانها آلوده شد آینه حق‌نما - جواب بر کتاب مصقل صفا» نامیده شده است.^۱ در فهرست ریو نیز کتابی با عنوان آلایش‌های مصقل صفا شناسانده شده است.^۲

اثر دیگر سید احمد در ارتباط با مسیحیت رساله کم حجم لمعات ملکوتیه است؛ از این رساله نسخه‌ای در کتابخانه آیه‌الله مرعشی موجود می‌باشد. این رساله بنا به گفته مؤلف چنین است: «در بیان بعضی از غوامض کتاب انجیل که در بیان معنای کلمه و اقنوم‌الاب و اقنوم‌الاین و اقنوم روح القدس بر نحوی که قابل انطباق بر باطن تأویل قرآن مجید حضرت فارقلیط باشد.» به هر روی این اثر شامل یک بحث اشراقی در تفسیر برخی مضامین انجیل و تطبیق آن‌ها با آیات قرآنی و کلماتی از حکما است.^۳

ادبیات ضد مسیحی در دوره شاه سلیمان

دوره شاه سلیمان صفوی نیز که یکی از دوره‌های باشکوه و آرام عصر صفوی است، شاهد تلاش‌های چندی در ارتباط با تبلیغات مسیحی و ادب ضد مسیحی از سوی علما بوده است. دلیل عمده این امر فراوانی مسیحیان در اصفهان و تبریز و برخی از نقاط دیگر است. خود شاه نیز علاقه‌مند به این بحث‌ها بوده و حتی در این زمینه پای آرامنه رانیز که معمولاً کار تبلیغی نداشته و به لحاظ منافع اجتماعی خود حاضر به شرکت در این مباحث نبودند، به این

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ایتالیا، صص ۲۰۱-۲۰۳.

۲. آرین، قمر، چهره مسیح در ادبیات فارسی، ص ۱۵۹: *Rieu, ch, OP, cit, 1/405*.

۳. این اثر در سالنامه «میراث اسلامی ایران» ۱۳۷۴ چاپ شده است.

بحث می‌کشاند. به گزارش در هوهانیان، شاه سلیمان پادشاه ایران با تشریفات مفصل از کلیسای وانک بازدید کرد و با علاقه‌مندی درباره تصویرهای قدیسان منقوش در کلیسا پرسش‌هایی کرد و نیز از حواریون مسیح و تثلیث پرسید. خلیفه هوانس [مشهور به نور جهان م ۱۷۱۵] نه تنها با کلمات و دانایی پاسخ داد، بلکه کتابی هم در آن باره پرداخت که یک صفحه ارمنی و صفحه دیگر آن فارسی بود که آن را به شاه سلیمان تقدیم کرد و تعجب او از دانش هوانس بیشتر شد... عنوان نوشته وی این بود: در سؤال و جواب شاه سلیمان.^۱

حکایت جالب دیگر آن است که در این دوره، یکی از خلیفه‌گان آرامنه در اصفهان به اسلام گروید که البته اقدام او از دید آرامنه، به فرصت‌طلبی و دنیاگرایی تحلیل و تعلیل شده است. در هوهانیان می‌نویسد: اندوهی که در این زمان جلفائیان را در خود فرو برد، مسلمان شدن خلیفه هوهان بود که ریاکارانه با محضر نویسی پنهانی در سال ۱۶۷۱ از کاتولیکوس ها کوب مقیم استانبول درجه اسقفی گرفت. وقتی به جلفا بازگشت، داوید، خلیفه کلیسای وانک ارتقای مقام او را نپذیرفت. از این جهت به مذهب خود پشت کرد و نزد شاه سلیمان به فتنه پرداخت.^۲

در حال حاضر آنچه از آثار وی شناخته شده و موجود است، ترجمه او از انجیل است که به زبان فارسی اما با حروف ارمنی است. اینجانب، ترجمه مزبور را در کلیسای وانک اصفهان مشاهده کرده و صفحاتی از آن را عکس گرفتم.

ظهیرالدین تفرشی

از دیگر نویسندگان این دوره که در این زمینه تألیفی از خود برجای گذاشته، ظهیرالدین تفرشی فرزند ملامراد تفرشی (۹۶۵-۱۰۵۱) است که پدر و پسر هر دو از عالمان شناخته شده دوره صفوی هستند. شرح حال پدر وی در جامع الرواة به تفصیل آمده و آثار متعددی از وی یاد شده است.^۳ وی از شاگردان شیخ بهائی بوده است. ظهیرالدین فرزند وی نیز بطور عمده

۱. در هوهانیان، تاریخ جلفا، صص ۴۸۶-۴۸۷.

۲. همان، صص ۱۴۴، ۵۷۲-۵۷۳.

۳. مطالب نقل شده در جامع الرواة در الروضة النضرة، ص ۵۵۹ آمده است. و نیز نک: فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات، ج ۱، ص ۲۹۰ که در آنجا رساله الکریه وی شناسانده شده که در سال ۱۰۳۲ تألیف شده است.

مقدمه مصحح / چهل و یک

در فلسفه و ریاضی و نجوم تخصص داشته است. تاریخ درگذشت وی پیش از سال ۱۱۱۴ رخ داده است؛ زیرا در پایان یک رساله کوتاه وی با نام مطالع و مغارب که کاتب آن را در سال مذکور نگاشته، پس از نام وی از او با عنوان «قدس الله روحه الزکیه» یاد کرده است.^۱ تفرشی آثار متعددی دارد که از جمله می توان به: اثبات الواجب،^۲ جواب الشبهتین،^۳ مطالع و مغارب،^۴ فوهنگ نایاب و نثر شبنم شاداب^۵ اشاره کرد. وی دستی نیز در شعر داشته و به همین دلیل نصرآبادی شرح حال وی را همراه برخی از اشعار او آورده است.^۶

آنچه از آثار وی در ارتباط با بحث ماست، کتاب نصره الحق اوست. این کتاب در ردّ بر یکی از پادریان مسیحی است که از او با عنوان «گبرائیل افرنجی» یاد شده است. مرحوم شیخ آقابزرگ ذیل عنوان «ردّ بر نصارا» کتابی برای وی یاد کرده و نوشته اند که نسخه آن در کتابخانه رضوی موجود است. حدس بنده آن است که این کتاب همان نصره الحق می باشد.^۷ از نصره الحق چند نسخه می شناسیم: یکی نسخه رضوی به شماره ۲۵۸؛ دیگری نسخه دانشگاه به شماره ۳۲۸۲؛ و نسخه ناقصی در کتابخانه شجردرین در لنین گراد.^۸ متن این رساله در اصل به عربی بوده و مؤلف پس از آن به درخواست شاه آن را به فارسی نیز درآورده است.

۱. نسخه ۳۲۸۲ دانشگاه تهران، برگ های ۱۲۹ - ۱۳۳. در الکواکب المنتزه سال درگذشت وی را در حدود ۱۱۲۰ نوشته است.
۲. نسخه ۱۴۰۹ کتابخانه آیه الله مرعشی.
۳. تألیف در سال ۱۱۰۱ و نسخه آن در فهرست دانشکده ادبیات، ج ۱، ص ۱۸۸ شناسانده شده است.
۴. نسخه ۳۲۸۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۵. درباره دو مورد اخیر به ترتیب نک: آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۶، ص ۲۱۸؛ ج ۲۴، ش ۲۵۶؛ آقابزرگ، الکواکب، ص ۴۰۵؛ دانش پژوه، نشریه نسخه های خطی دانشگاه تهران، ج ۸، ص ۱۰۸ می گوید که در مقاله خود درباره شاه طهماسب، ص ۹۳۲ آثار وی را برشمرده است.
۶. نصرآبادی، تذکره، ص ۱۷۰؛ و نک: آقابزرگ، ذریعه، ج ۹، ص ۶۵۸. در تذکره حزن نیز از وی یاد شده و آمده است که وی از اینکه مشهور شود پرهیز داشته و به همین دلیل قدرش مجهول مانده. نک: آقابزرگ، الکواکب، ص ۴۰۵.
۷. آقابزرگ نوشته اند که رد بر نصارا با مصقل صفا در یک مجموعه است. در فهرست القبائی نسخه های خطی کتابخانه رضوی از مصقل صفا دو نسخه به شماره ۲۵۶ و ۲۵۷ شناسانده شده است (ص ۵۲۶). در حالی که از نصره الحق یک نسخه به شماره ۲۵۸ معرفی شده (۵۸۳)؛ با مقایسه می توان گفت که احتمالاً با یک شماره اشتباه، نصره الحق همان ردّ بر نصارا است. در عین حال باید با مقایسه نسخه ها مسأله را روشن کرد. نک: آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۰، ص ۲۳۲؛ آقابزرگ، الکواکب، ص ۴۰۵.
۸. دانش پژوه، نشریه نسخه های خطی، ج ۸، ص ۱۰۸؛ شیخ آقابزرگ نوشته است که نسخه ای از آن در اختیار آیه الله مرعشی بوده که متأسفانه هنوز در فهرست نیامده است.

تفرشی در مقدمه کتاب خود در علت تألیف اثر خویش می‌گوید که شخصی با نام گبرائیل افرنجی رساله‌ای به برخی از بزرگان دارالسلطنه تبریز نگاشته و در آن برای اثبات عقاید نصارا با ادله عقلی و تأیید آنها با ادله نقلی کوشش کرده است. پس از مدتی، آن فرنگی از تبریز به تفلیس رفته و از قضای روزگار تفرشی نیز برای مدتی و گویا، برای امور دیوانی^۱ در شهر تفلیس مقیم شده است. در آنجا گبرائیل به سراغ وی آمده و نسخه‌ای از رساله خود را به وی داده است. او از تفرشی خواسته تا آن را مطالعه کند و در ضمن گفته است که حاضر به مناظره بر سر این کتاب می‌باشد. تفرشی می‌گوید: بر آن مرور کردم و دیدم که جز فریب و نادرستی چیزی در آن نیست. تفرشی تصمیم گرفته است تا طی دو مجلس در باره نکته‌ای که وی اساس بحث خود قرار داده به مناظره برخیزد. این مسأله درباره تعریف مفهوم ولادت (عیسی از خداوند) بوده است. این دو مجلس مناظره در حضور والی کاخ یعنی شاه نظرخان بوده و در آن تعداد زیادی از مسلمانان و عده‌ای از کشیشان نیز حضور داشته‌اند. تفرشی می‌گوید: وی با حجت‌های قوی در برابر دعاوی گبرائیل ایستاده تا جایی که گبرائیل به لجاج و مرء افتاده است. تفرشی مصمم شده است تا ادله خود را در نوشتاری تنظیم کند، چیزی که حاصل آن همین نصره الحق شده است. عمده مباحث کتاب درباره تثلیث است که بیشتر، از دید فلسفی به نقد آن پرداخته شده است. فصلی هم به موارد استعمال آب بر خداوند در کتابهای آسمانی اختصاص داده شده و این که پدری خداوند اختصاص به عیسی - علیه السلام - ندارد. تفرشی در کتاب خود از کتاب مجموعه، از ماکاریوس حلبی و رساله شخصی با نام «عبدالله انطاکی» یاد و مطالبی نقل کرده است.

همانگونه که اشاره شد، اثر مزبور به عربی تألیف شده، اما گویا پس از آنکه شاه سلیمان آن را دیده است، از وی خواسته تا آن را به فارسی در آورد. متن فارسی شده کتاب همان نسخه

۱. این اشاره‌ای است که خود تفرشی در مقدمه نصره الحق کرده است. نصرآبادی نوشته است که او «بنا به وفور قابلیت، و نظارت و پیشنهادی ولایت گرجستان که به وی مفوض شده به اتفاق عالیجاه نظرخان والی کاخ روانه آن ولایت شد و الحال در آنجاست؛ حسن سلوکش به مرتبه‌ای است که عالیجاه معزئی‌الیه از سخن و صوابدید او ... عدول نمی‌نماید. نصرآبادی، همان، ص ۱۷۰.

موجود در کتابخانه رضوی می‌باشد.^۱

شاردن درباره وضع مبلغان مسیحی در اصفهان دوره شاه سلیمان گزارش کوتاهی داده و یاد آور شده است که از میان هشتاد تن کشیش در اصفهان، تنها سه یا چهار نفرشان می‌توانستند با دانشمندان ایران بحث و گفتگو کنند، و آنان نیز صادقانه اعتراف کردند که از مباحثه با ایرانیان طرفی نبسته‌اند. وی هم‌چنین به حیل‌های آنان برای نفوذ در میان جوامع مسلمان یاد کرده می‌نویسد: آنها به خاطر خشنودی خدا و جلب نظر مردم به درمان کردن بیماران و تیمار داشتن محرومان می‌پردازند.^۲

ادبیات ضد مسیحی در دوره شاه سلطان حسین

باید توجه داشت که مباحث مربوط به مسیحیت در این دوره، در شهر اصفهان رایج بوده است. دلیل عمده آن، همانند دوره قبل، حضور گسترده پادریان فرنگی در این شهر است که نه تنها به عنوان سفیر یا همراه سفرا به ایران می‌آمدند، بلکه برای اداره کردن کلیساهایی که تا این زمان در اصفهان ساخته شده بود، در این شهر به سر می‌بردند. از دیگر اهداف آنها آشنایی با اقلیت‌های مسیحی ایران از قبیل ارامنه و آشوریان و احتمالاً جذب آنها به مرام کاتولیک و جز آن بوده است. این افراد مورد حمایت شاهان اروپایی و مقامات کلیسای کاتولیک بوده و مکرر نامه‌هایی در حمایت از آنها به دست شاهان ایرانی می‌رسیده است. از جمله پاپ اینوسان دوازدهم ضمن نامه‌ای به شاه سلطان حسین نوشت اجازه دهد تا پادریان: «به قدرت شما تکیه کرده به خوشحالی زیاد به کار خود مشغول شوند و این را به اهتمام از شما التماس می‌کنیم که به هیچوجه مگذارید کسی از ایمان آورندگان به حضرت عیسی که پیش ایشان جهت ایمان می‌روند، کسان شما مانع گشته، زحمت رسانند، بلکه به تهدید تمام بفرمایید که کسی را که مانع ایشان شود سیاست عظیم نمایند».

برای نامه مزبور دو جوابیه نوشته شده که معلوم نیست کدام یک ارسال شده است. در نامه

۱. آقای حایری بر اساس نسخه مزبور گزارشی از این کتاب داده؛ اما طبق معمول هیچ اشاره‌ای به نسخه و محل

نگهداری آن نکرده است. نک: حائری، همان، صص ۴۸۶ - ۴۸۷.

۲. شاردن، سفرنامه، ج ۴، صص ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲.

نخست آنچه قابل توجه است اینکه با اشاره به آنکه شاه ایران «به ترویج ملت بیضاء و شریعت غزای نبوی» مشغول است یاد آور شده است که: «بر هر صاحب هوشی واجب است که بدون عصبیت و جاهلیت، منصفانه به نور عرفان و ضیاء ایقان به دلیل و برهان تحصیل مذهب حق کردگار زمان نماید، هیچ وقت هیچ یک از کفار از دین مهجور را به این دین مبین و عقاید گزین مجبور نفرموده ایم، سیما جماعت قسیسان و رهبانان که به سفارشات و ترقب رعایت آن قدوة سلاطین مسیحیه و قاطبه فرمانفرمایان عیسویه همواره، مشمول عوارف خسروانه بوده و می باشند». در پاسخ دوم، نکات جالب تری آمده، در این جوابیه با اشاره به آنچه قرآن در باره روحیه مودت آمیز مسیحیان در قیاس با دشمنی یهودیان و مشرکان فرموده و اینکه مسیحیان فروتن و متواضعند می گوید: «شاهد بر صدق مضمون مزبور اینکه همواره کم سال و ماهی است که جمعی کثیر از آن گروه نرمخوی سعادت جوی به شرف اسلام مشرف نشوند و به ساحل نجات نرسند» در ادامه به نکته ای اشاره شده است که مربوط به رواج تبلیغات مسلمانان در میان مسیحیان و گرویدن آنها به اسلام می باشد: «و اما امر هدایت و ارشادی که به زبانزد خامه اظهار نموده بودند اگر غرض هدایت و ارشاد جهال و عوام فرقه نصارا است، ظاهر است که ممانعت در آن باب و جهی ندارد.»^۱ البته شاه در فرمان دیگری اعلام کرد که کسی مزاحم عیسویان نشود «مشروط بر آنکه مرتکب امری که خلاف مذهب و طریقه اثنا عشری باشد، نگردند».^۲

نکته ای که درباره شاه سلطان حسین اهمیت دارد، آن است که وی به مسلمان کردن مسیحیان و زردشتیان سخت علاقمند بوده و از این جهت، روش او مقبول ارامنه نبوده است. در هوهانیان پس از شرحی از فعالیت هوانس معروف به نورجهان می نویسد: پس از مرگ شاه سلیمان، جانشین او شاه سلطان حسین در نظر داشت تمام اتباع غیر مسلمان ایران را به مذهب اسلام درآورد. همان طور که زردشتیان همسایه جلفا را به دین محمدی درآورد؛ اما تا خواست همان حکم را در مورد ارمنیان به کار بندد، این خلیفه هوانس حریف شد و با کلام

۱. نوایی، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵، صص ۶۷-۷۳.

۲. همان، صص ۱۰۰-۱۰۳.

مقدمه مصحح / چهل و پنج

روشنگرانه به تبلیغ مسیحیت در برابر شاه سلطان حسین ایستاد و باعث شد تا شاه را از خیال خود منصرف کند. روایتی هست که چون ملایان بزرگ دربارهٔ مذهب بحث می‌کردند و از جواب خلیفه هوانس عاجز ماندند، به ناسزا گفتن پرداختند که خلیفه هوانس برای لال کردن آنها دعایی خواند که بلافاصله لال شدند که از این منظره ترس در دل پادشاه و وزیران افتاد! و از خیال برگرداندن ارمنیان از دین خودشان منصرف شدند. وی انجیل متی، مرقوس، لوقا و یوحنا را به فارسی ترجمه کرد.^۱

همان مؤلف با اشاره به نفوذ روحانیون در شاه سلطان حسین می‌نویسد: «ملایان به جای آنکه در ادارهٔ ملك و ملت از طریق شور و صلاح خود یاور شاه باشند، از او غلام دین و مذهب ساختند ... بنابر تکرار مدام ملایان، شاه تصمیم گرفت ارمنیان و پیروان ادیان دیگر را که در قلمرو حکومت او می‌زیستند، به دین اسلام درآورد. او به میل باطنی خود در مورد زردشتیان ایران که آنها را گبر می‌نامیدند، به آسانی تحقیق بخشید. از پیروان این مذهب دو بیست خانوار در جنوب جلفا ساکن بودند که محله شان گبرآباد نام داشت و آنها همگی، بخشی از ترس و گروهی با تشویق و وعده و وعید به دین محمدی درآمدند و از آن هنگام آن محله را حسین آباد خواندند^۲ و نسل‌های بعدی آنها بیشتر از خود مسلمانان به مذهب نو پایبند شدند.» وی با تکرار آنچه که در بالا دربارهٔ برخورد هوانس با شاه و علما آوردیم، دربارهٔ دیگر اقدامات شاه سلطان حسین نسبت به ارمنیان می‌نویسد: «شاه بنا بر صوابدید ملایان، برای خوار و خفیف کردن ارمنیان به جهت نامسلمانی، خندقی کند و فرمانی صادر کرد که ارمنیان، چاک گریبان خود را باید از پشت ببندند، بر شانه‌هاشان کهنه گلیم اندازند و کلاه تکه پاره بر سر گذارند تا از مسلمانان متمایز شوند. سواره به بازار نروند. در ایام بارانی به بازار و دکان وارد نشوند تا مبادا خیسی لباسشان مسلمانان را نجس کند. فرمانی دیگر برای پست کردن آنها داد که تابوت معدومان را، ارمنیان باید حمل کنند و قدغن کرد که وجه دانهٔ مرغان دربار را ایشان بپردازند و هم فرمان او سر هر ماه جارچی جار می‌زد که شاه در مورد

۱. همان، ص ۴۸۷.

۲. وحید قزوینی در گزارشی که دربارهٔ گبرآباد آن هم از زمان شاه عباس دوم آورده، نوشته است که نام این محل، به سعادت آباد تبدیل شد. (عباس نامه، ص ۲۷۰) طبعاً در این باره، می‌بایست تحقیق بیشتری صورت پذیرد.

ارمنیانی که مسلمان شوند، احسان و هر خواسته آنها را اجابت خواهد کرد. با این دو دامی که بر ارمنیان نهادند، گرچه تمام یا بخشی از ایشان را نفریفت، اما بعضی از سست دینان فریفته از وعده و وعید ایشان، دین خود را رها کردند. در اوایل قرن هفدهم شمار از دین برگشتگان در جلفا بسیار بود.^۱ وی به دنبال این بحث، به معرفی شماری از مسلمان شده‌های آرامنه پرداخته و دشواری‌های آن را بر شمرده است که البته به بحث ما مربوط نمی‌شود.

به هر روی شاه سلطان حسین نیز به هر دلیل و از جمله روحیات طلبگی، علاقه‌مند به مباحث مذهبی میان ادیان بوده و خود شخصاً خواستار آن بوده تا نمایندگان مسلمانان و مسیحیان به بحث بپردازند. یکی از شواهد این مطلب ترجمه انجیل از محمدباقر خاتون‌آبادی است. اهمیت آن بیشتر از آن رو است که مؤلف از اعظام علمای عهد صفوی بوده و بی‌تردید به عنوان یکی از بزرگ‌ترین آنان شناخته می‌شده است. او نخستین کسی است که عنوان «ملاباشی» و «رئیس العلماء» را به دست آورده است، و این خود، با وجود عالمان فراوانی که در این عهد بوده‌اند، اهمیت ویژه‌ای دارد. نفس توجه او به ترجمه اناجیل، اولاً نشانگر توجه خاص عالمان این دوره به این گونه مباحث بوده و ثانیاً داغ بودن این بحثها را در این عهد نمایان می‌سازد، در این باره به چند نفر می‌توان اشاره کرد.

یکی از نمونه‌های مهم در ادبیات ضد مسیحی دوره شاه سلطان حسین، ماجرای مسلمان شدن پدر آنتونیو دو ژزو، کشیش پرتغالی است که افزون بر مسلمان شدن، چند کتاب در رد بر مسیحیت تألیف کرد. ما شرح حال وی را در مقالی مستقل، در ادامه همین مقاله آورده‌ایم.

آنتونیو دوژزو یا علی قلی جدید الاسلام

علی قلی از اندیشمندان تازه مسلمانی است که سالها پیش از آنکه مسلمان شود به عنوان کشیش عازم ایران شده و پس از سالها اقامت با پذیرفتن اسلام، به کار ردیه نویسی بر ضد مسیحیت پرداخت و آثار چندی تألیف کرد. آقای فرانسیس ریشار [Francis Richard] درباره ایشان مقاله‌ای نوشته‌اند با عنوان:

UN AUGUSTIN PORTUGAIS RENEGAT APOLOGISTE DE L'ISLAM
CHIITE AU DEBUT DU XVIII SIECLE^۱

پس از وی عبدالهادی حائری درباره یکی از آثار او با نام سیف المؤمنین مطالبی نوشت.^۲ اخیراً نیز به همت دوستی یکی از رساله‌های کوچک او با نام فوائد ازدواج چاپ شد.^۳ پدر آنتونیو دو ژزو [P. António de Jesus] کشیش پرتغالی، در ربع آخر قرن هفدهم میلادی به قصد تبلیغ مسیحیت همراه چند نفر دیگر عازم ایران شده و در دیری متعلق به آگوستین‌ها در اصفهان مشغول به کار شده است. مانوئل سانتاماریا [P. Manuel de Santa Maria] رئیس اسبق دیری که وی ریاست آن را عهده‌دار بوده به اسلام گرویده بود.^۴ آنتونیو هم یک سال پس از آنکه به ریاست این دیر انتخاب شد، به اسلام گروید. در منابع دوره صفوی از وی آگاهی خاصی به دست نیاوردیم. آنچه که در منابع ایرانی در باره وی می‌دانیم، مطالبی است که در میان آثار وی در باره خودش بدست داده است. افزون بر این، دوستان خارجی و کشیش وی از اصفهان مطالبی در باره او نوشته‌اند که آنها را آقای فرانسیس ریشار در مقاله سابق الذکر آورده است. وی در آن مقاله گزارشی از دو کتاب وی هدایة الضالین و سیف المؤمنین بدست داده است.

آقای ریشار پس از بیان شرحی از چگونگی شرایط ایران در ارتباط با مسیونرهای غربی، و با اشاره به اختلافات آنها، می‌نویسد:^۵ در این شرایط دشوار بود که حادثه‌ای مسیحیان پایتخت (اصفهان) را سخت متأثر کرد و کار را برای روحانیون کاتولیک دشوار ساخت. این حادثه، مسأله پذیرش اسلام توسط راهب دیر آگوستین‌های پرتغالی شهر اصفهان بود. دیر

۱. این مقاله در مجله زیر چاپ شده و خود مؤلف نسخه‌ای از آن را از سر لطف در اختیار ما گذاشتند.
Moyen Orient & Océan Indien (Middle East & Indian Ocean) XVIe - XIXe s. 1, 1984.

۲. حائری، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران، صص ۴۸۷-۴۹۲.

۳. میراث اسلامی ایران، دفتر اول، رساله فوائد ازدواج، صص ۲۹۳-۳۱۰.

۴. از وی آگاهی نداریم. شاید بی‌مناسبت نباشد اشاره کنیم که شخصی را با نام محمد قلی جدیدالاسلام می‌شناسیم که در سال ۱۰۶۴ نسخه‌ای از کتاب ارشادالاذهان علامه حلی را کتابت کرده و اکنون نسخه آن در کتابخانه مجلس (فهرست ۱۲ / ۱۰۴-۱۰۵) موجود است. گفتنی است در دوره صفوی، شمار این قبیل جدیدالاسلام‌ها از میان مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان فراوان بوده است.

۵. آقای ریشار برای هر یک از نقل‌های خود منبع ذکر کرده که ما در اینجا نیاورده‌ایم.

مزبور نخستین دیری بود که در اوائل قرن هفدهم توسط لاتینها [Latins] در اصفهان ساخته شده بود. روحانیون این دیر نمایندگان رسمی پادشاه پرتغال در ایران بودند. در نوشته‌ای از گودرو [M. Gaudereau] یکی از روحانیون بزرگ به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۶۹۷ [هفتم ربیع الاول ۱۱۰۹] چنین می‌خوانیم: «بزرگ اگوستین‌ها دو روز است که دین مسیح را نفی کرده و امروز ختنه شده است.» قبل از او در اکتبر سال ۱۶۹۱ [صفر سال ۱۱۰۳] یکی دیگر از روحانیون اگوستین اصفهان به نام مانوئل سانتاماریا اسلام را پذیرفته، سپس ازدواج کرده و نام خود را به حسن قلی بیک تغییر داد. سندی که در سالهای بعد بدست آمد، آگاهی‌هایی در ارتباط با انحلال زندگی مذهبی دیر اگوستین اصفهان که به دلیل بدهی‌هایش که متعهد به پرداخت آن بود به صورت قهوه‌خانه و مرکز تجاری و بازرگانی در آمده به دست می‌دهد ... نزدیک‌ترین گزارش از این حادثه، گزارش اسقف بابل [Babylone] به نام پیدو دو سان اولون [Mgr Pidou de Saint-Olon] است که از ایران به برادرش به تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۶۹۷ نوشته است. او می‌نویسد: من خون‌گریه می‌کنم از حادثه دهشتناک پذیرش اسلام توسط پدر آنتونیو دو ژزو پرتغالی، دیدار کننده اگوستین‌های ایرانی و مأمور دولت پرتغال، امری که خسارت جبران‌ناپذیری به تشکیلات تبلیغاتی وارد آورده است. آری دو مرتد از یک دیر و آری این است نتیجه آزاد گذاشتن و رها کردن جوانان مذهبی در آنجا... چیزی که بیشتر از همه دردآور است این است که آنتونیو دو ژزو در شناخت قرآن به درجه دکترا نائل آمده است و کتابی در رد مسیحیت نوشته است. نامه‌ای از کرملی‌های جلفا به نام بازیل دوسان شارل (۱۷۱۱-۱۶۶۴) [P. Basile de Saint-Charles] به تاریخ ۲ فوریه ۱۷۰۰ درباره آنتونیو گزارش می‌کند که او ازدواج کرده و در اصفهان مستقر شده است: «بیچاره آنتونیو پرتغالی، رئیس پیشین اگوستین‌های اصفهان که سه سال است که مرتد و کافر شده و برای انهدام ما با دشمنانی از شاریمانی‌ها [خاندان ارمنی‌ها برجسته کاتولیک] تبانی کرده است و شخص اوست که اطلاعات مهم را در اختیار دشمنان قرار می‌دهد که در این راستا خسارات فراوانی بر ما وارد خواهد آورد و این البته بلای بزرگی است. به هر روی، آنتونیو دو ژزو مدتی پیش از مسلمان شدن مانوئل در سال ۱۶۹۱ در اصفهان بود و در سال ۱۶۹۴ یکی از اعضای همراه

مقدمه مصحح / چهل و نه

پدر گاسپار دوس ریس [Gaspar dos Reis] روحانی دیر اگوستین بود که چند سال بعد در ۱۲ اکتبر سال ۱۶۹۶ جانشین وی گردید و عنوان ریاست اگوستین را به خود اختصاص داد. این درست کمتر از یک سال پیش از گروش او به اسلام در سال ۱۶۹۷ / ۱۱۰۹ بود.^۱ پس از اختیار کردن اسلام نامش را به علی قلی بیگ تغییر داد و از آن پس از مقربان شاه گردید. در سال ۱۷۰۱ / ۱۱۱۳ هـ) به کار مترجمی شاه گمارده شد که تا سال ۱۷۲۱ / ۱۱۳۴ این کار ادامه داشت. آقای ریشار ادامه می دهد: همه شواهد حاکی از آن است که علی قلی بیگ که سالها پس از مرگ پدر مانوئل زندگی می کرد در محاصره اصفهان در سال ۱۷۲۲ / ۱۱۳۵ از دنیا رفته باشد، چرا که بعد از آن هیچ اطلاعی از او در دست نیست.^۲

آقای ریشار با اشاره به تألیف کتاب هدایة الضالین و اینکه به اظهار مؤلف ابتدا به زبان فرنگی نوشته شده و سپس به فارسی برگردانده شده، احتمال داده اند که این کتاب در سال ۱۷۰۸ / ۱۱۲۰ تألیف شده باشد.^۳ ایشان افزوده است: در ۲۰ می سال ۱۷۰۸ اسقف کرملی های جلفا پدر بازیل دوسان شارل که یک فرانسوی ... است در نامه ای که به رم می فرستد اجازه می خواهد تا به محضر شاه رسیده و کتابی را که در رد بر نوشته برخی از روحانیون دربار شاه بر ضد مسیحیت است، به شاه تقدیم کند. در اینجا به خوبی مشهود است که اشاره به کتاب علی قلی بیگ است که البته به نظر می رسد چنین چیزی صورت نگرفته باشد.^۴

آگاهی های ما از علی قلی، افزون بر آنچه آقای ریشار درباره وی آورده، مطالبی است که

۱. تطبیق سالهای میلادی با هجری از ماست.

۲. زمانی آقای فلور به بنده ایمیل زدند که تاریخ درگذشت وی را که حوالی سال ۱۱۴۲ هجری قمری بوده از سندی به دست آورده اند.

۳. چنین به نظر می رسد علی قلی کتاب هدایة الضالین را در سال ۱۱۱۷ تألیف کرده است. خود وی در جایی از آن کتاب می نویسد: «... هرگاه راستی و صدق آن حضرت ثابت گشت، هر دعوی که نمود صادق خواهد بود، خصوصاً که یک هزار و صد و سی سال است که آن حضرت این دعوی را نمود». (هدایة الضالین، نسخه ۳۶۵۱ مرعشی، برگ ۹ پ و نک: برگ ۱۰-پ). این تاریخ مربوط به زمان بعثت حضرت است. یعنی سیزده سال باید از آن کسر شود و از اول سال هجری محاسبه شود که در این صورت همان سال ۱۱۱۷ تاریخ تألیف کتاب خواهد بود. در سیف المؤمنین نیز مکرر از آن کتاب خود یاد کرده است. از جمله در موردی نوشته است که «و حکایت این قسطنطین و سیلوستر را مفصلاً در کتاب هدایة الضالین تقریر کرده ایم».

۴. مقاله آقای ریشار را دوست عزیز جناب آقای علامی از متن فرانسوی ترجمه و در اختیار ما گذاشتند. بدین وسیله از ایشان تشکر و سپاسگزاری می کنم.

علی قلی در لابلائی سیف المؤمنین و نیز هدایة الضالین درباره خود نوشته است. از جمله در ضمن شرحی که برای داستان جزیره خضرا نوشته، چنین آورده است: «پیش از آنکه عبارت را تمام کنیم، مناسب است که آنچه کمترین، خود در باب این جزایر که در انتهای زمین می باشد می دانم از برای ازدیاد یقین شیعیان علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - نقل نمایم. پس بر برادران دینی مخفی نماناد که محل تولد فقیر در اواخر مغرب در شهر الوزیپانه^۱ که پایتخت پادشاه پرتگال است می باشد و آن شهر در کنار دریای بزرگ که او را محیط می گویند واقع است و پرتگال هر چند متصل است به فیس^۲ و مرقوس^۳ و أرجل که عمده شهرهای مغرب زمین است، اما پرتگال از اینها آن طرف تر می باشد و در اواخر ولایت پرتگال جایی هست که او را در همه صور اقالیم فینیستره [Finistère]^۴ می نامند، یعنی انتهای زمین و از آن جایی که فقیر متولد شده ام تا بلده اصفهان که محل هدایت فقیر است، قریب به هفت هزار و سیصد فرسنگ می باشد ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ [مؤمنون / ۱۴] که به مضمون کریمه ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [فاطر / ۸] وقتی که می خواهد کسی را هدایت کند، می تواند که او را از آن جهنم بیرون آورده، این قدر طی مسافت بفرماید و به بهشت ایمان برساند، از برای آن که بر بندگان ظاهر سازد که آنچه در کتاب خود از برای آن که قدرت کامله او را بشناسد فرموده است ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ [آل عمران / ۲۷] کمال دلالت بر قدرت کامله او دارد، زیرا که فقیر را که کافر زاده و پادری گمراه کننده بودم از هفت هزار و سیصد فرسنگ از گمراهی کفر بیرون آورده، به شاهراه ایمان داخل کرده است، از برای آنکه بر کفاری که در اطراف زمین ساکن اند، حجّت بوده باشم و بدانند که هدایت نیافتن ایشان از راه سوء اختیار خودشان و طینت خبیثه ایشان است و اگر نه بخل در مبدأ فیاض نیست و نمی باشد.»

۱. لیسبون؛ در عربی به آن الاشبونه می گویند.

۲. فاس مراکش.

۳. مراکش.

۴. از نظر لغوی به معنای انتهای زمین.

آثار علی قلی

در منابع موجود عربی و فارسی، تا آنجا که ما کاوش کردیم، علی قلی را باید تنها در ضمن آثاری که از وی برجای مانده شناخت. این آثار تا آنجا که امروز می‌دانیم عبارتند از:^۱

۱. هدایة الضالین و تقویة المؤمنین؛ وی این کتاب را که در برخی موارد از آن با نام هدایة المضلین یاد کرده، به نام شاه سلطان حسین صفوی نگاشته است. این کتاب در چهار قسمت و احتمالاً در چهار جلد بوده است: ۱- در ردّ اصول دین نصارا و اثبات اصول اسلام از کتابهای ایشان، ۲- ردّ فروع دین نصارا و اثبات فروع اسلام از روی کتابهای ایشان، ۳- اثبات پیامبری و خاتمیت از کتابهای ایشان، ۴- اثبات امامت و مهدویت از کتابهای ایشان.

سه نسخه از این کتاب موجود است که هیچ کدام حاوی فصول مذکوره نیست: الف: نسخه شماره ۵۴۳۸ کتابخانه ملک و نیز نسخه ۱۲۱۱۶ آستان قدس رضوی که جلد یکم کتاب است. ب: نسخه شماره ۲۰۸۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ج: نسخه شماره ۳۶۵۱ کتابخانه آیه الله مرعشی در قم.

علی قلی جدیدالاسلام در مقدمه این کتاب می‌گوید: «چون بر هر فرد از بنی نوع انسانی بعد از آنکه قوت عاقله او در فضای بلوغ و کمال قدم نهاد لازم و متحتّم است که به معونت کتاب خدا و اخبار رسول و ائمه هدی در جستجوی دین قویم و طریق مستقیم که در نظر عقل بر سائر طرق راجح آید، نهایت اهتمام به تقدیم رسانیده خود را در زمره‌ای داخل کند که فردای قیامت ندامت و حسرتی نداشته باشد و متابعت دین آباء و اجداد را بدون اینکه خود اذعان و ایقان به هم رساند معتمد علیه نداند...» وی می‌افزاید که خود وی «مدتی در دیار کفر نشو و نما کرده به مضمون [کُلُّ مَوْلُودٍ یُوَلَّدُ عَلَی الْفِطْرَةِ فَانَّمَا اَبُوَاهُ یَهْدُوْنَهُ وَ یُنصِّرَانَهُ وَ یُمجِّسَانَهُ] بر جاده متابعت ابوین که نصرانیت بود، ثبات قدم داشتم. بعد از آنکه عقل قصیر را به راهنمایی توفیق، بصیرتی حاصل گردید، اوقات خود را صرف مطالعه کتب نصارا و تتبع شرایع منسوخه ایشان کرده، بعد از بطلان دلایل ایشان که بر حقیقت مذهب خود دارند، به

۱. آگاهی‌های ما در اینجا به جز آنچه درباره سیف المؤمنین خواهد آمد برگرفته از مقدمه جناب آقای زائری بر تصحیح رساله فوائد از دواج مؤلف می‌باشد.

بینه و برهان عقلی اختیار دین حق نمودم و چون مدتی که در آن مذهب بودم مرجع نصارا و محل اعتماد ایشان بودم که مرا سرآمد پادریان خود می دانستند؛ بعد از مُحَلّی شدن به کلبه ایمان، جمیع دلایل ایشان را با وجود اعتراضات که فقیر نوشته بودم فراهم آورده به زبان فرنگی ترتیب داده بودم که چون امر به معروف و نهی از منکر واجب است این کتاب از فقیر باقی بماند که پادریان و سایر نصارا شاید به مطالعه او پرداخته بعد از اطلاع و ضعف دلایل خود و قوّت اجوبه [و] دلایل فقیر بر حقیقت مذهب مختار هدایت یافته، به کمترین ملحق گردند. و در این اوقات که همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس گوهر فروزان تاج سلطنت و... شاه سلطان حسین صفوی... مصروف و متعلق به آن گردید که اختلاف مذاهب باطله و اعتقادات ناقصه و براهین و اقوال طایفه ضالّه نصارا با ادلّه ثابتۀ عندهم در سلک تحریر کشیده شود، بعد از آن خط بطلان با جواب های وافی بر آنها جاری گردانم تا منکوب و مجاب و مخذول گشته، دست در عروة الوثقای دین مبین محمدی که جبل المتین راه یقین است زنند و به هدایت ابدی فایز گردند و لهذا بنا بر امتثال امر اشرف اقدس ارفع اعلی با وجود تراکم آلام و اختلال احوال، عنان عزیمت به ترجمه آن نسخه که به زبان فرنگی نوشته شده بود مصروف داشتیم که إن شاء الله تعالی بعد از اتمام هم چنان که نسخه اولی به کار نصارا اگر عقل داشته باشند می آید، این نسخه فارسی نیز در میان شیعیان به یادگار مانده، بعد از مطالعه بر حقیقت مذهب خود واقف و باعث مزید رسوخ ایشان گردد و از طریقه باطله نصارا اجتناب و اعتراض لازم دانند و بعد از شکر الهی که ایشان را بر این دین قویم هدایت نموده است، این شکسته را به دعای خیر یادآوری نمایند. و منه الاستعانة علی الاتمام... و در مجموع، این کتاب را مسماً ساخت به هدایة الضالّین و تقویة المؤمنین. امید که به تأییدات الهی و اقبال بی زوال پادشاهی منظور نظر کیمیا اثر گردیده و از قلم نکته گیری و کافر ماجراییی برادران دینی سالم مانده و فقیر را معذور بدانند... و این کمترین آن عبارت را در رساله ای که در اثبات نبوت نوشته ذکر کرده ام و چون در این مقام خوفاً للتطویل و ذهاباً للمطلب من العین متعرّض...»

او هم چنین درباره ردّ اقانیم ثلاثه می گوید: «...و این مدعا را (از) این کیمینه بالتّمّام به ایشان

ثابت می‌کنم به اینکه خود در دین ایشان متولد شده و مدت‌هایی مدید ریاضت‌ها کشیده‌ام به مرتبه‌ای که مرا پیشنماز و مقتدای خود می‌دانستند و در آموزش گناهان خود از من اعانت جسته و گناه ایشان را می‌بخشیدم و بنابر دین ایشان روح القدس در من حلول کرده بود، با وصف این هرگز ثلاثه را نفهمیدم، هر چند از برای فهمیدن آن شبها و روزها سعی می‌کردم...»

و با اشاره به تحریف ترجمه عربی کتاب مقدس به قصد محو اسامی مقدس پیامبر خاتم و امیرالمؤمنین علی - علیهما السلام - و سایر امامان می‌گوید:

«...اگر کسی خواسته باشد که این عبارات را که فقیر نوشته است موافق این فصول که حواله به آن کرده‌ایم در آن ترجمه عربی پیدا کند البته به عسرت دست به هم می‌دهند، بلکه بعد از اینکه چند فصل را مقدم و مؤخر ملاحظه کند این عبارات به همان نحو که ترجمه نموده‌ام در آن کتاب عربی خواهد یافت؛ چرا که هر فصلی از کتب نصارا چند فصل آن ترجمه عربی شده است؛ لهذا در شماره فصول اشتباه به هم رسد، پس هر کس که خواسته باشد عبارت کتبی را که کمترین جمع نموده و اشاره به فصول آنها آمده به آن کتاب عربی مطابق نماید، اگر به فقیر رجوع کند البته بهتر خواهد بود چرا که بنده به کتب ایشان بلدتر هستم...»

هم چنین در رساله رد عقاید صوفیان می‌گوید: «کمترین که تازه داخل این دین شده‌ام، غرضی سواى خیر ایشان ندارم و از کتب نصارا که دشمن اهل اسلامند و می‌خواهند که همه گمراه شوند، بیان بطلان اعتقاد صوفیه را استخراج نموده‌ام و پای تعصب و عنادى با این قوم در میانه ندارم...». و چون هدف خود را هدایت گمراه‌شدگان می‌داند، می‌نویسد: «...و این شاء الله در این صورت کمترین نیز به لطف الهی امیدوار هستم که بی‌مزد نخواهم بود...» و چون خوانندگان را از ورود در جرگه صوفیان منع می‌کند می‌گوید: «...و به توقع زنده کردن دل، داخل مجالس وجد و حال این طایفه مرده دل نشود که اگر در مذهب نصارا و صوفیه زندگی به هم می‌رسید، کمترین که مدتی در میان ایشان بودم و به مرتبه پادری‌گری امتیاز داشتم می‌بایست از برای تحصیل زندگی دل، ترک طریقه ایشان نکرده داخل دین اسلام نشوم... من که خود مدتی پادری و پیر بودم، مریدان داشتم و دقایق و رموزی که پیران را با

میریدان هست همه را می دانم... چنان که کمترین حالا ردّ بر دین نصارا می نویسم و امید دارم که جماعتی که در آن وقت میریدان من بودند، ببینند که من از دینی که در آن پیشوا بودم بیزار گردیده حق را اختیار کرده ام... اگر چه در آن حکمت گمراه کننده عالم و استاد بودم، امروز به توفیق خدای تعالی از شاگردان علمای اخباری و احادیث ائمه اطهار کلاه افتخار به آسمان می رسانم و حالا قریب به دوازده سال است که...»

۲. سیف المؤمنین فی قتال المشرکین. این کتاب را ما با عنوان نقد سفر پیدایش تورات به چاپ رسانده ایم. کتاب یاد شده حاوی اطلاعات با ارزشی از نظام آموزشی دوره صفوی و نیز مطالبی درباره تبلیغات مبلغان مسیحی در اصفهان عصر صفوی است. وی در مقدمه آن کتاب درباره انگیزه خود از نگارش اثر خویش که در نقد محتوا و ترجمه عربی تورات چاپی آن روزگار است چنین می نویسد:

در آن بین کتاب تورات و کتب انبیا به نظر رسید که یکی از پادریان نصارا از لغت لاتین به لغت عربی ترجمه کرده و موافق مدعای خود تغییرات و تحریفات و زیاده و نقصان فراوانی در آن ترجمه عربی قرار داده، بر قالب زده بود. و منظورش آنکه مردم از روی آن ترجمه عربی بر مضامین فقرات تورات آگاه گردیده ایشان را در رسوخ به طریقه باطل ملامت نکرده بلکه باعث آن شود که گمان صدقی به مقالات ایشان بهم برسانند. چون علمای ما - وفقهم الله - هر وقت اراده ردّ بر دین نصارا داشتند، می بایست از کتب ایشان استدلال کرده و حق بودن دین اسلام را ثابت کنند، و چون عارف به لغت لاتینی فرنگان نبودند، بالضروره از روی آن ترجمه عربی اقامه حجت می کردند، و بنابر آنکه ترجمه عربی موافق خواهش نصارا به قالب زده شده بود، بعد از آنکه نصارا بر اجوبه و دلایل علمای اسلام مطلع می گردیدند از روی استخفاف ردّ اقوال علما کرده و اظهار بی دانشی ایشان می نمودند. و کمترین که به لغت نصارا عارف بودم، می دانستم که چه حیلها بکار برده اند، آتش غیرت و حمیت دین مبین، شعله ور گشته و تعصب علمای ابرار دامنگیر شده، اراده نمود که آن ترجمه عربی را با اصل تورات که به لاتین نوشته شده مقابله و به فارسی ترجمه کرده، بعد از آن متوجه تفسیر و تأویل عبارات آن شود تا آنکه دامهای مکر و فریب علمای نصارا پاره گشته، من بعد احدی را به آن صید نتوانند

مقدمه مصحح/پنجاه و پنج

نمود. و چون نیل این مقصود از راه کثرت مشاغل و بی‌بضاعتی و فقدان مؤنت کاتب در پرده خفا مستور بود، و بنابر اشتغال ابنای روزگار به امور دنیوی ناپایدار، دولتمندی پای‌بند نمی‌کرد که به معاضدت این امر خطیر از مکنون خاطر به ظهور آید. مدتی این آرزو در دل و در فکر جمعیت اسباب این مطلب، پای وصول به آن در گِل بود تا آنکه در این اوقات که گلزار همیشه بهار ملت احمد مختار - صلی الله علیه و آله - از آبیاری عدل و انصاف نواب نامدار گردون اقتدار اعلی حضرت جمشید ...

کیفیت این نقد چنان است که در مرحله نخست، مقایسه‌ای میان متن لاتین و عربی انجام می‌شود. هر کجا که به عقیده مؤلف ترجمه نادرست و یا غیر دقیق بوده است وی تفاوت معنا را گوشزد کرده است. طبعاً در بسیاری از این موارد، نظر وی خطاست؛ پس از آن به نقد محتوایی و علمی کتاب می‌پردازد.

مؤلف در درجه نخست قصد تألیف اثری را داشته است تا بتواند مسیحیان را نیز از راه اشتباهی که در پیش گرفته‌اند باز دارد. وی در این باره می‌نویسد: «اما یهود و نصارا که من به امید هدایت ایشان این تألیف را می‌کنم، هرگاه حق تعالی به لطف و کرم خود به توسط آنچه در این کتاب بر ایشان ثابت کرده لازم آورده‌ام ایشان را هدایت ارزانی فرماید، در همین کتاب سررشته داشته باشند از برای آنکه در وقتی که دست از کفرها که تا حالا به خدا و همه انبیا ورزیده‌اند برداشته، میل به دین اسلام بهم برسانند و خواهند که اسلام را اختیار نمایند دانسته باشند که به کدام فرقه این امت داخل باید شد.»

او آگاه بوده که به این سادگی کسی از مسیحیان اسلام را نخواهد پذیرفت؛ بنابر این هدف بعدی خود را آگاه کردن مسلمانان از مبانی فاسد مسیحیت عنوان کرده است. او شاهد نشر آثار مسیحیان به زبان عربی در میان مسلمانان بوده و لازم دانسته است تا مسلمانان نیز در باره مسیحیت آثاری را در نقد مسیحیت انتشار دهند. وی در این باره می‌نویسد:

و اگر چنانچه آن جماعتی از نصارا که در ملک ایران سکنا دارند به سبب قساوت قلب و خیالات شیطانی و لذات نفسانی و جیفه دنیای فانی به سبب این فقیر هدایت نیابند، چنان نیست که نوشتن این کتاب فایده نداشته باشد؛ زیرا که از فواید او یکی این است که چون این

کتاب به دست علمای امامیه در هر مکان و در هر زمان که باشند بیفتد، ممکن است که از قوت این کتاب اطلاع بر ردّ دلایل کتب نصارا بهم رسانیده آن کار خیر که هدایت این اشرار است به توسط ایشان به عمل بیاید، و به علاوه این اطلاع بر کتب چینی کم نفع و قوتی به دین اسلام ندارد بلکه باعث آن می شود که بعد از آنکه کسی از شیعیان بر کیفیت کتب و مأخذ اعتقادات فاسده نصارا اطلاع بهم رسانیده، قدر دین و کتاب خدا را که نصیب ایشان شده است دانسته، شکر الهی بجا خواهد آورد و وسوسه هایی که از جانب شیطان است گاه باشد که در دل او بیفتد از خود دفع خواهد نمود. هر گاه نصارا را غیرت دین باطل خود بر این داشته باشد که کتب خود را عربی کنند و منظورشان الزام حجّت بر ما بوده باشد، مناسب است که غیرت ما در دین خود کمتر از ایشان نبوده اطلاع بر کتب ایشان که باعث الزام حجّت بر ایشان می شود اهمّ دانسته سهل نیندازیم.

وی در جای دیگری نوشته است: «باید دانست که غرض اصلی از تحریر این کتاب آن است که بر مسلمانان ظاهر شود که همه کتب نصارا محرف و از درجه اعتبار ساقطاند و بر نصارا معلوم گردد که چنین کتابی قابلیت استناد ندارد».

با این حال در صدد هدایت نصارا حتی سنیان نیز هست. او بازگشت خود را از مسیحیت با آن اعتبار و اهمیتی که در جامعه مسیحی داشته است، شاهد آن می داند که پیروی از عقل و استدلال کرده و از این جهت از آنان می خواهد تا به نصیحت وی گوش داده به اسلام و تشیع ایمان بیاورند. وی در این باره می نویسد: «پس نصارا و سنیان از بنده که تازه داخل این دین شده ام نصیحت گوش کرده خوب است که تا مرگ به ایشان برنخورده یا غضب الهی ایشان را در نیافته است و تا تکلیف به اعتبار فوت یا غضب الهی منقطع نگردیده است، دست از برهم زدن حقی که داخل باطل خود کرده اند کشیده، قوت عقلی را که خدای تعالی از برای فرق کردن میان حُسن و قبح انعام فرموده است، در جدا کردن حق از باطل کار فرموده همه اوقات عمر خود را صرف این فرق کردن نکنند. و چون تا تعصّب را به کنار نگذارند، این کار خیر دست بهم نخواهد داد، پس اولاً تعصّب پوچی را که هر یک از ایشان در مذهب باطل خود که از آبا و اجداد گرفته اند دارند دست بردارند و بعد از آن در پیدا کردن حق سعی به ظهور

برسانند که من از طرف دین ائمه اثنی عشر ضامنم که در این دنیا و در آن دنیا هر دو آزار نخواهند کشید. و اگر هر دو این طایفه بگویند که تو از برای ما ضامن می شوی و اما از برای تو که دست از دین آبا و اجداد خود برداشته، روز و شب به رد و لعن مذهبی که در آن شیر مادر خود را خورده مشغول می باشی کی ضامن می شود که در روز قیامت آزار نکشی! جواب آن است که ضامن من، الله تعالی و کتاب مستطاب اوست که به توسط حبیب خود به دنیا فرستاده و حصار احکام آن کتاب را به دوازده برج که ائمه ما - علیهم السلام - هستند مستحکم و مضبوط گردانیده است. و اگر صدق و کذب ادعای کمترین را خواهند که معلوم کنند، آسان است تا من زنده ام به نزد من بیایند و بعد از من این کتاب را که در میان ایشان خواهم گذاشت آلت تجربه بطلان دین خود و حقیقت دین اسلام قرار بدهند اما به شرطی که چنانچه سفارش به ایشان کرده ام، تعصب پوچ را به کنار بگذارند.»

در سخنی که خود وی در باره انگیزه تألیف بیان کرده، آمده است که یکی از کارهای مهم او ترجمه درستی از تورات است. وی که ترجمه عربی را بررسی کرده می نویسد که این ترجمه، مغلوط و غیر قابل اعتماد است. وی در این باره می نویسد: «بر ضمیر برادران دینی مخفی نماناد که چون غرض از تحریر این کتاب آن است که بر همه کس ظاهر شود که کتبی که امروز نصارا به آنها مستند می باشند کتب سماوی نیستند، پس بعد از آنکه این تورات عربی را با تورات لاتینی مقابله کرده، زیاده و نقصان و تفاوتی را که این تورات عربی با تورات لاتینی دارد بیان نمودیم.» وی می افزاید «این پادری که تورات را عربی کرده است با وجود آنکه فی الجمله عربی می دانسته است، در هیچ فصلی نیست که چندین کلمه را تغییر نداده باشد؛ به خصوص در این فصل که ترجمه می کنیم، زیرا که در بعضی از این اسامی که در این فصل مذکور است عین را به جای الف و شین را در جای سین و غین را در جای جیم و نون را در جای میم نوشته است.» روشن است که برخی از این تغییرها ناشی از تلفظ حروف در زبان های مختلف است. او خود در هدایة الضالین می نویسد: اگر خواهند علی را از عبری به لاتین ترجمه کنند بجای عین الف گذاشته الی می گویند. با این حال، به عقیده علی قلی این کار به نوعی تحریف نیز می توانسته منجر شده و افزون بر آن «این پادری مترجم، آن قدر ربط

نداشته است که بدانند هر حرفی از حروف تهجی لاتینی را در عربی به چه حرف ترجمه می‌باید کرد».

آنچه قابل ذکر است این که بسیاری از اشکالات او در ثبت اسامی به همین تفاوت زبان‌ها در تلفظ حروف بر می‌گردد که عملاً وارد نیست. وی بر این باور است که مترجم عربی می‌بایست متن لاتینی را با دقت ترجمه کرده و کمترین تغییری در آن نمی‌داد. مثلاً مترجم عربی، مسدود شدن رحم را به محروم شدن از فرزند برگردانده است. وی می‌نویسد: «و اگر چه محروم شدن از فرزند فی الجمله دلالتی بر مسدود شدن رحم می‌کند، اما این دستور مترجم نیست بلکه مترجم باید حذو النعل بالنعل ترجمه کند». ایضاً در جای دیگر می‌نویسد: «پادری مترجم که تورات لاتینی را به عربی ترجمه کرده است می‌بایست که هر چه در لاتینی است، همان را در عربی بنویسد.» و نیز می‌نویسد: «هر چند که خاک و خاکستر شوم، مراد این است که حرف می‌زنم هر چه باداباد؛ و باید دانست که اکثر جاهای فصول این کتاب، چون عربی این تورات بسیار نامربوط است، اگر چنانچه ترجمه موافق الفاظ هر فقره بشود هیچ معنی درستی از آن فهمیده نخواهد شد، لهذا از روی قصد و فحوای عبارات در بعضی جاها ترجمه می‌نویسم.» با این همه، اشتباهات خود علی‌قلی در ترجمه کم نیست. به مواردی از آن‌ها در پاورقی‌ها متن چاپی کتاب اشاره کرده‌ایم.

گفتنی است که مؤلف افزون بر ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات، ترجمهٔ چهل سورهٔ تورات منسوب به امام علی - علیه السلام - را که مأخذ آن به درستی بر ما روشن نیست در ادامه آورده و سپس دوازده باب از حکمت سلیمان را نیز ترجمه و شرح کرده است. این علاوه بر مباحث بسیار فراوانی است که در لابلای کتاب از مسائل مختلف آمده و آن را خواندنی کرده است.

۳. ردّ عقاید صوفیان؛ این اثر در ادامهٔ آثاری است که فقهای دورهٔ صفوی در ردّ بر صوفیه نگاشته و ما گزارش آن را در نوشتار ادبیات ضد مسیحی در دورهٔ صفوی آوردیم. اما ویژگی این اثر آن است که صوفیه را متأثر از رهبانان مسیحی دانسته و با توجه به آگاهی‌هایی که از مسیحیت داشته این دو مسأله را به یکدیگر ربط داده است. وی در مقدمهٔ

این اثر می‌گوید: «پس از آنکه در کتاب هدایة الضالین به ردّ عقاید نصارا پرداختم با عقاید صوفیان آشنا شدم و در ضمن مطالعه گلشن راز و... با خود اندیشیدم که نصارا به من خواهند گفت: شما نظیر عقاید ما را در میان خود دارید و از این رو تصمیم به ردّ عقاید ایشان گرفته‌ام تا نشان دهم که چگونه ایشان در لباس اسلام گرفتار کفریات مسیحیان هستند.» او در جای دیگری می‌نویسد: «بر خود لازم دانستم شمه‌ای از احوال صوفیه که در همه چیز با نصارا موافقت در این رساله به تحریر در آورم که شیعیان خصوصاً عوام الناس که به زهد و تقوای ظاهری و ریایی ایشان فریفته نگشته، به شال پوشی و ریاضت کشی این جماعت به ولایت و پیری ایشان اعتقاد به هم نرسانند.» نسخه‌ای از این اثر با شماره ۶۴۴۷ در کتابخانه مدرسه شهید مطهری می‌باشد.^۱

۴. فوائد ازدواج؛ این رساله نیز در ردّ مسیحیت نوشته شده و در آن از این کیش به خاطر آنکه ازدواج را بر کشیشان ناروا شمرده به انتقاد پرداخته است. متن این رساله در دفتر اول میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است. او در مقدمه این اثر می‌گوید: «بر خردمندان هوشمند و عقلای دانشمند پوشیده نماند که چون در مجلس بعضی از اکابر سرادق عز و جاه و مقربان بارگاه عرش اشتباه یکی از پادریان که غریق لجه عصیان بود، آغاز گفتار ناهنجار و سخنان ناهموار عوام‌زبا که شیوه زنادقه و اهل ریا است مذکور نموده و تجرّد را که مذموم جمیع ادیان و شرایع است به انواع سخنان بیهوده شایع و ذایع و امی نموده، بناءً علیه از این ذره بی‌مقدار و خاک پای شیعیان آل اطهار یعنی خادم دین و ولی، علی‌قلی که از خرمن کتب منزله خوشه چین و از بحار صحف سالفه گوهر گزین بود، استفسار این معنی نمود.» به دنبال آن است که رساله حاضر که متأسفانه نسخه آن ناقص به دست ما رسیده، تألیف شده است.

۵. اثبات نبوت؛ از این اثر نسخه‌ای شناخته نشده و تنها خود مؤلف در مقدمه هدایة الضالین از آن یاد کرده است. ممکن است مقصود مجلدی از مجلدات هدایة الضالین باشد.

۱. ما متن این رساله را در نوشتار «رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی» چاپ کرده‌ایم.

سید محمدباقر خاتون آبادی مترجم اناجیل اربعه

خاندان خاتون آبادی از خاندان‌های شناخته شده نیمه دوم حکومت صفویان است. این خاندان در اصل از روستای «خاتون آباد» واقع در هفت کیلومتری شهر اصفهان در آغاز مسیر یزد برخاسته که هنوز نیز به صورت روستایی در حاشیه شهر قرار دارد. عالمان این خاندان که از سادات هستند، عمدتاً از چهره‌های برجسته زمان خویش بوده و اعقاب آنان برای سالهای متمادی و تا اواخر روزگار قاجار، مشاغل دینی - سیاسی مهمی را عهده‌دار بوده‌اند.^۱ یکی از عالمان ممتاز و بنام این خاندان در اواخر عصر صفوی، مترجم اناجیل اربعه است. پدر او میراسماعیل خاتون آبادی است که در روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی سال ۱۱۱۶ در هشتاد و پنج سالگی درگذشت و «آثار خیر از سید فاضل بسیار ماند. از جمله مدرسه مشهور به مدرسه اسماعیلیه، و حمامی در خاتون آباد و باغات که در خاتون آباد ساخته و وقف نموده».^۲ وی آثار چندی نیز تألیف کرده که فهرست آنها به ضمیمه شرح حال او در طبقات قرن دوازدهم آمده است.^۳ محمد باقر مترجم در سال ۱۰۷۰ پا به عرصه وجود نهاده^۴ و بیشترین آگاهی‌ها در باره وی، در کتاب وقایع السنین آمده است. این کتاب اثر با ارزشی است که سید عبدالحسین خاتون آبادی (م ۱۱۰۵) نگاشته است. پس از درگذشت وی، وقایع سالهای بعد به آن ضمیمه شده تا سال ۱۱۹۳ ادامه یافته است. قاعدتاً باید بیش از یک نفر مطالبی را به آن افزوده باشند. ملحقاتی که مربوط به سالهای پس از فوت مؤلف است (تا چند سالی) به احتمال از فرزند او میر محمد حسین است. او در چند مورد خود را ابن عم مترجم می‌داند و در موردی می‌گوید که از محمد باقر سه سال کوچکتر است.^۵ سید عبدالحسین در سال ۱۰۷۰ از تولد فرزندش محمد صادق یاد کرده که او نمی‌تواند مؤلف ملحقات باشد؛ زیرا همسال

۱. نک: آقابزرگ، الکوکب، ذیل عنوان: خاتون آبادی.

۲. خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، صص ۵۵۵-۵۵۶. فرصتی پیش آمد که در تابستان سال ۱۳۷۳ به دیدن این روستا بروم. با کمال تعجب مشاهده کردم که تقریباً هیچ اثری از آثار کهن در آن دیده نمی‌شود، تنها مقبره یکی از عالمان خاتون آبادی (محمد اسماعیل) در آنجا بازمانده که در ساختمان بسیار محقری بوده و صحن آن، از طرف همسایه، به صورت انبار گاه در آمده بود.

۳. آقابزرگ، الکوکب، صص ۶۰-۶۱؛ مجموعه‌ای از رسائل او را بنگرید در: حائری، فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱،

بخش سوم، صص ۱۳۲۵-۱۳۳۲. ۴. خاتون آبادی، وقایع، ص ۵۲۱.

۵. همان، ص ۵۵۵.

مقدمه مصحح / شصت و یک

محمدباقر مترجم ماست. اما همو در ذیل رخدادهای سال ۱۰۷۳ از تولد فرزند دیگرش با نام میر محمد حسین یاد کرده که با توجه به سن او که سه سال کوچکتر از محمدباقر است و قاعدتاً باید مؤلف ملحقات وقایع السنین و الاعوام باشد.^۱

مؤلف ملحقات علاقه فراوانی به محمدباقر داشته و با دقت اخبار و آگاهی‌های مربوط به زندگی او را آورده است. یادداشتی نیز به امضای محمد حسین بن میر عبدالحسین در آغاز نسخه کتابخانه آیه‌الله مرعشی از ترجمه اناجیل آمده و در آن آمده که بر اساس آن مترجم، ترجمه را به وی اهدا کرده است. به هر روی، مطالبی که وی در این ملحقات در باره مترجم آورده، بهترین آگاهی‌هایی است که ما درباره محمدباقر در دست داریم.

وی در ذیل رخدادهای سال ۱۱۱۵ می‌گوید که نواب اشرف یعنی شاه، شب سوم ماه رمضان «عمّ حقیر میر اسماعیل - سلمه‌الله - را به اتفاق علامه‌العلمایی فرید دهره و وحید عصره علامی میر محمدباقر - سلمه‌الله تعالی - ابن عمّ حقیر به افطار طلبید و با ایشان افطار کرد و تا هفت ساعت با ایشان مشغول صحبت بود و کمال آداب رعایت کرده و از مشارالیه علامی میر محمدباقر - سلمه‌الله - مسائل نماز را تفتیش فرمود، امر کرد ایشان را به تصنیف رساله مختصره در واجبات نماز به نحوی که خود ترجیح داده باشند با قدری از تعقیب، و ایشان تصنیف نموده در دو شب و به نظر نواب اشرف رسانیدند. و در شب بیست و هشتم این ماه علامی میر محمدباقر را طلبیدند و با او افطار فرمودند و هفت ساعت با هم مشغول صحبت بودند و امر فرمودند به تألیف رساله‌ای در شرائط و آداب دعا کردن و دعا خواندن. در ماه مبارک رجب سنه مذکوره نواب اشرف مأمور ساخت حضرت فضیلت پناه محقق فاضل عالم عامل جامع جمیع کمالات صوری و معنوی، علامه دهره و فرید عصره میر محمدباقر - سلمه‌الله - را به ترجمه و شرح مجمع‌البیان؛ و آن جناب متوجه شده قدری نوشتند و آنچه نوشته شده تفسیری است مفید از مجمع‌البیان و فقه‌الله لاتمامه».^۲ به دنبال آن از تصمیم شاه یاد می‌کند که بر آن شد تا میر محمدباقر را به سمت شیخ‌الاسلامی بگمارد. در این باره، مجلسی تشکیل

۱. درباره او و برخی از آثارش نک: آقابزرگ، الکوکب، ص ۲۰۰.

۲. خاتون آبادی، همان، ص ۵۵۲.

شد که آقا جمال خوانساری نیز در آن حضور داشت. در آنجا به اصرار از وی خواسته شد تا این منصب را بپذیرد، اما محمد باقر نپذیرفت تا آنکه بالاخره بعد از مدتی مدید و گفتگویی بسیار، نواب اشرف عذر ایشان را پذیرفته، ایشان را از این منصب معاف داشتند. در این لحظه میر محمد صالح خاتون آبادی را به شیخ الاسلامی منصوب کردند. محمد حسین درباره او می نویسد: «و حضرت علامی فهامی یگانۀ زمانه میر محمد باقر - سلمه الله - سن شریفش چهل و پنج بود و از راقم سه سال کوچکتر بود و حقاً کمال مردانگی و همت و تدین بود از چنین منصبی گذشتن او.»^۱ وی مکرراً از الطاف شاه نسبت به محمد باقر یاد کرده و ضمن اشاره به شفقت شاه نسبت به او می گوید: «و دیگر، نواب اشرف غایت تعظیم و توقیر می نمود امیر محمد باقرا - سلمه الله - [را] و در خلوات با او صحبت می داشت. و بنای مدرسه نمود در چهار باغ اصفهان در هزار و صد و شانزده، و در هزار و صد و هجده مدرسه مشرف بر تمام شدن شد، و در ذی الحجة الحرام همان سال تدریس مدرسه مزبوره را به حضرت علامه العلماء امیر محمد باقرا - سلمه الله - تفویض نمود^۲ و... در وجه او دو بیست تومان مقرر فرمود و مخلص ساخت آن علامی را به خلعت فاخره و در القاب او افزود «زبدۃ العلماء المتبحرین» را، و از جمله محرمان و مخصوصان نواب اشرف بود.»

در سال ۱۱۱۹ شاه به سفر مشهد مقدس رفته و در این سفر میر محمد باقر و آقا جمال خوانساری او را همراهی می کرده اند. مؤلف ضمن ستایش از شاه می گوید: «... همه کارهای خود را موافق شرع شریف می کند و مسائل را جمیعاً از حضرت استادی علامه العلمایی امیر محمد باقر - ادام الله ظلّه السامی - اخذ می کند و اعتقاد کامل به حضرت استادی دارد و این هم از توفیق حضرت پادشاه است، به جهت آنکه در این زمان، شرایط افتاء در غیر حضرت استادی مفقود است و در اکثر کارهای خود با حضرت علامی استادی، مصلحت می کند و سلوک نواب اشرف با آن علامه العلمایی و سلوک استادی با نواب اشرف، سلوک استاد است با شاگرد و شاگرد با استاد.»^۳ در ماه رجب سال ۱۱۲۲ میر محمد باقر در مدرسه چهار باغ شروع

۱. همان، صص ۵۵۴-۵۵۵.

۲. متن حکم مدرسی میر محمد باقر در: دانش پژوه، فهرست میکروفیلم های دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۲۳۳ شناسنامه شده است.

۳. خاتون آبادی، همان، صص ۵۵۶-۵۵۷.

به مباحثه کردند «و در آن روز، عالی حضرت مجتهد الزمانی، متفرد در جمیع فضایل یگانه زمانه امیر محمد باقرا - سلمه الله - تعالی شروع به درس کردند و جمیع اهل فضل در آن مجمع حاضر بودند و نجبا و سادات و پادشاه زادگان و اهل کمال همگی حاضر شدند، و پادشاه مقرر فرمود که اطعام پادشاهانه مرتب ساختند و اقسام تنقلات مهیا فرمودند.» او در ادامه می افزاید که میر محمد باقر، اول از آقا جمال خواستند تا درس را شروع کرده و سپس «خود شروع کردند و به بیانی فصیح در کمال تنقیح درس گفتند»^۱ در این سال اختلافی درباره روز تولد امام علی - علیه السلام - پیش آمد، کسانی روز هفتم شعبان را روز تولد می دانستند و اکثریت که میر محمد باقر نیز در شمار آنان بود روز سیزده رجب را صحیح می شمردند. در این باره مجلسی ترتیب یافت، در آن مجلس آقا جمال و محمد باقر با هشتاد نفر دیگر، روز سیزده رجب را برگزیدند و شاه نیز رأی آنان را ترجیح داد به این ترتیب جشنی در این روز برگزار شد».

شاه در ماه شعبان در باغ جدید فرح آباد مستقر شد «و امر نمود به جمعی از مقربان که بنای خانه نمایند در حوالی باغ، از آن جمله به عالی حضرت علامه العلمایی مجتهد الزمانی، مدرس مدرسه جدید سلطانی امیر محمد باقرا - سلمه الله تعالی - و آن عالی جناب با عدم رغبت حسب الامر الاعلی اطاعت را لازم دانسته، اکتیاع زمینی و عمارتی نمودند و مساوی ده جریب شاه آب از نهر سعادت آباد به آن فریدالدهری و مجتهد الزمانی شفقت شد که به آن ده جریب زمین موات که احیا نموده اند شرب شود.» در سال ۱۱۲۳ «به اعتبار کثرت اشتغال مجتهد الزمان و به اعتبار این که اکثر اوقات در خدمت نواب اشرف بایست حاضر شوند و فرصت مباحثه و مدارس نمی شد» فرزند وی سید محمد به نیابت پدر به تدریس در مدرسه سلطانی پرداخت.^۲

از ظاهر عبارت مؤلف تکمله وقایع چنین بر می آید که میر محمد باقر نخستین کسی بوده که عنوان ملاباشی یافته است، او می نویسد: «در اواخر ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۲۴ در روز یکشنبه سلخ شهر ربیع الثانی، نواب اشرف اعلی مقرر فرمودند که عالی حضرت مجتهد الزمانی

امیر محمد باقرا - سلمه الله - رئیس بر کل علما و اشراف و عظاما باشند و در مجلس همایون هیچ کس را یارای تقدم بر آن مجتهد الزمان نباشد در نشستن و ایستادن، و عرض مطالب را مشارالیه بخواند و همه کس آن علامه العلماء را مقدم داند بر همه کس، و حاصل آنکه در همه باب هیچ کس از صدور و علما و سادات بر مشارالیه تقدم نکند و امرا را مقرر فرمودند که به تهنیت مشارالیه رفته در اعزاز و احترام آن علامه عصر دقیقه [ای] فوت و فر و گذاشت نکنند. و در هجدهم شهر جمادی الاولی خلعت فاخره به آن مجتهد الزمان شفقت و عنایت فرمودند و ثانیاً امرا و اکابر از هر طبقه به تهنیت آن علامه العلماء آمدند و موقوفات آقا هوشیار و حاصل حمام خسرو آقا که به جهت استکتاب مقرر شده بود، همگی به علامه العلماء مفوض شد که به مصارف مقرر صرف نمایند.^۱ تا کنون شاهی به دست نیامده که پیش از وی کسی به این سمت، که عنوان ملاباشی یافت، رسیده باشد.

در سال ۱۱۲۷ قیمت گندم و آرد در شهر بالا رفت و به تعبیر مؤلف: «جمعی از منافقان بی دین تحریک فتنه نموده» شایع کردند که میر محمد باقر، شاه را بر بالا بردن قیمت تحریض کرده است. متعاقب این شایعه، جمعی از زنان و اوباش را تحریک کردند تا به در خانه شاه رفته و از آنجا به در خانه سید رفتند «وبالآخره منتهی شد کار ایشان که آتش زدند به در خانه مشارالیه»؛ به دنبال آن شاه داروغه را فرستاد تا مردم را پراکنده کردند. در این میان سید محمد باقر نیز به درد سینه گرفتار شده بود. قرار شد تا داروغه جدید با جمعی از جزائریه^۲ به محافظت از سید پردازند. مؤلف اظهار می دارد که جزائریه زودتر آمدند و آنها که قریب به دوست نفر بودند با شمشیرهای آخته به خانه حمله کردند و «قرب صد نفر در آن خانه بودند از طلبه و اقارب آن سید عالی جناب در لمحهای چنین کردند که همه اهل خانه را برهنه کردند و زخم زدند و می گفتند که ما حسب الامر مأموریم به آنچه می کنیم» از اتفاق، تنی چند از صاحب منصبان رسیدند، داخل خانه شدند و به ضرب جزائریه مشغول شدند و آنان را از خانه بیرون کردند. به نظر محمد حسین، عامل اصلی این اقدام «مردود بی مذهب ملعون

۱. همان ص ۵۵۶.

۲. درباره پیشینه این نیروی انتظامی، نک: شاردن، سفرنامه، ج ۳، ص ۱۱۹۵.

فتحعلی خان» بوده که در آن وقت قوللر آقاسی و سپس اعتمادالدوله شده و در نهایت معزول و کور شد.^۱ روز بعد که در صدد تنبیه گرگین خان برآمدند گفت که این کار را به امر فتحعلی خان کرده است. مؤلف می‌افزاید: «و از غرایب روزگار آنکه پادشاه به هیچ وجه من الوجوه متوجه این حکایت نگردیده و از هیچ کس نپرسید که این چه حکایت بود، چه جای آنکه از کسی بازخواست کند.» البته روحیه بی‌عملی شاه سلطان حسین را همه می‌شناسند. به هر روی این حادثه سبب شد که «آزارش شدت نمود و بالاخره منتهی شد به آنکه خون از سینه او دفع می‌شد و در شب سه‌شنبه ششم شهر ربیع‌الاول سنه ۱۱۲۷ سه ساعت به طلوع مانده از دنیا رحلت نمود به آزار ذات الریه، در وقتی که آفتاب در برج حوت بود، اللهم اغفر له و لجمع المؤمنین و المؤمنات بالنبی و آله الأخیار و عذب من سعی فی دمه.»^۲

گویا رخداد مزبور سبب شده است تا در برخی از منابع، عنوان شهید به او داده شود. علامه امینی به نقل از برخی مصادر چنین عنوان کرده که وی مسموم شده و در زمان خود به عنوان شهید ثالث مشهور بوده است.^۳ با توجه به آگاهی‌های دقیقی که از طریق مؤلف تکمله وقیع در دست داریم، نباید این خبر مطابق واقع باشد. در عین حال باید در منشأ آن تحقیق بیشتری کرد. محل دفن وی در تکیه خاتون‌آبادی‌ها در تخت فولاد اصفهان، وسط اتاق دوم، سمت مشرق است.^۴

درباره محمد باقر آگاهی‌های دیگری در دست داریم. شیخ عبدالنبی قزوینی، ذیل نام او می‌گوید: «وی از دو جهت جلالت و عظمتی کسب کرد که برای دیگر عالمان به دست نیامد. یکی از جهت مهارت او در تدریس، بویژه تقریر درس بود؛ به طوری که مولی اسماعیل خواجویی می‌گفت که از زمان درس ادريس نبی - علیه السلام - تاکنون در تقریر درس کسی چون او نیامده است.» و دوم آنکه او تا اندازه‌ای نزد شاه سلطان حسین اعتبار یافت که اساساً قابل تصور نیست آنگونه که وزیر اعظم جز به امر وی جرأت کشیدن تو تون نداشت. به دنبال

۱. این فتحعلی اعتمادالدوله‌ای بود که گفته شده به تحریک ملاباشی وقت یعنی ملامحمد حسین نابینا شد. قاعدتاً وی رابطه خوبی با علما نداشته و شبهه تسنن وی هم مطرح شده است. شاعر مکافات‌نامه (ابیات، ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶) به

شدت از وی بدگویی می‌کند.

۲. خاتون‌آبادی، همان، صص ۵۶۷ - ۵۶۹.

۳. امینی، شهداء الفضیله، صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

۴. مهدوی، تخت فولاد، ص ۱۱۴.

آن، خاطره‌ای از درس شرح اشارات او، به نقل از محمد صالح حسینی آورده است.^۱ محمد زمان بن کلب علی نیز در کتاب فرائد الفوائد^۲ خود که در زمان حیات محمدباقر مدرس تألیف شده، اشاره به مقام علمی او کرده است. او با اشاره به ساختن مدرسه جدید سلطانی می‌نویسد: «و در سال سابق که هزار و صد و بیست و یک هجری باشد روز پنجشنبه دهم شهر رجب المرجب به طلبه عظام، حجرات آن را که یکصد و پنجاه [و] شش باشد به تصدیق مدرس آن، افضل فضلالی زمان و اعظم علمای دوران، ذی‌المجدین المؤید بتأییدات النشأتین، شیخنا و سیدنا امیر محمدباقر الحسینی الخاتون‌آبادی - لا برح ظلّه العالی علی مفارق العالمین ما یقرن الزین مع الشین و یذکر الاثر مع العین - هر یک را نصیب فراخور و اندازه خود شفقت نموده در جنات عدن بعضها فوق بعض ساکن جنات عدن فرمودند و مایحتاج هر کدام از طلبه عظام را از اخراجات یومیه و غیر آنها از کتب وقفیه و فرش مرفوعه و ظروف و آلات ضروریه و سائر رعایت‌های دیگر مرحمت نمودند تا به فراغ بال و رفاه حال، به تحصیل علوم دینیّه و دعاگوی دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند.^۳ او با اشاره به یکی از مدارسی که شاه به تعمیر آن پرداخته، تعدادی از علمای معاصر را یاد می‌کند که در آن سکونت داشته‌اند، از جمله «سیدالمدققین امیراسماعیل خاتون‌آبادی است و خلف صدقش علامه دوران و رئیس فضلالی زمان امیر محمدباقر - سلمه الله تعالی - است که اکنون حجره آن زبده‌العلماء با این لاشیء است.»^۴

عظمت علمی محمدباقر نزد همه معاصران وی شناخته شده بوده است. شاه سلطان حسین نیز که خود اهل درس و علاقه‌مند به مباحثات دینی و تدریس و تألیف بوده، به شدت نسبت به سید اظهار علاقه می‌کرده است، این با وجود آن است که سید از داشتن مناصب پرهیز داشته، اما به هر روی شاه او را به سمت رئیس‌العلمایی که همان عنوان ملاباشی است منصوب کرده است. شاگردان چندی از وی می‌شناسیم، یکی سیدنورالدین فرزند سیدنعمه‌الله جزایری، دیگری سید احمد علوی خاتون‌آبادی، و دو فرزند دانشمند او سید اسماعیل و سید محمد.^۵

۱. قزوینی، تتیم، صص ۷۷-۷۸.

۲. همان، صص ۷۷-۷۸.

۳. محمد زمان تبریزی، فرائد الفوائد، ص ۲۹۱.

۴. همان، ص ۲۹۶.

۵. نک: جزایری، الاجازة الکبیره، صص ۵۹ (پاورقی و مصادر یاد شده در آنجا)، ۱۲۷ و ۱۳۰.

تألیفات خاتون آبادی

از خاتون آبادی آثار چندی که به صورت تألیف یا ترجمه است برجای مانده و از برخی عناوین منسوب به او نیز نشانی در دست نیست. در اینجا فهرستی از آن آثار را یاد می‌کنیم.

۱. ترجمه اناجیل اربعه و تعلیقات بر آن؛ کتاب حاضر است که در ادامه به تفصیل در باره آن سخن گفته شده است.

۲. ترجمه و شرح مجمع البیان؛ خاتون آبادی در وقایع السنین از این اثر که در حال انجام شدن بوده یاد کرده و آرزو کرده که به پایان برسد. آگاهی دیگری از آن بدست نیاوردیم.^۱

۳. آداب دعا؛ خاتون آبادی می‌گوید که شاه در شب بیست و هشتم ماه رمضان سال ۱۱۱۶ محمدباقر را به افطار دعوت کرد و از وی تألیف چنین رساله‌ای را درخواست کرد.^۲ نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه آیه‌الله مرعشی ضمن مجموعه ۶۶۰ (برگ ۱ - ۲۰) موجود است. این کتاب به شاه سلطان حسین تقدیم شده و البته برگ آغازین نسخه یاد شده افتاده است.

۴. سوره‌هایی که در فرایض خوانده می‌شود؛ این رساله که نسخه آن در مجموعه ۷۵۰۵ (برگ ۳۷ - ۶۵) کتابخانه آیه‌الله مرعشی موجود است، عنوان مستقلی ندارد. درباره محتوای آن آمده است: «مشمول بر ذکر سور شریفه قرآنی که در نمازهای فرایض یومیه خواندن آنها راجح است و اینکه در هر یک از نمازهای فریضه خواندن کدام یک افضل است و آنچه در باب خصوص سوره مبارکه انعام در احادیث اهل بیت کرام - علیهم الصلاة والسلام - وارد شده است به طریق اجمال نوشته».

۵. تعقیبات نماز؛ خاتون آبادی می‌گوید که در شب سوم ماه رمضان سال ۱۱۱۵ شاه میرمحمد باقر را به افطار دعوت کرد و پس از آن «امر کرد ایشان را به تصنیف رساله مختصره در واجبات نماز به نحوی که خود ترجیح داده باشند با قدری تعقیب»، احتمالاً این آگاهی‌ها قابل تطبیق بر نسخه‌ای باشد که در مجموعه ۶۶۰ (برگ ۲۰ - ۵۸) کتابخانه آیه‌الله مرعشی موجود است.

۶. کائنات الجو؛ این کتاب نیز به نام شاه سلطان حسین صفوی تألیف شده و نسخه‌ای از آن

۱. خاتون آبادی، همان، ص ۵۵۲.

۲. همان، ص ۵۵۲.

در کتابخانه دانشگاه ش ۱۲۶۶ (با تاریخ کتابت ۱۱۲۵) موجود است. این کتاب به عنوان آثار علوی نیز نامیده می‌شود. گفته شده که مؤلف در این کتاب قواعد شریعت را با اقوال حکما تطبیق داده است.

۷. ترجمه مکارم الاخلاق؛ این کتاب ترجمه‌های متعددی دارد. یکی از این ترجمه‌ها که به دستور شاه سلطان حسین صورت گرفته ترجمه محمدباقر است. گویا نسخه اصل این ترجمه به قلم خود مترجم نزد اصغر مهدوی بوده است؛ در این باره نک: ذریعه ج ۲۲، ص ۱۴۷؛ ادبیات فارسی استوری، ج ۲، ص ۷۷۳.

۸. رساله در آب نیشان و قمر در عقرب؛ این رساله همان‌طور که از نامش پیداست درباره خواص باران ماه نیشان و آثار قمر در عقرب از نظر اخبار شیعه است. نسخه آنکه برای شاه سلطان حسین صفوی نگاشته شده در کتابخانه دانشگاه ش ۱۲۶۶ به خط محمد ترشیزی موجود است. در باره آن نک: ذریعه، ج ۱۹، ص ۱۳. نسخه‌ای از آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)، (۱/۱۸۴۴) موجود است.

۹. نورونامه؛ این کتاب نیز که تقویم اسلامی بر پایه اخبار و احادیث است برای شاه سلطان حسین تألیف شده و نسخه آن به همراه برخی از آثار سابق الذکر مؤلف در دانشگاه ۲/۱۲۶۶ موجود است. نسخه دیگر آن در موزه بریتانیا (ش ۱۱۰۰۱ or) موجود است. در باره آن نک: ذریعه، ج ۲۴، ص ۳۷۹. نسخه دیگر آن در کتابخانه رضوی (ش ض ۱۰۷۸۴) است.

۱۰. ترجمه المشکول؛ این کتاب در اصل از مولی حاج بابا بن محمد صالح قزوینی بوده که در زمان حیات شیخ بهائی تألیف شده؛ به نوشته صاحب تکملة امل الامل، شاه سلطان حسین ترجمه آن را مناسب دیده و محمدباقر خاتون آبادی و جمعی دیگر از علما را بر آن داشته تا آن را ترجمه کنند. این ترجمه در سال ۱۳۰۰ در تهران به چاپ رسیده است. نک: ذریعه، ج ۲۱، ص ۶۷. نسخه‌ای از آن که در سال ۱۲۵۵ کتابت شده، در کتابخانه آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۶۴ موجود است.

۱۱. ترجمه عیون الحساب؛ این کتاب از ملا محمد باقر یزدی ریاضیدان معروف دوره صفوی است. محمد باقر آن را برای میرزا ابراهیم مستوفی از اعیان دربار صفوی ترجمه کرده است.

نسخه آن (۴۸۳ صفحه، هر صفحه ۱۹ سطر) به شماره ۲۱۳۰ در کتابخانه مجلس (فهرست، ج ۶، ص ۱۰۷) موجود است.

۱۲. ترجمه البلد الامین؛ این کتاب نیز به دستور شاه ترجمه شده است. علامه آقابزرگ نسخه‌ای از آن را در نجف دیده که در ۶۸۰ صفحه بوده است، نک: ذریعه، ج ۲۶، صص ۱۹۲-۱۹۳. این ترجمه به اشتباه در ذریعه (ج ۴، ص ۸۴، رقم ۳۷۴ و ۳۷۵) به محمد باقر زواره‌ای نسبت داده شده است.^۱

۱۳. ترجمه عهدنامه مالک اشتر؛ این ترجمه نیز برای شاه صورت گرفته و نسخه‌های آن در دانشگاه (فهرست، ج ۷، ص ۲۷۱۶) و کتابخانه ملک (ج ۲، ص ۱۳) و کتابخانه ملی (ج ۶، ص ۱۳۹) موجود است.

ترجمه انجیل خاتون آبادی

از آثار خاتون آبادی چنین به دست می‌آید که بیشتر نوشته‌هایش، به دستور شاه سلطان حسین تألیف شده است. وی این اثر را نیز به خواهش شاه ترجمه کرده و با توجه به مطالبی که گذشت چنین به دست می‌آید که شاه خود در پی طرح این مباحث بوده است. از آگاهی‌های مختصری که از طریق حواشی محمد باقر بر انجیل به دست می‌آید، روشن می‌شود که در این زمان نسخه‌های فراوانی از انجیل به زبانی عربی و به احتمال زیاد با حروف چاپی در اصفهان بوده است. نسخه‌های ترجمه شده نیز که در هند یا ایران ترجمه شده بوده، در دسترس قرار داشته است. با این حال نهضت ترجمه در این دوره - که شامل ترجمه اکثر متون عربی به فارسی می‌شده^۲ - به انجیل نیز سرایت کرده است؛ زیرا ضرورت وجود نسخه فارسی شده انجیل، آن هم به دست یک عالم بزرگ شیعی بطوری که قابل اطمینان باشد کاملاً محسوس بوده است.

مترجم انجیل در باره انگیزه ترجمه این کتاب، در مقدمه اثر خود، از علاقه شاه و نیز انگیزه

۱. آقابزرگ، الکوکب، ص ۸۹.

۲. بنگرید به نوشتار «ترجمه متون شیعی به پارسی» در همین مجموعه.

وی در این زمینه می نویسد «... و در این اوان سعادت اکتساب، آفتاب طبع دقیقه یاب آن شهریار مالک رقاب، پرتو توجه به ساحت تتبع اقوال سالکان گیاهب ضلال انداخته، سمند خواهش در نشیب و فراز دشت پهناور این مدعا جلوه گر ساختند که استخراج دلایل از کتابی که گمراهان مسیحیه موافق آراء و خواهش خود تصنیف و کلام یزدانی را تغییر و تحریف و آن را انجیل نامیده، به لغت عربی نقل نموده اند، و استنباط شواهد از اقوایل اخبار نصارا بر بطلان دین آن قوم ذلیل فرموده، لجام الزام جهت آن گروه لثام بل هم انعام مرتب سازند. لهذا امر قدر قضا توأمان آن سلطان سلاطین نشان، نفاذ و جریان یافت که داعی دوام دولت قاهره «محمد باقر بن اسماعیل الحسینی الخاتون آبادی» با کمی بضاعت و قلت استطاعت آن کتاب را ترجمه نماید. این حقیر از شرف ادراک این سعادت عظمی و فوز به دریافت این رتبت کبری، اکیلی اعتبار به خورشید تابان و سر افتخار بر فراز آسمان سود و نطق خدمتکاری بر میان جمال استوار و اشتغال به آن مددکاری لطف خداوندگار نمود. امید که مقبول نظر ایستادگان درگاه عالم پناه آن خدیو بلند اقبال و پسند طبع باریافتگان بارگاه فلک اشتباه آن خسرو صاحب جلال گردد.»

به هر روی قرار بوده تا انجیل ترجمه شود و در عین ترجمه، موادی نیز فراهم آید تا بتواند در ردّ آرای مسیحیان مفید افتد.

خاتون آبادی توضیحاتی در باره کیفیت ترجمه خود داده و این که چگونه کوشیده تا ترجمه خوبی را آماده سازد: «و به سبب آن که نصرانی که انجیل را به لغت عربی نقل کرده، چندان مربوط به سیاق و اسلوب کلام عربی نبوده، و در بعضی از عبارات الفاظ غریبه و کلمات غیر عربیه و تراکیب نامأنوس و فقرات از ربط مأیوس، استعمال نموده و فهم مراد از آن بدون رجوع به انجیل اصل که عربی نیست ممکن نبود و یافتن بسیاری از مطالب بر حکایات و اصطلاحاتی که از خارج باید معلوم شود مبتنی می نمود، بعضی از کتب و رسایل معتمده ایشان که در این بلاد به هم می رسید، تتبع و تحصیل و مکالمات با جمعی که عارف بودند به لغات اصلیه اناجیل نموده، آنچه از مقاصد آن به وضوح رسید، در سلک ترجمه کشید و آنچه مبتنی بر حکایت و اصطلاحی، یا در عبارت تعقید و اغلاقی بود، در حاشیه به بیان آن

پرداخت و ایضاً آن را در اصل مذکور نساخت تا خارج از قانون ترجمه نباشد و با محلی که دلالت بر خلاف دعاوی باطله نصرانیان یا اشتغال بر تناقضی فی الجمله فایده به جهت اسلامیان داشت، آن را نیز در حاشیه اجمالاً تعرض کرد تا طالب حق و رشاد به دیدن آن مستفید گردد.»

توضیحات وی در این مقدمه نشان می‌دهد که او کار ترجمه را با کمال دقت انجام داده است. علاوه بر این دقت، ترجمه از نثر بسیار روانی برخوردار بوده و مترجم نهایت سعی خود را در نوشتن متنی که به راحتی قابل فهم باشد بکار برده، گرچه از نظر نثر در چهارچوب نگاشته‌های همان دوره است. ما در جریان چاپ ترجمه انجیل^۱ متن این ترجمه را بطور کامل با ترجمه‌های فارسی موجود از مراکز رسمی مربوطه مقایسه نکردیم؛ اما در مواردی که مقایسه شد، هیچ‌گونه خللی مشاهده نگردید، البته محتمل است که مواردی وجود داشته باشد که مترجم متوجه مقصود متن اصلی نشده باشد، تشخیص این موارد بر عهده محققان است؛ مورد قابل ذکر در اینجا ترجمه کلمه «صدوقیان» (فرقه‌ای منقرض شده از یهودیان که به معاد اعتقادی نداشتند) به «زندیقان» است که البته بر اساس این نکته که کلمه زندیق از صدوقیان گرفته شده باشد اشکال کمتری دارد، اما به هر روی نمی‌بایست در اینجا بکار می‌رفت.

لازم به یاد آوری است که متن انجیل بارها به فارسی ترجمه شده و گویا قدیمی‌ترین ترجمه همان انجیل دیاتسرون است که البته در آن، چهار انجیل در هم ادغام شده است.^۲ ترجمه‌های دیگری نیز از انجیل اربعه شده که شمار زیادی از آنها در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه واتیکان (نوشته رُسی) و فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ایتالیا (نوشته پی مونتسه) شناسانده شده است. به علاوه کتاب مستقلی نیز درباره تاریخ ترجمه‌های فارسی انجیل نوشته شده که مشخصات آن از این قرار است:

DR. ROBERTO GULBENKIAN, *The Translation of the Gospele into Persian*, 1981^۳

۱. خاتون آبادی، ترجمه انجیل اربعه، به کوشش رسول جعفریان، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۴.

۲. درباره آن نک: مجله یغمه، سال چهارم، صص ۵۰۱-۵۰۸، مقاله آقای ایرج افشار درباره انجیل مزبور.

۳. با تشکر از آقای پی مونتسه به خاطر آنکه زیراکس این کتاب را برای ما ارسال نمودند.

خاتون آبادی علاوه بر ترجمه، حواشی متعددی نیز در توضیح و نیز انتقاد نسبت به متن آورده است. بخش مهمی از این حواشی جنبه توضیحی دارد و همانگونه که خود وی در عبارت فوق آورده قصدش این بوده است تا متن روشنی بهتری یابد. او در این توضیحات از اختلاف نسخه‌های یاد کرده و از میان آنها آن را که معنای واضح تری دارد انتخاب کرده است. از چندین مورد در این تعلیقات چنین بر می‌آید که مترجم نسخه‌های متعددی از انجیل عربی را در اختیار داشته، به عنوان مثال می‌گوید: «در انجیل عربی که به نظر حقیر مترجم رسید»، و مواردی نیز با کمک پادریان موجود در اصفهان از متن لاتینی و حتی عبری استفاده می‌کرده است.^۱ اضافه بر اینها از شروح انجیل نیز مکرر استفاده کرده؛ زیرا بطور مرتب در تعلیقات از دیدگاه‌های مختلفی که در شرح یک عبارت وجود دارد، یاد می‌کند. اشاره به یک نمونه مفید می‌نماید: «عبارت مذکوره در انجیل عربی در این مقام چنین است که: اوصنا فی العلا، و ترجمه آن به نحوی است که نوشته شده در اصل؛ و در بعضی انجیل‌ها نون اوصنا مشدد است و معنی محصلی ندارد؛ و در بعضی انجیل اوصنا به سین نوشته شده و پادریان گویند که آن کلمه عربی نیست و معنی آن این است که کیست این بزرگی که تمام اهل شهر به جهت او از منازل خود برآمده‌اند؟ و بنابر این معنی آنچه بعد از اوصنا مذکور است مربوط به سابق نخواهد بود؛ و در بعضی انجیل‌هایی که به لغت ایشان است گویند که این عبارت اصلاً در آن مذکور نیست.» استفاده از پادریان مسیحی اصفهان نیز همانگونه که خود در مقدمه یاد آور شده، مکرر صورت گرفته است. او در چندین مورد در تعلیقات، مطالبی از آنان نقل کرده است. استفاده از مصادر مکتوب در شرح مطالب انجیل، از دیگر نکاتی است که هم در مقدمه آورده و هم در تعلیقات از آنها یاد کرده است. البته گاه اسم این کتابها را تصریح کرده و گاه با عبارت «و بعضی نصارا در رساله خود آورده» نام خاص آنها را مشخص نکرده است. یکی از آثاری که از آن یاد کرده ترجمه الأسماء است که گویا شرح اعلام کتاب مقدس بوده است. یکی از اشخاصی را نیز که به نام از او یاد کرده گبرائیل افرنجی است که از کتاب وی نقل کرده است. گویا وی همان کسی باشد که ظهیرالدین تفرشی نصره الحق خود را علیه وی تألیف کرده است.

۱. نک: تعلیقه شماره ۱۰ انجیل لوقا.

خاتون آبادی علاوه بر تعلیقات توضیحی، تعلیقات نقادانه نیز دارد. زیرا اصولاً یکی از اهداف وی در این کار «استنباط شواهد از اقاویل اخبار نصارا بر بطلان دین آن قوم ذلیل» بوده است. رایج‌ترین نقد او، یاد از تناقضات موجود میان اناجیل و اثبات محرّف بودن این کتاب است. او با تسلّطی که بر اناجیل به دست آورده، این موارد را در تعلیقات یادآور شده است. علاوه بر این، وی نقادی‌های دیگری دارد که مربوط به ردّ دیدگاه‌های مسیحیان در باب «ابن‌الله» بودن مسیح است. او مواردی را که عنوان پدر برای همه مؤمنین به کار رفته و یا مؤمنان همگی پسران خدا خوانده شده‌اند استخراج کرده تا نشان دهد که نبایست کاربرد آن را در مورد مسیح، در جهت اثبات ألوهیت او دانست. تسلط وی بر فلسفه، او را بر آن داشته است تا در همین زمینه، چند مورد نقّادی فلسفی نیز داشته باشد^۱. آشکار است که حواشی مزبور بیش از سیصد سال قبل و با توجه به منابع موجود در اصفهان آن روز نگاشته شده، طبیعی است که می‌بایست آنها را در همان فضا ارزیابی کرد، مواردی وجود دارد که توضیح دقیق‌تری را می‌طلبد، و یا فرضاً مواردی همچون «منشأ کلمه مسیح» که مؤلف اقوال مختلف را آورده، نزد محققان مسیحی روشن است که یک معنی بیشتر ندارد و آن همان مسح بار و غن است که مخصوص سلاطین و انبیائی همچون داوود و سلیمان بوده و قرار بوده پیامبری نظیر آنها ظهور کند تا این روغن بر او مالیده شود و نشان از سلطنت و بزرگی باشد.

نسخه‌های مورد استفاده مترجم بر پایه «فصل» تقسیم‌بندی شده در حالیکه چاپ‌های فعلی انجیل بر اساس «باب» تقسیم‌بندی شده، به عنوان مثال انجیل متی ترجمه خاتون آبادی شامل ۱۰۰ فصل می‌باشد، در حالیکه انجیل متی چاپ انجمن پخش کتب مقدسه شامل ۲۸ باب است.

از این کتاب دو نسخه بر جای مانده است: نسخه نخست متعلق به استاد معظم آیه‌الله حاج سید محمدعلی روضاتی - دامت توفیقاته - دوم نسخه متعلق به کتابخانه مرحوم آیه‌الله العظمی مرعشی - رحمه‌الله علیه - که به شماره ۳۳۶۴ در کتابخانه ایشان ثبت شده است. درباره مباحثات اسلامی ویژه شیعی با مسیحیت، مقالات و کتابهای چندی به زبانهای

۱. نک: تعلیقه شماره ۱۴۰ انجیل متی؛ و شماره ۵۱ انجیل مرقس؛ و شماره ۱ انجیل یوحنا.

مختلف نوشته شده است که در اینجا مشخصات آنها را یاد آور می شویم:

DE SCHNURRERD. Chr. Fr. "Bibliotbeca Arabica", Halae ad Salam, 1811, pp. 244 - 246.

Rieu I pp. 28 - 29.

CAMP, SARNULDF, "Jerome Xauier S.J. and the Muslims of the Great Mogbvl Empire". Controuersial works and Missionary, Schöneck Beckenried 1957 (non vidi).

REMIR ,Z. "Un saggio bilingue, latino e arabo, di conttoversia islamo cristiana nella Roma del secolo XVII", in Euntes Docete, XXII (1696), pp. 453 - 480.

ANDOLLU ,Z. REMIRO ," La Sagrada Congregacion frente al Islam: Apostolado de la Ptenza en lengua arabe", in: Sacrae Congregations de Propaganda Fide Memoria Rerum 350 anni a seruizio delle missioni [...] 1622 - 1972, vol. I/1, Rom 1971, pp. 722 - 759.

CORBIN ,HENRI "Theologumena Iranica, in Studia Iranica", 5 (1976), pp. 232 - 235.

EJUSDEM,"La pbilosophie iranienne islamique au XVII et XVIII` sides" Paris 1981, pp. 168 - 179 233 - 234.

FRANCIS RICHATRD," Le franciscain Dominicus Germanus de Silesie grammarien et auteur dapologie en persan" ,in IslamoCristiana, 10 (1984), pp. 91 - 107.

Lee, S." Controversial Tracts on Christinity and Mohammedanism". Cambridge, 1824.

-Richard,Francis,"Les Privileges Accordes aux Religieux Catholiques par

les -Richard, Francis, "L'Apport des Missionnaires Europeens a la Connaissance de l'Iran en Europe et de l'Europe en Iran", Etudes Safavides, Jean Calmard(ed), Paris-Tehran, Edition PAZ, 1993, pp.251-266.

-Richard, Francis, "Un Augustin Portugais Renegat Apologiste de l'Islam, Chiite au Debut du XVIIIe Siecle", Moyen Orient & Ocean Indien XVIe-XIXe, 1, 1984, pp.73-85.

-Richard, Francis, "Catholicisme et Islam Chiite au Grand Siecle...", Euntes Docete, XXXIII, 3, 1980, pp.339-403. -"Kvart 'ul-Skarsuli Etiudegi III", Tblissi, Academie des Sciences de Georgie, 1979.

-Richard, Francis, "Bedi Kartlisa Revue de Kartvelologie", V.XL, Paris, Publiee avec le Concours du Centre National de la Recherche Scientifique, 1982., pp.253-259.

Safavides, Quelques Documents Inedits", Dabireh, no.6, Automne 1989, pp. 167 - 182.

فهرستی از کتابهای اسلامی که از آغاز عصر تألیف در دنیای اسلام تاکنون در ردّ بر مسیحیت نوشته شده، در پایان رساله التوحید و التثلیث محمد جواد بلاغی در قم به چاپ رسیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه مترجم]

تعالی اللّٰه؛ کلک تَنک ظرف تنگ حوصله و خامه سیه جامه تهی مغز را کجا جرأت و کئی قوّت و قدرت آن است که بدایع نگار صحیفه حمد و ثنا و نقش پرداز نامه ستایش بی منتهای مالک الملک لا یزالی گردد که بر یکتایی وجود بی شبه و نظیرش، مضمون بلاغت مشحون ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ برهانی است کافی و عیان، و برائت ذات کریم الصفاتش را از مصاحب و فرزند فحوای فصاحت نمای لم يَتَّخِذْ ﴿صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾^۱ حجتی است وافی و نمایان؛ مگر صدای صدق انتمای ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲ در صدد اجازت در آید و راه معذرت باز نماید و گرنه، هر نقشی که کاتب مجموعه خیال به قوت سرانگشت تفکر بر صفایح سینه‌های صاف رقم زند، شبیحی است بی وجود؛ و رنگ هر نیرنگی که در نگارخانه دهر بوقلمون نقشبند حواس بر کارگاه ضمائر آگاه طرح کند، نمودی است بی بود؛ منزله ذاتش از چند و چه و چون تعالی ذاته عمّا یقولون؛ از زبان کویته بیان مکینان مکان امکان چه بر آید که ستایشش را شایسته نماید؛ و به لسان حال شکسته مقال خاکی نهادان چه آید که مدحش را شاید و ثنایش را قدر فزاید؛ همان به که در این مرحله هولناک دم فرو بسته، شمع زبان به نعت رسول صاحب جلالتی روشن شود که به مقتضای کلام اعجاز نظام کُنتُ نبیاً و آدمٌ بین الماء و

۲. اسراء / ۴۴.

۱. وانه تعالی جُد ربناماتخذ صاحبه و لا ولداً. جن / ۳.

الطَّيْنِ^۱ از جیب صبح سعادت بنیاد ایجاد، ید بیضای وجود با جودش معجزه سبقت وجود نمود؛ و طغرای غزای رسالتش را بر نسخ ادیان انبیا، نقش خاتم ﴿وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۲ بلندی رتبه افزود؛ از کوبه طلوع آفتاب انور دین مبینش، نجوم شرایع مرسلین، افول گزید و به ارتفاع مهر منیر ملت مستبینش، وقت زوال مذاهب پیغمبران پیشین در رسید. عالی منزلتی که به بشارت قدوم مفاخرت لزوم و ورود مباهات وفودش، تورات و انجیل ناطق و نص صریح و بیان فصیح ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۳ بر این مدعا گواهی است صادق؛ عصای موسوی صراط المستقیم شریعت غزایش در ابطال حبال ضلال سحره ملل باطله ثعبان مثال، و دم عیسوی تنفس صباح ملت زهرايش به احیای دل مردگان ظلمت جهالت زنگ زدای آینه حالت.

محمد که ازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

حسب خداوندگار کریم شفاعت کن روز امتیاد و بیم

صلوات طیبات از حد افزون و تسلیمات مبارکات از حیطة عد بیرون، بر آن جوهر پاک و گوهر تابناک، و بر آل اطهار و اهل بیت اخیار او باد که مخصوصین به خطاب مستطاب ﴿وَ يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴ و منصوصین به نص بلاغت نصاب ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۵ و پیشوایان دین مبین و شفیعان روز بازپسین اند.

گر بپرسد ز آسمان بالفرض سائلی من خیار اهل الأرض

برزبان ملایک و انجمن هیچ حرفی نیاید الا هم

سرّ هر نامه را رواج فزای نام ایشانست بعد نام خدای

سَيِّمًا شهسوار معركة لا فتی، شهریار اقلیم ﴿هَلْ أَتَى﴾^۶ زینت ده منبر سلونی^۷، زیب بخش مرتبه هارونی^۸، موصوف به آیه کریمه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾^۹، ممدوح به خبر خیر اثر ﴿اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاه﴾، ابن عم و وصی پیغمبر، بر همه خلق هادی و رهبر، شیر یزدان و سرور

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸. ۲. احزاب / ۴۰. ۳. صف / ۶.

۴. احزاب / ۳۳. ۵. شوری / ۲۳.

۶. اشاره به نزول سوره هل اتی [انسان] در شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله.

۷. اشاره به کلام مولی علی (ع): سلونی قبل أن تفقدونی.

۸. اشاره به حدیث: أنت مینی بمنزلة هارون من موسی.

۹. مائده / ۵۵.

غالب، شاه مردان علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه و علی اولاده الأئمة المعصومین الی یوم الدین.

اما بعد:

بر پیشگاه ضمیر منیر دانشمندان هوشیار و سعادت‌مندان نیکو اطوار که تحصیل مراتب علم و عرفان را وسیله ترقی به اعلیٰ مدارج ایمان ساخته‌اند جلوه ظهور می‌دهد که چون پیوسته خاطر ملکوت ناظر قدسی مظاهر، و رأی صواب‌نمای حقیقت مآثر، نوآب کامیاب سپهر رکاب مالک رقاب عالمیان مآب شاهنشاه زمان و صاحبقران ممالک‌ستان، فرازنده رایات کشور گشایی، و فروزنده شمع فرمانروایی، ماه تابان فلک دانایی، آفتاب درخشان سپهر توانایی، بنیاد دین پروری و جهانبانی را بانی، در نشر عدل و داد نوشیروان ثانی، شاه فلک قدر سپهر اقتدار، خسرو عالی گهر نامدار، مرجع شاهان و سلاطین عصر، مهبط تأیید الهی و نصر، عالم تمکین و جهان و قاره آیتی از رحمت پروردگار، شهر یاری که رأی مستقیمش شاهین میزان شاهنشاهیست و دو دست قوی‌مش کفّین قسطاس عدالت پناهی، سرانگشت تدبیرش گره گشای کارهای بسته، دو دست کرمش شربت دینار دل‌های خسته شکسته، از مکرمتش احوال بینوایان ساز، و درهای شادی بر روی مردم باز، از معدلتش آب آسایش در جوی تنها روان و دهر پیر فرتوت از سرنو نوجوان، از فروغ جمالش چشم فتنه‌ها خیره، در سایه عاطفتش روز بخت سیاه تیره، راتبه‌دار سفره امتنانش خورد و بزرگ، ریزه خوار خوان احسانش تاجیک و ترک، دستش گنجینه کرم را کلید، وجودش سپهر جود را خورشید، یاقوت و سنگ در نظرش همسنگ، هنگام سخا به چشم صیرفی هممتش در و خَرَف هم بها؛ به خیال گل تاجش مرجان سرخ روی امید، در انتظار معراج افسرش دیده‌های لالی سفید، بر قامت قدر بلندش اطلس فلک نارسا، از دامن دولت رسایش کوتاه دست حادثه‌ها؛ گاهی که باد قهرش وزد، آتش افتد در نهاد جانها؛ دمی که آب دم تیغش در تموج آید خاک بر سر اعداء؛ نوک شمشیر جان ستانش ارواح را سالبه کلی، صیقل آینه شمشیرش عکس دائمه حیات را موجب جزیی، آجل پیران تیرش سینه سران را قضیه متصله؛ سرهای گردنکشان را از قضای تیغش حقیقیه منفصله؛ در وقت مجازات حاصل ضرب شش پرش قسمت مغز

دشمن؛ در هنگام مقابله جبر، سر پنجه‌اش مشغول کسر اجزای صحاح بدن و تفریق سر از متن؛ از سهم تیرش آشوب زاویه‌گزين، و به قایمه تیغش امنیت مربع نشین؛ قبض و بسط عالم معلوم از چین جبینش، جنود اقبال مهیا از یسار و یمینش، ثمره شجره ولایت، میوه دوحه خلافت، داد ده مملکت ستان، پیر تدبیر بخت جوان، کوه تمکین، دریا دل پادشاه بازل عادل، مظهر مراسم التعظیم لأمرالله، مظهر مآثر الشفقة علی خلق الله السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان، خلد الله ملكه علی مفارق العالمین ظلال جلاله و ادام للمؤمنین موائد انعامه و افضاله، متوجه رواج دین مبین و متعلق به رونق مذهب حق متین حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - و سلوک مسلک خجسته شرع شریف پیغمبر و شاهراه ستوده منیف ائمه اثنا عشر - علیهم صلوات الله الملك الاکبر - است تا عموم خلائق و برابریا، به پیروی نور هدایت و دلالت عالم به مراتب ایقان و عامل به مقتضیات ایمان شوند، و آثار ملل باطله متروک و طرق مذاهب عاطله غیر مسلوک گردد. و درین اوان سعادت اکتساب، آفتاب طبع دقیقه یاب آن شهریار مالک رقاب، پرتو توجه به ساحت تتبع اقوال سالکان غیاهب ضلال انداخته، سمند خواهش در نشیب و فراز دشت پهناور این مدعا جلوه گر ساختند که استخراج دلایل از کتابی که گمراهان مسیحیه موافق آراء و خواهش خود تصنیف و کلام یزدانی را تغییر و تحریف و آن را انجیل نامیده، به لغت عربی نقل نموده‌اند، و استنباط شواهد از اقوال احبار نصارا بر بطلان دین آن قوم ... فرموده، لجام الزام جهت آن گروه مرتب سازند.

لهذا امر قدر قدر قضا توأمان آن سلطان سلاطین نشان، نفاذ و جریان یافت که داعی دوام دولت قاهره محمد باقر بن اسماعیل الحسینی الخاتون آبادی با کمی بضاعت و قلت استطاعت آن کتاب را ترجمه نماید. این حقیر از شرف ادراک این سعادت عظمی و فوز به دریافت این رتبت کبری، اکلیل اعتبار به خورشید تابان و سر افتخار بر فراز آسمان سود، و نطق خدمتکاری بر میان جمال استوار و اشتغال به آن مددکاری لطف خداوندگار نمود. امید که مقبول نظر ایستادگان درگاه عالم پناه آن خدیو بلنداقبال و پسند طبع بار یافتگان بارگاه فلک اشتباه آن خسرو صاحب جلال گردد.

و به سبب آنکه نصرانی [ای] که انجیل را به لغت عربی نقل کرده چندان مربوط به سیاق و

اسلوب کلام عربی نبوده، و در بعضی از عبارات الفاظ غریبه و کلمات غیر عربیه و تراکیب نامأنوس و فقرات از ربط مأیوس، استعمال نموده و فهم مراد از آن بدون رجوع به انجیل اصل که عربی نیست ممکن نبود، و یافتن بسیاری از مطالب بر حکایات و اصطلاحاتی که از خارج باید معلوم شود مبتنی می نمود، بعضی از کتب و رسایل معتمده ایشان که در این بلاد بهم می رسد، تتبع و تحصیل، و مکالمات با جمعی که عارف بودند به لغات اصلیه اناجیل نموده، آنچه از مقاصد آن بوضوح رسید در سلک ترجمه کشید و آنچه مبتنی بر حکایت و اصطلاحی، یا در عبارت تعقید و اغلاقی بود، در حاشیه به بیان آن پرداخت و ایضاح آن را در اصل مذکور نساخت تا خارج از «قانون ترجمه» نباشد و با محلی که دلالت بر خلاف دعاوی باطله نصرانیان یا اشتمال بر تناقضی فی الجمله فایده به جهت اسلامیان داشت، آن را نیز در حاشیه اجمالاً تعرض کرد تا طالب حق و رشاد به دیدن آن مستفید گردد. مأمول از کرم بالغ نظران صاحب حال و هوشمندان ارباب کمال آن است که قبل از تتبع تام انگشت نمای دقت و اعتراض ن سازند و بعد از تأمل، اگر سهو و غلطی یابند به قلم عفو و اغماض به اصلاح آن پردازند. فلیس المعصوم إلا من عصمه الله؛ و اکنون هنگام شروع است در ترجمه کتاب؛ واللّه الموفق للسداد و الصواب و المعین فی کلّ باب.

انجیل متی

این کتاب انجیل (۱) مقدس کتاب پروردگار ما یسوع مسیح است که نوشته‌اند آن را چهار شخص مقدس که دانایان انجیل‌اند یعنی متی و مَرْقُس و لوقا و یوحنا. انجیل یسوع (۲) مسیح چنانکه نوشته است مار متی که یکی از جمله دوازده نفر است از شاگردان مسیح.

فصل اول: [باب اول]

این کتاب نسب یسوع مسیح فرزند داوود و فرزند ابراهیم است. از ابراهیم به وجود آمده اسحاق، و از اسحاق یعقوب، و از یعقوب یهوذا، و برادران او، و از یهوذا فارص و زارح از زنی که نام او ثامر است، و از فارص خُصرون، و از خُصرون آرام، و از آرام عمیناداب و از عمیناداب نصون، و از نصون سلمون و از سلمون باعاز از زنی که نام او راحبست، و از باعاز عوبید از زنی که نام او غوشست، و از عوبید ایسی، و از ایسی داوود پادشاه و از داوود سلیمان از زنی که زن اوریا بوده، و از سلیمان راحیعام، و از راحیعام ابیا، و از ابیا اصاف، و از اصاف یوشافاط، و از یوشافاط یورام، و از یورام عوزیا، و از عوزیا یواثام، و از یواثام احاز، و از احاز حزقیا و از حزقیا منشی، و از منشی عامون و از عامون یوشیا، و از یوشیا یوحانیا، و برادران او تا سال غارت نمودن و جلای از بابل، و بعد از جلای بابل از یوحانیا متولد شد شلتائیل، و از شلتائیل زور بابل، و از زور بابل ابیود، و از ابیود الیاقیم، و از الیاقیم عازور، و از عازور

صادوق، و از صادوق اخین، و از اخین الیود، و از الیود الیعازر و از الیعازر مثنان و از مثنان یعقوب، و از یعقوب یوسف، و یوسف کسی است که خواستگاری کرده مریم را که مادر یسوع است و یسوع نامیده می شود مسیح؛ پس عدد پدران یسوع از ابراهیم تا داوود چهارده نفر، و از داوود تا جلاء بابل چهارده نفر، و از جلالی بابل تا مسیح چهارده نفرند (۳).

فصل دوم

کیفیت متولد شدن یسوع مسیح چنین بود که، چون خواستگاری کرد مادر یوسف مریم (۴) را به جهت یوسف، پیش از آنکه یوسف مریم را ببیند، معلوم شد که مریم حامله است از روح القدس، و یوسف چون مردی بود عابد و صدیق و نمی خواست که مشهور شود قصه مریم، خواست که او را طلاق گوید پنهان. وقتی که یوسف در این فکر بود به خواب رفت و در خواب فرشته از پروردگار بر او ظاهر شده گفت: ای یوسف بن داوود! مترس این که بگیری مریم را که خواستگاری کرده ای؛ به درستی که طفلی که در شکم مریم است از روح القدس است، و زود باشد که بزاید پسری، و نام کنی او را یسوع، زیرا که آن پسر خلاص می کند امت خود را از گناهان؛ و کار مریم چنین شد تا تمام شود و به عمل آید آنچه از جانب پروردگار خبر داده بود پیغمبری و فرموده بود که زود باشد که دختر باکره حامله شود و بزاید پسری و نامیده شود پسر عمانوئیل؛ و معنی آن این است که خدا با ماست. چون یوسف بیدار شد، کرد آنچه فرشته پروردگار امر نموده بود و گرفت مریم زوجه خود را و نزدیک او نرفت تا زایید مریم پسری با آنکه باکره بود و نامید یوسف فرزند را یسوع.

فصل سوم [باب دوم]

چون متولد شد یسوع در بیت لحم (۵) یهوذا، در زمان هیروُدس پادشاه، آمدند گبران از جانب مشرق به اورشلیم (۶) و گفتند: کجاست فرزندی که متولد شده و پادشاه یهود است، زیرا که ما دیده ایم ستاره او را در مشرق و آمدیم تا او را سجده کنیم. چون شنید هیروُدس پادشاه این خبر را، مضطرب شد و همه اهل اورشلیم با او بودند و جمع کرد سرکردگان

کهنه (۷) و نویسندگان تورات را، و از ایشان سؤال کرد که، در کجا متولد می‌شود مسیح؟ گفتند: در بیت لحم یهوذا، چنانکه نوشته شده در کتاب پیغمبر به این طریق: تو ای زمین یهوذا! نیستی کوچک و پست مرتبه در میان زمینهایی که یهوذا مالک اوست زیرا که از تو بیرون آید تدبیر کننده‌ای که رعایت کند طوایف اسرائیل را؛ آنگاه هیروُدس طلبید گبران را در خُفیه، و معلوم کرد از ایشان زمانی را که ظاهر شده بود بر ایشان ستاره، و فرستاد ایشان را به جانب بیت لحم، و به ایشان گفت: بروید و تفتیش کنید از آن طفل به سعی تمام و هرگاه یافتید، خبر کنید مرا تا بیایم و سجده کنم او را. چون شنیدند گبران از پادشاه این سخن را، رفتند، ناگاه دیدند ستاره که دیده بودند در مشرق که در پیش روی ایشان می‌رفت تا آمد ستاره و ایستاد در بالای جایی که آن طفل در آنجا بود. چون دیدند ستاره را شادی کردند شادی عظیم، و آمدند به آن خانه و یافتند طفل را با مریم مادر او، پس سجده او کردند و گشودند ظرفهای خود را و آوردند جهت او قربانیها از طلا و کندر (۸)، و وحی آمد به گبران در خواب که بر نگرند به سوی هیروُدس، پس مراجعت نمودند از راهی دیگر به جانب شهر خود.

فصل چهارم

چون رفتند گبران، ظاهر شد فرشته از جانب پروردگار بر یوسف در خواب، و فرمود به یوسف که، برخیز و بردار طفل و مادر او را و بگریز به جانب مصر و در آنجا باش تا بفرمایم به تو آنچه باید کرد؛ پس به درستی که هیروُدس اراده دارد که پیدا کند طفل را و هلاک کند. پس برخاست یوسف و برداشت طفل را با مادرش در شب، و رفت به جانب مصر، و بود در آنجا تا هیروُدس بمرد. و این امر برای آن بود که تمام شود آنچه خبر داده بود پیغمبری از جانب پروردگار که گفته: از مصر طلبیدم پسر خود را، و چون دید هیروُدس استهزا کردن گبران او را، بسیار خشمناک شده، فرمان داد تا بکشند هر طفلی را که در بیت لحم و در حدود و اطراف آن زمین بود، و دو ساله یا کوچکتر و متولد شده بود در زمانی که معلوم کرده بود خبر را از مجوس تا هنگام قتل. در این وقت تمام شد آنچه نقل شده بود از ارمیای پیغمبر که می‌فرموده شنیده شده در رامه (۹) گریه و نوحه و زاری بسیار، راحیل گریه کند بر پسران

خود، و نمی خواهد تعزیتی برای نبودن فرزندان خود. و چون مُرد هیرودس، ظاهر شد فرشته از پروردگار بر یوسف در خواب در شهر مصر؛ و فرمود: ای یوسف! برخیز و بردار طفل را با مادرش و برو به جانب زمین اسرائیل که بمرند کسانی که طلب طفل می کردند؛ پس برخاست یوسف، و برداشت طفل را با مادرش، و آمد به جانب زمین اسرائیل؛ و چون شنید یوسف که ارشلاوس پسر هیرودس پادشاه شده بر یهود، ترسید از رفتن به آن جانب؛ پس خبر داده شد در خواب و رفت به جانب جلیل و ساکن شد در شهری که نام آن ناصره بود تا تمام شود آنچه خبر داده بودند پیغمبران که این طفل خوانده می شود ناصری.

فصل پنجم [باب سوم]

در آن ایام آمد یوحنا معمدان (۱۰) و ندا می کرد در بیابان یهوذا و می گفت: توبه کنید، پس به تحقیق که نزدیک شده ملکوت آسمانها؛ و آمدن یوحنا همان است که نقل شده از اشعیای پیغمبر که می فرموده: آواز خواهد داد آواز دهنده در بیابان و خواهد گفت: مهیا شوید برای راه پرودگار و هموار کنید راه او را. و بود لباس یوحنا از پشم شتر و کمر بند او پوست و خوراک او ملخ و عسل صحرائی. در این وقت بیرون رفتند به خدمت یوحنا اهل اورشلیم و اهل یهودیه، و جمیع اهل اردن، و یوحنا غسل توبه می داد ایشان را در نهر اردن، و اقرار می کردند به گناهان خود. چون دید یوحنا بسیاری از فریسیین (۱۱) و زندیقان [صدوقیان] را که می آمدند به جانب معمودیه، او گفت به ایشان که، ای اولاد افعیها! کی بود راهنمای شما بر گریختن او از غضب آینده؛ الحال بدهید میوه که لایق به توبه باشد (۱۲) و خود را بزرگ مدانید و مگویید در دل خود که پدر ما ابراهیم است. پس می گویم به شما که خدا قادر است بر این که خلق کند از سنگها پسران برای ابراهیم، اینک ارّه گذاشته می شود بر بیخ درختان، و هر درختی که میوه شایسته ندهد، بریده و انداخته می شود در آتش؛ و من غسل می دهم شما را به آب برای توبه و کسی که می آید بعد از من، صاحب قوت تر است از من، و من قابلیت ندارم که بر دارم کفش او را، پس او عمادا دهد شما را به روح القدس (۱۳) و آتش، و در دست اوست رَفْش که پاک می کند به آن خرمن خود را، و جمع می کند گندم آن را در ظرفها، و گاه را

می سوزاند به آتشی که خاموش نمی شود. در این وقت آمد یسوع از جلیل به جانب اردن تا یوحنا غسل دهد او را از آب نهر اردن؛ پس یوحنا غسل نداد او را و گفت: من محتاجم که تو مرا غسل دهی، و تو می آیی به سوی من. جواب داد یسوع که، الحال بگذار این سخن را، پس چنین واجب است بر ما تا کامل شویم به هر نیکویی، پس غسل داد یوحنا یسوع را و بیرون آمد یسوع در آن وقت از آب و گشوده شد برای او آسمانها و دید روح خدا را که فرود می آمد مانند کبوتری و می آمد به جانب او. و در این وقت شنید صدایی از جانب آسمان که این است پسر من که حبیب من است و به او خشنود شده ام.

فصل ششم [باب چهارم]

و در این وقت بیرون آورده شد یسوع به جانب صحرا از روح (۱۴) تا آزموده شود از شیطان؛ پس روزه داشت (۱۵) یسوع چهل شبانه روز و گرسنه شد آخر، پس آمد شیطان و گفت: اگر تو پسر خدایی، امر کن تا سنگ نان شود. جواب گفت یسوع که، نوشته شده است که به نان تنها زنده نمی ماند انسان بلکه زنده می شود انسان به هر کلمه که بیرون می آید از دهان خدا. در این وقت برد او را شیطان به جانب شهر مقدس و داشت او را بر کنگره هیکل و گفت: اگر تو پسر خدایی بینداز خود را به پایین که نوشته شده است که، خدا امر می کند فرشتگان خود را که حفظ کنند و نگاه دارند تو را بر دستهای خود تا نلغزد بر سنگ پای تو؛ جواب گفت یسوع که، نوشته شده است نیز که امتحان مکن پروردگار معبود خود را؛ پس گرفت او را شیطان و برد به جانب کوه بسیار بلندی، و نمود به او مملکت های عالم و بزرگواری آنها را، و گفت که، این همه را به تو می دهم اگر سجده کنی مرا، گفت یسوع که، برو ای شیطان که نوشته شده است که، از برای پروردگار خود سجده کن. در این وقت شیطان او را گذاشته رفت؛ و آمدند فرشتگان و خدمت او می کردند.

فصل هفتم

چون شنید یسوع که یوحنا گرفتار و محبوس شده، رفت به جانب جلیل و گذاشت شهر

ناصره را و آمد و سکنی کرد در کفرناحوم (۱۶) که بر کنار دریاست در زمین زابلون و زمین نفتالیم تا تمام شود آنچه نقل شده از اشعیای پیغمبر که، می گفتند زمین زابلون و نفتالیم بر سر راه دریا و در گذار نهر اردن جلیل و گروه بسیار جمع می شده می نشینند در تاریکی و می بینند نوری عظیم و بر جماعتی که نشستند در آن قصبه در سایه مرگ نوری ظاهر می شود که می تابد بر ایشان. و در این زمان شروع کرد یسوع در بشارت و گفت: توبه کنید که نزدیک شده ملکوت آسمانها.

فصل هشتم

چون می رفت یسوع بر کنار دریای جلیل، دید دو برادر سمعان را که نام ایشان بطرس و اندراوس بود که می انداختند دام را در دریا، چون هر دو صیاد بودند. گفت یسوع به ایشان که، متابعت کنید مرا تا بگردانم شما را شکار کننده آدمیان؛ فی الحال انداختند دامها را و متابعت یسوع کردند. و یسوع از این مکان گذشت دید دو برادر دیگر که نام ایشان یعقوب و یوحنا بود و ایشان پسر زبدی و در کشتی بودند با پدر خود، مهیا می کردند دامهای خود را، پس دعوت کرد ایشان را، و در همان وقت گذاشتند کشتی و پدر خود را و متابعت او کردند، و یسوع می گردید در همه اطراف جلیل و در مجمع های ایشان حاضر می شد و تعلیم ایشان می کرد و آشکار می گفت بشارت ملکوت را، و شفا می داد هر مرضی و دردی را که در آن طایفه بود. و مشهور شد خبر او در همه شام؛ پس آوردند به خدمت او هر کسی را که بود به بدترین حالها از اقسام مرضها و عذابها؛ و کسانی را که جن و شیطان بر ایشان غالب شده عارض می شد ایشان را جنون در اول ماهها، و جماعتی را که بی دست و پا (۱۷) مانند قطعه ای از گوشت متولد شده بودند. پس همه را شفا می داد و متابعت او کردند جمعی کثیر از جلیل و اهل ده شهر و اورشلیم و یهودیه، و جماعتی که در کنار نهر اردن بودند. [باب پنجم] و چون دید یسوع این جمعیت را، به کوه بالا رفت و نشست، و آمدند به خدمت او شاگردان او. و گشود دهان خود را به تعلیم ایشان، و می فرمود: خوشحال مساکین به سبب رسیدن روح القدس، به درستی که برای ایشان است ملکوت آسمانها، خوشحال غمگینان به درستی که، برای ایشان

است ملکوت آسمانها، خوشحال غمگینان، به درستی که ایشان خوشحال می شوند. خوشحال توابع کنندگان، به درستی که ایشان به ارث می گیرند زمین را. خوشحال گرسنگان و تشنگان برای نیکوکاری و به درستی که ایشان سیر می شوند. خوشحال رحم کنندگان، به درستی که ایشان رحم کرده می شوند. خوشحال جماعتی که دل ایشان پاک است، به درستی که ایشان معاینه می بینند خدا را. خوشحال اهل سلامت، به درستی که ایشان پسران خدا خوانده می شوند (۱۸). خوشحال جماعتی که مردم ایشان را جهت عدالت ایشان از نزد خود دور کنند، به درستی که برای ایشان است ملکوت آسمانها. خوشحال شما هرگاه سرزنش کنند و برانند شما را و بگویند در شأن شما هر سخن بدی که دروغ است به جهت متابعت من، خوشحال شوید و شادی کنید، به درستی که مزد شما عظیم است در آسمانها، از جهت آنکه چنین طرد و زجر کردند پیغمبرانی را که پیش از شما بودند؛ شما نمک زمینید، هرگاه فاسد شود نمک، پس به چه چیز اصلاح یابد، و هرگاه اصلاح نیابد شایسته نیست مگر آنکه دور انداخته شود و مردم آن را پایمال کنند. شما نور عالمید و نمی تواند شهر که پوشاند چیزی را که گذارده شود بر روی کوه؛ و روشن کرده نمی شود چراغ پس گذارده شود در زیر کاسه، لیکن گذارده می شود بر روی مناره تا روشنی دهد هر کسی که در خانه است. به این طریق باید که روشن کند نور شما پیش روی مردم را تا ببینند اعمال صالح شما را، و بزرگ شمارند پدر شما را که در آسمانها است؛ گمان مکنید که من آمده ام که از هم پشام و برطرف کنم ناموس یا شریعت پیغمبران را؛ نیامده ام از برای از هم پاشیدن، بلکه آمده ام برای آنکه کامل کنم ناموس را (۱۹)؛ حق می گویم به شما، به درستی که آسمان و زمین بر طرف می شوند و متغیر می گردند و یک نقطه و یک خط بر طرف نمی شود از ناموس تا واقع شود همه آن؛ پس کسی که عمل نکند به این وصیّت های کوچک (۲۰) و تعلیم کند به مردمان عمل نکردن را، خوانده می شود در ملکوت آسمانها کوچک، و کسی که عمل کند و تعلیم کند این وصایا را، خوانده می شود بزرگ در ملکوت آسمانها؛ و می گویم به شما که اگر زیاده نباشد عدالت شما بر عدالت نویسندگان و فریسیین، داخل نمی شوید در ملکوت آسمانها.

فصل نهم

شنیده‌اید که گفته شده به گروهی (۲۱) که پیش از شما بوده‌اند که مگش کسی را، به درستی که کسی که بکشد دیگری را، می‌باشد مستحق جزا دادن؛ و من می‌گویم به شما که، هر که خشمناک شود بر برادرِ خود، پس به تحقیق که قرض دارِ او باشد در روز جزا؛ و کسی که بگوید به برادرِ خود پلید (۲۲)، به تحقیق که واجب می‌شود که او را به مجلس دیوان و حکم برند و تنبیه نمایند؛ و کسی که گوید به برادرِ خود ای احمق، پس به تحقیق که واجب است بر او آتش جهنم؛ اگر تو نزدیک کرده باشی قربانیِ خود را به مَذْبَح، و به یاد تو آید که برادرِ تو را بر تو حقی هست، پس بگذار قربانیِ خود را در آنجا در پیش مذبح و برو اولاً مصالحه کن با برادرت، بعد از آن پیش بر قربانیِ خود را. باش صاحب لطف نیکو به خصم خود، و زود نیکویی کن به او مادام که با او هستی در راه، وقتی که می‌روی به نزد حاکم تا ندهد خصم تو را به حاکم و بدهد حاکم تو را به زندانبان و بیفتی در زندان؛ حق را می‌گویم به تو، تو بیرون نمی‌آیی از زندان تا ادا نکنی آخر فلسی که در ذمهٔ توست؛ به تحقیق که شنیده‌اید آنچه گفته شده است برای پیشینیان که زنا مکن، و من می‌گویم به شما که هر کس نظر کند به زنی از روی شهوت، پس به تحقیق که زنا کرده با آن زن در دل خود؛ پس اگر میل کنی به جانب زن به چشم راست خود، بکن چشم خود را و بینداز آن چشم را از خود؛ به درستی که بهتر است برای تو هلاک شدن یکی از اعضای تو از این که بیفتد بدن تو تمام در جهنم؛ و اگر میل کنی به جانب زن به دست راست خود، پس قطع کن آن را و بینداز از خود، به درستی که بهتر است برای تو هلاک شدن یکی از اعضای تو از این که برود بدن تو تمام در جهنم؛ و گفته شده است اینکه، کسی که طلاق گوید زن خود را باید که بدهد به او طلاق نامه، و من می‌گویم به شما که هر که طلاق گوید زن خود را از غیر سببِ زنا، به تحقیق کرده آن زن را زناکار؛ و کسی که بخواهد زنی را که طلاق داده شده باشد، پس به تحقیق که زنا کرده؛ شنیده‌اید شما که گفته شده است برای گروه پیشین که مخالفت مکن قَسَمِ خود را، و وفا کن برای پروردگار قسم خود را؛ و من می‌گویم به شما که قسم مخورید نه به آسمان، برای آنکه آسمان کرسی خداست، و نه به زمین، برای آنکه زمین محل رسیدن قدمهای خداست؛ و قسم مخورید به اورشلیم برای آنکه

اورشلیم شهر بزرگ است؛ و قسم مخورید به سر خود، برای آنکه تو قدرت نداری که بسازی یک موی سفید یا سیاه؛ و باید که بوده باشد حرف شما بلی بلی و نه نه؛ و آنچه زیاده بر این است، پس آن، از مرد بدکار است. شنیده‌اید که گفته شده است که چشم به عوض چشم است و دندان به عوض دندان؛ و من می‌گویم به شما که، در عوض بدی، بدی مکنید؛ لیکن کسی که دست زند بر طرف راست روی تو، پس بگردان برای او طرف دیگر را، و کسی که خواهد با تو دعوا نماید و بگیرد جامه‌تو را، پس بگذار برای او ردای خود را نیز؛ و کسی که خواهد تو را به جبر، یک میل راه برد، برو با او دو میل، و کسی که از تو طلب کند چیزی، بده به او؛ و کسی که از تو قرضی خواهد ردّ مکن، به تحقیق که شنیده‌اید آنچه گفته شده است که دوست دار خویش خود را و دشمن دار، دشمن خود را؛ و من می‌گویم به شما که دوست دارید دشمنان خود را و نیکی کنید به هر که دشمنی کند با شما. و رعایت کنید کسی را که منع شما کند و غضب کند مال شما را تا بوده باشید پسران پدر (۲۳) خود که در آسمانها است، آنچنان پدری که می‌تابد آفتاب او بر نیکان و بدان، و می‌بارد باران را او بر صدیقان و عابدان و ستمکاران؛ و اگر دوست دارید کسی را که دوست می‌دارد شما را چه مزد و ثواب برای شما خواهد بود، آیا نیستید راهداران و عشاران که می‌کنند مثل این را؛ و اگر سلام کنید بر برادران خود و بس، چه کار خوب کرده‌اید، آیا نمی‌کنند این کار را مردمان، پس بوده باشید کامل مانند پدر شما که در آسمان است و کامل است. [باب ششم] و نظر کنید که نکنید رحم بر کسی در برابر مردمان تا ببینند شما را و اگر چنین کنید نخواهد بود برای شما ثوابی و مزدی نزد پدر شما (۲۴) که در آسمانها است؛ و هرگاه رحم کردی پس به آواز بلند آن رحم را مگو، چنانکه می‌کنند جماعت ریاکاران در مجمع‌ها و بازارها تا مردم ایشان را بزرگ شمارند. حق را می‌گویم به شما، به تحقیق که گرفته‌اند این جماعت مزد خود را؛ و هرگاه رحم کنی بر کسی، پس نداند دست چپ تو به آنچه کرده‌ای دست راست تو، تا بوده باشد تصدّق تو پنهان، و پدر تو که ببیند پنهان را عوض می‌دهد به تو آشکار.

فصل دهم

و هرگاه نماز گزارید، پس مباحثید مانند ریاکاران که دوست می دارند نماز کردن در مجمع ها و کنار بازارها تا ظاهر کنند بر مردم؛ حق را می گویم به شما، این جماعت گرفته اند مزد خود را؛ و هرگاه نماز کنی، پس داخل شو در خانه پنهان و ببند در را بر خود، و نماز کن برای پدر خود پنهان؛ و پدر تو (۲۵) که می بیند پنهان را، عطا می کند جزا را به تو آشکار؛ و هرگاه نماز کنی، بسیار سخن مگوئید در نماز مانند بت پرستان، به جهت آنکه بت پرستان گمان می کنند که گوش می دهد معبود ایشان به سبب بسیار سخن گفتن ایشان؛ پس شما خود را مانند ایشان مکنید، برای آنکه پدر شما داناست به آنچه محتاجید به آن، پیش از سؤال کردن شما؛ پس چنین نماز گزارید: ای پدر ما که در آسمانی، پاک است نام تو، بیاید پادشاهی تو، بشود خواسته تو چنانکه در آسمان و زمین است؛ نان ما به قدری که بس باشد ما را، بده به ما؛ در این روز بیامرز برای ما گناهان ما را، چنانکه می آمرزیم ما برای کسانی که بد می کنند به ما؛ و داخل مکن ما را در آزمایشها، لیکن نجات ده ما را از بدکار؛ آمین (۲۶)، (۲۷). پس اگر بیامرزید شما بدیهای مردم را می آمرزد پدر آسمانی (۲۸) ما گناهان شما را، و اگر نیامرزید برای مردم بدیهای ایشان را، نمی آمرزد پدر شما گناهان شما را. و هرگاه روزه دار باشید، روی خود را بر هم کشیده منماید به مردم مانند ریاکاران، برای آنکه ریاکاران رود هم می کشند تا ظاهر کنند بر مردم روزه خود را. حق می گویم به شما که، ایشان گرفته اند مزد خود را. و تو هرگاه روزه بداری، روغن بمال بر سر، و بشوی روی خود را، تا معلوم نشود بر مردم روزه تو، لیکن روزه بدار برای پدر خود که پنهان است و پدر تو که می بیند پنهان را، عوض می دهد به تو آشکار.

فصل یازدهم

ذخیره مکنید برای خود گنجها در زمین، به جهت آنکه حیوانات و حشرات زمین، می خورند و باطل می کنند، و دزدان نقبها زده آن را می برند؛ و لیکن ذخیره کنید برای خود در آسمان، در جایی که نیست خورنده و نه حیوانی که ضایع کند و نقب نمی زنند دزدان و

نمی‌برند، برای آنکه، جایی که می‌باشد گنج تو، در آنجاست دل تو. چراغ بدن، چشم است، پس اگر چشم تو گشوده باشد، می‌باشد بدن تو نورانی و روشن؛ و اگر بوده باشد چشم تو بد، همه بدن تو می‌باشد تاریک؛ و هرگاه نوری که داری ظلمت باشد پس ظلمت چه قدر خواهد بود. ممکن نیست که پرستش کند کسی دو چیز را با هم: یکی خدا و دیگری مال، به جهت آنکه هر یک را دوست دارد، با دیگری باید دشمن باشد و هر یک را بزرگ داند، دیگری را باید حقیر شمارد.

فصل دوازدهم

از این جهت می‌گوییم به شما که فکر نکنید برای نفسهای خود که چه چیز می‌خورید، و نه از برای بدنهای خود که چه چیز می‌پوشید؛ آیا نیست نفس بهتر از خوردن و بدن بهتر از لباس. نظر کنید به مرغان پرند که زراعت نمی‌کنند و حصاد نمی‌کنند و جمع نمی‌کنند حاصل را در انبارها؛ و پدر آسمانی (۲۹) شما آنها را قوت می‌دهد. آیا نیستید شما سزاوارتر از مرغان. کسی از شما که صاحب فکر و تأمل است، آیا قادر است (۳۰) که بیفزاید بر قامت خود یک ذراع؟ پس به چه سبب اهتمام دارید به لباس؟ تفکر کنید در شکوفه‌های درختان که چگونه تربیت می‌یابند و تعب نمی‌کشند و لباسی به جهت خود نمی‌سازند؛ پس می‌گوییم به شما که، سلیمان، با چنان بزرگی که داشت نپوشید مثل یکی از اینها. پس هرگاه خدا علفی را که فردا در تنور خواهد سوخت ببوشاند، شما را به طریق اولی خواهد پوشانید. ای گروه کم‌ایمان! اهتمام نکنید در این هنگام، و مگویید که چه چیز بخوریم یا چه چیز بیاشامیم یا چه چیز بپوشیم، به درستی که اینها را مردم طلب می‌کنند و نباید که شما طلب کنید، برای آنکه پدر شما می‌داند که شما محتاجید به اینها همه، لیکن طلب کنید اول مرتبه ملکوت خدا (۳۱) و احسان او را، و اینها همه زیاده می‌شود برای شما. اهتمام نکنید امروز به جهت فردا، به درستی که برای فردا، فردا اهتمام کرده می‌شود، و کفایت کرده می‌شود هر روز شر آن روز.

فصل سیزدهم [باب هفتم]

جزا مدهید به بد تا جزا داده نشوید به بد، به جهت آنکه چنانکه سلوک می‌کنید، با شما سلوک می‌کنند؛ به پیمانہ [ای] که می‌دهید به شما می‌دهند. به چه سبب است که می‌بینی ذره‌ای را که در چشم برادر توست و متفطن نمی‌شوی به چوب بزرگی که در چشم توست (۳۲)، یا چگونگی می‌گویی به برادر خود که بگذار تا بیرون آورم ذره را از چشم تو؛ و اینک در چشم تو چوبی است ای ریاکار، بیرون آور اول مرتبه چوب بزرگ را از چشم خود، بعد از آن متوجه شو که بیرون آوری ذره از چشم برادر خود. مدهید چیزهای پاکیزه را به سگان و میاویزید جواهر خود را در گردن خوکه‌ها، تا نمالند جواهر را به پای خود و باز گردند و پاره کنند شما را. سؤال کنید تا داده شوید؛ طلب کنید تا بیابید؛ بگویید در را تا گشوده شود، برای آنکه هر کس سؤال کند می‌گیرد و هر کس طلب کند می‌یابد و هر کس بگوید دری را، گشوده می‌شود برای او. آیا هر یک از شما که پسر او از او نان بخواند، به او سنگ ندهد به عوض نان، یا ماهی بخواند، مار به عوض ماهی ندهد؟ پس هرگاه شما با بدیها به پسران خود چیزهای نیکو می‌دهید، سزاوارتر است پدر شما که در آسمانها است که بدهد چیزهای خوب به کسانی که سؤال کنند از او، پس هر چه می‌خواهید که بکنند آن را مردم با شما، پس بکنید آن را شما با ایشان، به درستی که این است فرموده ناموس (۳۳) و پیغمبران.

فصل چهاردهم

داخل شوید آن دری را که تنگ است به درستی که دری که فراخ باشد و راهی که گشاده باشد رساننده آدمی است به هلاکت. و گروهی که داخل شده‌اند در درهای فراخ بسیارند، چه بسیار تنگ است در و چه بسیار مشقت دارد راهی که می‌رساند رونده‌اش را به زندگی، و بسیار کمند جماعتی که می‌یابند آن راه را؛ در حذر باشید از مدعیان پیغمبری که دروغ گویند و می‌آیند به جانب شما به صورت گوسفندان و در باطن گرگان ریابنده‌اند. و ایشان را از میوه‌های ایشان می‌توان شناخت؛ آیا چیده است کسی از خار انگور یا انجیر؛ همچنین هر درخت نیکو، بیرون می‌آید از او میوه نیکو، و درخت بد، بیرون می‌آورد میوه بد. قادر نیست

درخت نیکو که بیرون آورد میوه بد و درخت بد نمی تواند بیرون آورد میوه نیکو. و هر درختی که میوه نیکو ندهد بریده و افکنده می شود در آتش. پس، از میوه های درختان، درختان را می شناسند. نیست هر کس که گوید به من ای پروردگار، ای پروردگار! داخل ملکوت آسمانها شود (۳۴)؛ لیکن کسی که عمل می کند برای رضای پدر من که در آسمانها است، داخل می شود در ملکوت آسمانها. بسیاری از مردم زود باشد که بگویند: به من در روزی که در ملکوت آسمانها باشم که، ای پروردگار، ای پروردگار! آیا نیست که به نام تو خبر دادیم (۳۵)، و به نام تو بیرون کردیم شیطانها را، و به نام تو ساختیم قوت های بسیار (۳۶). پس در این وقت می گویم که من نمی شناسم شما را هرگز، دور روید از نزد من ای گنه کاران! پس هر کس بشنود سخنان مرا و عمل کند به آنها، مانند مرد عاقلی است که بنا کند خانه خود را بر بالای سنگی، پس بیبار بارانها و روان شود نهرها و بوزد بادها و بخورد بر آن خانه، پس خراب نمی شود آن خانه، برای آنکه بنای آن خانه بر سنگ است. و هر کس نشنود سخنان مرا و عمل نکند به این سخنان، مانند مرد نادانی است که بنا کرده باشد خانه خود را بر روی ریگ روان؛ پس بیبار بارانها و روان شود نهرها و بوزد بادها و برسد به آن خانه، پس خراب شود و بیفتد، و بوده باشد خراب شدن آن خانه، بسیار بزرگ. و یسوع چون تمام کرد این نصیحت را، حیران شدند آن گروه از تعلیم کردن او، برای آنکه او در تعلیم مردمان (۳۷) مانند کسی بود که پادشاه باشد و نبود مثل نویسندگان و فریسیین.

فصل پانزدهم [باب هشتم]

چون فرود آمد یسوع از کوه، متابعت او کردند جمعی کثیر. در این وقت کسی که مبتلا به برص بود آمد به خدمت او؛ پس سجده کرد او را و گفت: ای پروردگار! اگر خواهی، توانایی بر این که پاک کنی مرا؛ پس دراز کرد یسوع دست خود را و مالید به او و گفت: خواستم پاک شدن تو را، پس پاک شو؛ همان وقت پاک شد از برص. و گفت با او که، ببین و مگو به کسی، لیکن برو و بنما خود را به کاهن و قربانی کن، چنانکه فرموده است موسی برای گواهی ایشان.

فصل شانزدهم

چون داخل شد یسوع به کفرناحوم، آمد به خدمت او مردی که سرکرده صد نفر بود؛ پس شتافت به سوی او و گفت: ای پروردگار! جوان من افتاده در خانه و مخلع و مبتلاست به آزاری شدید. گفت یسوع که، می آیم و چاق می کنم او را. گفت مَرَد: ای پروردگار من! مناسب نیست که تو داخل شوی در زیر سقف خانه من، لیکن بگو کلامی تا خلاص شود جوان من، برای آنکه من هستم در زیر حکم پادشاهی، و در زیر دست من هستند لشکرها، و می گویم به یکی، برو، و می رود؛ و می گویم به دیگری بیا، می آید؛ و می گویم به غلام خود، بکن این کار را، می کند. چون شنید یسوع این سخن را تعجب کرد و گفت به گروهی که متابعت او کرده بودند: حق را می گویم به شما، به درستی که نیافته بودم امانتی مثل آنچه از این مرد دیدم در هیچ یک از بنی اسرائیل؛ و می گویم به شما که بسیاری می آیند از جانب مشرق و مغرب، پس می نشینند با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در ملکوت آسمانها، و پسران ملکوت می افتند در تاریکی بیابانی که در آن مکان می باشد گریه و آواز سائیدن دندان که از حسرت و درد است؛ و گفت یسوع به سرکرده صد کس که، برو و به سبب امانت تو می شود برای تو آنچه خواستی، پس صحیح شد آن جوان در آن ساعت.

فصل هفدهم

چون آمد یسوع (۳۸) به جانب خانه بطرس، نظر کرد به مادر زن او که افتاده و تبار بود. پس دست گذاشت به دست او، تب از او مفارقت کرد و از جای خود برخاست و خدمت می کرد یسوع را. چون شب شد آوردند به نزد یسوع دیوانگان بسیار، و یسوع بیرون می کرد شیاطین را از دیوانه ها به یک کلمه؛ و چاق شد هر صاحب آزاری؛ تا تمام شود آنچه نقل شده بود از اشعیای پیغمبر که او گفته که، یسوع می گیرد مرضهای ما را و بر می دارد دردهای ما را، پس چون نظر کرد یسوع به آن گروه بسیار که در میان گرفته بودند او را، امر کرد شاگردان خود را تا بروند به جانب نهر اردن.

فصل هجدهم

پس آمد به خدمت یسوع نویسنده‌ای و گفت: ای معلم من! با تو می‌آیم به هر کجا که می‌روی. گفت یسوع: برای روباه سوراخها و برای مرغ هوا، آشیانه‌است، اما ابن‌الانسان، نیست برای او مکانی که میل کند به آن مکان سر او. و گفت به یسوع دیگری از شاگردان که، ای پروردگار! رخصت ده مرا تا بروم و دفن کنم پدر خود را. گفت یسوع: با من بیا و بگذار مردگان (۳۹) را تا دفن کنند مردگان خود را.

فصل نوزدهم

چون به کشتی رفت یسوع، و متابعت او کردند شاگردان او، ناگاه اضطراب عظیمی در دریا بهم رسید به مرتبه‌ای که نزدیک شد که موجها بیوشاند کشتی را، و یسوع در خواب بود. پس شتافتند به جانب او شاگردان و بیدار کردند او را و گفتند: ای پروردگار! نجات ده ما را که هلاک شدیم. گفت: برای چه ترسیدید ای گروه کم ایمان! (۴۰) آنگاه برخاست یسوع و منع کرد بادها و دریا را، پس بلند شد از دریا آواز بلند، و تعجب کردند مردم، و می‌گفتند: کیست این مرد که بادها و دریاها اطاعت او می‌کنند؟

فصل بیستم

چون گذشت یسوع از دریا و آمد به شهر جرجسین، پیش روی او آمدند دو دیوانه از جانب قبرستانها، و حال آن دو دیوانه، بد بود به حدی که از آن راه کسی نمی‌توانست گذشت. پس فریاد برآورده گفتند: چکار است ما را با تو ای یسوع پسر خدا! آیا آمده‌ای تا عذاب کنی ما را پیش از وقت عذاب؟ و در آن اطراف نزدیک به ایشان گله‌خوکی می‌چرید. پس آمدند شیطانهایی که آن دو دیوانه را آزار می‌کردند به خدمت یسوع و گفتند: اگر تو بیرون می‌کنی ما را از اینجا، پس بفرست ما را به این گله‌خوک. گفت به ایشان یسوع که، بروید؛ و شیاطین چون بیرون آمدند، رفتند به جانب خوکها؛ ناگاه خوکها جستند بر هر چه به او می‌گذشتند و انداختند خود را در دریا و مردند در آبها، و شبانان گریخته رفتند به جانب شهر، و خبر دادند

اهل شهر را به آنچه واقع شده بود. پس بیرون آمد هر که در شهر بود برای دیدن یسوع. چون دیدند او را، طلب کردند که نقل کند از زمین ایشان به جای دیگر.

فصل بیست و یکم [باب نهم]

چون بالا رفت یسوع به کشتی، گذشت از آب و آمد به شهری؛ پس آوردند به نزد او کسی را که بی دست و پا، مانند قطعه‌ای از گوشت متولد شده و افتاده بود بر کرسی؛ چون دید یسوع امانت و خوبی آن جماعت را، گفت به صاحب آزار: اعتماد کن بر خدا ای فرزند که آمرزیده می شود گناهان تو. پس گفتند گروهی از نویسندگان در دل خود که، این مرد کفر می گوید. چون دانست یسوع آنچه در خاطر ایشان گذشته، گفت: چرا فکرهای بد در دل خود می گذرانید. کدامیک آسانتر است: بگویم آمرزیده شد برای تو گناهان تو، یا بگویم برخیز پس راه رو؛ لیکن این را کردم تا بدانید که ابن الانسان تسلط دارد که بیمارزد گناهان را بر روی زمین. در این وقت گفت یسوع به صاحب آزار که برخیز و بردار کرسی خود را و برو به جانب خانه خود؛ پس برخاست و رفت به جانب خانه خود. چون دیدند آن گروه این کار را، ترسیدند و اظهار کردند بزرگی خدای را که داده است تسلط چنین به مردمان.

فصل بیست و دوم

چون می گذشت یسوع از آنجا، دید مردی نشسته و مشغول جمع کردن عشور است و نام او متی (۴۱) است. گفت به او که، متابعت کن مرا؛ پس برخاست و با او رفت؛ و در وقتی که یسوع نشسته بود در خانه، (۴۲) آمدند به نزد او راهداران و گنه کاران بسیار. پس نشستند با یسوع و شاگردان او. چون فریسیین دیدند که یسوع با عشاران و گناهکاران نشسته، گفتند به شاگردان یسوع که: چرا معلم شما چیز می خورد با این جماعت؟ چون یسوع شنید سخن ایشان را، گفت که، مردم صحیح صاحب قوت، محتاج به طبیب نیستند، لیکن مردم صاحب آزار محتاجند به طبیب؛ بروید پس یاد گیرید آنچه مقصود است، من اراده دارم ترحم کردن را بر خلق، و اراده ندارم قربانی (۴۳) را، برای آنکه من نیامده‌ام که دعوت کنم عابدان و صدیقان را، لیکن آمده‌ام که دعوت کنم گناهکاران را به توبه کردن.

فصل بیست و سوم

در این وقت آمدند به نزد یسوع شاگردان یوحنا و گفتند: سبب چیست که ما و فریسیین روزه می‌داریم بسیار، و شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟ گفت یسوع که، آیا می‌توانند کسانی که عروسی دارند اینکه نوحه کنند مادام که داماد (۴۴) با ایشان باشد؟ لیکن زود باشد که روزگاری بیاید که بلند شود داماد از میان ایشان و روزه بدارند و نیست کسی که بگیرد جامه‌نوی و وصل نماید آن را به جامه‌کهنه، زیرا که جامه‌نو فرا می‌گیرد به جهت سنگینی، جامه‌کهنه را، و زیاده پاره می‌شود جامه‌کهنه؛ و نمی‌گردانی شراب تازه را در خیگ کهنه؛ و اگر شراب تازه را در خیگ کهنه بریزی، دریده می‌شود خیگ و ریخته می‌شود شراب، لیکن می‌گرداند شراب تازه را در خیگ نو تا شراب و خیگ هر دو محفوظ بمانند.

فصل بیست و چهارم

و در وقتی که یسوع این سخنان را می‌گفت آمد یکی از سرکردگان و رؤسا و سجده کرد یسوع را و گفت به او که، الحال دختر من مُرد، بیا و دست خود بر او گذار تا زنده شود؛ پس برخاست یسوع، و شاگردان با او بودند، و اراده‌خانه رئیس کرد. و بود زنی در آن شهر که دوازده سال بوده که از او خون می‌آمده؛ در این وقت آن زن آمد از عقب یسوع و مالید به خود گوشه‌ای از جامه‌یسوع را، برای آنکه اعتقاد آن زن چنان بود که هرگاه می‌مالد به خود گوشه‌ای از جامه‌یسوع را، شفا می‌یابد. پس متوجه شد یسوع، و دید آن زن را و گفت به او که، دل قوی‌دارای دختر! ایمان تو، تو رانجات داد، پس شفا یافت آن زن در همان ساعت؛ و چون آمد یسوع به خانه رئیس، دید که آن گروه مضطربند؛ گفت به ایشان که بیرون روید، این دختر نمرده بلکه در خواب است. پس آن گروه از سخن یسوع خندیدند. چون بیرون رفتند داخل شد و گرفت دست دختر را و گفت: بر خیزای دختر! پس برخاست و مشهور شد خبر دختر در همه اطراف آن زمین.

فصل بیست و پنجم

و چون بیرون رفت یسوع از آن خانه از عقب او، دو نابینا بیرون آمدند و فریاد می‌کردند که، رحم کن بر ما ای پسر داوود! چون داخل خانه شد، آمدند به نزد او و گفت یسوع که، شما اقرار دارید به این که من می‌توانم چشم شما را، شفا داد. گفتند: بلی ای پروردگار! در این وقت دست مالید بر چشمهای ایشان و گفت: به علت ایمانی که دارید به من، چشم شما بینا می‌شود، پس بینا شد چشم ایشان. و حرکت داد یسوع ایشان را و گفت: نظاره کنید و کسی را اعلام نکنید. چون این دو کس بیرون آمدند، مشهور کردند در همه اطراف آن زمین خبر یسوع را و شفا یافتن خود را. و چون این دو کس بیرون آمدند، آوردند به نزد یسوع دیوانه‌ای را که لال بود و یسوع چون بیرون کرد از آن دیوانه شیطانی را که او را دیوانه کرده بود، سخن گفت و دیوانگی و لالی او برطرف شد؛ پس تعجب کردند آن گروه و گفتند: هرگز در اولاد اسرائیل چنین مردی بهم نرسیده بود. اما فریسیین می‌گفتند از روی بی‌اعتقادی که، او رئیس و سرکرده شیاطین است و بیرون کنید شیاطین را. و یسوع می‌گردید در شهرها و دهات، و تعلیم می‌داد در مجمع‌های ایشان و ندا می‌کرد به بشارت ملکوت و شفا می‌داد همه مرضها و دردها را.

فصل بیست و ششم

چون دید یسوع آن گروه را، ترخم کرد بر ایشان، برای آنکه ایشان گمراه و مستحق عذاب و مانند گله گوسفندی بودند که شبان نداشته باشند. در این وقت گفت یسوع به شاگردان که، شغل درو کردن (۴۵)، بسیار است و کارکنان کمند؛ سؤال کنید از صاحب درو که بفرستد کارکنان به جانب درو خود؛ [باب دهم] و طلبید یسوع دوازده شاگرد خود را و داد به ایشان سلطنتی و حکومتی بر روح‌های نجس (۴۶)، تا بیرون کنند آن روح‌ها را و شفا دهند همه مرضها و دردها را. و این است نامهای آن دوازده رسول او: سمعون که او را بطرس (۴۷) می‌نامند و انداروس برادر او و یعقوب پسر زبُدی و یوحنا برادر او و فیلبس و برثومالوس و ثوما و متاوس (۴۸) جمع کننده عشور و یعقوب پسر حلفا و لباوس که او را تداوس می‌گفتند و سمعان قنانی و یهوذای اسخریوطی (۴۹) که داد یسوع را به دست یهودان. این دوازده نفر را

فرستاد و امر کرد ایشان را که سلوک مکنید به طریق سایر مردم، و داخل مشوید در شهر سامره و بروید به جانب گروهی که هلاک شده‌اند به کفر از خانه اسرائیل؛ و هرگاه رفتید پس ندا کنید و بگویید که پادشاهی آسمانها به تحقیق که نزدیک شده، و شفا دهید بیماران را و زنده کنید مردگان را و پاک کنید برص را از برص داران و بیرون کنید شیطانها و جنیان را از میان مردم، و همچنین که چیزی نداده‌اید و این حکومت را گرفته‌اید و مردم را شفا می‌دهید و دیوانه را چاق می‌کنید، شما نیز چیزی از کسی نگرفته، شفا بدهید امراض را و بیرون کنید شیاطین را، و آنچه داشته باشید بدهید. و نگاه مدارید طلایی و نه نقره‌ای و نه مسی در کمر بند خود و نه در همیان خود در راه؛ و نگاه مدارید دو جامه و نه کفشها و نه عصا، برای آنکه کسی که به جهت خدا کار می‌کند، مستحق است خوراک خود را از خدا.

فصل بیست و هفتم

پس به هر شهری و یا دهی که داخل شوید تفحص کنید از کسی که مستحق و فقیر است در آن شهر و ده؛ و بوده باشید در نزد آن فقیر تا بیرون روید. و هرگاه داخل خانه شوید سلام کنید بر اهل خانه، پس اگر اهل خانه مستحق سلام شما باشند، می‌باشد سلام شما بر ایشان، و اگر مستحق سلام نباشند، سلام به شما بر می‌گردد. و کسی که قبول نکند قول شما را، و نشنود کلام شما را، بیرون آیید از خانه یا شهر او و بیفشانید گرد (۵۰) را از پاهای خود. حق را می‌گوییم به شما، به درستی که برای زمین سدوم و غامورا راحتی هست در روز جزا بیش از این شهر. اینک می‌فرستم شما را مثل برّه‌ها؛ در میان گرگان بوده باشید دانایان مثل مار (۵۱)، و ساده دل باشید مانند کبوتر، و حذر کنید از مردم، به درستی که ایشان می‌گیرند شما را و می‌برند به مجلسها و مجمع‌های خود، تازیانه می‌زنند بر شما و می‌برند شما را به نزد سرداران و پادشاهان از برای من، از جهت گواهی دادن برای ایشان و برطوایف دیگر، و هرگاه بگیرند شما را، پس غمگین و متفکر م باشید که چگونه سخن گوئید، پس به درستی که شما الهام کرده می‌شوید در آن ساعت به آنچه باید گفت، از جهت آنکه شما سخن نمی‌گوئید، لیکن کسی که در دهان شما سخن می‌گوید، روح پدر شماست (۵۲)؛ و زود باشد که برادر برادر را و پدر

پسر را به کشتن دهد و بایستند پسران بر روی پدران، پس بکشند پدران را؛ و شما مبعوض همه کس خواهید بود از جهت اسم من؛ و کسی که صبر کند تا آخر، نجات خواهد یافت. و هرگاه شما را از شهری برانند پس فرار کنید به شهری دیگر. حق را می‌گویم به شما، به درستی که شما کامل نمی‌کنید شهرهای اسرائیل را تا بیاید ابن‌الانسان.

فصل بیست و هشتم

نیست شاگردی بهتر از معلم و نه بنده‌ای بهتر از آقای خود. گمان می‌کند شاگرد که مثل استاد خود است و گمان می‌کند بنده که مثل آقای خود است. اگر می‌نامند صاحب‌خانه را باعل زبول (۵۳)، پس به چه قدر سزاوارند اهل خانه او؟ پس مترسید از ایشان که نیست پنهانی مگر زود باشد که ظاهر شود و نیست پوشیده مگر زود باشد که معلوم شود. آن چیزی که می‌گویم به شما در تاریکی، بگویند آن را در روشنی، و آنچه شنیده‌اید به گوشه‌های خود به آواز بلند بگویند آن را در بالای بامها و مترسید از کسی که می‌کشد بدن را، او نمی‌تواند کشت نفس را، لیکن بترسید از کسی که قادر است بر این که هلاک کند نفس را و بدن را هر دو، در آتش جهنم؛ آیا چنین نیست که دو گنجشک (۵۴) فروخته می‌شود به یک فلس و حال آنکه هر یک از این دو گنجشک نمی‌افتند بر زمین بی‌اراده پدر شما (۵۵)؟ پس موهای سر شما شمرده شده است، خوف مکنید در این هنگام زیرا که شما بهترید از گنجشکهای بسیار، پس هر که اعتراف کند به من در برابر مردم، اعتراف می‌کنم به خوبی او در برابر پدر خود که در آسمانهاست، و کسی که ایمان نیاورده به من و نشناسد مرا در برابر مردم، من نیز انکار می‌کنم و نمی‌شناسم او را در برابر پدر خود که در آسمانهاست.

فصل بیست و نهم

گمان مکنید که من آمده‌ام تا ببندم بر روی زمین سلام و صلح؛ نیامده‌ام تا ببندم بر سلام و صلح را، لیکن شمشیرم، برای آنکه آمده‌ام تا پدر را از پسر و دختر را از مادر و عروس را از خویشان شوهر جدا سازم؛ و دشمنان آدمی اهل خانه اویند؛ کسی که دوست دارد پدر یا مادر

را بیش از من، پس حق مرا رعایت نکرده و کسی که دوست دارد پسر یا دختر را بیش از من، پس حق مرا رعایت نکرده، و کسی که با خود صلیب (۵۶) بر ندارد و متابعت من نکند، حق مرا رعایت نکرده؛ کسی که محافظت کند جان خود را هلاک کرده خود را؛ و کسی که هلاک کند جان خود را برای من، محافظت کرده جان خود را؛ و کسی که شما را قبول کند، مرا قبول کرده؛ و کسی که مرا قبول کند کسی را قبول کرده که مرا فرستاده است (۵۷)؛ و کسی که قبول کند پیغمبری را به نام پیغمبری، ثواب پیغمبری خواهد یافت؛ و کسی که قبول کند صدیقی را به آنکه صدیق و عابد است، ثواب صدیقی خواهد یافت؛ و کسی که یک جام آب سرد به یکی از این گروه شاگردان من که حقیر (۵۸) و کوچکنند دهد، به جهت آنکه از شاگردان من اند، پس حق را می‌گویم به شما که، مزد او ضایع نمی‌شود.

فصل سی ام [باب یازدهم]

چون تمام کرد یسوع امر خود را برای دوازده شاگرد، حرکت کرد از آن مکان تا تعلیم کند مردم را و دعوت کند در شهرهای ایشان. و چون شنید یوحنا (۵۹) در زندان کارهای مسیح را، فرستاد دو کس از شاگردان خود را و گفت: بگویند به مسیح که، تویی پیغمبر آینده یا امید داشته باشیم دیگری را؟ جواب گفت یسوع که، بروید و اعلام کنید به یوحنا، آنچه دیده و شنیده‌اید که کوران را بینا کرده‌ام و گروه لنگ را به نحوی شفا داده‌ام که راه می‌روند و مبروصین را از برص پاک کرده‌ام و کران را شفا داده‌ام که می‌شنوند و مردگان را زنده کرده‌ام به نحوی که بر می‌خیزند و مساکین و فقرا را بشارت دادم؛ و خوشا حال کسی که شک نکند در من. و چون رفتند این دو نفر به نزد یوحنا، اراده کرد یسوع که بگوید به این جماعت در باب یوحنا سخنی، پس گفت: ای گروه! چه چیز بیرون برد شما را به جانب صحرا (۶۰)؟ آیا بیرون رفتید که ببینید نیها را که باد تحریک آنها می‌نمود یا رفتید که ببینید جماعتی را که لباسهای نرم پوشیده بودند؟ زیرا که گروهی که لباسهای نرم می‌پوشند در خانه پادشاهان می‌باشند، یا بیرون رفتید که پیغمبری را ببینید؟ بلی، می‌گویم به شما که، یوحنا از پیغمبر بهتر است برای آنکه یوحنا کسی است که نوشته شده است در شأن او که اینک می‌فرستم فرشته خود را در

پیش روی تو تا هموار کند راه تو را پیش از تو. حق را می‌گویم به شما، به درستی که فرزندی زاییده نشده از زنان بزرگوارتر از یوحنا، معمدانی و کسی که کوچکتر است از یوحنا، در سن بزرگتر است از یوحنا، در ملکوت آسمانها؛ و از ابتدای زمان یوحنا، معمدانی تا به حال، پیروان او، به زور متابعت او ملکوت آسمانها را می‌ربایند و آنچه راز بوده‌اند محافظت می‌نمایند، برای آنکه همه پیغمبران و ناموس خبر دادند به آمدن یوحنا، پس اگر اراده دارید که قبول کنید او را پس او ایلای است (۶۱) که عزم دارد که بیاید و کسی را که دو گوش شنوا هست باید که بشنود. به چه چیز می‌مانند این گروه؟ می‌مانند به اطفالی که می‌نشینند در بازارها و فریاد می‌کنند به یاران خود، و می‌گویند که، خوانندگی کردیم جهت شما، پس رقص نکردید؛ و نوحه کردیم، پس گریه نکردید زیرا که یوحنا آمد و چیزی نمی‌خورد و نمی‌آشامید. پس گفتند که، دیوانه است و آمد ابن‌الانسان که چیز می‌خورد و می‌آشامد، پس گفتند که، این آدمی است که چیز بسیار می‌خورد و شرابخوار است و دوست است با راهداران و گنه‌کاران، پس نیکوکار شده حکمت (۶۲) از پسران خود.

فصل سی و یکم

در این وقت خواست یسوع که سرزنش شهرهایی کند که ظاهر شده بود از او در آن شهرها معجزات عظیمه، و اهل آن شهرها توبه نکردند با دیدن آن معجزات، گفت: وای بر تو ای کوره زین! (۶۳)، وای بر تو ای ده صیدا! برای آنکه معجزاتی که بود در شما در این مدت، اگر می‌بود در صور و صیدون، هرآینه توبه می‌کردند و می‌پوشیدند لباسی زبر و در خاکستر می‌نشستند؛ می‌گویم به شما که صور و صیدون را راحتی هست در روز جزا بیشتر از شما دو شهر؛ و تو ای کفرناحوم! آیا بلند شده‌ای به جانب آسمان؟ زود باشد که فرود آیی به سوی جهنم؛ برای آنکه اگر می‌بود در سدوم معجزاتی که در تو واقع شد، هرآینه باقی می‌ماند تا امروز، لیکن می‌گویم به شما که زمین سدوم یابد راحتی در روز جزا بیش از تو.

فصل سی و دوم

و در این زمان یسوع گفت: اقرار دارم به تو ای پدر پروردگار آسمانها و زمینها! و شکر تو می‌کنم که اخفا کردی (۶۴) اینها را از حکما و صاحبان فهم، و ظاهر کردی برای اطفال؛ بلی ای پدر! خواسته تو در پیش تو چنین بود، به تحقیق که هر چیزی داده شد به من از جانب پدر من، و نیست کسی که شناسد پسر را غیر پدر، و نیست کسی که شناسد پدر را غیر پسر؛ و کسی که اراده پسر کند ظاهر می‌شود پسر برای او. بیایید نزد من ای گروه تعب کشنده و ای سنگین باران! و من راحت می‌دهم شما را، برداشت کنید طاعت مرا و تعلیم کنید از من، به درستی که من فقیرم و دل من تواضع کننده است. و می‌یابید راحتی برای جانهای خود زیرا که طاعت من نیکو و بار من سبک است.

فصل سی و سوم [باب دوازدهم]

در آن وقت رفت یسوع به جانب زراعتها در روز شنبه، و گرسنه شدند شاگردان او؛ پس می‌چیدند خوشه‌های گندم و به دست می‌مالیدند و می‌خوردند؛ چون دیدند ایشان را فریسیین، گفتند به یسوع که، اینک شاگردان تو می‌کنند کاری که حلال نیست در روز شنبه. گفت به ایشان که، آیا نخوانده‌اید آنچه کرد داوود و جماعتی که با او بودند در وقتی که گرسنه شدند؟ آیا نخوانده‌اید که چگونه داخل شد داوود به خانه خدا و خورد نان تقدمه (۶۵) را که حلال نبود خوردن آن نان برای او، و نه برای کسانی که با او بودند مگر برای کاهنان؟ آیا نخوانده‌اید در تورات که کاهنان روز شنبه، در هیکل نجس می‌کنند شنبه را (۶۶) و نیست گناهی؟ می‌گویم به شما که در اینجا کسی هست که از هیکل بزرگوارتر (۶۷) و شریف‌تر است، و اگر می‌دانستید که مراد نیست مگر مهربانی نه ذبیحه، حکم نمی‌کردید بر کسی که گناهی ندارد، به اینکه گناهکار است برای آنکه پروردگار شنبه این انسان است.

فصل سی و چهارم

و چون رفت یسوع از مزارع ایشان و داخل شد به مجمعی، دید در آنجا آدمی را که دست

او خشکیده. پس سؤال کردند از یسوع و گفتند: آیا حلالست که شفا داده شود در شنبه و جهت سؤال این بود که شاید بر او عیب کنند شفا دادن در روز شنبه را. گفت یسوع: هر یک از شما که بوده باشد برای او یک گوسفند و بیفتد آن در گوی در روز شنبه، آیا نگاه نمی دارد آن را و بیرون نمی آورد؟ و آدم از گوسفند بهتر و سزاوارتر است به رعایت. پس حلال است که کرده شود کار نیکو و خیر در روزهای شنبه. و در این وقت گفت یسوع به مردی که دست او خشکیده بود: دراز کن دست خود را؛ پس دراز کرد، ناگاه صحیح بود مثل دست دیگر. پس بیرون رفتند فریسیین، و با هم مشورت کردند که به چه نحو هلاک کنند یسوع را، و دانست یسوع این را و از آنجا رفت به جای دیگر، و با او جمع کثیری از بیماران رفتند و همه را شفا داد و امر کرد ایشان را که اظهار نکنند احوال یسوع را به کسی؛ و چنین کرد تا تمام شود آن چیزی که نقل شده بود از اشعیای پیغمبر که خبر داده بود از خدای که، می آید جوان من که پسندیده ام او را و دوست من که شاد و خوشنودم به او، می گذارم روح خود را در او و خبر می دهد همه طوایف را به حکمتها و با کسی منازعه نمی کند و فریاد نمی کند و نمی شنود کسی آواز او را در بازارها و شکسته نمی شود نی ای که مشرف بر شکستن باشد و فرو مرده نمی شود چراغی که کم نور باشد تا حکم او غالب شود و بر نام او توکل می کنند همه مردم.

فصل سی و پنجم

در این وقت آمد به نزد یسوع مردی که نابینا و دیوانه و لال بود و شفا داد او را، پس همه مردم حیران شدند و گفتند: شاید که این پسر داوود باشد. و فریسیین که این را شنیدند، گفتند: این مرد بیرون نمی کند شیطانها را از دیوانگان مگر به وساطت باعل زبول که سرکرده شیاطین است. چون مطلع شد یسوع خیال ایشان را، گفت: هر مملکتی که اهل آن دو طایفه شوند خراب می شود و اهل هر شهری یا خانه [ای] که دو طایفه شوند، باقی نمی ماند و اگر شیطان بیرون می کرد شیطان را پس شیاطین دو طایفه بودند و میان ایشان نزاع می بود، پس چگونه برپا می شد ملک شیطان و اگر من بیرون می کنم شیطان را به باعل زبول، پس پسران شما به چه چیز بیرون می کنند شیاطین را و به همین جهت است که ایشان حکم می کنند بر شما و اگر من

به روح خدا بیرون می‌کنم شیطان را پس نزدیک شده به شما ملکوت خدا و چگونه می‌تواند کسی داخل شود به خانه صاحب قوتی و ببرد مال او را به غیر از اینکه ببندد صاحب قوت را اول مرتبه و بعد از آن غارت کنند خانه او را کسی که با من نباشد پس بر ضرر من است و کسی که با من متفق نباشد پس سبب تفرق است از این جهت است که می‌گویم به شما که هر خطائی و کفران نعمتی از مردم آمرزیده شده و هرگاه کفران نعمت روح القدس نمایند آمرزیده نمی‌شوند؛ و هر کس دروغی بنده بر فرزند آدم، آمرزیده می‌تواند شد، و کسی که دروغی بنده بر روح القدس آمرزیده نمی‌شود، نه در این روزگار و در آینده، یا بگردانید درخت را نیکو و میوه را نیکو، یا بگردانید درخت را بد و میوه را بد، برای آنکه از میوه شناخته می‌شود درخت. ای فرزندان مارهای گزنده! چگونه می‌توانید به نیکویی و صلاح سخن گویند و حال آنکه شما بدکارانید. سخن نمی‌گویید دهان مگر از زیادتى آنچه در دل است؛ مرد شایسته و نیکو بیرون می‌آورد از گنج شایسته نیکو، صلاح و نیکویی را، و مرد بد از گنج بد بیرون می‌آورد بدی را. و می‌گویم به شما که هر سخنی که گوید آن را آدمی از روی بطالت و بدی، در روز قیامت به سبب آن حسابی و جزایی خواهد داشت برای آنکه از سخن خود نیکو کار می‌گردد و از سخن تو حکم کرده می‌شود بر ضرر تو.

فصل سی و ششم

در این وقت گفتند گروهی از نویسندگان و فریسیین که، ما می‌خواهیم ای معلم! که ببینیم از تو معجزه‌ای. جواب گفت یسوع که، گروه بدکار فاسق معجزه می‌خواهند و داده نمی‌شود معجزه به ایشان مگر معجزه یونان پیغمبر (۶۹)، چنانکه یونان بود در شکم ماهی سه روز و سه شب، همچنین می‌باشد ابن‌الانسان در دل زمین سه روز و سه شب؛ و مردمان نینوی (۷۰) اقامت می‌کنند در حکم و مجادله (۷۱)، و غلبه می‌کنند بر این گروه در روز قیامت، برای آنکه ایشان توبه کردند در جزیره یونان. و اینجا هست کسی که بهتر از یونان است (۷۲)؛ و زنی که پادشاه بود در طرف جنوب (۷۳)، با این گروه معارضه می‌کند برای آنکه زن آمد از راههای دور تا بشنود از حکمت سلیمان، و اینجا بهتر از سلیمان هست. و چون بیرون می‌رود روح

نجس (۷۴) از آدمی، می آید به مکانی چند که در آنجا آبی نیست، و راحتی طلب می کند، پس نمی یابد راحتی، بعد از آن می گوید که، باز می گردم به سوی خانه خود که بیرون آمده ام از آن، پس می آید و می یابد آن مکان را خالی و جاروب کرده شده و با زینت؛ پس می رود و می آورد با خود هفت روح دیگر را که بدترند از او و داخل می شوند در آن خانه، سکنی می کنند؛ پس آخر آن مرد بدتر است از اول او؛ و حال این گروه بدکار هم چنین است. در حالی که یسوع با این گروه سخن می گفت، آمدند مادر و برادران او و ایستادند در بیرون و خواستند با او سخن بگویند. پس گفت به او کسی که، این مادر توست و اینها برادران تو اند که در بیرونند و می خواهند با تو سخن گویند. جواب گفت آن مرد را که، کیست زنی که مادر من است و کیستند کسانی که برادران من اند؟ و اشاره کرد به دست خود، به سوی شاگردان خود و گفت: اینها مادر و برادران من اند؛ و کسی که بجا آورد آنچه خواسته است پدر من که در آسمانها است، برادر من و مادر من و خواهر من است.

فصل سی و هفتم [باب سیزدهم]

در این روز بیرون رفت یسوع از آن خانه و نشست در کنار دریا و جمع شدند بر سر او جمع کثیری تا آنکه بالا رفت یسوع به کشتی و نشست، و آن جمع ایستاده بودند بر کنار دریا. و یسوع با ایشان سخن بسیار و مثلها می گفت، و از جمله مثلها این بود که، بیرون آمد زارعی تا زراعت کند؛ و در وقتی که زراعت می کرد افتاد بعضی از تخم بر سر راه، پس مرغی آمد و خورد آن را؛ و بعضی از تخم بر سر سنگ افتاد، چون خاک بسیار نبود همان وقت سبز شد. چون زمین عمقی نداشت و آفتاب بر آن تابیده، گرم شد و ریشه نداشت خشکیده؛ و بعضی از تخم در میان خار افتاد و خار سر بر آورد از زمین، و تخم پوشانید، و بعضی از تخم بر زمین نیک افتاد و بار داد؛ بعضی دانه صد دانه و برخی دانه شصت دانه و بعضی دانه سی دانه! کسی که او را دو گوش شنوا باشد، باید که بشنود. و به نزدیک یسوع آمدند شاگردان او و گفتند: چرا با مردم سخن می گویی به این نحو مثلها؟ یسوع در جواب گفت که، به شما شاگردان داده شده است شناسایی و معرفت به اسرار ملکوت آسمانها، و به این جماعت داده نشده است آن

معرفت و کسی که به او داده شده است معرفت، عطا می‌کند به دیگری و زیاد می‌کند، و کسی که ندارد معرفت چیزی که برای او هست گرفته می‌شود از او، به این جهت است که سخن می‌گوییم با ایشان به این مَثَلها، برای آنکه ایشان می‌بینند و نمی‌بینند و می‌شنوند، پس نمی‌شنوند و نمی‌فهمند؛ و چنین شده‌اند تا تمام شود در ایشان فرموده اشعیاء که گفته: گوش دارند و می‌شنوند و نمی‌فهمند و چشم دارند که ببینند و نمی‌بینند؛ به تحقیق که دل این گروه بسیار سخت شده و گوشهای ایشان سنگینی می‌کند از شنیدن. و بر هم نهاده‌اند چشمهای خود را تا نبینند به چشمها و نشوند به گوشها و نفهمند به دلهاى خود؛ و باز می‌گردند به جانب من، پس شفا می‌دهم ایشان را؛ اما شما ای شاگردان! پس خوشا حال چشمهای شما، برای آنکه چشمهای شما می‌بیند، و خوشا حال گوشهای شما، برای آنکه گوشهای شما می‌شنود. حق را می‌گوییم به شما، به درستی که بسیاری از پیغمبران و صدیقان خواستند که ببینند آنچه شما دیده‌اید، پس ندیدند؛ و خواستند که بشنوند آنچه شما شنیده‌اید، پس نشنیدند؛ بشنوید معنی مَثَل زارع را؛ هر کس می‌شنود کلام ملکوت را و نمی‌فهمد، می‌آید بدکار، پس ضایع می‌کند آنچه کاشته شده است در دل او؛ این است کسی که کاشته تخم را بر سر راه؛ و آن کسی که کاشته تخم را بر بالای سنگ، کسی است که می‌شنود سخن را و همان وقت قبول می‌کند به خوشحالی و نیست برای آن سخن اصلی؛ لیکن در اندک زمانی که به سبب آن سخن، به او می‌رسد زحمتی یا دورکردنی، در آن وقت شک می‌کند؛ و کسی که کاشته است در خار، کسی است که می‌شنود سخن حق را، پس آن سخن را باطل می‌کند به سبب اهمامی که در امور دنیا دارد و به سبب فریب توانگری فرو میراند آن کلام را؛ پس آن سخن می‌ماند بی‌حاصل؛ و کسی که زراعت می‌کند در زمین نیکو، کسی است که می‌شنود سخن حق را و می‌فهمد، پس به او ثمره داده می‌شود دانه به صد دانه یا دانه به شصت دانه یا دانه به سی دانه.

فصل سی و هشتم

و آورد یسوع برای ایشان مَثَلی دیگر و گفت: ملکوت آسمانها به آدمی ماند که زراعت کند

و بکارِ تخم نیکویی در مزرعه خود؛ پس وقتی که مردم به خواب روند، دشمن او بیاید و بکار در میان حاصل او تخمی که باطل کند آن تخم نیکو را و برود. پس وقتی آن گیاه برود و حاصل دهد، ظاهر شود تخم باطل، پس بیایند غلامان صاحب زرع و بگویند: ای آقا! آیا تخم خوب در مزرعه خود نکاشته‌ای، و اگر تخم خوبی کاشتی پس از کجا به هم رسید در این حاصل تخم بد؟ پس آقا به غلامان گوید که، دشمنی این کار کرده؛ غلامان گویند: می‌خواهی که ما برویم و جمع کنیم آن تخم بد را؟ آقا به ایشان گوید که، مَرّوید، برای آنکه مبادا برود و گندم را نیز با آن بکنید، بگذارید هر دو را تا برود و برسد تا وقت درو کردن، در آن وقت می‌گوییم به جماعتی که درو می‌کنند که، اول جمع کنند تخم بد را و ببندند آنها را دسته دسته برای سوختن، و گندم را جمع کنند و بگذارند در انبارهای من.

فصل سی و نهم

و آورد یسوع برای ایشان مثلی دیگر و گفت: ملکوت آسمانها مانند دانه خردلی است که بگیرد آن را مردی و بکار در مزرعه خود، برای آنکه آن کوچکتر است از همه دانه‌ها، و ریع و حاصلش بیشتر است؛ پس هرگاه زمانی بگذرد بر کاشتن آن دانه، بگردد بزرگتر از همه سبزیها، و بگردد درخت به حدی که مرغان هوا جای گیرند در زیر سایه شاخه‌های آن درخت. و مثلی دیگر گفت یسوع برای ایشان که، ملکوت آسمانها مانند خمیر مایه‌ای است که بگیرد آن را زنی و پنهان کند در سه کیله آرد، پس خمیر کند همه را. این مثلها را گفت یسوع برای آن گروه و به غیر مثل با ایشان سخن نمی‌گفت تا تمام و ظاهر شود آنچه خبر داده پیغمبری از پروردگار که گفت: می‌کشایم دهان خود را به مثلها و گویا می‌شوم به اموری که پنهان بوده، از وقتی که عالم بنا شده. در این وقت گذاشت یسوع آن گروه را و رفت به خانه، پس آمدند به جانب او شاگردان او و گفتند: بیان کن برای ما مثل تخم بد را که دشمن در مزرعه کاشته، گفت: آن کسی که زراعت کرده زراعت نیکو، فرزند آدم و مزرعه عالم است و زرع نیکو، پسران ملکوتند، و تخم بد پسران بدکارانند، و دشمنی که کاشته ایشان را، شیطان، و وقت چیدن، آخرالزمان، و درو کننده، فرشتگانند؛ و چنانکه درو کنندگان، جمع می‌کنند بد را

اول مرتبه و می‌سوزانند به آتش، همچنین در آخر این روزگار می‌فرستد ابن‌الانسان فرشتگان را و جمع می‌کنند از ملک او گروهی را که شک کرده‌اند در حق و همه گناهکاران را، پس می‌افکنند ایشان را در آتش، و در آنجا می‌باشد گریه و صدای ساییدن دندانها. در این وقت نورانی می‌شوند صدیقان و عابدان مانند آفتاب در ملکوت پدر ایشان (۷۵). کسی که او را دو گوش شنوا باشد، باید که بشنود.

فصل چهارم

و ملکوت آسمانها مانند گنجی است که پنهان باشد در مزرعه، و بیابد آن را مردی، پس بپوشاند آن گنج را، و از شادی برود و بفروشد هر چه داشته باشد، و بخرد آن مزرعه را؛ و نیز ملکوت آسمانها مانند سوداگری است که در طلب جوهری نیکو باشد، پس بیابد دانه‌ای گرانبها، پس برود و بفروشد تمام مال خود را، و دانه را بخرد؛ و نیز ملکوت آسمانها، مانند دامی است که انداخته شود در دریا، پس جمع کند آن دام از هر جنسی، و پر شود و بیرون آورند آن را به کنار دریا؛ پس بنشینند و جمع کنند چیزهای خوبی که در دام باشد در ظرفها، و چیزهای بد را دور افکنند؛ همچنین در آخرالزمان بیرون می‌آیند فرشتگان و جدا می‌کنند بدان را از خوبان، و می‌اندازند ایشان را در آتش، و در آنجا باشد گریه و صدای ساییدن دندانها. بعد از آن گفت به ایشان که، آیا فهمیدید آنچه گفتم به شما؟ گفتند: بلی ای پروردگار! گفت یسوع: از این جهت است که هر نویسنده که شاگردی کند برای ملکوت آسمانها، مانند مردی است که صاحب خانه باشد و خرج کند از گنج قدیم و تازه خود (۷۶).

فصل پنجم و یکم

چون تمام کرد یسوع مثلها را، نقل کرد از آنجا و آمد به ده خود، و در مجمع‌ها و مجلسهای ایشان حاضر می‌شد و تعلیم می‌کرد ایشان را به حدی که اهل مجمع‌ها حیران می‌شدند و می‌گفتند که، از کجا حاصل شد برای یسوع این دانایی و توانایی؟ آیا نیست او پسر یوسف نجار؟ آیا نیست مادر او مریم و برادران او یعقوب و یوسا و سمعان و یهوذا؟ آیا نبودند

برادران او نزد ما؟ پس از کجا حاصل شد برای او این کمالات؟ و شک داشتند در یسوع، و یسوع با ایشان می‌گفت که، خوار و خفیف نمی‌شود پیغمبری مگر در شهر و خانه خود، و نگردد در آنجا معجزات عظیمه به جهت کمی ایمان ایشان.

فصل چهل و دوم [باب چهاردهم]

در این زمان شنید هیروُدس (۷۷) رئیس رُبُع خبر یسوع را، و گفت به غلامان خود که این شخص یوحنا ی معمدان است و زنده شد از میان مردگان. و از این جهت است که معجزات از او ظاهر می‌شود و هیروُدس یوحنا را محبوس و محکم بسته و در زندان افکنده بود، به جهت هیروُدیا زن برادر هیروُدس که نام او فیلبس بود، برای آنکه یوحنا می‌گفت به هیروُدس که هیروُدیا بر تو حلال نیست؛ و هیروُدس می‌خواست که یوحنا را به قتل رساند، و از مردم می‌ترسید «زیرا» که یوحنا نزد مردم مانند پیغمبر بود، تا رسید روز تولد (۷۸) هیروُدس؛ و در آن روز رقص می‌کرد دختر هیروُدیا در میان مجلس، و چون خوش آمد هیروُدس رقص دختر، قسم یاد کرد که می‌دهم به دختر هیروُدیا آنچه از من طلب کند؛ و [مادر] هیروُدیا یاد داده بود به دختر که بطلبد سر یوحنا را؛ پس گفت دختر به هیروُدس که، بده به من طبقی که سر یوحنا ی معمدان در آن باشد. پس اندوهناک شد پادشاه، و چون قسم یاد نموده بود که آنچه دختر خواهد به او دهد، و جمعی نیز حاضر و مطلع بر آن قسم بودند، هیروُدس امر کرد که سر را به دختر دهند، و فرستاد و بریدند سر یوحنا را در زندان و آوردند سر را در طبقی و دادند به دختر و دختر سر را به مادر داد و شاگردان او جسد را دفن کردند، و خبر دادند به یسوع؛ چون یسوع این خبر را شنید از آنجا رفت به کشتی و تنها رفت به جانب بیابان؛ پس شنیدند مردم و از عقب او رفتند پیادگان از شهر، چون بیرون آمد از کشتی، دید آن جماعت را، پس طلب رحمت کرد برای ایشان و شفا داد بیماران ایشان را.

فصل چهل و سوم

چون شام شد آمدند شاگردان یسوع و گفتند: این مکان آبادی ندارد و وقت تنگ شده

مرخص کن مردم را تا بروند به جانب شهر و خوراکی برای خود بخرند. یسوع گفت به شاگردان که، نروند مردم به طلب خوراکی، شما به ایشان خوراکی دهید تا بخورند. شاگردان گفتند که، ما در اینجا نداریم به غیر پنج نان و دو ماهی. یسوع گفت: بیاورید آنچه دارید و امر کرد بنشستن مردم بر روی سبزه و برداشت پنج نان و دو ماهی را، و نظر کرد به جانب آسمان و طلب برکت نمود و قسمت کرد و داد نان را به شاگردان خود و شاگردان دادند به مردم و همه مردم خوردند و سیر شدند و برداشتند پاره‌های نان را که از پیش مردم زیاد آمده بود، و آن به قدر دوازده زنبیل پر بود، و خورندگان پنج هزار مرد بودند، به غیر زنان و اطفال.

فصل چهل و چهارم

در آن وقت امر کرد یسوع شاگردان خود را که به کشتی بالا روند و پیش از او بروند و بگذرند از دریا تا او مردم را رخصت دهد و بعد از آن برود. پس مرخص کرد مردم را و رفت تنها بر بالای کوه تا نماز گزارد. و چون شام شد یسوع در آنجا تنها و کشتی در میان دریا بود و باد مخالف به هم رسیده، موجها بر کشتی می خورد؛ و در رُبْع آخر شب آمد یسوع به نزد ایشان به این نحو که بر روی دریا راه می رفت. چون شاگردان دیدند که راه می رود بر روی دریا، مضطرب شدند و گفتند: این صورتی که می بینیم محض خیال است و از خوف، فریاد بر آوردند. پس یسوع گفت به ایشان که، صاحب قوت باشید، من یسوعم، مترسید. بطرس در جواب گفت: ای پروردگار! اگر تو یسوعی بفرمای تا بیایم نزد تو از روی آب؛ گفت: بیا؛ بطرس از کشتی فرود آمده بر روی آب راه می رفت تا به نزد یسوع، و دید قوت باد را، ترسید و نزدیک بود که غرق شود. در این وقت فریاد کرد و گفت: ای پروردگار! نجات ده مرا؛ پس دراز کرد یسوع دست خود را و گرفت بطرس را، و گفت ای کم ایمان! چرا شک کردی؟ و وقتی که یسوع به کشتی بالا رفت، باد ایستاد. پس آمدند گروهی که در کشتی بودند و سجده کردند او را و گفتند: تو ای یسوع! پسر خدایی. و چون گذشتند از دریا، آمدند به زمین جاناشر (۷۹)، و شناختند اهل آن مکان او را، و کس فرستادند به جانب آن شهر؛ پس آوردند به نزد او بیماران و کسانی را که دردی داشتند، و همه طلب او می کردند تا بمالند خود را به گوشهٔ جامهٔ او. و هر کس خود را می مالید به جامهٔ او، خلاص می شد از دردی که داشت.

فصل چهل و پنجم [باب پانزدهم]

در این وقت آمدند به نزد یسوع از اورشلیم نویسندگان و فریسیین؛ گفتند: چرا شاگردان تو عمل نمی‌کنند به وصیت بزرگان، به جهت آنکه نمی‌شویند دستهای خود را، وقت نان خوردن. جواب ایشان گفت یسوع که، شما چرا می‌گذارید کلام خدا را و عمل به وصیت بزرگان می‌کنید؟ آیا نفرموده خدا که اکرام کن پدر و مادر خود را و کسی که می‌گوید تهمت و حرف بدی نسبت به پدر و مادر، به زودی می‌میرد، و شما می‌گویید (۸۰): کسی که گوید به پدر یا به مادر خود که، هر قربانی که از من است نفع می‌کند به تو، پس تکریم پدر و مادر خود نکرده و باطل کرده‌اید کلام خدا را از جهت وصیت‌های خود ای ریاکاران! خوب پیغمبری کرد برای شما اشعیاء و گفت: این گروه نزدیکند به من در دهان و سخن گفتن و تکریم می‌کنند مرا به لبهای خود و دل ایشان از من دور است، و به عبث عبادت می‌کنند مرا، و تعلیم می‌کنند وصیت‌های مردم را. بعد از آن یسوع طلبید مردم را و گفت به ایشان که، بشنوید و بفهمید، هر چیزی که داخل می‌شود در دهان، نجس نمی‌کند آدمی را. اما آنچه از دهان بیرون می‌آید نجس می‌کند آدمی را. و در این وقت آمدند به نزد او شاگردان او و گفتند: بدان که فریسیین چون شنیدند این سخن را، بر ایشان گران آمده شکایت کردند. یسوع در جواب گفت که، هر درختی که نکاشته آن را پدر آسمانی من، از بیخ کنده خواهد شد، و اگر بگذارد ایشان را در گمراهی، زیرا که ایشان نابینا و عصا کش نابینایانند و هر دو در چاه می‌افتند. بطرس پرسید از یسوع معنی مثلی را که یسوع گفت؛ یسوع گفت: شما شاگردان نیز صاحب (۸۱) فهم و شعور نیستید و مثل را نفهمیده‌اید. هر چیزی که داخل می‌شود (۸۲) در دهن آدم، می‌رسد به شکم و از مخرج دفع می‌شود و اما آنچه از دهن بیرون می‌آید، پس از دل بیرون آمده و این است که آدم را نجس می‌کند از جهت اینکه از دل فکرهای بد برمی‌خیزد، از کشتن مردم و زنا کردن (۸۳) و فسق نمودن و دزدی کردن و شهادت دروغ دادن و ملحد شدن. این کارهاست که نجس می‌کند آدمی را ولیکن خوردن بدون دست شستن نجس نمی‌کند آدمی را.

فصل چهل و ششم

چون بیرون رفت یسوع، از آنجا آمد به حوالی صور و صیدا، ناگاه زنی از اهل کنعان بیرون

آمد از آن زمین فریاد کنان و می گفت: رحم کن مرا ای پروردگار! ای پسر داوود، دختر من از شیطان بدی در آزار است. یسوع در جواب آن زن سخنی نگفت. در این وقت آمدند شاگردان یسوع و سؤال کردند از او که، حاجت این زن را برآور، زیرا که در عقب ما فریاد می کند. یسوع در جواب گفت که، من فرستاده نشده ام مگر به جانب گوسفندانی که گم شده اند از خانه اسرائیل، پس آمد آن زن و سجده کرد یسوع را و گفت: ای پروردگار اعانت کن مرا، یسوع گفت: نیکو نیست گرفتن نان از طفلان و دادن به سگان. زن گفت: چنین است ای پروردگار! لیکن سگان می خورند از خورده ریزها که می افتد از سفره و خوان صاحبان ایشان؛ پس گفت یسوع: ای زن! ایمان تو نیکو و عظیم است و حاجت تو چنانکه تو می خواهی بر می آید، پس شفا یافت دختر آن زن همان ساعت.

فصل چهل و هفتم

و رفت یسوع از آنجا به جانب کنار دریای جلیل و رفت بر بالای کوه و در آنجا نشست و آمدند به نزد او جمعی کثیر و با ایشان بود لال و نابینا و لنگ و شل و صاحب آزاران بسیار. پس افتادند به پای یسوع و همه را شفا داد و مردم تعجب کردند، به جهت آنکه دیدند لال را که سخن می گفت و لنگ را که راه می رفت و نابینا را که بینا شد و بزرگ دانستند خدای اسرائیل را.

فصل چهل و هشتم

و یسوع طلبید شاگردان خود را و به ایشان گفت که، من مهربانم به این گروه زیرا که این گروه سه روز با من خواهند بود و ندارند چیزی که بخورند و نمی خواهم که ایشان را مرخص کنم روزه دار، زیرا که اگر روزه بدارند شاید که ضعف به هم رسانند در راه رفتن. شاگردان گفتند که، در بیابان از کجا آن قدر نان به هم رسد که سیر کند این گروه را؟ یسوع به ایشان گفت: چند عدد نان دارید؟ گفتند: هفت عدد نان هست و اندکی ماهی؛ پس امر کرد مردم را که بر زمین بنشینند و گرفت هفت عدد نان و ماهی را، و طلب کرد برکت را از خدا و شکست نانها

را و داد به شاگردان و شاگردان دادند به مردم و همه خوردند و سیر شدند و برداشتند آنچه زیاد آمد از پاره‌های نان به قدر هفت زنبیل پر، و آن گروه که خوردند هفت نان را، به قدر چهار هزار نفر بودند به غیر زنان و اطفال.

فصل چهل و نهم

و رخصت داد یسوع آن گروه را و به کشتی بالا رفت و رفت به زمین مَجْدَل. [باب شانزدهم] و آمدند فریسیین و زندیقان به نزد یسوع که او را بیازمایند و از او سؤال کنند تا بنمایند معجزه‌ای از آسمان؛ در جواب ایشان گفت که، هرگاه شام شود می‌گویید که آسمان و هوا صاف می‌شود به جهت آنکه شفق نمودار شده، و هرگاه صبح ببینید شفق را می‌گویید که امروز زمستان و گرفته است روی آسمان به جهت سرخ شدن آسمان، ای گروه ریاکار! علم دارید و تمییز می‌کنید (۸۴) روی آسمان را و معجزه این زمان را نمی‌دانید؟ گروه بدکار فاسق طلب می‌کنند معجزه‌ای و به ایشان نموده نمی‌شود معجزه مگر معجزه یونان پیغمبر. پس ایشان را گذاشت و رفت؛ بعد از آن آمدند شاگردان او به کنار نهر اردن و فراموش کردند که بردارند نانی. و یسوع گفته بود به ایشان که ملاحظه کنید و از خمیر مایه فریسیین و زندیقان اجتناب کنید. ایشان در کنار نهر اردن به خاطر آوردند و گفتند: ما نانی بر نداشته‌ایم. و یسوع این را دانست و به ایشان گفت که، در دل خود چه فکر می‌کنید ای گروه کم‌ایمان (۸۵)؟ شما نان بر نداشته‌اید و مضطرب شده‌اید، آیا فراموش کرده‌اید قصه پنج نان را برای پنج هزار کس، با آنکه چندین زنبیل پر از نان زیاد آمد؟ و فراموش کرده‌اید حکایت هفت نان را برای چهار هزار کس، با آنکه چندین زنبیل زیاد آمد که برداشتید؟ چرا نفهمیدید قول مرا، من نگفتم به شما که اجتناب کنید از خمیر نان فریسیین و زندیقان؟ چون این سخن را یسوع گفت، فهمیدند که مقصود یسوع نبوده این که اجتناب کنند از خمیر نان، بلکه مقصود این بوده که اجتناب کنند از تعلیم فریسیین و زندیقان.

فصل پنجاهم

و چون آمد یسوع به جانب قیساریه فیلبس، پرسید از شاگردان که، چه می‌گویند مردم در

شأن ابن الانسان؟ گفتند: گروهی می‌گویند که او یوحنا معمدان، و جمعی می‌گویند که ایلیا، و برخی می‌گویند ارمیا یا یکی از پیغمبران است. باز پرسید از ایشان که اعتقاد شما چیست و من کیستم؟ جواب گفت: سمعان بطرس که تو مسیحی پسر خدای زنده. گفت: خوشا حال تو ای سمعان پسر سونا، بدن و خون (۸۶) ظاهر نساخته برای تو لیکن دانسته‌ای از پدر من که در آسمانها است و من می‌گویم به تو اینکه، تو سنگی، و بر آن سنگ بنا گذاشته‌ام معبد خود را، و درهای جهنم بر آن سنگ راه ندارند، و می‌دهم به تو کلیدهای ملکوت آسمان را، و آنچه تو بسته‌ای در زمین در آسمان نیز بسته، و آنچه تو در زمین گشوده‌ای در آسمان نیز گشوده؛ آنگاه یسوع وصیت نمود به شاگردان که، نگویید به کسی که او یسوع مسیح است.

فصل پنجاه و یکم

شروع کرد یسوع از آن روز و خبر داد شاگردان را به آنکه او باید به طرف اورشلیم رود و رنج بسیار کشد از پیران و بزرگان یهود و از سرکردگان کاهنان و نویسندگان تورات، و بکشند او را، و بعد از سه روز زنده شود؛ چون داد این خبر را، آمد بطرس و شروع کرد به منع کردن او، و گفت: ای پروردگار! حاشا از اینکه چنین امور نسبت به تو واقع شود؛ پس متوجه او گردیده گفت: ای بطرس! دور شو از من ای شیطان! (۸۷) گردیده‌ای تو برای من سبب شک، برای آنکه تو فکر نمی‌کنی در چیزهایی که از برای خداست لیکن فکر تو در چیزهایی است که برای مردم است.

فصل پنجاه و دوم

در این وقت گفت یسوع به شاگردان که، هر کس خواهد که متابعت کند مرا باید که مخالفت کند با خواهش نفس خود، و با خود بردارد صلیب خود را، و با من باشد، و کسی که خواهد جان خود را خلاص کند، پس هلاک می‌کند جان خود را، و کسی که هلاک کند جان خود را برای من، جان خود را زنده کرده، چه نفع می‌برد آدمی، اگر تمام عالم سود او، و جان خود را زیان کرده باشد؟ یا چه چیزی می‌دهد آدمی در عوض جان خود، به درستی که ابن الانسان عزم (۸۸) آن دارد که بیاید در بزرگی پدرش با فرشتگان او، و هرگاه این عزم داشته

باشد باید که سلوک کند با هر کسی مثل آنچه پدرش سلوک می‌کند. حق را می‌گوییم به شما، به درستی که گروهی از ایستادگان، در این مجلس نمی‌چشند مرگ را تا ببینند ابن‌الانسان را آینده در پادشاهی او.

فصل پنجاه و سوم [باب هفدهم]

و بعد از شش روز، برداشت یسوع، بطرس و یعقوب و یوحنا برادر او را، و برد به جانب کوهی بسیار بلند و دیگر کسی با ایشان نبود؛ و ظاهر شد در پیش روی ایشان روی او روشن مانند آفتاب و جامه‌های او سفید مانند نور، و در آنجا موسی و ایلیا ظاهر و هویدا شدند و با یسوع سخن می‌گفتند. بطرس گفت به یسوع که، نیکو بود این که اراده کنی تا در اینجا سه سر سایه بنا کنیم: یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی برای ایلیا. و در حالی که بطرس این سخن را می‌گفت ابری به هم رسید بسیار روشن، و سایه افکند بر سر ایشان، و صدایی از ابر برخاست که، این است پسر من، دوستی که من به او خشنودم؛ پس بشنوید سخن او را و اطاعت کنید او را. و ایشان این صدا را شنیدند و افتادند بر رو، و بسیار ترسیدند؛ پس آمد یسوع به نزد ایشان و دست خود را بر ایشان مالید و گفت: برخیزید و خوف مکنید؛ پس گشودند چشمهای خود را، و ندیدند مگر یسوع را تنها، و از کوه به زیر آمدند. بعد از آن یسوع به ایشان وصیت کرد که، آنچه دیدید به کسی مگویید تا وقتی که ابن‌الانسان برخیزد از میان مردگان (۹۰). و شاگردان یسوع از او پرسیدند که، نویسندگان چرا می‌گویند که ایلیا اول مرتبه می‌آید؟ یسوع گفت: ایلیا خواهد آمد (۹۱) و هر چیزی را به شما خواهد شناسانید و من می‌گویم که، ایلیا آمده و نشناخته‌اند او را، و کردند با او آنچه خواستند. اینچنین ابن‌الانسان آزار می‌کشد از ایشان. در این وقت یقین کردند شاگردان که آنچه یسوع گفته به جهت یوحنا معمدان بوده است.

فصل پنجاه و چهارم

چون آمد یسوع به جانب مردم، آمد مردی به نزد او و سجده کرد و گفت: ای پروردگارا! رحم کن پسر مرا که او آزار کرده می‌شود در اول هر ماه، و چندین مرتبه می‌افتد در آتش، و

چندین مرتبه در آب؛ و آوردم او را به نزد شاگردان تو و نتوانستند که او را علاج کنند. یسوع گفت: ای گروه ناراست بی ایمان! چند وقت خواهم بود با شما و تا کی تحمل کنم از شما؟ بیارید آن پسر را به نزد من، و منع کرد یسوع شیطان را از آن پسر؛ پس بیرون رفت شیطان و شفا یافت آن جوان. در این وقت آمدند شاگردان در خلوت به نزد یسوع و گفتند به او که، چرا ما قادر نیستیم که بیرون کنیم شیطان را؟ گفت: به جهت آنکه ایمان شما کم است؛ حق را می گویم به شما، اگر می بود برای شما ایمان به قدر دانه خردل، اگر می گفتید به این کوه که از اینجا به جای دیگر رو، حرکت می کرد کوه، و دشوار نبود بر او هیچ کار؛ و این جنس (۹۲) شیطان بیرون نمی رود از کسی مگر به روزه و نماز (۹۳).

فصل پنجاه و پنجم

چون باز گردیدند به جانب جلیل، گفت به ایشان یسوع که، ابن الانسان داده می شود به دست مردم و می کشند او را، بعد از سه روز زنده می شود؛ و شاگردان از این خبر بسیار اندوهناک شدند؛ و آمد یسوع به کفرناحوم؛ پس آمدند عشاران به نزد بطرس و گفتند که، معلم شما نمی دهد جزیه (۹۴) را، گفت بطرس که، خواهد داد و آمد بطرس به خانه نزد یسوع؛ و پیش از آنکه بطرس سخن گوید، گفت یسوع که، ای سمعان! پادشاهان زمین خراج و جزیه را از پسران خود و اهل مملکت می گیرند یا از غریبان؟ گفت: از غریبان. گفت یسوع (۹۵) که بنابراین پسران معافند، لیکن به جهت آنکه باعث شک ایشان نشویم برو به جانب دریا و بینداز قلاب را، پس اول ماهی که بیرون می آوری از دریا، بگشادهان او را و خواهی یافت در دهان او سطلی (۹۶) از طلا، بردار آن را و بده به ایشان به جهت جزیه من و خود.

فصل پنجاه و ششم [باب هجدهم]

در این وقت آمدند شاگردان به نزد یسوع و گفتند: کیست آن کسی که عظیم و بزرگست مرتبه او در ملکوت آسمانها؟ پس طلبید طفلی را و بر پای داشت آن طفل را در میان ایشان و گفت: حق را می گویم به شما، اگر مثل اطفال بر نگردید، داخل نمی شوید در ملکوت آسمان، و کسی که تواضع کند مثل این طفل، پس در ملکوت آسمانها عظیم و بزرگ است و کسی که

قبول کند طفلی را مثل این طفل، به سبب اینکه مانند من است، به تحقیق که مرا قبول کرده؛ و کسی که شک کند در یکی از این کوچکان (۹۷) که ایمان به من آورده اند، پس بهتر برای او آن است که در گردن او سنگ آسیا آویخته شود و در دریا غرق شود. وای بر عالم از جهت این شکها که به هم رسد و ناچار است حصول (۹۸) این شکوک؛ و وای بر کسی که این شکوک از جانب او حاصل شود. اگر دست یا پای تو سبب شوند که شک کنی، قطع کن دست و پای خود را، و به دور انداز، به جهت آنکه حیات یابی و داخل بهشت شوی؛ و لنگ و شل باشی بهتر است از این که دو دست یا دو پا داشته باشی و در آتش دایمی انداخته شوی؛ و اگر چشم تو سبب شک تو شود، بکن آن چشم را از خود تا در داخل بهشت شوی، و یک چشم داشته باشی بهتر است از این که دو چشم داشته باشی و بیفتی در جهنم.

فصل پنجاه و هفتم

تأمل کنید در آنچه می‌گوییم به شما، تحقیر مکنید هیچ یک از این گروه کوچک را؛ و می‌گوییم به شما که فرشتگان ایشان در آسمانها، در هر وقتی نظر می‌کنند به روی پدر من که در آسمانها است. نیامده ابن‌الانسان مگر برای خلاص کردن هر که گمراه باشد؛ چه گمان دارید اگر آدمی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها کم شود، آیا نمی‌گذارد نود و نه گوسفند را در کوه و می‌رود به طلب گمشده؟ حق را می‌گوییم، هرگاه بیابد گوسفند را خوشحال می‌شود به آن یک گوسفند بیش از نود و نه گوسفند که گم نشده‌اند. همچنین نیست خواهش پدر من که در آسمانها است اینکه هلاک شود یکی از این گروه کوچک. اگر بدی کند به تو برادر تو، برو نزد او و منع کن او را در خلوت، اگر بشنود سخن تو را، پس نفع رسانیده‌ای به او؛ و اگر نشنود پس با خود بردار یک کس یا دو کس تا او را منع کنند به جهت آنکه از شهادت دادن دو یا سه نفر ثابت می‌شود هر سخنی؛ و اگر از ایشان نیز نشنود، پس بگو در مجمع خلاق؛ و اگر در مجمع نیز نشنود، باید که آن مرد در پیش تو مثل بت پرست و عشار باشد. حق را می‌گوییم به شما، بدرستی که هر چیزی که می‌بندید شما بر روی زمین، بسته می‌شود در آسمانها، و آنچه را می‌گشایید بر روی زمین، می‌باشد گشوده در آسمان. حق را می‌گوییم به شما، هرگاه دو کس از شما انفاق کنند بر روی زمین، در هر چه طلب می‌کنند میسر می‌شود برای ایشان از جانب پدر

من که در آسمانها است. و هرگاه جمع شوند دو یا سه نفر به نام من، پس من می‌باشم در میان ایشان.

فصل پنجاه و هشتم

در این وقت آمد به نزد یسوع، بطرس و گفت: ای پروردگار! هرگاه بد کند با من برادرم، من تا چند مرتبه از او عفو کنم؟ آیا تا هفت مرتبه خوب است؟ یسوع گفت: من نمی‌گویم به تو که تا هفت مرتبه عفو کن، بلکه می‌گویم که تا هفتاد مرتبه هفت مرتبه (۹۹)؛ و از این جهت است که ملکوت آسمانها مانند پادشاهی است که خواهد محاسبه بندگان خود را، پس هرگاه شروع کند به محاسبه ایشان، بیاورند به نزد او یکی از غلامان او را که چند وزنه دادنی باشد و نبوده باشد نزد او چیزی، پس امر کند آقای آن غلام که او و زن و پسران او را و هر چه دارد بفروشند تا طلب آقا تمام داده شود؛ چون غلام این وضع را بیند آقا را سجده کند و التماس کند که، ای آقا! مهلت ده مرا تا تمام مال تو را به تو بدهم؛ پس ترحم کند آقای غلام بر غلام، و بگذارد برای غلام آنچه از او طلب دارد؛ پس بیرون آید غلام از پیش آقای خود و ببیند غلامی را که با او مصاحب و از او صد اشرفی طلب داشته باشد. پس نگاه دارد آن غلام را، و گلوی او را تنگ بگیرد، و بگوید به او که، آنچه طلب دارم بده؛ و آن غلام به پای او افتد و عجز کند و گوید که مرا مهلت ده و آن غلام التماس را قبول نکند و برود و او را در زندان اندازد تا جمیع مال خود را از او بگیرد؛ بعد از آن غلامانی که با او مصاحب باشند این حکایت را شنیده بسیار محزون شوند و آقای خود را خبر دهند. در این وقت بطلبد آقای آن غلام او را، و به او گوید که، ای بنده بدکار! آنچه من از تو طلب داشتم گذاشتم به جهت آنکه از من سؤال کردی؛ آیا سزاوار نبود که تو رحم کنی این غلام مصاحب خود را، همچنین که من بر تو رحم کردم؟ و خشمناک شود آقای او و بسپارد او را به جمعی که آزار کنند او را تا بدهد تمام آنچه آقا از او خواهد. همچنین می‌کند به شما پدر آسمانی من، اگر نیامرزد برای برادران خود از ته دل، و بالکل از ایشان در نگذرید.

فصل پنجاه و نهم [باب نوزدهم]

و چون تمام کرد یسوع این سخن را، از جلیل نقل کرد و آمد به سوی زمین یهودیه و طرف

دیگر نهر اردن، و از عقب او بیماران بسیار آمدند و همه را در آنجا شفا داد؛ پس آمدند به نزد او فریسیین به جهت آنکه امتحان کنند او را، و به او گفتند که، آیا حلال است برای آدمی که زن خود را طلاق گوید به هر علتی و سببی؟ یسوع گفت در جواب ایشان که، آیا نخوانده‌اید اینکه کسی که آفرید در اول، آفرید مرد و زن را، و از این جهت است که او می‌گذارد آدمی پدر و مادر خود را و می‌پیوندد به زن خود، و می‌باشند زن و شوهر هر دو یک بدن؛ و نیستند دو تن بلکه یک بدنند؛ و آنچه خدا جمع کرده است آدمی نمی‌تواند او را جدا کرد. گفتند به یسوع که، چرا وصیت کرده موسی که داده شود به زن طلاق نامه و رها کرده شود؟ یسوع گفت که، موسی از جهت قساوت‌های دل‌های شما رخصت داده است شما را که طلاق دهید زنان خود را و اول چنین نبوده، و من می‌گویم به شما که، هر که طلاق گوید زن خود را نه از جهت آنکه زن زنا کرده باشد، و نکاح کند زن دیگر را، آن مرد زنا کرده؛ و کسی که بخواهد زنی را که طلاق گفته باشند آن زن را، آن مرد زنا کرده؛ بعد از آن گفتند به یسوع شاگردان او که، هرگاه چنین باشد بودن مرد با زن که مرد نتواند زن را طلاق گفت، پس بهتر برای مرد این است که زن نخواهد. یسوع گفت: کسی قبول این سخن نمی‌کند مگر گروهی که داده شده‌اند از جانب خدا حالتی که قبول این سخن کنند؛ برای آنکه جمعی از مادر متولد شده‌اند خصی، و جمعی را مردم خصی کردند، و جمعی از مردان خود را خصی کردند از جانب ملکوت آسمانها؛ و کسی که توانایی دارد که تحمل کند مشقت زن نکردن را، زن نکند.

فصل شصتم

در این هنگام آوردند به نزد یسوع اطفال را تا بگذارد دست خود را و دعا کند بر ایشان؛ شاگردان منع کردند اطفال را؛ یسوع گفت به ایشان که، بگذارید اطفال را و منع نکنید ایشان را که بیایند نزد من؛ برای آنکه ملکوت آسمانها برای مثل این گروه است؛ و گذاشت یسوع دست خود را بر آن اطفال و از آنجا رفت.

فصل شصت و یکم

و آمد به خدمت یسوع مردی و گفت: ای معلم شایسته! چه کار کنم از کارهای شایسته که سبب حیات دایمی شود؟ یسوع گفت که، به چه سبب مرا معلم شایسته گفتی، و نیست

شایسته به غیر از خدای یگانه؟ اگر می‌خواهی که داخل شوی در حیات دایمی، محافظت کن وصیتهای مرا؛ گفت آن مرد که وصیتهای چیست؟ گفت یسوع که، آدم مکش، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، تکریم کن پدر و مادر خود را، دوست دار خویش خود را مانند خود؛ گفت آن جوان که این وصایا را محافظت کرده‌ام از کوچکی تا به حال، پس سبب ناقص بودن من چیست؟ گفت یسوع: اگر خواهی که کامل باشی، بفروش هر چیزی که داری و بده به فقرا تا بوده باشد گنجی برای تو در آسمان، و بیا و متابعت کن مرا؛ چون شنید آن جوان این سخن را رفت اندوهناک، به جهت آنکه مال بسیار داشت. پس یسوع به شاگردان گفت که، حق را می‌گویم به شما؛ به درستی که دشوار است بر مالدار داخل شدن در ملکوت آسمانها؛ و نیز می‌گویم که داخل شدن شتر (۱۰۰) در سوراخ سوزن، آسان‌تر است از داخل شدن مالدار در ملکوت آسمانها؛ و چون شاگردان این کلام را شنیدند حیران شدند و گفتند: کیست که قادر باشد بر خلاص شدن؟ پس نظر کرد به ایشان یسوع و گفت: اما نزد مردم، پس هیچ کس توانایی ندارد بر خلاص شدن، و اما نزد خدا، پس همه کس قادر است بر خلاص شدن. در این وقت گفت بطرس: اینک پس ما از هر چیزی دست برداشته‌ایم و تو را متابعت کرده‌ایم، پس چه چیزی خواهد بود برای ما؟ جواب گفت یسوع که، حق را می‌گویم به شما، شما باید گروهی که متابعت کرده‌اید مرا، در گروه آینده هرگاه بنشیند ابن‌الانسان بر کرسی بزرگوار خود، می‌نشینید شما بر دوازده کرسی و جزا می‌دهید دوازده طایفه اسرائیل را؛ و هر که واگذار خانه‌ای یا برادری یا مادری یا زنی یا پسری، یا مزرعه‌ها را به جهت نام من، می‌گیرد صد برابر آن، و زندگی ابدی را می‌برد؛ بسیاری از گروه اول، آخر شوند و بسیاری از گروه آخر، اول شوند (۱۰۱).

فصل شصت و دوم [باب بیستم]

ملکوت آسمانها به مردی ماند که صاحب خانه باشد و صبح بیرون رود و کارکنی چند اجاره کند برای کار درخت انگور، و شرط کند که به هر یک در هر روز یک اشرفی دهد و کارکنان را فرستد انگورستان؛ بعد از آن بیرون آید در ساعت سیم ببیند جمعی دیگر را در

بازار بیکار ایستاده، بگوید به ایشان که بروید به انگورستان من و کار کنید آنچه حق شما می شود می دهم؛ پس آن جماعت بروند. و باز در ساعت ششم و در ساعت نهم بیرون آید، و جمعی بیکار را که ببیند، فرستد به انگورستان؛ باز بیرون آید در ساعت یازدهم، پس ببیند جمعی دیگر را بیکار ایستاده در تمام روز، و آن گروه ببیند به نزد آن مرد و گویند که، هیچ کس ما را اجاره نکرده امروز؛ پس آن مرد به ایشان گوید که، بروید به جانب انگورستان، و من به شما می دهم حق شما را؛ چون شب شود، گوید به وکیل خود که، بطلب کارکنان را و بده مزد ایشان را، و ابتدا کن از گروهی که آخر آمده اند و همچنین بده تا آخر به جماعتی که اول آمده اند. پس ببیند جماعتی که در ساعت یازدهم آمده اند هر یک، یک اشرفی گیرند تا نوبت به جماعتی رسد که در صبح آمده اند و ایشان آیند و گمان کنند که بیش از یک اشرفی خواهند گرفت. پس به هر یک از ایشان نیز یک اشرفی داده شود. بعد از گرفتن یک اشرفی، جمع شوند نزد صاحب خانه و گویند: کارکنانی که آخر آمدند و یک ساعت کار کردند تو ایشان را با ما برابر کردی و حال آنکه متحمل شدیم سنگینی و گرمای روز را، و تمام روز کار کردیم. پس صاحب خانه به یکی از ایشان گوید که، بکنم در مال خود آنچه خواهم، چشم تو بدکار است و من صالحم. بدین طریق گروه آخر اول و گروه اول آخر می شوند؛ چه بسیارند گروهی که دعوت کرده شده اند به حق و چه کمند برگزیدگان.

فصل شصت و سوم

و بالا رفت یسوع به اورشلیم و با خود برد دوازده شاگرد خود را در خلوت و در راه به ایشان گفت که، ما می رویم به اورشلیم و ابن الانسان داده می شود به سرکردگان کاهنان و نویسندگان، و حکم می کنند ایشان به کشتن او و می دهند او را به دست مردم تا استهزا کنند و تازیانه زنند و بردار کشند او را و زنده می شود در روز سیم.

فصل شصت و چهارم

در این وقت آمد به خدمت یسوع مادر دو پسر زبدی با پسران خود و سجده او کرد و

گفت: از تو چیزی می‌خواهم. یسوع گفت: چه می‌خواهی؟ زن گفت: می‌خواهم که رخصت دهی دو پسر مرا تا یکی در طرف راست تو نشیند و دیگری در طرف چپ تو، در ملکوت تو (۱۰۲)؛ یسوع در جواب گفت که، نمی‌دانید که چه می‌طلبید؛ آیا دو پسر تو می‌توانند آشامید جامی را که من عزم دارم که بیاشامم و می‌توانند خود را رنگ کرد به رنگی که من خود را به آن رنگ خواهم کرد؟ دو پسر زبیدی گفتند: می‌توانیم. یسوع گفت: جام مرا می‌آشامید و به رنگ من رنگ کرده می‌شوید و اما نشستن (۱۰۳) شما در راست و چپ من، پس نیست به اختیار من، بلکه این مرتبه برای کسی است که پدر آسمانی من برای او قرار داده باشد؛ چون ده نفر باقی از شاگردان شنیدند این سخن را، بر پسران زبیدی خشمناک شدند. پس یسوع طلبید شاگردان را و گفت: آیا ندانسته‌اید که سرکردگان مردم، بزرگی بر مردم می‌کنند و بزرگان طوایف تسلط دارند بر ایشان؟ و چنین نیست در میان شما، لیکن هر که خواهد که در میان شما بزرگ باشد باید که خدمتکار شما باشد و کسی که خواهد در میان شما اول باشد باید که بنده شما باشد؛ همچنین ابن‌الانسان نیامده که او را خدمت کنند بلکه آمده تا خود خدمت کند و بدهد جان خود را تا سبب خلاص شدن جمعی کثیر شود.

فصل شصت و پنجم

چون بیرون آمد یسوع از اریحا (۱۰۴) با جمعی کثیر، دیدند دو نابینا را نشسته بر سر راه، و آن دو نابینا چون شنیدند که یسوع از این راه می‌گذرد فریاد برآوردند و گفتند: رحم کن ما را ای پروردگار، ای پسر داوود! پس منع کردند مردم ایشان را تا خاموش شوند؛ ایشان ساکت نگردیدند و فریاد را بلندتر کرده گفتند: رحم کن ما را ای پروردگار، ای پسر داوود! پس یسوع بایستاد و طلبید ایشان را و گفت: می‌خواهید که چه کار کنم با شما؟ گفتند: می‌خواهیم ای پروردگار که چشم ما بینا شود. یسوع بر ایشان رحم کرد و دست مالید بر چشم ایشان و همان وقت بینا گردیده با یسوع رفتند.

فصل شصت و ششم [باب بیست و یکم]

چون نزدیک شدند به اورشلیم و آمدند به قریه فاجی (۱۰۵)، نزدیک کوه زیتون، فرستاد

یسوع دو کس از شاگردان را و گفت: بروید به دهی که پیش روی شماست، پس می بینید که ماده آلاخی بسته با کره اش، پس باز کنید و بیاورید هر دو را؛ اگر کسی به شما سخنی گوید، بگویید که، پروردگار احتیاج دارد به این دو درازگوش، پس آن کس فی الحال آنها را خواهد فرستاد؛ و طلبیدنِ الاغ و کُرّه برای آن بود که تمام شود خبری که پیغمبر داده بود که، بگویید به دختر صهیون (۱۰۶) که، اینک پادشاه تو می آید، در کمال تواضع و شکستگی، در حالی که سوار است بر ماده آلاخی و کُرّه نرینه آن. پس آن دو شاگرد رفتند و کردند به نحوی که یسوع به ایشان گفته بود، و آوردند هر دو را، و انداختند رختهای خود را بر روی هر دو؛ و سوار شد یسوع بر آنها (۱۰۷) و جمعی کثیر رختهای خود را در راه فرس کردند و جمعی دیگر بریدند (۱۰۸) شاخه ها از درخت، و فرش کردند در راه، و گروهی که در پیش روی و عقب یسوع می رفتند، فریاد می کردند و می گفتند: وصیت کن (۱۰۹) ما را ای پسر داوود که صاحب برکتی و آمده ای به نام پروردگار، وصیت کن ما را در بلندی؛ چون داخل شد یسوع به اورشلیم، بلند شد از همه شهر آواز و می گفتند: کیست این مرد؟ و مردم می گفتند: این یسوع، پیغمبری است که از ناصره جلیل آمده. پس داخل شد یسوع به هیکل خدا، و بیرون کرد جماعتی را که خرید و فروش می نمودند در هیکل، و سرنگون کرد بساط صرافان را، و تختهای کبوتر فروشان را و گفت به ایشان که، نوشته است در کتاب خدا که خانه من خانه نماز خوانده می شود و شما گردانیده اید آن را غاری برای دزدان، و آمدند به خدمت او چندین نابینا و لنگ، و بالا رفت به هیکل و ایشان را شفا داد. و چون دیدند سرکردگان کاهنان و نویسندگان امور عجیبه را که یسوع کرد و اطفال فریاد می کردند در هیکل، و می گفتند که، وصیت کن (۱۱۰) ما را ای فرزند داوود! پس خشمناک شدند مردم، و گفتند به یسوع که، آیا نمی شنوی آنچه اطفال می گویند؟ یسوع در جواب گفت: می شنوم؛ آیا نخوانده اید که پروردگار به من خطاب کرده که، ای یسوع! دهان اطفال و شیرخوارگان را مهیا کردی برای تسبیح کردن؟ و گذاشت ایشان را و از شهر بیرون رفت و در بیرون شهر شب را گذرانید در خانه عنیا.

فصل شصت و هفتم

و روز دیگر باز گردید یسوع به جانب شهر و گرسنه شد، و نظر کرد بر درخت انجیری که

در کنار راه روییده بود. پس آمدند به نزدیک آن درخت و نیافت در آن چیزی به غیر برگ. پس گفت: بیرون نیاید از تو، میوه‌ای هرگز؛ فی الحال درخت خشکید. پس دیدند شاگردان و تعجب کردند و گفتند: چگونه خشکید این درخت انجیر؟ یسوع گفت که، حق را می‌گویم به شما، اگر شما را ایمانی باشد و شک نکنید؛ چنین نیست که مثل این درخت انجیر را بخشکانید و بس، بلکه می‌گویید به کوه که، بیا و بینداز خود را در دریا، پس می‌شود آنچه گفته‌اید و هر چه از خدا بخواهید در حال نماز با ایمان می‌رسید به آن.

فصل شصت و هشتم

چون یسوع داخل شد در هیکل، آمدند به نزد او سرگردکان کاهنان و بزرگان و پیران طوایف و گفتند به او، وقتی که تعلیم می‌کرد که، به کدام سلطنت این کار می‌کنی؟ و این سلطنت را کی به تو داده؟ یسوع گفت که، من از شما سخنی سؤال می‌کنم، اگر که جواب گوید، می‌گویم به شما که به کدام سلطنت این کار را می‌کنم، و سؤال من این است که معمولیه (۱۱۱) یوحنا از کجا بود، از آسمان یا از مردم؟ ایشان فکر کردند پیش خود که، اگر می‌گوئیم از آسمان است، یسوع به ما می‌گوید که، چرا ایمان به یوحنا نیاوردید؟ و اگر می‌گوئیم از مردم است نه از آسمان، از مردم می‌ترسیم به جهت آنکه یوحنا در پیش مردم مثل پیغمبر بود. در جواب یسوع گفتند: نمی‌دانیم که از آسمان بود یا از مردم؛ یسوع گفت: هرگاه سؤال مرا نگفتید من نیز بیان نمی‌کنم برای شما که به کدام سلطنت و حکومت، من این کار را می‌کنم.

فصل شصت و نهم

چه گمان دارید در باب مردی که دو پسر داشته باشد، پس بیاید به نزد پسر اول و بگوید: ای فرزند! برو و امروز در باغ انگور کار کن؛ پس آن پسر در جواب گوید که، نمی‌روم و نمی‌خواهم که کار کنم در موستان؛ و بعد از آن پشیمان شود و برود به کار کردن؛ و بیاید آن مرد به نزد پسر دوم خود و بگوید: برو در موستان کار کن امروز؛ پس گوید که، می‌روم و نرو؛ آیا کدامیک از این دو پسر بجا آورده‌اند خواسته پدر را؟ گفتند: پسر اول؛ یسوع گفت که، حق را

می‌گویم به شما، به درستی که عشورگیرندگان و زناکاران پیشی می‌گیرند بر شما و می‌شتابند بسوی ملکوت خدا. آمد یوحنا به نزد شما و آورد برای شما راه عدالت را و شما به او ایمان نیاوردید و عشورگیرندگان (۱۱۲) و زناکاران ایمان آوردند به یوحنا، و اما شما، پس دانستید حقیقت یوحنا را، و آخر پشیمان نشدید تا ایمان آورید به او.

فصل هفتم

بشنوید مثلی دیگر: صاحب خانه‌ای بکاشت «درخت» انگوری و دیواری بر دور او گردانید و کُند در آن باغ گوی برای افشردن انگور و ساخت در آن برجی، و داد آن باغ انگور را باغبانی چند که کارکنند در آن باغ و به سفر رفت. چون نزدیک شد وقت میوه، فرستاد غلامان خود را به نزد باغبانان تا بگیرند میوه باغ را؛ پس باغبانان گرفتند غلامان او و زدند بعضی و کشتند بعضی و سنگسار کردند بعضی را. و فرستاد نیز صاحب خانه غلامی چند، بیشتر از اول؛ با این غلامان نیز کردند مثل آنچه با غلامان اول کردند. صاحب خانه در مرتبه آخر پسر خود را فرستاد و گفت که، شاید باغبانان حیا کنند از پسر من. و باغبانان چون پسر صاحب خانه (۱۱۳) را دیدند گفتند در دل خود که، این پسر وارث است، می‌کشیم او را و میراث او را می‌گیریم. پس گرفتند پسر را و بیرون بردند از باغ و کشتند. پس هرگاه بیاید صاحب باغ، چه کار می‌کند با این باغبانان و کارکنان؟ گفتند: به سبب بدی باغبانان، ایشان را هلاک می‌کند و می‌دهد باغ را به باغبانان دیگر که بدهند میوه باغ را در وقت رسیدن میوه. گفت یسوع که، آیا نخوانده‌اید در کتابها که سنگی که بد شمارند آن را بتیان (۱۱۴)، می‌گردد آن سنگ سر گوشه عمارت؟ این هست از جانب پروردگار، و این امر غریبی است در نظر ما؛ از این جهت است که می‌گویم به شما که، ملکوت آسمانها گرفته می‌شود از شما و به طوایف دیگر داده می‌شود که بدهند ثمره ملکوت آسمانها را. و کسی که بیفتد بر این سنگ، خورد شود؛ و کسی که سنگ افتد بر او، مضمحل شود. چون شنیدند سرکردگان کاهنان و فریسیین مثلهایی را که یسوع گفت، دانستند که مقصود یسوع از این مثلها، ایشانند؛ پس قصد کردند که بگیرند یسوع را؛ و از مردم می‌ترسیدند به جهت آنکه یسوع نزد مردم مثل پیغمبر بود.

فصل هفتاد و یکم [باب بیست و دوم]

بعد از آن آورد یسوع چند مثل دیگر و گفت که، ملکوت آسمانها مانند پادشاهی است که بیاراید مجلس عروسی برای پسر خود، پسر بفرستد غلامان خود را به طلب مردم به عروسی، و مردم خواهش آمدن نکنند. بعد از آن بفرستد غلامان دیگر را و بگوید که، بگویید به جماعتی که می طلبید ایشان را که طعام من مهیاست و گوساله هایی که علف داده و فربه شده اند، ذبح شده و همه چیزها آماده گشته، پس بیایید به عروسی؛ و مردم کاهلی کنند در آمدن، بعضی روند به تجارت و بعضی روند به مزرعه خود و باقی مردم نگاه دارند غلامان پادشاه را، و دشنام دهند و بکشند ایشان را؛ چون پادشاه بشنود کار مردم را، غضبناک شود و فرستد لشکر خود را تا بکشد این گروه را و بسوزاند شهر ایشان را؛ آنگاه بگوید به غلامان خود که، عروسی آماده است و جماعتی که خوانده شده بودند مستحق نبودند، بروید بر سر راهها و هر کس را بیایید بخوانید به عروسی؛ چون بیرون آیند غلامان به جانب راهها، جمع کنند هر کس را که یابند از بد و نیک، و پر شود مجلس عروسی از نشینندگان؛ و چون داخل شود پادشاه برای دیدن اهل مجلس، ببندد در آنجا مردی که لباسی مناسب مجلس عروسی نپوشیده، گوید به او که ای رفیق! چگونه داخل شدی به این مجلس و حال آنکه لباس عروسی نپوشیده ای؟ پس آن مرد ساکت شود، آنگاه گوید پادشاه به خدمتکاران خود که، ببندید دستها و پاهای این مرد را و بیرون برید او را به جانب تاریکی صحرا که در آنجا می باشد گریه و صدای ساییدن دندان از روی حسرت؛ چه بسیارند خوانده شدگان و چه گمّند برگزیدگان.

فصل هفتاد و دوم

آنگاه رفتند فریسیین و با هم مشورت کردند تا به سخنی (۱۱۵) صید کنند یسوع را، و فرستادند به نزد او شاگردان خود و جمعی از اتباع هیروُدس را، و گفتند: ای معلم! دانسته ایم که تو بر حقی و راه خدا را به راستی و درستی تعلیم مردم می کنی، مبالات نداری (۱۱۶) به کسی، و نگاه نمی کنی به روی آدمی؛ پس بگو به ما که گمان تو چیست، آیا جایز است که ما

جزیه به قیصر بدهیم یا جایز نیست؟ چون یسوع دانسته بود مقصود ایشان را از این سؤال، گفت: چرا آزمایش می‌کنید مرا ای ریاکاران! بنمایید به من صورت دینار را؛ پس آوردند به نزد او دیناری؛ گفت: این صورت و سکه از کیست؟ گفتند: از قیصر است؛ پس گفت: بدهید آنچه از قیصر است به قیصر و آنچه از خداست به خدا؛ چون شنیدند تعجب کردند و رفتند.

فصل هفتاد و سوم

در این روز آمدند به نزد یسوع زندیقانی [صدوقیانی] که می‌گویند نیست قیامت، و پرسیدند از او که، ای معلم! موسی گفته است به ما که اگر بمیرد مردی و او را فرزند نباشد باید که برادر او، زن او را نکاح کند و برای برادرش زراعتی برپا کند، و بود نزد ما هفت برادر، اولین، زنی خواست و بمرد و نبود او را فرزند، گذاشت زن خود را برای برادرش و همچنین برادر دویم و سیّم تا برادر هفتم، هر یک زن را خواستند و مردند و بعد از همه، آن زن بمرد. پس در روز قیامت آن زن برای کدام یک از آن هفت برادر خواهد بود؟ زیرا که هفت برادر همه زن را نکاح کردند. یسوع در جواب ایشان گفت که، گمراه شده‌اید و ندانسته‌اید کتاب را و نه قدرت خدا را، زیرا که ایشان در قیامت (۱۱۷) زن نمی‌گیرند و زن داده نمی‌شوند، لیکن می‌باشند مثل فرشتگان خدا در آسمان، و قبل از حشر و قیامت مردگانند. آیا نخوانده‌اید آنچه گفته شده است برای شما از جانب خدا، زیرا که فرموده است خدا که، من خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوبم و خدا نیست خدای مردگان، لیکن خدای زندگان است؛ چون آن گروه این سخنان را شنیدند حیران شدند از تعلیم یسوع.

فصل هفتاد و چهارم

چون شنیدند فریسیین که یسوع ساکت کرد زندیقان را، جمع شدند بر یسوع و نویسنده‌ای از میان ایشان از یسوع سؤالی کرد به جهت آزمایش، و گفت ای معلم! وصیتهایی که در ناموس است کدامیک عظیم‌تر است؟ گفت یسوع که، دوست‌دار (۱۱۸) پروردگار معبود خود را از تمام دل خود و از تمام جان خود و از تمام فکر خود؛ این است وصیّت اول که

عظیم است. و وصیت دوم که مانند این است در بزرگی، این است که دوست دار برادر دینی خود را مثل خود. در این دو وصیت به یکدیگر پیوسته و متفق اند تمام ناموس و پیغمبران.

فصل هفتاد و پنجم

بعد از آن جمع شدند فریسیین، و پرسید از ایشان یسوع که گمان شما چیست در مسیح، او پسر کیست؟ گفتند: مسیح پسر داوود است. یسوع گفت که، پس چگونه داوود یسوع را می نامد روح پروردگار خود؟ زیرا که داوود گفت که، فرموده است پروردگار به پروردگار (۱۱۹) من که بنشین بر جانب راست من، تا بگذارم دشمنان تو را در زیر پاهای تو؛ و هرگاه داوود بنامد او را روح پروردگار، چگونه داوود پدر مسیح است؟ پس نتوانست کسی که جواب او دهد به یک کلمه، و قادر نبود کسی از آن روز بر این که سؤال کند از او چیزی (۱۲۰).

فصل هفتاد و ششم [باب بیست و سوم]

در این وقت سخن گفت یسوع با گروه مردم و شاگردان خود و گفت که، بر کرسی موسی نشسته اند کاتبان و فریسیین، و آنچه گفته اند به شما محافظت کنید و عمل کنید به آن و مانند عملهای ایشان مکنید به جهت آنکه ایشان می گویند و نمی کنند؛ می بندند بارهای سنگین را و بار می کنند بر گردنهای مردم و نمی خواهند که به انگشت خود حرکت دهند آن بارها را؛ و هر عملی که کنند برای آن است که بینند آن را خلاق. ردهای بزرگ و وسیع بر دوش می افکنند و دوست می دارند تقدیم بر دیگران را در مجالسی که در شب به جهت ضیافت منعقد شود؛ و می خواهند بالا نشینی را در مجامع دیوان؛ و محبت آن دارند که در بازارها خلق بر ایشان سلام کنند و ایشان را معلم خوانند؛ و شما مخوانید کسی را معلم بر روی زمین، به درستی که معلم شما یک کس است و او مسیح است؛ و شما همگی برادرانید و منامید کسی را پدر خود (۱۲۱) در زمین، زیرا که پدر شما آن کسی است که در آسمانها است و منامید کسی را برای خود، تدبیر کننده بر روی زمین، زیرا که تدبیر کننده شما مسیح است؛ و کسی که بزرگ

است در میان شما، باید که خدمتکار شما باشد؛ و کسی که بلند گیرد نفس خود را، پست می شود و کسی که پست گیرد نفس خود را بلند می شود؛ وای بر شما ای کاتبان و فریسیین و ریاکاران! خوردن شما خانه های زنان بی شوهر و یتیمان را به سبب طول دادن نماز است، و از این جهت است که می رسد به شما عذابی عظیم، وای بر شما ای نویسندگان و فریسیین و ریاکاران! به جهت آنکه شما می بندید درهای ملکوت آسمانها را بر روی مردم، پس خود داخل نمی شوید و نمی گذارید که داخل شوندگان داخل شوند. وای بر شما ای نویسندگان و فریسیین و جماعت ریاکار! به سبب آنکه می گردید در بیابان و دریا تا بیابید غریبی را، و هرگاه غریب تابع شما شد، می گردانید او را پسر جهنم؛ و سبب می شوید که برسد به او عذابی دو برابر عذاب خود. وای بر شما ای راه نمایان نابینایان! می گوئید که، هر کس قسم خورد به هیکل، قسم او چیزی نیست، و کسی که قسم خورد به طلای هیکل بد کرده؛ ای نادانان نابینا، طلا بزرگتر است یا هیکلی که طلا را پاکیزه نموده؟ و می گوئید نیز که، هر کس قسم خورد به مذبح (۱۲۲)، قسم او چیزی نیست، و کسی که قسم خورد به قربانی که در بالای مذبح است! بد کرده؛ ای نادانان و نابینایان! قربانی بزرگتر است یا مذبحی که قربانی را پاکیزه می کند؟ کسی که قسم خورد به مذبح، قسم خورده به مذبح و به آنچه در بالای مذبح است؛ و کسی که قسم خورد به هیکل، قسم خورده است به هیکل و به کسانی که در هیکل می باشند؛ و کسی که قسم خورده به آسمان، قسم خورده است به کرسی خدا و نشیننده بر آن کرسی.

فصل هفتاد و هفتم

وای بر شما ای نویسندگان و فریسیین و گروه ریاکاران! برای آنکه شما عشور (۱۲۳) می گیرید از نعناع و شبت و گشنیز و وای می گذارید سنگینی و وقع ناموس و دیوان و رحمت ایمان را؛ و سزاوار آن است که عمل کنید به آن و ترک نکنید آنها را؛ ای راه نمایان نابینا که می اندازید پشه را و فرو می برید شتر را؛ وای بر شما ای نویسندگان و فریسیین و گروه ریاکار! برای آنکه شما پاکیزه می کنید بیرون جام و طاس را و اندرون آن پراست از ربایندگی و ظلم، ای فریسیین! پاکیزه کنید اول اندرون جام و طاس را تا پاک شود بیرون آن دو ظرف؛ وای بر

شما ای نویسندگان و فریسیین و گروه ریاکار! برای آنکه شما هستید مانند قبرهای سفید که نموده می شود از بیرون نیکو و از اندرون پر است از استخوان مردگان و چیزهای نجس؛ و همچنین شما می نمایید به مردم ظاهر خود را مانند نیکان و صدیقان و از اندرون پدید از گناه و ریاکاری؛ وای بر شما ای نویسندگان و ای فریسیین و گروه ریاکار! برای آنکه شما بنا می کنید قبرهای پیغمبران را و زینت می کنید محل دفن صدیقان و نیکان را و می گوید که، اگر ما می بودیم در زمان پدران خود، شریک ایشان نمی شدیم در خون پیغمبران، پس شما خود گواهی می دهید بر خود به اینکه فرزندان کُشندگان پیغمبرانید، و شما تمام می کنید آنچه پدران شما کم کرده اند؛ ای مارها و فرزندان افعیها! چگونه می گریزید از عذاب جهنم، از این جهت فرستاد خدا، سوی شما، پیغمبران و دانایان و نویسندگان، پس می کُشید بعضی را و بر دار می کُشید بعضی را و تازیانه می زنید بعضی را در مجلسهای خود، و بیرون می کنید ایشان را از شهری به شهری تا بیاید بر شما تمام خون صدیقان که بر زمین ریخته شده است، از خون هاییل صدیق تا خون زکریا پسر براشیا که کُشتید او را در میان هیکل و مذبح. حق را می گویم به شما، به درستی که تمام آنچه گفتم می آید بر این گروه؛ ای زمین اورشلیم، ای زمین اورشلیم، ای کُشنده پیغمبران و سنگسار کننده فرستادگان به جانب او! چه بسیار خواستم که جمع کنم پسران تو را، چنانکه جمع می کند (۱۲۴) مرغ، جوجه های خود را در زیر بال خود، پس نخواستید؛ اینک می گذارم خانه شما را برای شما خراب، و می گویم به شما که، نمی بینید مرا از حال تا وقتی که بگوید مبارک آینده ای است به نام پروردگار.

فصل هفتاد و هشتم [باب بیست و چهارم]

پس بیرون آمد یسوع از هیکل، و آمدند به خدمت او شاگردان او تا بنمایند به او بنای هیکل را. گفت یسوع که، نظر کنید بر تمام هیکل؛ حق را می گویم به شما، به درستی که گذاشته نمی شود در این مکان سنگی بر سنگی مگر خراب می شود؛ پس نشست بر کوه زیتون و آمدند به خدمت او شاگردان در خلوت و گفتند: بگو به ما که در چه زمان می شود این، و علامت آمدن تو و آخر شدن زمان چیست؟ یسوع در جواب گفت که، نظر کنید که گمراه نکند شما را

کسی؛ بسیاری می آیند به نام من و می گویند ما مسیحیم و گمراه می کنند بسیاری از مردمان را. چون شنیدید خبر جنگهایی که خواهد شد نظر کنید که مضطرب نشوید؛ پس ناچار است که این وقایع واقع شود؛ لیکن در آن وقت، هنگام آخر شدن زمان نشده، و هرآینه خواهند ایستاد گروهی بر روی گروهی و اهل مملکتی بر روی اهل مملکتی و به هم می رسد خوفی و گرسنگی و اضطرابی در همه شهرها، و این بلاها مانند اول درد زاییدن زن است (۱۲۵). در آن وقت می گیرند شما را و می برند به جای تنگ و می کشند شما را و همه مردم با شما دشمنی می کنند، و در آن وقت شک می کنند بسیاری از مردمان، و می گیرد و می دهد بعضی از شما بعضی را به دشمن، و عداوت می کنند بعضی از شما با بعضی، و بهم می رسند بسیاری از مدعیان پیغمبری که دروغگویند و گمراه می کنند بسیاری را؛ و به علت بسیاری گناه کم می شود دوستی از بسیاری؛ و کسی که صبر کند تا آخر نجات خواهد یافت، و بشارت دهنده بشارت خواهد داد به بهشت جمیع طوایف را در همه شهرهای مسکون؛ و در آن وقت آخر می شود زمان؛ و چون دیدید کسی را که نجس (۱۲۶) و خراب کننده شهرها است، و مذکور است در کتاب دانیال پیغمبر به این وصف که خواهد ایستاد آن نجس در مکان پاک؛ در این وقت باید که بفهمد و بشناسد آن نجس را خواننده کتاب؛ در این هنگام گروهی که یهوذا باشند بگریزند به جانب کوهها، و کسی که در بالای بام باشد فرود نیاید که بردارد آنچه در خانه است، و کسی که در صحرا باشد متوجه نشود به عقب خود تا بر دارد جامه خود را؛ وای در آن ایام بر زنان حامله و زنان شیر دهنده؛ بسیار نماز گذارید تا به برکت نماز چنین شود که گریختن شما در آن روزها در زمستان (۱۲۷) و شنبه نباشد، و زود باشد که به هم رسد تنگی عظیم که به هم نرسیده باشد مانند آن از اول خلق عالم تا حال، و بعد از این نیز به هم نرسد؛ و زمان این تنگی اگر کوتاه نمی بود خلاص نمی شد هیچ صاحب بدنی، لیکن به جهت برگزیدگان کوتاه شد این روزها؛ در آن وقت، اگر به شما گوید کسی که، مسیح در اینجاست یا در آنجا، پس تصدیق او مکنید و زود باشد که برخیزند مسیحان و پیغمبران دروغگو، و داده شوند معجزات بزرگ، و گمراه کنند مردمان نیک را اگر قدرت یابند. اینک من آمدم و خبر دادم شما را، پس اگر بگویند به شما که مسیح در بیابان است، بیرون مروید؛ و اگر بگویند که در

جاهایی پنهان است باور مکنید و چنانکه برق بیرون می آید از مشرق، پس دیده می شود در مغرب؛ همچنین می باشد آمدن ابن البشر به جهت آنکه در جایی که می باشد بدن، در آنجا جمع می شود مرغان گوستخوار؛ و بعد از تنگی آن روزها، به اندک زمانی تاریک شود آفتاب، و روشنی ماه به ما داده نشود و ستاره ها از آسمان فرو ریزند و قوت های (۱۲۸) آسمانی مضطرب شوند و در این وقت ظاهر شود علامت ابن الانسان در آسمان و نوحه کننده همه طوایف زمین، و خواهید دید ابن الانسان را که می آید بر روی ابر آسمانی با ملایک و بزرگی بسیار و می فرستد فرشتگان خود را تا نفع در صورهای عظیم نموده، جمع کنند پسندیدگان ابن الانسان را در هر مکانی که باشند از روی آسمانها تا منتهای شهرهای زمین به وسیله چهارباد (۱۲۹)؛ از درخت انجیر می فهمید این راهرگاه نرم شود شاخه ها و بیرون آید برگهای آن؛ می دانید که تابستان نزدیک شده؛ همچنین هرگاه ببینید همه این علامات را، بدانید که نزدیک شده است آمدن مسیح بر در خانه های شما. حق را می گویم به شما، به درستی که این گروه زایل (۱۳۰) نمی شوند تا واقع شود این علامتها تمام؛ و آسمان و زمین زایل می شوند و سخن من زایل نمی شود.

فصل هفتاد و نهم

اما آن روز و آن ساعت را نمی داند کسی از بشر و فرشتگان آسمان مگر پدر؛ و به طریقی که طوفان در زمان نوح آمد، ظهور ابن الانسان نیز چنین است؛ برای آنکه پیش از وقت طوفان می خوردند و می آشامیدند و زن می خواستند و زنان شوهر می کردند تا روزی که داخل شد نوح به کشتی، و خبردار نگشتند تا آمد طوفان و غرق کرد ایشان را؛ همچنین می باشد در زمان آمدن ابن الانسان، و در آن وقت می باشد دو کس در صحرا، پس گرفته می شود یکی و گذاشته می شود دیگری و دو زن به سنگ آسیا گندم آرد می کنند، پس گرفته می شود یکی و گذاشته می شود دیگری، شبها بیدار باشید به جهت آنکه نمی دانید که در کدام ساعت می آید پروردگار شما؛ و بدانید اگر صاحب خانه داند که در کدام خواب او دزد می آید، بیدار می نشیند و نمی گذارد که بشکافد دزد دیوار خانه او را؛ از این جهت مهیا باشید برای آمدن ابن الانسان در ساعتی که نمی دانید آن ساعت را.

فصل هشتماد

کیست که دیده باشد غلام امین دانایی که صاحب او موکل کرده باشد او را بر این که خوراکی به اهل خانه او دهد؟ خوشا حال آن بنده وقتی که بیاید آقای او و ببیند که به فرموده او عمل نموده؛ حق را می‌گوییم به شما؛ آقا، غلام چنین را معتمد دانسته و تمام مال خود را به تصرف او می‌دهد، پس اگر گوید غلامی که بدکار باشد، که، آقای من دیر می‌آید و شروع کند در زدن غلامان دیگر، و مجلس کند با شرابخواران، و با ایشان خورد و آشامد؛ پس بیاید آقا در روزی و ساعتی که غلام گمان نداشته و ندانسته باشد، پس دو پاره می‌کند غلام را از کمر، و می‌گرداند بهره او را با ریاکاران در جایی که می‌باشد در آنجا گریه و آواز ساییدن دندان.

فصل هشتماد و یکم [باب بیست و پنجم]

در این هنگام ملکوت آسمانها مانند ده دختر باکره است که بردارند چراغهای خود را و بیرون روند برای دیدن عروس و پنج دختر نادان باشند و پنج دختر دانا، پس نادانان بردارند چراغها را و با خود روغنی برندارند، و پنج دختر دانا بردارند روغنی در ظرفی با چراغهای خود، و چون عروس دیر کند ده دختر به خواب روند و نصفی از شب گذشته، آوازی شنوند که اینک عروس آمد، بیرون آید برای دیدن عروس؛ در این وقت، برخیزند دختران و چراغهای خود را مزین کنند، پس بگویند دختران نادان به دختران دانا که از روغن خود به ما دهید که چراغهای ما خاموش شده؛ دختران دانا در جواب گویند که ما آنقدر روغن نداریم که بس باشد ما و شما را، ولیکن بروید نزد روغن فروشان و روغن بخرید؛ و چون به خریدن روغن روند، آید عروس و دختران دانا داخل شوند با عروس به خانه عروسی و بسته شود در خانه، و در آخر، آیند باقی دختران و گویند ای پروردگار، ای پروردگار! بگشا در را برای ما، پس جواب گوید، و گوید حق را می‌گوییم، به درستی که من نمی‌شناسم شما دختران را، بیدار باشید در این وقت، پس به درستی که شما آن روز و آن ساعت را نمی‌دانید.

فصل هشتماد و دوم

مانند آدمی که خواهد به سفر رود، پس طلب کند غلامان خود را و دهد به ایشان مال خود

را، پس بدهد پنج وزنه به یکی و دو وزنه به دیگری و یک وزنه به دیگری، به هر یک از ایشان بدهد به قدر توانایی خود و در آن ساعت به سفر رود، پس غلامی که پنج وزنه دارد، رود و به آن پنج وزنه تجارت کند و پنج وزنه دیگر ربح تحصیل نماید، و همچنین غلامی که دو وزنه گرفته، دو وزنه ربح پیدا کند؛ و اما غلامی که یک وزنه گرفته رود و گوی کند و نقره آقا را در آن گو دفن کند و بعد از مدتی آقا آید و محاسبه نماید با غلامان، پس آید غلامی که پنج وزنه گرفته و دهد پنج وزنه دیگر و گوید: ای آقا! پنج وزنه دادی به من و این پنج وزنه دیگر است که سود به هم رسانیده‌ام، پس گوید آقا که، نیکو کرده‌ای ای بنده شایسته! امین یافتم تو را در مال کم، الحال امین می‌کنم تو را بر مال بسیار، بدانکه خوشدل است از تو آقای تو؛ پس آید غلامی که دو وزنه گرفته و گوید: ای آقا! دو وزنه دادی به من و اینک دو وزنه دیگر نفع تحصیل نموده‌ام، پس گوید آقا: نیکو کردی ای بنده صالح! یافتم تو را امین در مال کم، الحال به دست تو دهم مال بسیار، بدان که آقای تو از دست تو خوشنود است. بعد از آن آید غلام عاجز که یک وزنه گرفته و گوید: ای آقا! می‌دانستم که تو در کارهای خود ایستادگی و شدت می‌نمایی و درو می‌کنی آنچه نکاشته‌ای و حاصل جمع می‌کنی از جایی که تخم نیفشانده‌ای، پس ترسیدم و دفن کردم مال تو را در زمین، اینک مال تو با من است. پس آقا در جواب گوید که، ای بنده بد کار کاهل! تو می‌دانستی که من نکاشته می‌دروم و تخم نیفشانده جمع می‌کنم؛ سزاوار بود که این نقره را در خوان صرافان گذاری تا بعد از آمدن از ایشان بگیرم آن را با سود آن، بگیرید از این غلام وزنه را و بدهید به غلامی که ده وزنه نزد اوست زیرا که هر که دارد (۱۳۱)، عطا کرده می‌شود به او و زیاد کرده می‌شود عطای او، و هر که ندارد گرفته می‌شود از او آنچه دارد و غلام عاجز را ببند ازید در تاریکی عظیم که در آنجا می‌باشد گریه و آواز ساییدن دندان از حسرت.

فصل هشتاد و سوم

هرگاه بیاید ابن‌الانسان در بزرگی خود، و فرشتگان با او باشند، می‌نشینند بر کرسی بزرگی خود، و جمع می‌شوند نزد او همه مردم، پس جدا می‌کند بعضی را از بعضی چنانکه جدا

می‌کند شبان، برّه را از بزغاله و می‌گذارد بره را در طرف راست خود و بزغاله را در طرف چپ؛ در این وقت می‌گوید پادشاه (۱۳۲) به جماعتی که در طرف راست اویند که، بیایید نزد من ای طلب کنندگان برکت پدر من! متصرف شوید پادشاهی را که مهیا شده است برای شما پیش از خلق عالم، برای آنکه من گرسنه شدم؛ پس طعام دادید مرا و تشنه شدم پس سیراب گردانیدید مرا؛ و غریب بودم، پس جا دادید مرا؛ و برهنه بودم، پس پوشانیدید مرا؛ بیمار بودم، پس به عیادت من آمدید؛ و محبوس بودم، پس آمدید نزد من. در این وقت جواب می‌گویند صدیقان که، ای پروردگار! کجا دیدیم ما تو را گرسنه تا طعام دهیم به تو، و کجا دیدیم تو را تشنه تا سیراب کنیم تو را، و کجا دیدیم تو را غریب تا جا دهیم تو را، و کجا دیدیم تو را برهنه تا پوشانیم تو را، کجا دیدیم تو را بیمار و یا محبوس، تا آمده باشیم نزد تو؟ جواب می‌گوید پادشاه که، حق را می‌گویم به شما، به درستی که آنچه کرده‌اید با یکی از برادران من، یعنی این گروه کوچک، پس آن را با من کرده‌اید، و می‌گوید به گروهی که در طرف چپ اویند که، بروید از پیش من ای ملاعین به سوی آتش دایمی که آماده شده است برای شیطان و لشکر شیطان؛ گرسنه شدم طعام ندادید مرا؛ تشنه شدم، آب ندادید به من؛ و غریب بودم پس جان دادید مرا؛ و برهنه بودم پس پوشانیدید مرا؛ و بیمار و محبوس بودم، به دیدن من نیامدید؛ پس جواب می‌گویند که، ای پروردگار! کجا دیدیم تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا محبوس تا خدمت تو نکرده باشیم؟ پس می‌گوید پادشاه در جواب ایشان که، حق را می‌گویم به شما، زیرا که خدمت نکردید این گروه کوچک را و مرا نیز، پس این جماعت می‌روند به عذاب دایم و صدیقان می‌روند به جانب زندگی دایم.

فصل هشتاد و چهارم [باب بیست و ششم]

چون تمام کرد یسوع این سخن را، گفت به شاگردان خود که، دانسته‌اید که بعد از این به دو روز، عید فصح (۱۳۳) خواهد بود و ابن‌الانسان به دست داده می‌شود تا صلب کرده شود. در آن وقت جمع شدند سرکردگان کاهنان و نویسندگان و مشایخ طوایف در خانه رئیس کاهنان که او را قیافا می‌گفتند؛ پس مشورت کردند برای گرفتن یسوع به اینکه مکر و حيله نموده او را

بگیرند و به قتل رسانند. و گفتند: باید که این در روز عید نباشد برای آنکه مبادا این گروه شورش کنند.

فصل هشتاد و پنجم

و یسوع در ده عَنبَا در خانه سمعان ابرص بود که آمد زنی و با او بود شیشه عطری پر قیمت، پس ریخت آن را بر سر یسوع، و یسوع نشسته بود، چون شاگردان این را دیدند خشمناک شده گفتند به زن که، چرا تلف کردی مال را؟ بایست که این شیشه عطر فروخته شود به قیمت بسیار و داده شود به فقرا؛ پس دانست یسوع و گفت: چرا سرزنش می کنید این زن را؟ کرده است با من کاری نیکو؛ فقرا و مساکین در هر وقت با شما هستند و اما من پس نیستم نزد شما در هر وقتی، ریخت این زن عطر را بر بدن من و کرد این را برای دفن من؛ حق را می گویم به شما، به درستی که هر جا ندا کرده شود به این بشارت، در همه عالم گفته می شود آنچه این زن کرده برای ذکر خیر او.

فصل هشتاد و ششم

در این وقت آمد یکی از دوازده نفر که نام او یهوذای اسخریوطی بود نزد سرکردگان کاهنان و گفت به ایشان که، چه چیز به من می دهید تا تسلیم کنم یسوع را به شما؟ پس مهیا کردند برای او سی عدد نقره (۱۳۴)، و از آن وقت یهوذای اسخریوطی در طلب حيله بود برای دادن یسوع به یهودان.

فصل هشتاد و هفتم

و در روز اول افطار آمدند شاگردان به خدمت یسوع و گفتند: کجا را اراده می کنی که مهیا کنیم برای تو تا بخوری فصیح (۱۳۵) را در آنجا؟ گفت یسوع: بروید به شهر نزد فلان شخص و بگویید به او که، معلم می گوید که، زمان رفتن من نزدیک شده است و نزد تو می کنم افطار فصیح را با شاگردان خود، پس کردند شاگردان چنانکه امر کرده بود ایشان را و مهیا کردند فصیح را.

فصل هشتاد و هشتم

چون شام شد، نشست یسوع با دوازده شاگرد، و در وقتی که شاگردان چیز می خوردند گفت: حق را می گویم به شما، به درستی که یکی از شما دوازده نفر می دهید مرا به یهود. پس شاگردان اندوهناک شدند و شروع کردند هر یک و می گفتند که، شاید من باشم ای پروردگار! یسوع گفت: آن کسی که دست او با من در کاسه است می دهد مرا به دست یهود، و ابن الانسان می رود چنانکه نوشته شده است برای او، وای بر آن کس که می دهد ابن الانسان را به دست یهود، بهتر بود برای او اگر زاییده نمی شد. در جواب، یهوذا که دهنده اوست به یهود، گفت: که شاید من باشم ای معلم؟ گفت یسوع که، تو گفته ای که مرا به ایشان دهی.

فصل هشتاد و نهم

و در وقتی که چیز می خوردند، برداشت یسوع نانی و شکر کرد خدای را و شکست نان را و داد به شاگردان و گفت: بگیری این نان را و بخورید، این جسد من است و برداشت جامی و شکر کرد خدای را و داد به ایشان و گفت: بیاشامید از این جام همه شما، برای آنکه این خون من است و آن عهدی (۱۳۶) است تازه که می ریزند آن را مردمان بسیار برای آمرزش گناهان؛ می گویم به شما که، من نمی آشامم از این وقت فشرده درخت انگور را تا روزی که می آشامم آن را با شما تازه در ملکوت پدرم.

فصل نودم

پس تسبیح کردند و بیرون رفتند به سوی کوه زیتون؛ آنگاه گفت یسوع به ایشان که، شما همگی شک می کنید در من در این شب، جهت آنکه نوشته شده است که من می زنم شبان را، پس متفرق می شوند گوسفندان گله؛ و هرگاه برخیزم پیش از شما، می روم به سوی جلیل؛ در جواب گفت بطرس (۱۳۷) که، اگر شک کنند همه ایشان در تو، من شک نمی کنم. گفت یسوع که، حق را می گویم به تو، به درستی که در این شب پیش از اینکه بانگ دهد خروس، انکار می کنی مرا سه مرتبه، گفت بطرس که، اگر باید که کشته شوم انکار تو نمی کنم و چنین گفتند همه شاگردان.

فصل نود و یکم

در این وقت آمد یسوع با ایشان به سوی دهی که آن را جمسانیه می‌نامیدند و گفت به شاگردان که، بنشینید در اینجا تا من بروم و در آنجا نماز گزارم و با خود برد بطرس و دو پسر زبدی را، و شروع در اندوه و خون نمود گفت که، نفس من اندوهناک است، تا وقت مردن مکث کنید در اینجا و بیدار باشید با من، و به اندک مسافتی دور شد و افتاد به سجده تا نماز کند و گفت در نماز: ای پدر! اگر تواند شد که از من بگذرد آشامیدن (۱۳۸) این جام، پس بگذران از من، و نیست این خواهش من لیکن به خواهش (۱۳۹) توست؛ و آمد به نزد شاگردان پس یافت ایشان را در خواب؛ گفت به بطرس که، آیا نمی‌توانید که بیدار باشید با من یک ساعت؟ بیدار باشید و نماز گزارید تا داخل نشوید در آزمایشها، و روح بشارت داده شده و بدن ضعیف است؛ و مرتبه دوم رفت و نماز کرد و گفت ای پدر! اگر نتواند شد که بگذرد از من این جام، به اینکه بیاشامم، پس باید که واقع شود خشنودی تو، و باز آمد، پس یافت شاگردان را در خواب برای آنکه (۱۴۰) چشمهای ایشان سنگین شده بود؛ پس گذاشت ایشان را و رفت به نماز و گفت سخن اول را، و باز گردید به نزد شاگردان و گفت: الحال بخوابید و استراحت (۱۴۱) کنید به تحقیق که نزدیک شده وقت، و ابن‌الانسان داده می‌شود به دست گنه‌کاران؛ برخیزید تا برویم، به تحقیق که نزدیک شده کسی که می‌دهد مرا به ایشان.

فصل نود و دوّم

و در وقتی که یسوع سخن می‌گفت، آمد یهوذا که یکی از دوازده نفر بود و با او جمعی کثیر بودند با شمشیرها و عصاها از جانب سرکردگان کاهنان و بزرگان و پیران یهود، و آن کسی که داد یسوع را به ایشان، علامتی به ایشان گفت و آن علامت این بود که، آن کسی که می‌بوسم او را یسوع است، بگیری او را؛ و همان وقت آمد به نزد یسوع و گفت: سلام بر تو ای معلم! و بوسید او را؛ پس گفت یسوع که، ای یهوذا! از برای بوسیدن آمدی؟ فی‌الحال آمدند یهود و گذاشتند دستهای خود را بر یسوع و گرفتند او را؛ در این وقت یکی از کسانی که با یسوع بودند دراز کرد دست و برهنه کرد شمشیر خود را، و زد به غلام سر کرده کاهنان و انداخت

گوش راست او را؛ گفت به او یسوع که، باز گردان شمشیر را به غلاف، برای آنکه هر کس بر می دارد شمشیر را، به شمشیر هلاک می شود؛ آیا گمان تو این است که من نمی توانم خواست از پدر خود تا بفرستد برای من بیشتر از دوازده نفر طایفه ای از فرشتگان، ولیکن چگونه تمام می شود آنچه نوشته و مقدر شده، و سزاوار است که واقع شود؟ و در این وقت گفت یسوع به گروه یهود که، مانند دزد بیرون آمده اید به جانب من با شمشیرها و عصاها تا بگیری مرا، و هر روز من نزد شما در هیکل نشسته بودم و تعلیم می کردم و نمی گرفتید مرا، لیکن این واقع شد تا تمام شود آنچه پیغمبران نوشته بودند. در این وقت شاگردان گذاشتند او را و گریختند، و جماعتی که گرفته بودند یسوع را بردند یسوع را و بردند او را به نزد قیافا سرکرده کاهنان در وقتی که جمع شده بودند نویسندگان و پیران، و در عقب یسوع رفت بطرس، اما دورتر می رفت تا آمد بطرس به خانه سرکرده کاهنان و داخل شد به اندرون خانه و نشست با آن لشکر و انتظار می کشید تا ببیند که آخر چه خواهد شد.

فصل نود و سوم

و سرکرده کاهنان و پیران و اهل مجلس طلب می نمودند که شاید کسی بر یسوع تهمتی گوید و بر آن شهادت دهد تا به این سبب بکشند یسوع را؛ و اول نیافتند چنین کسی تا آخر الامر آمدند گواهی دهندگان به دروغ، و آمدند در آخر دو کس و گفتند که، یسوع گفت که، من قدرت دارم بر اینکه خراب کنم هیکل (۱۴۲) خدا را و بسازم در سه روز، پس برخاست سرکرده کاهنان و گفت به یسوع که، آیا جواب نمی گویی از آنچه گواهی می دهند بر تو؟ و یسوع ساکت بود. پس گفت به او سرکرده کاهنان که، قسم می دهم تو را به خدای زنده که نگفتی به ما که تو مسیحی پسر خدای زنده؟ گفت به او یسوع که، تو گفتی (۱۴۳) و باز می گویم به شما که، الحال خواهید دید ابن الانسان را نشسته در جانب راست قوت (۱۴۴) و بر ابر آسمانی سوار گردیده می آید؛ پس سرکرده کاهنان درید جامه خود را و گفت که، کفر گفت، چه احتیاج است ما را به گواهان؟ اینک شنیدید کفر او را، چه فکر می کنید؟ جواب گفتند آن گروه که، این مستحق کشتن است. در آن وقت آب دهن بر روی یسوع انداختند و دست بر

روی او زدند و زدند او را، و گفتند: خبر ده (۱۴۵) ما را ای مسیح! کیست آنکه دست زد بر روی تو؟ و بطرس در میان خانه نشسته بود در بیرون آن مجمع؛ پس آمد به نزد او کنیزی و گفت: تو با یسوع جلیلی بودی؟ بطرس انکار نمود در حضور ایشان و گفت: من نمی دانم که چه می گویند؟ و بیرون آمد بطرس به در خانه، پس دید او را زنی دیگر و گفت به جمعی که در آنجا بودند که، این مرد با یسوع ناصری بود، بطرس باز انکار کرد و قسم خورد که من نمی شناسم این مرد را؛ و بعد از اندک زمانی بیرون آمدند استادگان و گفتند به بطرس که، راست است که تو از ایشان و سخن گفتن رسوا می کنی تو را؟ در این وقت بطرس آغاز بد گفتن به یسوع نمود، قسم یاد کرد که من این مرد را نمی شناسم. و همان وقت خروس بانگ داد؛ پس به یاد بطرس آمد سخنی که یسوع با او گفته بود که، پیش از اینکه خروس بانگ دهد انکار می کنی مراسم مرتبه؛ پس بیرون آمد بطرس از آن خانه و گریست گریستنی تلخ.

فصل نود و چهارم [باب بیست و هفتم]

چون صبح شد مشورت کردند سرکردگان کهنه و پیران آن گروه که بکشند یسوع را، پس بستند و بردند او را و سپردند به بیلاطس سردار؛ و چون دید یهوذایی که نشان داده بود یسوع را که کشته می شود یسوع، پشیمان شد و پس داد سی عدد نقره را به سرکردگان کهنه و پیران، و گفت که، بد کردم در دادن خون پاکیزه؛ پس گفتند که، نیست بر ما چیزی (۱۴۶)، تو بیناتری؛ پس انداخت آن نقره را در هیكل و رفت و برگلوی خود ریسمانی محکم پیچیده و خود را کشت. پس برداشتند سرکردگان کهنه آن نقره را و گفتند: حلال نیست بر ما که داخل کنیم این نقره را در خانه قربانی (۱۴۷) برای آنکه قیمت خون است. و مشورت کردند پس خریدند به آن نقره از کوزه گری، مزرعه ای به جهت مقبره غریبان؛ و برای این است که نامیده شده آن زمین به مزرعه خون تا به حال. در این هنگام تمام شد آنچه خبر داده بود ارمیای پیغمبر که گرفتند سی نقره را قیمت خون پاک که شرط کرده بودند بر او بنی اسرائیل، و صرف کردند آن نقره را در مزرعه ای که صاحب آن کوزه گری بود، چنانکه فرموده بود به من پروردگار؛ پس ایستاد یسوع در برابر سردار؛ سردار از او پرسید که، تو پادشاه یهودی؟ گفت یسوع که، تو

گفتی؛ و در باب آنچه سرکردگان کاهنان و پیران نسبت به او می‌گفتند جواب نگفت؛ پس گفت بیلاطس، که آیا نمی‌شنوی آنچه گواهی می‌دهند بر ضرر تو؛ در جواب هیچ نگفت؛ پس سردار بسیار تعجب کرد.

فصل نود و پنجم

و بود عادت آن سردار اینکه خلاص می‌کرد از زندان در هر عیدی یک اسیر؛ و خود تعیین آن اسیر ننموده، هر اسیر را که مردمان اراده می‌نمودند مرخص می‌نمود؛ و ایشان را اسیری بود باراباس نام؛ در وقتی که جمع شده بودند، گفت بیلاطس که، کدامیک از این دو اسیر را می‌خواهید خلاص کنم، باراباس یا یسوع را که نام او مسیح است؟ برای آنکه بیلاطس دانسته بود که ایشان به زندان سپرده‌اند مسیح را از روی حسد؛ و نشست بیلاطس بر تخت حکومت و فرستاد به نزد او زن او که، بپرهیز از این صدیق عابد که من در این روز بسیار دردناک شدم به جهت او در خواب، و سرکردگان کاهنان و پیران به مردم گفتند که، سؤال کنید از بیلاطس که باراباس را خلاص کند و هلاک کند یسوع را. و باز گفت سردار که، کدامیک از این دو اسیر را رها کنم برای شما؟ گفتند: باراباس را؛ گفت که چه کنم با یسوع که او را مسیح می‌نامند؟ گفتند: بر دار باید زد او را. گفت بیلاطس که، چه بد کرده؟ پس فریاد آن گروه زیاد شد و گفتند که، بردار باید زد یسوع را؛ چون دید بیلاطس که نفع نمی‌کند و زیاد می‌شود شورش، طلبید آبی و شست دستهای خود را در برابر آن گروه و گفت: من از خون این صدیق بیزارم و شما بیناترید. جواب گفتند همه آن گروه که، خون او بر ما و بر فرزندان ما می‌باشد؛ پس خلاص کرد باراباس را و تازیانه زد بر یسوع و داد او را که بر دار زنند.

فصل نود و ششم

در این وقت گرفتند لشکر سردار، یسوع را و بردند به جانب ابر و طور یون (۱۴۸) و جمع شدند به سر او لشکر، و کردند جامه او را، و پوشانیدند به او جامه سرخی و ساختند تاجی از خار و بر سر او نهادند و نی به دست راست او دادند. بعد از آن می‌نشستند بر زانوهای خود در

پیش روی او و استهزا می کردند بر او و می گفتند: سلام بر تو ای پادشاه یهود! و آب دهان بر روی او می انداختند، و بر می داشتند نی را و می زدند بر سر او، و بعد از استهزا، کنندند از او جامهٔ سرخ را و پوشانید به او جامه [ای] که پیشتر پوشیده بود؛ و بردند او را تا بر دار زنند. در وقتی که بیرون رفتند دیدند مردی را از اهل ده که نام او سمعان بود؛ پس بر او جبر کردند تا بردارد چوب دار را، و آوردند او را به مکانی که نام آن جاجله (۱۴۹) بود و جاجله به معنای مجموعه است. و دادند به او شرابی که آمیخته بود به زهره (۱۵۰) گاو، پس چشید یسوع آن را و نمی خواست که بیاشامد، و چون او را بردار زدند، قسمت کردند جامهٔ او را میان خود، و قرعه زدند بر آن، تا تمام شود آنچه نقل شده از پیغمبر که گفته: قسمت می کنند میان خود جامهٔ مرا و بر لباس من قرعه می زنند؛ و نشستند در آنجا تا محافظت کنند او را، و گرفتند تخته و نوشتند بر او و گذاشتند تخته را در بالای سر او، و در آن تخته نوشته بود که، این یسوع پادشاه یهود است. بر دار زدند با یسوع دو دزد را، یکی از راست و یکی از چپ او؛ و گروهی که از آنجا می گذشتند کفر می گفتند و سر خود را حرکت داده می گفتند: ای خراب کنندهٔ هیکل و بنا کنندهٔ آن در سه روز! خلاص کن خود را اگر تو پسر خدایی؛ فرود آی از دار؛ و همچنین سرکردگان کاهنان و نویسندگان و پیران و فریسیین استهزا می کردند، و می گفتند: خلاص کرد دیگران را و نمی تواند که خلاص کند جان خود را، اگر این پادشاه بنی اسرائیل است فرود می آید از دار تا ایمان بیاوریم به او؛ و اگر توکل بر خدا کرده بود بایست که خدا او را نجات دهد، و اگر خدا او را دوست می داشت، برای آنکه می گفت که من هستم پسر خدا، نجات می داد او را؛ و دزدانی که با او بر دار زده بودند نیز سرزنش او می کردند؛ و در ساعت ششم (۱۵۱) تمام روی زمین تاریک شد تا ساعت نهم.

فصل نود و هفتم

چون ساعت نهم شد فریادی عظیم کرد یسوع و گفت: الوی، الوی، لیما صافختانی؛ و معنی این عبارت، این است که الهی، الهی، به چه جهت وا گذاشتنی مرا؟ پس جمعی از استادگان شنیدند آواز او را و گفتند: یسوع می طلبد (۱۵۲) ایلیا را؛ و در آن وقت دوید یکی از

ایشان، و برداشت اسفنج (۱۵۳) و آن را پر کرد از سرکه و بر سر نی گذاشت و آشامید آن را یسوع، و باقی آن گروه گفتند که بگذارید او را تا ببینیم آیا ایلیا می آید برای نجات دادن او یا نه، پس فریاد کرد یسوع، فریاد بلندی و سپرد روح را.

فصل نود و هشتم

و شکافته شد پرده ای که در هیكل در آویخته بود به دو پاره از بالا تا به زیر، و زمین لرزید و سنگها شکافته شد و قبرها سرباز شد و بسیاری از بدنهای مقدسان و پاکان که در قبرها خوابیده بودند از قبرها برخاستند و بیرون آمدند و داخل شهر مقدس شدند، و ظاهر شدند بر مردم بسیار؛ و اما سر کرده صد نفر و گروهی که با او محافظت یسوع می کردند، چون دیدند زلزله را و آنچه واقع شد، بسیار ترسیدند و گفتند: راست است که این پسر خداست؛ و بودند در آنجا زنان بسیار که از دور نظاره می کردند، و ایشان زنانی بودند که با یسوع آمده بودند از جلیل تا خدمت او کنند، و بودند از جمله آن زنان مریم مجدلانیه (۱۵۴) و مریم مادر یعقوب و مادر یوسف و مادر دو پسر زبدی.

فصل نود و نهم

چون شب شد مرد توانگری از رامه که نام او یوسف و شاگرد یسوع بود آمد به نزد بیلاطس، و سؤال کرد که بدهند به او جسد یسوع را، پس امر کرد بیلاطس که بدن یسوع را به او بدهند. پس گرفت یوسف جسد را و پیچید به لفافه های پاکیزه، و گذاشت او را در قبری که برای خود تازه ساخته و از سنگ تراشیده بود. بعد از آن حرکت داد سنگ عظیمی را و انداخت بر سر قبر و رفت. و نشسته بودند مریم مجدلانیه و مریم مادر یعقوب در پیش قبر؛ و روز بعد از جمعه جمع شدند سرکردگان کاهنان و فریسیین و آمدند به نزد بیلاطس و گفتند: ای آقا! به یاد ما آمد که این گمراه می گفت، وقتی که زنده بود، که بعد از سه روز زنده می شوم، پس بفرما تا در خانه ای که قبر در آنجاست ببندند تا روز سیّم، تا مبادا بیایند شاگردان او و بدزدند او را و بگویند در میان مردم که، یسوع برخاست از میان مردگان و زنده شد؛ پس گمراهی به هم رسد

بدتر از اول. گفت بیلاطس که، نزد شما پاسبانان هستند، بروید و محافظت کنید قبر را، چنانکه می‌دانید. پس ایشان رفتند و در خانه‌ای که قبر در آن بود بستند و سنگ را مهر کردند با پاسبانان.

فصل صدم [باب بیست و هشتم]

در شب شنبه (۱۵۵)، صباح یکشنبه آمدند مریم مجدلانیه و مریم دیگر تا ببینند قبر را؛ و بود زلزله عظیم، زیرا که فرشته پروردگار از آسمان آمد و غلطانید سنگ را از در قبر و نشست بر بالای آن؛ و آن فرشته مانند برق دیده می‌شد و جامه او سفید بود مثل برف؛ و از خوف آن فرشته حافظان و نگاهبانان قبر مضطرب و مانند مردگان شدند. گفت آن فرشته به زنان که، مترسید، به تحقیق که دانسته‌ام که طلب می‌کنید شما یسوع مصلوب را؛ نیست یسوع در اینجا، بلکه برخاست چنانکه خود گفته بود، بیاید ای زنان و ببینید مکانی را که پروردگار در آن بوده و زود بروید و بگویید به شاگردان یسوع که، یسوع برخاست از میان مردگان و رفت پیش از شما به جلیل، و در آنجا می‌بینید او را. من گفتم به شما ای زنان! پس بیرون آمدند آن دو زن از قبر در کمال سرعت با خوف و خوشحالی عظیم، و رفتند که خبر دهند شاگردان یسوع را. و چون رفتند، ظاهر شد بر آن دو زن یسوع و گفت: خوشحال باشید. پس گرفتند این دو زن پاهای او را و سجده او کردند. آنگاه گفت به آن دو زن که خوف مدارید و بروید و بگویید به برادران من که، بروند به جانب جلیل، و در آنجا می‌بینند مرا؛ چون رفتند این دو زن، جمعی از مستحفظان قبر، داخل شهر شدند و خبر دادند سرکردگان کاهنان را به آنچه شده بود؛ و جمع شدند پیران و با هم مشورت کردند که بدهند به سپاهی که حافظ قبر بودند چند درهم تا راضی کنند ایشان را، و گفتند به آن لشکر که، بگویید که شاگردان یسوع آمدند در شب و دزدیدند او را و مادر خواب بودیم، و هرگاه مذکور شود این سخن نزد سرکرده شما، راضی می‌کنیم او را و می‌گردانیم شما را بی‌تقصیر؛ پس گرفتند آن لشکر در هم‌های نقره را و گفتند به نحوی که سرکرده کاهنان به ایشان تعلیم کرده بود، و مشهور شد این سخن در میان یهود تا این زمان.

فصل صد و یکم

و یازده نفر از شاگردان رفتند به جانب جلیل، به سوی کوهی که امر کرده بود ایشان را یسوع؛ چون دیدند یسوع را، سجده کردند؛ و بعضی از ایشان شک کردند. و آمد یسوع و با ایشان گفت که، داده شد به من هر سلطنتی در آسمان و بر زمین؛ بروید الحال و همه مردمان را تعلیم کنید و عمادا دهید به نام پدر و پسر و روح القدس، و تعلیم کنید مردم را حفظ کردن آنچه من وصیت کرده‌ام به شما. و من هستم با شما در همه روزها تا انقضای عالم، آمین.

انجیل مرقس

به نام پدر و پسر و روح پاک خدای یگانه انجیلی که تألیف
نمود آن را پدری که بطریک و رسول و پاک است یعنی
ماری مرقس (۱) انجیلی

فصل اول: [باب اول]

ابتدای انجیل یسوع مسیح پسر خدا؛ چنانکه نوشته شده است در کتاب اشعیای پیغمبر که
من می فرستم فرشته خود را پیش روی تو تا هموار کند راه تو را در پیش روی تو؛ آواز بانگ
دهنده در بیابان که مهیا کنید راه پروردگار را و هموار کنید راههای او را. بود یوحنا معمدان
در بیابان و دعوت می کرد به معمودیه که خلائق را در آن غسل توبه می فرمود به جهت
آمرزش گناهان، و بیرون می آمدند به جانب او اهل ده یهوذا و جمیع اهل اورشلیم، و غسل
توبه می داد ایشان را در نهر اردن، در حالیکه اقرار می کردند به گناهان خود؛ و بود جامه یوحنا
از پشم شتر و بسته بود پوستی بر کمر و خوراک او مَلَخ و عسل صحرائی بود؛ و بشارت می داد
در حالیکه می گفت: آن کسی که می آید بعد از من، قوی تر است از من و قابلیت ندارم که خم
شوم برای باز کردن بند نعل او؛ من غسل می دهم شما را به آب، و او غسل می دهد شما را به
روح القدس. در آن ایام آمد یسوع از ناصره جلیل و در نهر اردن از دست یوحنا عمادا گرفت و

وقتی که از آب بیرون آمد، دید که آسمانها که شکافته شد و روحی مانند کبوتر فرود آمد بر او، و شنید صدایی از آسمانها که تو پسر منی و حبیب منی که به تو خوشنودم.

فصل دوم

در همان وقت بیرون برد یسوع را روح به جانب بیابان، و مکث نمود در بیابان چهل شبانه روز، و امتحان کرده می شد از شیطان؛ و او با حیوانات وحشی به سر می برد و فرشتگان خدمت او می کردند. و بعد از حبس یوحنا، آمد یسوع به جانب جلیل و دعوت می کرد به بشارت ملکوت خدا و می گفت که، زمانه تمام شده و نزدیک شده است ملکوت خدا، پس توبه کنید و ایمان بیاورید به انجیل و چون گذشت بر دریای جلیل دید سمعان و اندراؤس برادر او را که دامهای خود را می انداختند در دریا، چون هر دو صیاد بودند. پس گفت به ایشان که، متابعت کنید تا بگردانم شما را شکار کننده مردم، پس انداختند دامهای خود را فی الحال و با او رفتند. و چون رفت اندک راهی، دید یعقوب پسر زبُدی و یوحنا برادر او را نیز در کشتی که درست می کردند دامهای خود را؛ پس ایشان را در آن وقت دعوت کرد، پس گذاشتند پدر خود زبُدی را در کشتی با مزدوران و با او رفتند؛ و چون متوجه کفر ناحوم شد تعلیم می کرد در مجلسهای ایشان در روزهای شنبه؛ پس تعجب کردند از تعلیم کردن او، زیرا که تعلیم می کرد ایشان را مانند کسی که پادشاه باشد نه مانند نویسندگان ایشان.

فصل سوم

و بود در مجلسی از مجلسهای ایشان، مردی که در او بود روحی نجس (۲)؛ پس فریاد کرد و گفت: چکار است ما را با تو ای یسوع ناصری! آمده ای تا هلاک کنی ما را؛ شناخته ام که کیستی تو ای پاکیزه کرده شده خدا! و منع کرد او را یسوع و گفت: ببند دهان خود را و بیرون رو از این مرد، پس مضطرب کرد او را روح نجس و فریاد کرد و بیرون رفت از آن مرد، پس حیران شدند آن گروه و بعضی با بعضی می گفتند که، چیست این تعلیم تازه؟ زیرا که یسوع به حکومتی و سلطنتی امر می کند روح های نجس را به بیرون رفتن، پس اطاعت او را می کنند؛ و

مشهور شد خبر او در هر مکانی از قریهٔ جلیل، آنگاه بیرون آمد یسوع از آن مجلس و آمد به خانهٔ سمعان و اندراوس با یعقوب و یوحنا؛ پس دید مادر زن سمعان افتاده و تب شدیدی دارد. پس گفتند به یسوع که به جهت این زن کاری بکن. پس پیش آمد یسوع و برخیزاند زن را و گرفت دست او را و تب از او جدا شد و برخاست زن و مشغول خدمت ایشان شد. و چون وقت غروب آفتاب شد، آوردند نزد یسوع کسانی را که بیمار و دیوانه بودند، و اهل شهر همگی جمع شدند بر درخانه، پس شفا داد بسیاری از ایشان را که بدحال‌ترین مردم و مبتلا بودند به اقسام مرضها؛ و بیرون کرد شیطانهای بسیار را، و نمی‌گذاشت شیاطین را که سخن گویند به جهت آنکه می‌دانستند شیاطین که او یسوع است.

فصل چهارم

و در وقت سحر یسوع برخاست و بیرون رفت به جانب بیابان تا نماز بگذارد و سمعان و هر که با او بود، طلب می‌کردند یسوع را؛ چون یافتند، گفتند: همه مردم تو را می‌طلبند. گفت یسوع که، می‌روم با شماها به جای دیگر از دهات و شهرهای نزدیک تا دعوت کنیم زیرا به جهت آن آمده‌ام؛ و بشارت می‌داد در مجمع‌های ایشان در تمام جلیل و بیرون می‌کرد شیاطین را، پس آمد به خدمت او مردی که برص داشت و سجدهٔ او کرد و گفت: ای آقای من! اگر خواهی قدرت داری که پاک کنی مرا، پس رحم کرد بر او و دراز کرد دست خود را و رسانید به بدن او و گفت: خواستم پاکی تو را، پس پاک شو؛ فی الحال پاک شد از برص و رفت؛ و منع کرد یسوع او را از اظهار کردن این امر غریب و فرمود: به کسی مگو بلکه برو و بنمای خود را به کاهن و قربانی کن به عوض پاک شدن خود، چنانکه وصیت کرده موسی برای گواهی ایشان، پس قبول نکرد و مشهور کرد امر یسوع را نزد بسیاری از مردم به حدی که نتوانست یسوع که داخل شهری شود آشکار؛ پس آمد به بیابان و جمع شدند نزد او مردمان از هر جایی.

فصل پنجم [باب دوم]

و آمد به جانب کفرناحوم بعد از چند روز، چون شنیدند مردم که او در خانه‌ای است،

فی الحال جمع شدند بر سر او بسیاری از مردمان به حدی که آن خانه تنگی نمود بر ایشان؛ و یسوع با ایشان سخن می گفت؛ پس آوردند به خدمت او مخلّعی (۳) را، و چهار مرد او را برداشته بودند و از کثرت مردم نمی توانستند که بیاورند او را، پس شکافتند سقف خانه را که یسوع در آن بود، و فرود آوردند کرسی را که بر آن خوابیده بود. چون دید یسوع امانت و خوبی ایشان را، گفت به آن مرد که، ای فرزند! آمرزیدم گناهان تو را؛ و در آنجا بودند گروهی از نویسندگان؛ پس گفتند در دل خود که، کیست این که کفر می گوید؟ کی قادر است بر آمرزش گناهان غیر خدای یگانه؟ پس دانست یسوع به روح خدا آنچه در دل ایشان بود و گفت: چه چیز می گذرانید در دلهای خود، کدامیک آسانتر است؟ آیا گفته شود به این مبتلا که آمرزیدم خود گناهان تو را، یا گفته شود، برخیز و بردار کرسی خود را و برو تا دیده شود که سلطنت و حکومت ابن الانسان اینقدر هست در زمین که بیمارزد گناهان را؛ پس گفت: تو را می گویم ای مخلّع! برخیز و بردار کرسی خود را و برو به خانه خود، پس فی الحال برخاست و برداشت کرسی خود را و بیرون آمد در برابر همه آن گروه، پس حیران شدند و از بزرگی خدا فریاد زدند و گفتند: ما هرگز چنین چیزی ندیده ایم.

فصل ششم

پس بیرون آمد یسوع به جانب دریا و جمع شدند نزد او جمعی کثیر و تعلیم ایشان می کرد. و در وقت رفتن دید یسوع لاوی (۴) پسر حلفا را که بر جایی که عشور می کردند مال مردم را، نشسته؛ به او گفت که، با من بیا؛ پس برخاست لاوی و با او رفت. و روزی در خانه خود نشسته بود و با او بودند عشاران و گنه کاران بسیار و شاگردان او، بسیاری با او رفته به خانه، و همه نویسندگان و فریسیین نیز حاضر بودند؛ چون دیدند یسوع را که چیز می خورد و می آشامد با گنه کاران و عشاران، گفتند به شاگردان یسوع که، سبب چیست که معلم شما می خورد و می آشامد با گنه کاران و عشور گیرندگان؟ چون شنید یسوع این سخن را، گفت: احتیاج ندارند مردم صحیح به طبیب، لیکن طیب می خواهند کسانی که مبتلا گشته اند به مرضها. نیامده ام تا دعوت کنم نیکان را، بلکه دعوت کنم گنه کاران را به توبه کردن.

فصل نهم [باب سوم]

داخل شد یسوع بر گروهی و یافت در آنجا مردی را که دست او خشکیده بود، پس متوجه یسوع گردیده خواستند که شاید یسوع در روز شنبه آن مرد را شفا دهد تا بر او مؤاخذه و اعتراض کند که چرا در روز شنبه متوجه کاری شده، این مرد را شفا دادی؟ پس گفت یسوع به مردی که دستش خشکیده بود: برخیز در میان مجمع؛ و گفت به آن گروه که، آیا حلال است در روز شنبه کردن کارهای خوب یا بد؟ آیا نفسی خلاص شود یا هلاک شود؟ ایشان جواب نگفتند. پس از روی خشم به ایشان نظر کرد به سبب سنگینی دل‌های ایشان و گفت به آن مرد که، دراز کن دست خود را، پس دراز کرد دست را، ناگاه شفا یافته بود. پس بیرون رفتند فریسیین با اصحاب هیروُدس (۸) و با هم مشورت کردند در هلاک کردن یسوع.

فصل دهم

و یسوع و شاگردان رفتند به جانب دریا و با او رفتند جمعی کثیر از ده یهوذا و جلیل و اورشلیم و ادموم و عبر اردن و صور و صیدا؛ و شنیده بودند مردمان کارهایی را که یسوع کرده؛ پس آمدند به خدمت او و گفت به شاگردان خود که، بیاورند کشتی تا خود داخل آن شده این گروه به او زحمت نرسانند. پس شفا داد بسیاری را و مردم جمعیت کرده بودند تا از روی تبرک دست خود را به او رسانند. و جماعتی که بیمار بودند و روح‌های نجس با ایشان بود، هرگاه می‌دیدند او را، می‌افتادند در پیش روی او و می‌گفتند: تو پسر خدایی، و یسوع بسیار منع می‌کرد ایشان را و می‌گفت که، آشکار نکنند کارهای او را.

فصل یازدهم

و بالا رفت یسوع به کوه و طلبید دوستان خود را و آمدند به خدمت او، پس برگزید دوازده نفر را برای آنکه در خدمت او باشند و برای آنکه بفرستد ایشان را تا دعوت کنند در اطراف، و داد به ایشان سلطنتی بر شفا دادن بیماران و بیرون کردن شیاطین و نام نهاد سمعان را بطرس و آن دوازده کس بطرس و یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر یعقوب و نامید یسوع این دو کس

را بوانرجس (۹) که معنی آن این است: دو پسر رعد، و اندرواس و فیلیس و برثولوما و متی و ثوما و یعقوب پسر حلفا و تدأ (۱۰) و سمعان قانانی و یهوذای اسخریوطی که داد یسوع را به یهود و داخل شد یسوع به خانه و مردمان جمعیت نمودند به مثابه‌ای که قادر بر نان خوردن نبودند. چون شنیدند اصحاب یسوع که یسوع خود را داخل چنین کثرتی نموده از جای خود بیرون آمدند، تا یسوع را نگاه دارند، و گفتند که، یسوع سهو کرده و نویسندگان که آمده بودند از اورشلیم گفتند که، باعل زبول با یسوع است و به قوت شیاطین بیرون می‌کند شیاطین را؛ پس طلبید یسوع ایشان را و تکلم کرد به مثلها و گفت: چگونه می‌تواند شیطان بیرون کند شیطان را؟ و هر مملکتی که دو طایفه شدند و با یکدیگر مخالفت نمودند باقی نمی‌ماند، و هر گاه مخالفت بهم رسید میان اهل یک خانه، باقی نمی‌ماند آن خانه؛ پس اگر شیطان معارضه کند با شیطان و دو طایفه شوند، پس نمی‌توانند باقی ماند، بلکه منقضی می‌شود. نمی‌تواند کسی که داخل شود در خانه صاحب قوتی و غارت کند مال او را، مگر ببندد اول صاحب قوت را، پس غارت کند خانه او را.

فصل دوازدهم

حق را می‌گویم به شما، هر گناهی آمرزیده می‌شود برای اولاد آدم و دروغی که بر کسی گویند نیز آمرزیده می‌شود، و دروغ گویان بر روح القدس هرگز آمرزیده نمی‌شوند و ایشان سزاوارند عذاب دایمی را، زیرا که ایشان می‌گویند با روح القدس روحی نجس هست. بعد از آن آمدند مادر و برادران یسوع و استادند در بیرون و فرستادند کسی و طلبیدند او را؛ و آن گروه گرد او نشسته بودند. پس گفتند به یسوع که، مادر و برادران تو در بیرون، تو را می‌طلبیدند؛ جواب گفت که، کیست مادر و برادران من؟ و نظر کرد به گروهی که در دور او نشسته بودند و گفت: این جماعت مادر و برادران من اند و هر کسی که می‌کند خواسته خدا را، او برادر و خواهر و مادر من است؛ [باب چهارم] و شروع کرد به تعلیم در کنار دریا، و جمع شدند نزد او گروه بسیار و سوار شد به کشتی و نشست بر دریا، و مردم در کنار دریا بودند بر روی زمین؛ و یسوع تعلیم ایشان می‌کرد به مثلهای بسیار؛ و در اثنای تعلیم گفت که، بشنوید:

زراعت کننده‌ای بیرون آمد که زراعت کند؛ در وقتی که تخم می‌افشانند، بعضی افتاد در میان راه، پس آمد پرنده و خورد آن را، و بعضی افتاد بر سنگی صاف در جایی که عمقی نداشت و زمینی نبود و همان وقت سبز شد و چون عمقی و زمینی نداشت و آفتاب بر او تابید و گرم شد، خشکید زیرا که ریشه نداشت؛ و بعضی در میان خار افتاد و چون خار روی آن را داشت فروگرفت آن را و بار نیاورد؛ و بعضی افتاد بر زمین نیکو و بار آورد و بلند شد؛ پس یک دانه سی دانه و دانه دیگر شصت دانه و دانه دیگر صد دانه آورد، و گفت یسوع: کسی که دو گوش شنوا دارد بشنود؛ و چون خلوت شد، جماعتی که در دور او بودند، با دوازده نفر شاگرد، پرسیدند از او معنی مثل را؛ گفت: شما هستید گروهی که داده شده است به شما شناختن اسرار ملکوت خدا و جماعتی که از مجلس خاص من بیروند به وسیله مثلها بیان می‌شود برای ایشان هر چیزی تا نظر کنندگان نظر کنند و ایشان نظر نمی‌کنند و تا سامعان بشنوند و ایشان نمی‌شنوند و نمی‌فهمند؛ پس هرگاه ایشان توبه کنند می‌آموزم برای ایشان گناهان را؛ و گفت یسوع به ایشان که، آیا نمی‌دانید این مثل را، پس چگونه (۱۱) می‌دانید همه مثلها را؟ زراعت کننده کسی است که می‌افشانند سخن را و آنچه می‌افتد بر سر راه، کسی است که چون سخن به او رسید می‌شنود سخن را، و در حال شنیدن می‌آید شیطان و بر می‌دارد سخنی را که زراعت شده در دل او، و کسانی که افشانده‌اند تخم را بر سنگ صاف، هستند جماعتی که می‌شنوند سخن را، پس قبول می‌کنند به شادی در آن ساعت، و نیست برای آن سخن در ایشان اصلی، و در اندک زمانی هرگاه عارض شود راندنی و تنگی به سبب این سخن شک می‌کنند؛ و گروهی که افشانده‌اند تخم را در خار، هستند گروهی که می‌شنوند سخن را پس غلبه می‌کند بر ایشان غمهای زمانه و فریب توانگری و باقی خواهشهایی که ایشان از پی آنها می‌روند، پس فرو میرانند آن سخن را و نفعی به ایشان نمی‌کند؛ و کسی که تخم افشانده است در زمین نیکو، هستند گروهی که می‌شنوند سخن را و قبول می‌کنند و حاصل بر می‌دارند از یکی سی برابر و از دیگری شصت برابر و از دیگری صد برابر؛ و یسوع می‌گفت به ایشان: هرگاه چراغی روشن کرده شود و گذاشته شود در زیر کاسه‌ای یا کرسی، نیست مثل آنکه گذاشته شود بر مناره؛ نیست پوشیده‌ای مگر زود باشد که ظاهر شود، و نه پنهانی مگر زود باشد تا آشکار شود، کسی که او را دو گوش شنوا باشد باید که بشنود.

فصل سیزدهم

و گفت یسوع به ایشان که نظر و تأمل کنید که چه می شنوید؟ پس به کیلی که کیله کرده می شود برای شما؛ و زیاده بدهید ای شنوندگان، زیرا هر که دارد به او داده می شود و کسی که ندارد آنچه نزد اوست گرفته می شود. و یسوع می گفت که، ملکوت خدا مانند مردی است که بیندازد دانه را بر زمین و بخوابد و برخیزد در شب و روز؛ و زراعت بلند شود و زارع نداند که زمین اولاً دانه را سبز می کند، بعد از آن خوشه می دهد، بعد از آن پر می شود خوشه از دانه تا هرگاه برسد حاصل، می گذارد بر پای آن داس را، چون در وقت درو شده. و گفت یسوع به ایشان که، به چه تشبیه کنم ملکوت خدا را و به کدام مثل، مثل زرم آن را؟ مانند دانه خردلی است که در هنگام کاشتن از همه دانه ها کوچکتر است و هرگاه کاشته شود و بلند شود، می گردد بزرگتر از همه سبزی ها و بهم می رساند شاخه های بزرگ بحدی که مرغان هوا در سایه آن قرار می گیرند؛ و به نظیر این مثلها بسیار با ایشان سخن می گفت بقدری که قدرت شنیدن داشتند، و بغیر این مثلها با این گروه سخن نمی گفت و در خلوت تفسیر می کرد برای شاگردان خود هر چیزی را.

فصل چهاردهم

در وقت شام این روز که آمدند با ایشان؛ گفت یسوع که، با من بیایید به عبر اردن، پس گذاشتند مردم را و با خود بردند او را به کشتی و با ایشان کشتی های دیگر و بادهای عظیم می وزید و موجها بر کشتی می خورد و داخل کشتی می شد به حدی که نزدیک شد که کشتی پر از آب شود. و یسوع خوابیده بود در عقب کشتی بر روی بالشی، پس بیدار کردند او را و گفتند: ای معلم! آیا نمی خواهی ما را؟ به درستی که ما هلاک می شویم. پس برخاست یسوع و منع کرد باد را و امر کرد دریا را آرام گرفتن، پس آرام گرفت و صدا کرد باد و بهم رسید صدایی عظیم، بعد از آن گفت یسوع که، چرا می ترسید؟ آیا نیست شما را ایمانی؟ (۱۲) پس خوف کردند ایشان خوفی عظیم؛ و بعضی با بعضی گفتند که، کسی دیده است چنین کسی که باد و دریا او را اطاعت کنند؟

فصل پانزدهم [باب پنجم]

و آمد به جانب گذارهٔ اردن تا به قریه جرجسیین و هنگام بیرون آمدن از کشتی ملاقات کرد با او مردی از جانب قبرستان، و در آن مرد بود روحی نجس، و بود مسکن او میان قبرها، و کسی قادر نبود که او را به زنجیرها بندد، در وقتی که جن او را می‌گرفت زیرا که بسته شده بود چندین مرتبه به بندها و زنجیرها و بریده بود بندها و شکسته بود زنجیرها را و قادر نبود کسی بر بستن او؛ و در هر وقتی از شب و روز فریاد می‌کرد در قبرستانها و کوهها و مجروح می‌ساخت خود را به سنگ؛ چون دید آن مرد یسوع را از دور، پیش دوید و سجده کرد و فریاد کرد فریادی (۱۲) بلند و گفت: چه کار است مرا با تو ای یسوع پسر خدای بلند؟ قسم می‌دهم تو را به خدا که عذاب نکنی مرا، پس گفت یسوع که، بیرون رو ای روح نجس از این مرد! و گفت به آن روح که اسم تو چیست؟ گفت: لاجاؤون (۱۳) نام من است؛ برای آنکه ما بسیاریم و بسیار طلب کردند که یسوع ایشان را در بیرون آن قریه رها نکند و در آن مکان از جانب کوه، خوکه‌های بسیاری می‌چریدند. پس سؤال کردند شیاطین که یسوع ایشان را در آن گله رها کند تا داخل آنها شوند، پس رخصت داد یسوع که بروند با آن گله، فی الحال بیرون رفتند روحهای نجس و داخل خوکه‌ها شدند، پس همهٔ خوکه‌ها رفتند به غاری و افتادند در دریا و مردند، و به قدر هزار خوک در آن گله بود؛ پس گریختند شبانان و خبر دادند کسانی را که در شهر و صحرا بودند، پس آمدند تا ببینند آنچه واقع شده و آمدند و به جانب یسوع و دیدند آن دیوانه را که لاجاؤون با او بود. رخت پوشیده و نشسته در کمال عفت و خوداری؛ پس ترسیدند و اهل شهر التماس کردند از یسوع که از حدود شهر ایشان بیرون رود، چون کشتی بالا رفت التماس کرد آن مردی که دیوانه و شفا یافته بود که با یسوع باشد، پس مرخص نکرد او را و گفت: برو به خانه و ده خود و به اهل آنجا بشناسان کردار پروردگار و رحمت او را به تو؛ و رفت آن مرد و دعوت کرد اهل ده شهر را و گفت آنچه کرده بود یسوع؛ پس همهٔ اهل آن حدود تعجب کردند.

فصل شانزدهم

و چون آمد یسوع از کشتی به جانب عبر اردن، با او آمدند گروه بسیار، و بود در کنار دریا،

و آمد به نزد او یکی از سرکردگان جماعت که نام او بایرس بود. چون دید یسوع را در پای او افتاده، سجده کرد و التماس نمود که دختر من نزدیک شده به مردن، تو دست خود بر او گذار تا خلاص شود و زنده بماند (۱۴). پس با او رفت یسوع و با او ازدحام کرده بودند جمعی کثیر. در آنجا زنی بود که دوازده سال از او خون می آمده و در معالجه آن اطبا رنج بسیار کشیده و صرف نموده تمام مال خود را در علاج آزار او و نیافته بود راحتی و دردش زیاد می شده؛ چون شنید زن آمدن یسوع را، آمد به میان این گروه از عقب یسوع و گرفت جامه یسوع را و در دل خود گفت که، اگر دست می گذارم به جامه او و خلاص می شوم، فی الحال بند شد خونی که از آن زن روان بود، پس دانست که زن شفا یافته، و در حال دانست یسوع که معجزه از او ظاهر شده، پس متوجه حضار شد و گفت: جامه مرا کی دست گذاشته؟ گفتند شاگردان که آیا نمی بینی این گروه را که نزد تو انبوه شده اند و می گویی: کی نزد من آمده؟ و نظر کرد یسوع که ببیند آن زنی را که این کار کرده؛ پس ترسید زن و بر خود لرزید، چون دانست که یسوع با او چه کرده؛ پس آمد و افتاد بر پای یسوع و گفت آنچه کرده بود. پس گفت یسوع: ای دختر، ایمان تو، تو را خلاص کرد، برو و از آزاری که داری، در عافیت و صحت خواهی بود. و در حالیکه در این سخن بود، جمعی آمدند به نزد سرکرده آن گروه و گفتند که دختر تو مرده، رنج مریضان به سبب آمدن به [نزد] معلم یعنی یسوع. چون شنید یسوع این سخن را، گفت به سرکرده که، مترس و ایمن باش و نگذاشت یسوع که کسی با او آید مگر بطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب؛ و آمدند به خانه سرکرده و دید اضطراب و گریه و زاری و نوحه بسیار از اهل خانه، پس داخل شد و گفت: چرا اضطراب دارید و گریه می کنید بر این دختر؟ نمرده دختر، بلکه در خواب است. پس خندیدند از سخن او. و بیرون کرد یسوع همه ایشان را و برد با خود پدر و مادر دختر و شاگردانی را که با او بودند و داخل مکانی شد که دختر در آن مکان بود و گرفت دست دختر را و گفت: طلیتی کوم، ترجمه این کلام این است که ای دختر! تو را می گویم برخیز. فی الحال برخاست و راه رفت و آن دختر دوازده ساله بود. پس حیران شدند و زیاده تعجب کردند؛ و یسوع وصیت کرد که این خبر را به کسی نگویند و گفت: طعامی بدهید به این دختر.

فصل هفدهم [باب ششم]

و بیرون آمد از آنجا و آمد به جانب شهر خود و شاگردان با او آمدند و آن روز شنبه بود و تعلیم می کرد یسوع در مجمع و بسیاری می شنیدند و تعجب می کردند و می گفتند که، از کجا حاصل شد برای او این تعلیم و این دانایی که به او داده شده، و این معجزات که بر دستهای او ظاهر می شود؟ آیا نیست او پسر نجار و پسر مریم و برادر یعقوب و یوسا و یهوذا و سمعان؟ آیا نیستند برادران او در اینجا نزد ما، و شک داشتند در او؟ پس گفت یسوع که، خوار و خفیف نمی شود پیغمبری (۱۵) مگر در شهر خود و نزد خویشان خود و در خانه خود، و ظاهر ساخت در آنجا معجزه ای مگر آنکه گذاشت دست خود بر چند بیمار و شفا داد و تعجب کرد از ایمان نیاوردن ایشان، و متوجه دهاتی شد که در اطراف شهر او بود، و تعلیم می کرد و طلبید دو از ده شاگرد خود را، و ایشان را دو نفر دو نفر فرستاد و داد به ایشان سلطنت بر ارواح نجسه، و امر کرد که با خود برندارند در راه به غیر عصا (۱۶) چیزی، نه نانی و نه همیانی و نه نقره و نه مسی در کمر بندهای خود مگر کفشی در پاهای خود، و فرمود که، نپوشند دو پیراهن، و گفت به ایشان که، به هر خانه که داخل شوید در آنجا بمانید تا وقتی که بیرون آید از آن شهر، و هر جایی که قبول نکنند و نشنوند سخن شما را وقت بیرون آمدن از آنجا، بیفشانید غباری را که در زیر پاهای شماست برای گواهی بر ایشان، چون بیرون رفتند دعوت کردند مردم را به توبه و بیرون کردند شیاطین بسیار را و بیماران بسیار را روغن زیت مالیده شفا دادند.

فصل هیجدهم

و شنید هیروُدس پادشاه احوال یسوع را چون که نام او مشهور بود و گفت: یوحنا یسوع زنده شده از میان مردگان، و از این جهت است که معجزات از او به ظهور می رسد. و جمعی گفتند که او ایلیاست؛ و برخی گفتند که او پیغمبری است مانند یکی از پیغمبران. چون شنید هیروُدس گفت: بریدم سر یوحنا را، و اینک زنده شده از میان مردگان، زیرا که قبل از این، هیروُدس گرفته و حبس نموده بود یوحنا را به سبب آنکه هیروُدس، هیرو دیا نام زنی را که زوجه فیلبس برادر او بود تزویج نموده و یوحنا به او گفته بود که، حلال نیست بر تو گرفتن

زن برادر خود؛ و هیروودیا از یوحنا خشمناک شده اراده کشتن او داشت و قادر نبود زیرا که هیروودس از یوحنا خایف بود و می دانست که او راستگو و پاکیزه است و محافظت او می کرد، و از روی خواهش از او پندها می شنید، و رسید روز تولد هیروودس، پس آراست بزمی برای بزرگان و سرکردگان و پیشوایان شهر جلیل و داخل شد دختر هیروودیا و رقصید و خوش آمد رقص او هیروودس و اهل مجلس را، پس گفت به دختر که طلب کن از من آنچه خواهی که می دهم به تو و قسم یاد کرد که می دهم به تو آنچه سؤال کنی، و اگر چه نصف مملکت من باشد؛ پس بیرون رفت دختر و گفت به مادر خود که، چه چیز طلب کنم از پادشاه؟ گفت: سر یوحنا معمدانی را در حالیکه در طبقی باشد؛ پس دختر به شتاب به نزد پادشاه آمده گفت: می خواهم که به من بدهی سر یوحنا معمدانی را در حالیکه در طبقی باشد، پس غمگین شد پادشاه و از جهت قسم و حضور اهل مجلس نخواست که منع کند دختر را؛ پس فرستاد جلادی در همان ساعت و امر کرد که بیاورد سر یوحنا را در طبقی؛ پس رفت جلاد و برید سر یوحنا را در زندان و آورد سر را در طبقی گزارده و داد به دختر و گرفت دختر آن را و داد به مادرش، و شنیدند شاگردان او، پس آمدند و برداشتند جسد را و دفن کردند. و رسولان یسوع از اطراف آمده نزد یسوع اجتماع نمودند و خبر دادند به جمیع آنچه کرده و دانسته بودند. پس گفت یسوع که، تنها بیایید به جانب صحرا تا استراحتی کنید برای آنکه مردمانی که به خدمت یسوع می آمدند و می رفتند، بسیار بودند و به این سبب اصحاب یسوع قادر نبودند بر چیز خوردن.

فصل نوزدهم

پس رفتند از کشتی به جانب بیابان و چون دیدند ایشان را در حال رفتن، شناختند ایشان را مردمان بسیار؛ پس شتافتند به سوی ایشان از هر شهری، و چون بیرون آمد یسوع، دید جمعی کثیر، پس ترحم کرد بر ایشان زیرا که مانند گوسفندان بی شبان بودند. پس بسیار تعلیم ایشان نمود و بعد از ساعتی چند آمدند شاگردان به خدمت او و گفتند: این مکان بیابان است و وقت تنگ است، رخصت ده مردمان را تا روند به جانب شهرها و دهاتی که در حوالی ماست و

بخزند برای خود نانی. گفت یسوع که، شما به ایشان خوراکی دهید تا بخورند. گفتند: آیا برویم و بخریم نانی به دو یست اشرفی تا ایشان بخورند؟ گفت یسوع: چند عدد نان با شماست؟ بروید و ببینید؛ چون معلوم کردند، گفتند: پنج نان و دو ماهی. پس امر کرد یسوع ایشان را بنشاندن مردم گروه گروه بر روی سبزه، پس نشستند طایفه طایفه، صد نفر صد نفر، و پنجاه نفر پنجاه نفر. و برداشت یسوع پنج نان و دو ماهی را و نظر کرد به طرف آسمان و طلب برکت کرد و شکست نان را و داد به شاگردان تا پیش ایشان گذارند و قسمت کرد دو ماهی را برای همه، پس همگی خوردند و سیر شدند و برداشتند آنچه زیاد آمد از پاره‌های نان و ماهی دوازده زنبیل و خورندگان پنج هزار (۱۷) کس بودند.

فصل بیستم

و در آن وقت تکلیف کرد شاگردان خود را که سوار شوند به کشتی و پیش از او به عبر نزد خانه صیدا روند تا مرخص کند مردمان را؛ چون وداع کرد ایشان را، رفت به جانب کوه تا نماز گزارد. چون شب شد رسید کشتی به میان دریا و او تنها بر زمین بود. چون دید ایشان را در تعب، برای آنکه باد از پیش روی ایشان می‌وزید، پس رسید در ریع آخر شب و راه می‌رفت بر روی دریا و اراده داشت که بی‌اطلاع ایشان رود به نزد ایشان، چون دیدند او را که بر روی آب راه می‌رود گمان کردند او را خیالی غیر موجود، پس فریاد کردند به جهت آنکه همه ایشان او را دیده و مضطرب گشته بودند. پس به ایشان گفت که، مطمئن باشید من یسوعم خوف مکنید، و بالا رفت با ایشان به کشتی، پس باد استاد، باطل؛ هستید دانا به تعلیم کردن وصیت‌های مردم و ترک کرده‌اید وصیت‌های خدا را و متمسک شده‌اید به وصیت‌های مردم از شستن جامه‌ها و ظرفها؛ و می‌کنید کارهای دیگر که مانند این است نیکو؛ ترک کرده‌اید وصیت‌های خدا را و نگاه داشته‌اید طریقه‌های خود را؛ موسی فرموده است که اکرام کن پدر و مادر خود را و کسی که بگوید سخن بدی در شأن پدر یا مادر خود، زود می‌میرد؛ و شما می‌گویید که، هر گاه گوید کسی به پدر یا به مادر خود که، هر قربانی (۲۰) که از من است نفع می‌رساند به تو، و تمکین نمی‌کنید فرزند را که احسان کند به پدر و مادر خود و باطل کرده‌اید

به سبب وصیتی که از مشایخ به شما رسیده، سخن خدا را که به شما عطا نموده؛ و می‌کنید کارهای بسیار که مانند این است. بعد از آن طلبید آن گروه بسیار را، و گفت به ایشان که، بشنوید از من همه شما و بفهمید، نیست چیزی بیرون از آدمی که داخل شود در دهان او و تواند که نجس کند او [را] لیکن چیزی که بیرون می‌آید از دهان آدمی (۲۱)، نجس می‌کند او را، کسی که او را دو گوش شنوا باشد، باید که بشنود، و چون داخل خانه شد، سؤال کردند شاگردان از مقصود از این مثل. گفت: شما نیز نفهمیده‌اید که هر چیزی که از بیرون داخل دهان شود، سبب نجاست آدمی نمی‌تواند شد، برای آنکه نمی‌رسد به دل، بلکه به اندرون شکم رفته، بیرون می‌رود، پس پاک است همه خوراکیها. و گفت: آنچه بیرون می‌آید از اندرون دل خیالها و فکرهای بد که آنها فجور کردن و زنا کردن و قتل کردن و دزدی کردن و شرارت کردن و حيله کردن و فسق کردن و به چشم بد نظر کردن و کفر ورزیدن و سنگین دل بودن و نادانی است، اینها است بدیها که از اندرون بیرون می‌آید و نجس می‌کند آدمی را.

فصل بیست و دوم

بعد از آن، از آن مکان برخاسته رفت به جانب زمین صور و صیدون، و داخل شد به خانه و خواست که کسی اطلاع نیابد بر آمدن او؛ پس نتوانست خود را پنهان داشت. و چون شنید خبر او را زنی که با دختر او بود روحی نجس، آمد به خدمت یسوع و سجده کرده و افتاد به پای او؛ و آن زن از اهل شهر یونان و از گروه سریانیه و از طایفه فینیقیه بود و طلب نمود از یسوع بیرون کردن شیطان را از دختر او؛ جواب گفت یسوع که، بگذار پسران را (۲۲) تا سیر شوند اول، نیکو نیست گرفتن نان از پسران و دادن به سگان؛ آن زن در جواب گفت: بلی ای پروردگار! سگان نیز می‌خورند از آنچه می‌افتد از سفره و خوان از ریزه‌های نانی که اطفال می‌ریزند. گفت یسوع به آن زن که به برکت این سخن بیرون رفت شیطان از دختر تو؛ پس رفت به خانه و دید دختر را بر کرسی نشسته و شیطان از او بیرون رفته.

فصل بیست و سوم

بیرون رفت از زمین صور و آمد به جانب صیدا و دریای جلیل و به وسط زمین‌های

ده شهر؛ پس آوردند به خدمت او مردی را که لال و کر بود و طلب نمودند از او که دست خود را بر او گذارد؛ پس بیرون برد او را از میان مردم و گذارد انگشتهای خود را در هر دو گوش او و آب دهان انداخت، بعد از آن دست گذارد بر زبان او و نگاه کرد به جانب آسمان و آهی کشید و گفت: افانا، که معنی آن این است که، گشاده شو! فی الحال گشوده شد گوش او و شنوا شد و باز شد بند زبان او و سخن گفت درست؛ و وصیت کرد ایشان را که نگویند به کسی خبر او را؛ و شفا یافتگان وصیت را عمل نکردند و به هر کس گفتند و حیران بودند که چه کارهای نیکو می کند؛ یسوع می گرداند کسانی را که لال باشند سخن گوی و کران را شنوا.

فصل بیست و چهارم [باب هشتم]

در این روزها آمدند به نزد یسوع جمعی کثیر و نبود ایشان را طعامی؛ پس طلبید یسوع شاگردان خود را و گفت که، من رحم می کنم بر این گروه، زیرا که ایشان سه روز با من اقامت نمودند و طعامی ندارند و اگر رخصت کنم ایشان را که روند به شهرها و وطن های خود بی خوراکی، در راه ضعیف خواهند شد، برای آنکه بعضی از ایشان از راه دور آمده اند. شاگردان گفتند در جواب که، کی قادر است در این بیابان که سیر کند این جماعت را، و آنقدر نان از کجا به هم رسد در این مکان؟ پرسید یسوع از شاگردان که چند عدد نان دارید؟ گفتند: هفت عدد. پس امر کرد آن گروه را که بنشینند بر روی زمین و برداشت هفت نان را و از خدا طلب برکت نمود و شکست نان ها را و داد به شاگردان تا بگذارند نزد ایشان، و بود با ایشان نیز قلبی از ماهی؛ پس، از خدا طلب برکت نمود بر آن ماهی و امر کرد تا بردند ماهی را نزد آن گروه، پس آن گروه خوردند و سیر شدند و جمع کردند پاره های نان به قدر هفت سبد و بود عدد خورندگان چهار هزار و رخصت داد مردم را.

فصل بیست و پنجم

در آن وقت سوار شد به کشتی با شاگردان؛ و آمد به نواحی دلمانوتا، و بیرون آمدند فریسیین و شروع در سؤال کرده طلب کردند از یسوع معجزه ای از آسمان به جهت آزمایش

او. پس یسوع از جان آهی کشید (۲۳) و گفت: سبب چیست که طلب می‌کنند این گروه معجزه را؟ حق را می‌گویم به شما، داده نمی‌شود (۲۴) به این گروه معجزه؛ و یسوع آن جماعت را گذاشته بر کشتی سوار شد و رفت به طرف دیگر دریا؛ و فراموش کردند که با خود بردارند نانی، و نبود با ایشان در کشتی چیزی به غیر یک نان، و وصیت کرده بود یسوع ایشان را که نظر و تمییز کنید خمیر مایه فریسیین و خمیر مایه هیر و دس را و از آنها اجتناب کنید. پس شاگردان متفکر شدند و گفتند: نیست با ما نانی؛ چون دانست یسوع، گفت: برای چه متفکر شده‌اید که نیست با شما نانی، آیا نمی‌دانید و نمی‌فهمید دل‌های شما سنگین است و چشم‌های شما نمی‌بیند و گوش دارید و نمی‌شنوید؟ آیا به یاد شما نمی‌آید پنج نانی که شکستم برای پنج هزار نفر؟ و چند صندوق برداشتید از پاره‌های نان که زیاد آمد؟ گفتند: دوازده صندوق؛ و آیا به یاد نمی‌آورید هفت نان را برای چهار هزار نفر؟ و چند سبد برداشتید از زیادتی پاره‌های نان؟ گفتند: هفت سبد؛ پس گفت یسوع: چرا نمی‌فهمید؟

فصل بیست و ششم

بعد از آن آمدند به قریه صیدا و آوردند به خدمت او نابینایی را و طلب کردند که دست خود بر او بگذارد. پس گرفت دست نابینا را و از ده بیرون آورده، آب دهان در چشم‌های او انداخت و گذارد دست خود را بر او و از او سؤال کرد که چه می‌بینی؟ گفت: می‌بینم مردم را مانند درخت که راه می‌روند. پس بار دیگر گذارد دست خود را بر چشم‌های او، پس بینا شد و نیکو می‌دید هر چیزی را و فرستاد او را یسوع به خانه و گفت که داخل ده مشو، و مگوبه هیچ یک از اهل این ده سخنی در باب شفایافتن خود.

فصل بیست و هفتم

پس بیرون آمد یسوع با شاگردان و رفتند به جانب دهات قیساریه فیلبس، و در راه پرسید از شاگردان که، چه می‌گویند مردمان که من کیستم؟ گفتند: جمعی می‌گویند که تو یوحنا معمدانی، و جمعی می‌گویند که تو ایلیایی، و جمعی می‌گویند که تو یکی از پیغمبرانی؛ پس

گفت: شما چه می‌گویید؟ بطرس در جواب گفت که، تو مسیحی؛ پس منع کرد ایشان را از این که به مردمان گویند که او مسیح است و شروع در تعلیم نموده گفت: به ابن‌الانسان می‌رسد از مشایخ یهود و سرکردگان و نویسندگان رنج بسیار و خفت و خواری می‌کشند او را، و در روز سیم بر می‌خیزد، و یسوع این را می‌گفت آشکار، پس منع کرد او را بطرس و گفت: مگو این سخن را، پس متوجه شد یسوع و نظر کرد به شاگردان و منع کرد بطرس را و گفت به او که برو به عقب من ای شیطان! (۲۵) به جهت آنکه فکر نمی‌کنی در ذات خدا (۲۶)، لیکن فکر می‌کنی در ذات مردم؛ و طلبید گروه مردم و شاگردان خود را و گفت به ایشان که، هر که می‌خواهد متابعت مرا باید که منکر نفس خود شده؛ بردارد صلیب خود را و با من بیاید، و کسی که خواهد خلاص کردن نفس خود را، هلاک می‌کند نفس خود را، بامن بیاید و کسی که هلاک کند نفس خود را از جهت من و از جهت بشارت من، پس نجات داده نفس خود را؛ چه نفع کی کند آدمی اگر عالم تمام نفع او باشد و زیان کرده باشد نفس خود را؛ آیا چه چیزی می‌دهد آدمی در عوض نفس خود که سبب خلاصی او شود اگر نفس او زیانکار باشد؟ هر که حیا کند از اقرار کردن به من و به سخن من در میان این گروهی که فاسق و گنه کارند پس ابن‌الانسان او را رسوا می‌کند؛ هرگاه بیاید با بزرگی که پدر به او داده و با فرشتگان او که پاکانند؛ [باب نهم] و گفت یسوع به ایشان که، حق را می‌گوییم، به درستی که در اینجا قومی ایستاده‌اند که نمی‌چشند مرگ را تا ببینند ملکوت خدا را که می‌آید در کمال قوت.

فصل بیست و هشتم

وبعد از شش روز یسوع با خود بطرس و یعقوب و یوحنا را برد به جانب کوهی بلند و به غیر ایشان کسی با او نبود. و ظاهر کرد خود را در برابر ایشان نورانی و جامه‌های او می‌درخشید با سفیدی تمام به حدی که قادر نبود گازی بر روی زمین که چنین سفید کند جامه را، و نموده شد به ایشان موسی و ایلیا که با یسوع سخن می‌گفتند. بطرس گفت به یسوع که، ای معلم! نیکوست که ما در این مکان اقامت نموده سه سایبان بسازیم: یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی برای ایلیا، نمی‌دانست بطرس که چه می‌گوید برای آنکه ترسیده بودند و

ابری بر سر ایشان سایه افکنده بود و صدایی از ابر شنیده شد که، این است پسر من که دوست من است، پس بشنوید سخن او را، و نظر کردند پس ندیدند مگر یسوع را تنها. و در این وقت از کوه به زیر آمده امر کرد ایشان را به این که خبر ندهند به کسی آنچه را دیده بودند تا برخیزد (۲۷) ابن الانسان از میان مردگان؛ پس ایشان این سخن را حفظ نموده می گفتند که، معنای برخاستن از میان مردگان چیست، و پرسیدند از یسوع که چرا نویسندگان می گویند که ایلیا می آید اول مرتبه؟ یسوع گفت که، ایلیا (۲۸) اول آمده و هر چیزی را درست کرده و بیان نموده آنچه نوشته شده بر ابن الانسان که، رنج بسیار به او می رسد و خوار و خفیف می شود، لیکن می گویم به شما که، ایلیا آمد و کردند به او آنچه خواستند چنانکه نوشته شده بود برای او.

فصل بیست و نهم

و آمد به جانب شاگردان و دید جمعی کثیر را گرد ایشان؛ و نویسندگان از ایشان سؤال می نمودند، چون دیدند یسوع را ترسیدند و شتافتند به جانب او تا سلام کنند بر او. پرسید یسوع از نویسندگان که، چه چیز سؤال می کنید از ایشان؟ یکی از ایشان جواب گفت که، ای معلم! آورده ام پسر خود را و با او روحی (۲۹) هست که لال کرده او را، و وقتی که روح می گیرد او را به رو در افتاده کف بر دهن می آورد و دندانهای او بر هم می خورد و روح می اندازد او را خشکیده، و امر کرده ای تو به شاگردان که بیرون کنند آن روح را و نمی توانند. جواب گفت یسوع که، ای گروه بی ایمان! تا کی تحمل کنم از شما؟ بیاورید به نزد من پسر را، پس آوردند پسر را به نزد یسوع، چون دید او را، روح در آن ساعت انداخت پسر را بر زمین و مصروع گشت، خود را بر زمین زد و کف بر دهان آورد. بعد از آن گفت یسوع به پدر که، چند سال است که به پسر تو رسیده این آزار؟ گفت: از وقت طفولیت این آزار بهم رسیده؛ چندین مرتبه روح این پسر را در آتش و آب انداخت تا هلاک کند؛ آنچه می توانی اعانت (۳۰) کن ما را و رحم کن بر ما. گفت یسوع که، معنی گفته تو که آنچه می توانی، چیست؟ مؤمن همه چیز را می تواند. پس فریاد بر آورد پدر و در آن ساعت اشک از چشم فرو ریخت و گفت: من ایمان

دارم، پس اعانت کن ضعف ایمان مرا؛ چون دید یسوع کثرت آن گروه را، منع کرد روح نجس را و گفت: ای روح کَرِبی زبان! من امر می‌کنم تو را که بیرون روی از این پسر و داخل مشو بعد از این در او. پس فریاد بر آورد پسر و خود را بر زمین زده برخاست و بیرون رفت و گردید مانند مردگان؛ و گفتند مردمان بسیار که، این پسر مرده؛ پس یسوع گرفت دست او را و برخیزاند. پس استاد پسر، و داخل شد یسوع به خانه خود.

فصل سی ام

چون داخل شد یسوع به خانه، پرسیدند از او شاگردان که چرا ما را قدرت نیست بر بیرون کردن روح؟ گفت که، جنس (۳۱) و طایفه روح بیرون کرده نمی‌شوند به چیزی مگر به نماز و روزه؛ و بیرون رفت یسوع از آنجا و از جلیل گذشت و نمی‌خواست کسی بر او مطلع شود. و تعلیم کرد شاگردان خود را و گفت: ابن الانسان داده می‌شود به دست یهودان، پس می‌کشند او را و در روز سیم زنده می‌شود و شاگردان نفهمیدند این سخن را و می‌ترسیدند که از او سؤال کنند. و آمد به جانب کفرناحوم و بود در خانه؛ پس پرسید از شاگردان که، در راه چه فکری کردید؟ ایشان ساکت شدند به جهت آنکه در راه می‌گفتند که، در میان شاگردان کدامیک مرتبه او بلندتر و بزرگتر است. پس نشست و طلبید دوازده شاگرد را و گفت: کسی که خواهد مقدم بر همه باشد، باید که آخر و خدمتکار همه باشد، و گرفت پسری را و بر پای داشت در میان ایشان و گفت: هر که قبول کند مانند این پسر را به نام من، پس به تحقیق که مرا قبول کرده، و کسی که مرا قبول کند (۳۲)، تنها مرا قبول نکرده بلکه من و کسی را که مرا فرستاده، هر دو را قبول کرده. گفت یوحنا: ای معلم! دیدیم کسی را که بیرون می‌کرد شیاطین را به نام تو، پس منع کردیم او را به جهت آنکه متابعت نکرده بود ما را. گفت یسوع: منع نکنید او را، نمی‌کند کسی معجزه‌ای به نام من و حال آنکه قادر باشد که گوید نسبت به من بدی؛ هر کس با شما نیست پس بر ضرر شماست (۳۳) و کسی که سیراب کند شما را به جام آبی، به جهت آنکه شما هستید پیروان مسیح، حق را می‌گویم به شما که، مزد او ضایع نمی‌شود؛ و کسی که باعث شک (۳۴) یکی از این گروه کوچک شود که ایمان آوردند به من، پس بهتر برای

او این است که آویخته باشد سنگ آسیا در گردن او و انداخته شود در دریا؛ اگر به شک بیندازد تو را دست تو، پس قطع کن آن را که بهتر است برای تو که داخل زندگی شوی و دست نداشته باشی از این که بوده باشد تو را هر دو دست و بروی به جهنم در آتشی که فرو مرده نمی شود، و در مکانی که نمی میرد کرمهای آن مکان؛ و اگر در شک بیندازد تو را پای تو، پس قطع کن آن را که بهتر است برای تو که داخل زندگی شوی لنگ از این که تو را هر دو پا باشد و بیفتی در جهنم در آتشی که فرو مرده نمی شود، در جایی که کرمهای آن نمی میرند و آتش خاموش نمی شود. و اگر به شک بیندازد تو را چشم تو، پس بکن آن را که بهتر است برای تو که داخل شوی به ملکوت خدا بایک چشم از این که بوده باشد تو را دو چشم و بیفتی در جهنم در مکانی که کرمهای آن نمی میرند و آتش خاموش نمی شود و هر چیزی (۳۵) به آتش نمکین می شود و هر ذبیحه شور کرده می شود به نمک نیکوست نمک، پس اگر نمک بی شوری به چه اصلاح کرده می شود؛ پس باید که بوده باشد در شما نمک و بعضی از شما با بعضی در صلح باشید.

فصل سی و یکم [باب دهم]

بعد از آن بر خاست از آنجا و آمد به زمین یهوذا و به عبر نهر اردن و جمع شدند نزد او جمعی کثیر چنانکه عادت ایشان بود و تعلیم ایشان کرد. و آمدند به نزد او فریسیین و سؤال کردند از روی امتحان که آیا حلال است بر مرد که زن خود را طلاق گوید؟ جواب گفت که، به چه وصیت کرده است شما را موسی؟ گفتند: امر کرده است موسی که نوشته شود طلاق نامه و رها کرده شود زن؛ جواب گفت یسوع که، موسی به جهت قساوتهای دلهای شما نوشته است بر شما این وصیت را؛ به جهت آنکه مرد و زن را در ابتدای آفرینش، خدا خلق کرده زن و شوهر؛ و از این جهت است که می گذارد مرد، پدر و مادر خود را و به زن خود می پیوندد و می باشند مرد و زن یک بدن، برای آنکه دو بدن نیستند، بلکه یک بدنند؛ و کسانی را که خدا جفت نموده باشد، آدمی از هم جدا نمی تواند کرد. و در خانه نیز شاگردان سؤال کردند یسوع را از این، پس گفت به ایشان که، کسی که طلاق گوید زن خود را و بخواهد زنی دیگر، پس به

تحقیق که زنا کرده است با آن زن، و اگر زن دست بدارد از شوهر خود و بخواهد شوهری دیگر، پس آن زن زناکار است. و حاضر کردند به خدمت یسوع چند طفل را تا بگذارد دست خود را بر ایشان، و منع کردند شاگردان گروهی را که اطفال را آورده بودند. و چون یسوع دید ایشان را منع کرد شاگردان را و گفت: بگذارید اطفال را تا بیایند نزد من، و منع نکنید ایشان را به جهت آنکه ملکوت خدا مثل این گروه است. حق را به شما می گویم، به درستی که کسی که قبول نکند ملکوت خدا را مانند طفل، داخل ملکوت خدا نمی شود؛ و ضبط نمود اطفال را و گذارد دست خود را بر ایشان و طلب برکت کرد به جهت ایشان.

فصل سی و دوم

در وقتی که او راه می رفت، شتافت به نزد او انسانی و بر زانوی خود نشسته گفت: ای معلم صالح! چه کار کنم جهت تحصیل حیات دایمی؟ یسوع گفت: به چه سبب مرا صالح گفتی، و نیست صالح مگر خدای یگانه؟ دانسته ای و صایا را که آن این است: مکش، زنامکن، دزدی مکن، گواهی دروغ مده، خیانت مکن، اکرام کن پدر و مادر خود را؛ گفت آن مرد: ای معلم! به تحقیق که حفظ کرده ام و صایا را در کوچکی، پس نظر کرد به او یسوع و دوست داشت او را و گفت: آیا می خواهی که کامل باشی؟ یک چیز باقی مانده بر تو، برو و بفروش جمیع مال خود را و بده به فقرا و ذخیره کن آن را در آسمان و بیا و با من باش و بردار صلیب را؛ پس آن مرد رو در هم کشید به جهت این سخن و رفت اندوهناک، به جهت آنکه صاحب مال بسیار بود. پس نظر کرد یسوع و گفت به شاگردان خود که، چه دشوار است بر مالداران داخل شدن در ملکوت خدا، و حیران شدند شاگردان به جهت سخن او؛ گفت یسوع: ای فرزندان! دشوار است داخل شدن گروهی که اعتماد بر مال دارند به ملکوت خدا، به درستی که داخل شدن شتر در سوراخ سوزن آسانتر است از مالداری که داخل شود به ملکوت خدا؛ پس تعجب ایشان زیاد شد و گفتند: کی تواناست که نجات یابد؟ پس نظر کرد به ایشان یسوع و گفت: اما نزد مردم، پس مقدور نیست و لیکن می تواند شد نزد خدا، برای آنکه هر چیز نزد خدا مقدور است و می تواند کرد؛ پس شروع کرد بطرس و گفت: ما ترک همه چیز کرده، متابعت تو

کرده ایم. جواب گفت یسوع که، حق را می گویم به شما، به درستی که نیست کسی که دست بردارد از خانه ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا پسران یا مزرعه ها برای من و برای بشارت من، مگر می گیرد صد برابر؛ زیرا که در این زمان خانه ها و برادران و خواهران و پدران و مادران و پسران و مزرعه در سختیها به کار آیند و در زمان آینده حیات دایمی به کار آید؛ بسیاری از گروه اول آخر و بسیاری از گروه آخر اول شونند. و بودند در راه، در حالیکه می رفتند به اورشلیم؛ و بود یسوع در پیش روی ایشان و ایشان حیران بودند و با یسوع می رفتند در کمال خوف، پس گرفت دوازده نفر شاگرد را و گفت به ایشان آنچه بر او عارض می شد، و گفت: ما می رویم به جانب اورشلیم و ابن الانسان داده می شود به سرکردگان کهنه و نویسندگان و حکم می کنند بر او به کشتن؛ و می دهند او را به دست مردم و استهزا می کنند و آب دهان بر روی او می افکنند و می زنند او را و می کشند و زنده می شود در روز سوم.

فصل سی و سوم

و آمدند به خدمت یسوع، یعقوب و یوحنا پسران زبیدی و گفتند (۳۶): ای معلم! می خواهیم که به ما دهی آنچه از تو سؤال می کنیم. گفت: می خواهید چه کنم باشما؟ گفتند: عطاکن به ما این که یکی از ما دو نفر در طرف راست و دیگری در طرف چپ تو بنشینیم در بزرگی تو؛ گفت یسوع: نمی دانید که چه چیز خواسته اید؛ آیا قدرت دارید که بیاشامید جامی را که من می آشامم و رنگین شوید به رنگی که من رنگین می شوم به آن؟ گفتند: قادر هستیم. گفت یسوع: اما جامی که من می آشامم، پس می آشامید شما دو برادر، و رنگی که من به آن رنگین می شوم شما نیز به آن رنگین خواهید شد، و اما نشستن شما بر راست و چپ من، پس نیست به دست من که آن را به شما دهم مگر برای کسانی که آماده شده است برای ایشان، چون شنیدند ده نفر دیگر از شاگردان سؤال یعقوب و یوحنا را، خشمناک شدند بر یعقوب و یوحنا؛ پس طلبید ایشان را یسوع و گفت: آیا ندانسته اید اینکه کسانی که گمان می کنند که ایشان سرکردگان طوایفند، می باشند فرمانفرما بر ایشان و بزرگان ایشان و مسلط بر ایشان؟ و چنین نیست در میان شما بلکه کسی که خواهد در میان شما بزرگ باشد باید که خدمتکار باشد، و

کسی که خواهد در میان شما اول باشد باید که بنده همه باشد، بدرستی که ابن‌الانسان نیامده است برای مخدوم بودن بلکه آمده است برای خادم شدن و دادن جان خود برای خلاص شدن جمعی کثیر.

فصل سی و چهارم

آمد به سوی اریحا و در وقت آمدن از اریحا، آمدند شاگردان و جمعی کثیر؛ ناگاه دیدند ابرطیماوس پسر طیمای اعمی را که در سر راه نشسته و سؤال می‌کند. چون شنید که یسوع ناصری می‌آید فریاد برآورد و گفت: ای یسوع بن داوود! رحم کن مرا؛ پس منع کردند او را تا ساکت شود، او زیاد کرد فریاد را و می‌گفت: ای پروردگار! ای پسر داوود! رحم کن مرا، پس ایستاد یسوع و گفت: بطلبید او را؛ گفتند به او که، اعتماد کن بر خدا و برخیز، بدرستی که یسوع می‌طلبد تو را؛ پس انداخت جامه خود را و برخاست و آمد به نزد یسوع؛ یسوع گفت: می‌خواهی که چه کار کنم با تو؟ گفت نابینا، که ای معلم! می‌خواهم که بینا شوم؛ گفت یسوع که، برو ایمان تو خلاص کرد تو را، فی الحال بینا شد و با یسوع رفت.

فصل سی و پنجم [باب یازدهم]

چون نزدیک شدند به اورشلیم نزد خانه فاجی و عنیا در کوه زیتون فرستاد دو کس از شاگردان خود را و گفت: بروید به جانب دهی که در پیش روی شماست، و نزد داخل شدن به آن قریه می‌بینید کره خری (۳۷) بسته، و کسی هنوز سوار او نشده، پس بگشایید آن را و بیاورید نزد من، و اگر کسی گوید به شما که چه می‌کنید؟ بگویید که، پروردگار احتیاج دارد به آن؛ پس رفتند و یافتند درازگوش را بسته در پیش در و در بیرون خانه بر سر راه، پس گشودند آن را و گفتند به آن دو نفر، گروهی که ایستاده بودند که، چه می‌کنید و چرا باز می‌کنید دراز گوش را؟ جواب گفتند آنچه گفته بود یسوع، و دو نفر آوردند درازگوش را به نزد یسوع و انداختند بر روی آن جامه‌های خود را، و نشست یسوع بر بالای آن، و جمعی کثیر پهن کرده بودند (۳۸) جامه‌های خود را در راه، و جمعی دیگر بریده بودند شاخه‌های نازک از درختها و

مزرعه‌ها و فرش کرده بودند راه را به آنها، و جماعتی که راه می‌رفتند در پیش رو و عقب او، فریاد می‌کردند و می‌گفتند که (۳۹)، وصیت کن ما را ای صاحب برکتی که آمده‌ای به نام پروردگار! و ای کسی که مبارک است مملکت تو که آمده‌ای به نام پروردگار پدر ما داوود وصیت کن ما را در بلندی؛ و داخل شد یسوع به اورشلیم تا رفت به هیکل و نظر کرد به آن گروه؛ چون شب شد بیرون آمده رفت به خانه عنیا با دوازده نفر شاگرد.

فصل سی و ششم

و صبح (۴۰) بیرون رفتند از خانه عنیا و گرسنه شد یسوع، و نظر کرد از دور به درخت انجیری، و در آن درخت برگی بود، و آمد به نزدیک آن درخت که پیدا کند میوه؛ پس نیافت در آن چیزی به غیر برگ، به جهت آنکه نبود وقت انجیر؛ پس گفت به آن درخت که، نخورد از تو کسی میوه‌ای هرگز! و شنیدند شاگردان و آمدند به اورشلیم؛ پس داخل شد به هیکل و ابتدا کرد به بیرون کردن جماعتی که خرید و فروش می‌کردند در هیکل، و بساطهای صرافان و کرسی‌های کبوتر فروشان را سرنگون کرد و نگذاشت کسی متاعی داخل هیکل کند؛ و تعلیم می‌کرد ایشان را و می‌گفت که، نوشته شده است که خانه مرا جمیع طوایف، خانه نماز می‌خوانند و شما گردانیده‌اید آن را غاری برای دزدان؛ پس شنیدند سرکردگان کهنه و نویسندگان و طلب می‌کردند راهی که هلاک کنند او را به سبب خوفی که از او داشتند؛ و مردمان حیران بودند از تعلیم او؛ و چون شب شد بیرون آمد از شهر و صبح (۴۱) دیدند که درخت انجیر از بیخ خشکیده؛ گفت بطرس که، ای معلم! این درخت انجیر که نفرین کردی آن را، خشکیده؛ جواب گفت که، اگر بوده باشد برای شما ایمانی به خدا، حق را می‌گویم به شما، کسی که گوید به این کوه که از جای خود بیرون رو و بیفکن خود را در دریا و شک نکند در دل خود و ایمان داشته باشد، بدرستی که آنچه می‌گوید می‌شود برای او؛ از این جهت است که می‌گویم به شما که، هر چیزی که طلب کنید آن را در نماز، باید که اعتقاد کنید به اینکه خواهید یافت آن را تا آنچه طلب کرده‌اید واقع شود برای شما؛ و هرگاه بایستید به نماز بیامرید هر که شما را بر او حقی باشد تا واگذارد برای شما پدر شما (۴۲) که در آسمانها است گناهان شما را؛ و اگر شما نبخشید و پدر آسمانی شما نبخشد، می‌ماند بر شما گناهان شما.

فصل سی و هفتم

بعد از آن باز آمد به اورشلیم؛ و روزی راه می رفت در هیکل که رو کردند به او سرکردگان کهنه و نویسندگان و پیران و گفتند: به چه سلطنت می کنی این کار را، و کی به تو داده این سلطنت را؟ یسوع در جواب ایشان گفت که، من از شما سخنی سؤال می کنم، جواب گوید مرا تا بگویم به شما که به کدام سلطنت می کنم این کارها را؛ بگوید که معمولیه یوحنا از آسمان بود یا از مردم؟ پس فکر کردند و گفتند بعضی با بعضی که، اگر می گوئیم از آسمان بود، می گوید به ما که، چرا به او ایمان نیاوردید؟ و اگر می گوئیم از مردم بوده می ترسیم از این گروه، برای آنکه جمیع مردم می گویند که، یوحنا پیغمبر بود. پس در جواب یسوع گفتند: نمی دانیم. گفت یسوع که، من نیز نمی گویم که به کدام سلطنت می کنم این کار را.

فصل سی و هشتم [باب دوازدهم]

و شروع کرد به سخن گفتن با ایشان به مثلها و گفت: مردی کاشت در زمینی چند درخت انگور و دیوار را بر دور او گردانید، و کند در آن باغ گوی به جهت فشردن انگور، و برجی در آن باغ بنا کرد و داد باغ را به کارکنان و به سفر رفت و فرستاد به نزد کارکنان در آن زمان غلامی تا بگیرد از کارکنان میوه باغ را؛ ایشان گرفتند غلام را و زدند و فرستادند او را با دست تهی؛ دیگر باره فرستاد صاحب باغ غلام دیگر؛ کارکنان غلام را مجروح نموده و سر شکسته باز پس فرستادند از روی خواری؛ صاحب باغ فرستاد غلام دیگر را، پس کشتند او را؛ و فرستاد چند غلام دیگر، پس زدند بعضی را و کشتند بعضی را؛ و صاحب باغ یک پسر داشت و بسیار دوست می داشت او را، آخر مرتبه پسر خود را فرستاد؛ گفت شاید ایشان حیا کنند از پسر من. پس گفتند کارکنان در دل خود که، این پسر وارث است باید که او را بکشیم تا میراث از ما شود. پس گرفتند و کشتند و بیرون بردند او را از باغ. چه خواهد کرد صاحب باغ با این کارکنان؟ آیا چنین نمی کند که بیاید و کارکنان را هلاک کند و بدهد باغ را به جمعی دیگر؟ آیا نخوانده اید در کتاب، این که سنگی که بنایان آن را خوار دانسته به دور افکنند به سبب بدی، می گردد آن سنگ سرگوشه عمارت؛ از جانب پروردگار است که چنین می شود؛ و این در

چشم‌های ما عجیب و غریب است؟ پس اراده کردند که بگیرند او را، و ترسیدند از مردم، برای آنکه ایشان دانسته بودند که یسوع این مثل را برای ایشان گفت؛ پس گذاشتند یسوع را و رفتند.

فصل سی و نهم

پس فرستاده شدند به سوی یسوع طایفه‌ای از فریسیین و طایفه‌ای از اتباع هیروُدس تا شکار کنند یسوع را به سبب سخنی از سخنهای او؛ پس آمدند و گفتند: ای معلم! دانسته‌ایم ما تو را راستگو و یافتیم که تو مبالغات نداری به کسی و بر روی کسی نظر نمی‌کنی و به راستی تعلیم می‌کنی راه خدا را؛ پس اعلام کن به ما که آیا جایز است که ما جزیه دهیم به قیصر یا نه؟ چون دانست یسوع فکر ایشان را، گفت: چرا می‌آزمایید مرا، بیاورید نزد من دیناری تا ببینم؛ پس آوردند دیناری به نزد او. گفت: از کیست این صورت و نوشته‌ای که در دینار است؟ گفتند: از قیصر است. جواب گفت که، بدهید آنچه از قیصر است به قیصر و آنچه از خداست به خدا، پس تعجب کردند از او.

فصل چهلم

و رسیدند به یسوع زندیقانی که می‌گفتند نمی‌باشد قیامتی؛ و سؤال کردند که، ای معلم! موسی نوشته برای ما که هرگاه کسی را برادری باشد و بمیرد و واگذارد زنی و وانگذارد فرزندی، باید که بگیرد برادر او زن او را و به جهت برادر خود تخمی بیفشاند؛ و بودند نزد ما هفت برادر؛ پس برادر اول خواست زنی و بمرد و فرزندی نگذاشت؛ و گرفت آن زن را برادر دوم و بمرد و فرزندی بهم نرسانید؛ و برادر سوم نیز مثل برادر دوم کرد تا برادر هفتم و هیچ یک را فرزندی نشد و بعد از همه زن نیز بمرد؛ پس در روز قیامت هرگاه زنده شوند، آن زن، زن کدامیک از ایشان است، برای آنکه هفت برادر همه او را زن خود کرده‌اند؟ گفت یسوع که، از این جهت است که شما گمراهید، نظر نکرده‌اید در کتابها و نه در قوت خدا، برای آنکه هر گاه زنده شوند مردگان، شوهر نمی‌کنند زنان، و زن نمی‌کنند مردان بلکه می‌باشند مانند

فرشتگان در آسمانها. و اما در باب زنده شدن مردگان، آیا نخوانده‌اید در کتاب موسی که خدا فرموده بر عوسج (۴۳) که، من اله ابراهیم و اسحاق و یعقوبم و نیستم خدای مردگان بلکه خدای زندگانم، و شما گمراه شده‌اید بسیار.

فصل چهل و یکم

پس آمد به نزد او یکی از نویسندگان، و چون شنید که زنادقه با یسوع بحث می‌کنند و دید که یسوع نیکو جواب ایشان می‌گوید، سؤال کرد از یسوع که، کدام وصیت، اول همه وصیت‌هاست؟ در جواب گفت یسوع که، اول همه وصیت‌ها را بشنو ای اسرائیل! (۴۴) پروردگاری که خدای توست یکی است و دوست‌دار پروردگار خود را از تمام دل و از تمام جان و از تمام نیت و از تمام قوت خود؛ این است اول همه وصیت‌ها؛ و دویم که مثل این وصیت است این است که، دوست‌بداری خویش خود را مثل خود؛ نیست و صیتی بزرگتر از این دو وصیت. پس گفت به او کاتب که، نیکوگفتی ای معلم! حق را گفتی که خدا یگانه است و نیست خدایی غیر او و این که دوست‌دار خدا را از تمام دل و از تمام نیت و از تمام جان و از تمام قوت، و این که دوست‌دار خویش خود را (۴۵) مانند خود، این بهتر است از همه ذبیحه‌ها و از همه قربانیه‌ها که به سوختن قبول می‌شود. چون دید یسوع که نویسنده جواب داد از روی عقل، گفت: نیستی دور از ملکوت خدا، پس جرأت نکرد کسی که سؤال کند یسوع را؛ پس گفت یسوع، و حال آنکه در هیكل تعلیم می‌کرد که، چگونه می‌گویند نویسندگان که مسیح پسر داوود است، و داوود گفته است به روح القدس که، گفت پروردگار (۴۶) به پروردگار من که بنشین بر جانب راست من تا بگذارم دشمنان تو را در زیر قدمهای تو. پس داوود می‌گوید که، مسیح پروردگار اوست؛ پس چگونه مسیح پسر داوود است؛ و جمعی کثیر می‌شنیدند سخنان یسوع را از روی خواهش؛ پس گفت یسوع در اثنای تعلیم که، بپرهیزید از نویسندگانی که دوست می‌دارند که راه روند با زینتها، و مردم در بازارها بر ایشان سلام کنند و بنشینند با سرکردگان مردم و تکیه کنند در صدر مجلس‌های ضیافت بر متکای اول. کسانی که می‌خورند خانه‌های زنان بی‌شوهر را به سبب طول دادن نمازهای خود، این

جماعت می‌گیرند عذاب دایمی را، بعد از آن نشست یسوع نزدیک درِ خزانه و می‌دید مردم را که چگونه می‌انداختند فلوس را در خزانه و بسیاری از مالداران مال بسیار می‌افکندند. پس آمد زنی بیوه و پریشان، و انداخت دو فلس. پس طلبید یسوع شاگردان خود را و گفت که، حق را می‌گویم به شما، به درستی که این زن بیوه پریشان انداخت بیشتر از جماعتی که انداختند در خزانه، برای آنکه همه انداختند از زیادتى آنچه نزد ایشان بود، و این زن انداخت با پریشانی و احتیاج تمام مال و معاش خود را؛ [باب سیزدهم] بعد از آن بیرون آمد یسوع از هیكل؛ پس گفت به او یکی از شاگردان که، ای معلم! نظر کن به این سنگ بزرگ و به این بنا؛ در جواب گفت که، می‌بینی این بنای عظیم را، گذاشته نمی‌شود در اینجا سنگی بر روی سنگی مگر خراب می‌شود.

فصل چهل و دوم

روزی یسوع نشسته بود بر کوه زیتون در برابر هیكل که پنهان سؤال کردند از او بطرس و یعقوب و یوحنا و اندراوس که بگو به ما که، در کدام وقت واقع می‌شود این امور، و چیست علامتی که دلالت کند بر تمام شدن این زمان؟ گفت یسوع که، خبردار باشید تا گمراه نکنند شما را کسی، به درستی که بسیاری می‌آیند به نام من، و می‌گویند که من مسیحم و گمراه می‌کنند بسیاری را، هرگاه شنیدید جنگها و خبر جنگها را، مضطرب مشوید، پس سزاوار است که واقع شود جنگها، لیکن آخر نمی‌شود این مدت تا می‌ایستند طایفه‌ای بر روی طایفه‌ای و مملکتی بر روی مملکتی، و واقع می‌شود زلزله‌ها در هر مکانی و می‌باشد گرسنگی، و این ابتدای درد زاییدن (۴۷) زن است.

فصل چهل و سوم

خبردار باشید به درستی که می‌گیرند شما را و می‌برند بسوی مجمع‌ها و محفل‌ها، پس زده می‌شوید و در برابر پادشاهان و سرکردگان از جهت من باز داشته خواهید شد تا شاهد باشید بر افعال ایشان و بر افعال همه طوایف؛ و سزاوار است شما را اول مرتبه که دعوت کنید

و بشارت (۴۸) دهید، و هر گاه بگیرند و حبس کنند شما را، پس غمگین مباشید که چه گوید و چه جواب دهید، بدرستی که عطا کرده می شوید در ساعتی که سخن می گوید هر سخنی که باید گفت، و شما سخن نمی گوید، روح القدس سخن می گوید و می دهد برادر برادر خود را برای کشتن و پسر پدر خود را برای کشتن، و انگیخته می شوند پسران بر پدران و می کشند ایشان را و شما مبعوض مردمان خواهید بود برای نام من؛ و کسی که صبر کند تا آخر، نجات یابد؛ و هرگاه دیدید مفسدی را که خراب کننده و مذکور است در کتاب دانیال پیغمبر که استاده است در جای پاکیزه‌ای، پس باید که بفهمد خواننده؛ و در این وقت گروهی که باشند در یهوذا، می‌گریزند به کوهها و کسی که در بالای بام است قادر نیست بر این که فرود آید به خانه خود برای برداشتن چیزی، و کسی که در صحراست متوجه عقب خود نمی‌شود برای برداشتن جامه خود؛ پس وای بر زنان حامله و زنان شیردهنده در آن روزها، پس نماز کنید تا نباشد گریختن شما در زمستان، برای آنکه می‌باشد در آن روزها تنگی که نبوده مانند آن از ابتدای آفرینش خدا دنیا را تا به حال؛ و بعد از این نیز نخواهد بود؛ و اگر نه چنین بود که پروردگار کوتاه کرده آن روزها را باقی نمی‌ماند صاحب بدنی. لیکن به جهت پسندیدگان و برگزیدگان کوتاه شده آن روزها، پس اگر گوید کسی که مسیح در اینجاست یا در آنجا، تصدیق مکنید، زود باشد که بیایند مسیحیان و پیغمبران دروغگو، و بکنند علامتها و امور عجیبه، و طغیان کنند اگر قدرت بهم رسانند بر پسندیدگان؛ پس نظر کنید شما، به تحقیق که ابتدا کردم و خبر دادم به شما هر چیز را؛ لیکن در آن ایام، بعد از تنگی مردمان، آفتاب تاریک می‌شود و ماه نور نمی‌دهد و ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند و کارهای قوی آسمانی مشوش و مضطرب می‌شود. در آن وقت نظر کنید که ابن‌الانسان می‌آید در میان ابر با قوتها و با مجد و بزرگی عظیم، و در آن وقت می‌فرستد فرشتگان خود را، پس جمع می‌کنند پسندیده‌های او را به وسیله چهار باد از اطراف زمین تا به اطراف آسمان، پس از درخت انجیر بفهمید مثل این را، هرگاه ببینید که شاخه‌های درخت انجیر نرم شده و می‌نماید برگهای آن، می‌دانید که تابستان نزدیک شده؛ همچنین هرگاه ببینید این علامتها را که واقع شده، پس بدانید که نزدیک شده است آمدن مسیح بر در خانه‌های شما؛ حق را می‌گویم به شما، بدرستی که این گروه زوال

نیابند تا واقع شود این علامات همه، و آسمان و زمین زایل شوند و تغییر یابند و کلام من تغییر پذیر نیست.

فصل چهل و چهارم

اما آن روز و آن ساعت را نمی داند کسی، و فرشتگانی که در آسمانند و پسر (۴۹) نمی داند مگر پدر که او می داند به تنهایی، پس با خبر و بیدار باشید شبها و نماز کنید برای آنکه نمی دانید شما که چه وقت هست آن زمان، مانند آدمی که به سفر رود و واگذار خانه خود را، و تسلط دهد هر یک از بندگان خود را در کار او؛ و وصیت کند دربانان را به بیداری؛ بیدار باشید به درستی که نمی دانید که در چه زمان می آید صاحب خانه، در وقت عشا می آید یا نصف شب، یا وقت خواندن خروس یا صبح؛ شاید که بیاید ناگاه، پس بیاید شما را در خواب. آنچه من می گویم به شما، برای همه مردم می گویم؛ پس بیدار باشید. [باب چهاردهم] و در وقتی که یسوع این سخن را می گفت دو روز مانده بود به عید فصح، که روز افطار روزه است، و سرکردگان کهنه و نویسندگان در طلب مکر و حيله بودند برای گرفتن و کشتن یسوع، و می گفتند که، باید که گرفتن او در عید نباشد تا واقع نشود فتنه و فساد در میان مردم.

فصل چهل و پنجم

و در روزی که یسوع در قریه عنیا در خانه سمعان ابرص نشسته بود، آمد زنی و با آن طرفی و در آن ظرف بوی خوشی بود از ناردین (۵۰)، و قیمت بسیار داشت. پس خالی کرد زن ظرف را بر سر یسوع؛ و کسانی که حاضر بودند در دل خود غضبناک شدند بر آن زن و گفتند: چرا تلف کردی بوی خوش را؟ سزاوار آن بود که فروخته شود بوی خوش به بیشتر از سیصد دینار و داده شود به فقرا، و منع کردند آن زن را از آنچه کرد. پس یسوع به ایشان گفت که، بگذارید زن را، چرا آزار می کنید او را؟ کرد این زن با من کاری نیکو، برای آنکه فقرا همیشه نزد شما هستند، پس هر وقت که می خواهید به ایشان احسان می توانید کرد، و من نیستم نزد شما در هر وقتی؛ احسانی که زن را مقدور و میسر بود بجای آورد؛ برای آنکه بیشتر خوشبو

کرد بدن من را برای دفن کردن من؛ حق را می‌گوییم به شما، به درستی که هر مکانی که دعوت کرده شود به این انجیل، در تمام عالم گفته می‌شود آنچه این زن کرده، و یادآوری است به جهت این زن. و یهو ذای اسخریوطی، یکی از دوازده شاگرد رفت به نزد سرکردگان کهنه برای دادن یسوع به ایشان؛ و چون شنیدند کهنه، شادی کردند و وعده دادند او را به دادن نقره؛ و یهو ذای در طلب فرصتی بود که به چه نحو بدهد یسوع را به ایشان در خلوت.

فصل چهل و ششم

و در روز اول از ایام افطار، چون ذبح کردند فصح را، گفتند به او شاگردان که، کجا را خواهش داری تا برویم و مهیا کنیم برای خوردن فصح؟ پس فرستاد دو نفر از شاگردان خود را و گفت: بروید به جانب شهر، پس زود باشد که برخورد به شما مردی که برداشته باشد سبوی آبی، پس از عقب او بروید تا خانه‌ای که او داخل شود، پس بگویید به صاحب خانه که معلم می‌گوید به تو که، کجاست مکانی که بخورم من و شاگردان فصح را در آن مکان؟ پس می‌نماید به شما غرفه بزرگی مفروش، پس مهیا کنید فصح را به جهت ما در آنجا؛ و آن دو نفر آمدند به شهر، پس یافتند چنانکه گفته بود یسوع و آماده کردند فصح را؛ چون شب شد و دوازده نفر با او بودند در آن غرفه، و نشستند برای خوردن فصح، گفت یسوع که، حق را می‌گوییم به شما، به درستی که یکی از شما می‌دهد مرا به دست ایشان و او کسی است که با من می‌خورد. پس اندوهناک شدند شاگردان و هر یک گفتند که، شاید من باشم آن شاگرد که بدهم یسوع را؛ پس گفت یسوع در جواب ایشان که دهندۀ من به یهود یکی است از دوازده نفر که دست او با دست من در کاسه است به جهت آنکه بن‌الانسان می‌رود به نحوی که نوشته شده است، و دادن او مرا به یهود، واقع می‌شود؛ و وای بر آن کسی که می‌دهد ابن‌الانسان را؛ بهتر بود برای آن کس که زاییده نمی‌شد. و یسوع در اثنای چیز خوردن گرفت نانی را و شکر خدا کرد و طلب برکت نمود و شکست و داد به ایشان و گفت: بگیریید این جسد من است؛ و گرفت جامی و شکر کرد و داد به ایشان، پس آشامیدند از آن جام همه ایشان و گفت یسوع که، این خون من است و آن عهدی است (۵۱) تازه که ریخته می‌شود به جهت مردمان بسیار؛ حق را

می‌گویم به شما، بدرستی که نمی‌آشامم از فشرده درخت انگور تا روزی که بیاشامم آن را تازه در ملکوت خدا.

فصل چهل و هفتم

بعد از آن تسبیح خدا کردند و بیرون رفتند به جانب کوه زیتون؛ و گفت به ایشان یسوع که، شما همگی شک می‌کنید در من، در این شب، برای آنکه نوشته شده است که می‌زنم شبان را، پس متفرق می‌شوید گوسفندان، لیکن هرگاه زنده شوم می‌روم به جانب جلیل پیش از شما؛ گفت بطرس که، اگر شاگردان همه شک کنند، من شک نمی‌کنم. گفت به او یسوع که، حق را می‌گویم به تو، بدرستی که تو در این شب پیش از آنکه دو مرتبه خروس بخواند، کافر می‌شوی به من سه مرتبه، پس طول داد بطرس سخن را در این که کافر نمی‌شود، و گفت که، من اگرچه مضطر شوم به کشته شدن با تو، کافر نمی‌شوم به تو، و چنین گفتند شاگردان همه.

فصل چهل و هشتم

و آمدند به موضعی که نام آن جد سامان بود، و گفت به شاگردان که بنشینید تا من نماز کنم. بعد از آن برداشت با خود بطرس و یعقوب و یوحنا را، و شروع کرد به اندوهگین شدن و رو در هم کشیدن، و گفت به ایشان که، نفس من اندوهناک است تا وقتی که کشته شود؛ شما باشید در اینجا و بیدار باشید. بعد از آن اندکی پیش رفت و افتاد بر زمین و نماز می‌کرد و می‌گفت: آیا می‌تواند شد که بگذرد از من این ساعت؛ و می‌گفت: ای پدر! هر چیزی به قدرت توست، بگذران از من این جام را، لیکن نه چنانکه من می‌خواهم، بلکه چنانکه تو می‌خواهی؛ و بازگشت، پس دید شاگردان را خفته، پس گفت به بطرس که، ای سمعان! تو در خوابی، نتوانستی که بیدار باشی با من؟ یک ساعت بیدار باشید و نماز کنید تا داخل نشوید در آزمایشها؛ اما روح، پس مهیا شده؛ و اما بدن، پس ناتوان است. و رفت بار دیگر تا نماز کند؛ و می‌گفت کلامی را که در نماز سابق می‌گفت؛ و آمد، پس یافت ایشان را خفته، زیرا که چشم‌های ایشان سنگین بود و نمیدانستند که در جواب چه گویند؛ و آمد مرتبه سوم، و گفت

به ایشان که، بخوابید الحال و استراحت کنید به تحقیق که رسیده است آخر وقت، و آمده است ساعت گرفتار شدن ابن‌الانسان در دست گنه‌کاران؛ برخیزید تا همراه رویم، پس به تحقیق که نزدیک شده است آن کسی که می‌دهد مرا به یهود.

فصل چهل و نهم

و در اثنای گفتگوی یسوع، آمد یهو‌ذای اسخربوطی که یکی از دوازده شاگرد بود با جمعی از سرکردگان کهنه و نویسندگان و پیران با شمشیرها و عصاها؛ و دهنده یسوع به یهود گفته بود که، نشان یسوع آن است که می‌بوسم او را؛ پس او را گرفته محکم ببندید. چون آمد یهو‌ذا به نزدیک یسوع، گفت: ای معلم! و بوسید او را؛ پس انداختند دستهای خود را بر او و گرفتند او را؛ و یکی از گروه استاده، از غلاف کشید شمشیری و زد بر غلام سرکرده کهنه و جدا کرد گوش راست او را، پس گفت یسوع به یهود که، مثل دزد بیرون آمده‌اید با شمشیرها و عصاها برای گرفتن من، هر روز من با شما بودم و در هیکل تعلیم می‌کردم و نگرفتید مرا. و واقع شد این تا تمام شود آنچه نوشته شده است در کتاب پیغمبران؛ پس گذاشتند شاگردان او را و گریختند همه ایشان؛ و با یسوع می‌رفت جوانی برهنه و لنگ بسته، پس یهود اراده گرفتن او کردند، پس گذاشت لنگ را و گریخت عریان؛ و آوردند یسوع را به نزد سرکرده کهنه که نام او قیافا بود و جمع شدند سرکردگان کهنه و نویسندگان و پیران؛ و بطرس از عقب یسوع از دور راه می‌رفت تا داخل خانه سرکرده کهنه شد و نشست با خدمتکاران در پیش آتش و گرم می‌شد.

فصل پنجاهم

و سرکردگان کهنه و مردان همگی طلب می‌کردند کسی را که گواهی دهد بر کفر یسوع تا بکشند او را؛ پس نیافتند گواهی دهنده‌ای، و بسیاری به دروغ گواهی دادند و متفق نبود شهادتهای ایشان، پس اقامه کردند چند شاهد دروغگوی بر این که ما شنیدیم از یسوع که می‌گفت: من از هم می‌ریزم هیکلی را که ساخته‌اند آن را دستها و بعد از سه روز بر پا می‌دارم

هیکلی دیگر که به دست ساخته نشده باشد، و این گواهان نیز شهادتهای ایشان موافق نبود، پس برخاست سرکرده کهنه در میان مردم و گفت به یسوع که، آیا جواب نمی‌گویی از آنچه گواهی می‌دهند این گروه بر تو؟ جواب‌نداد یسوع و ساکت بود؛ و باز پرسید از او سرکرده کهنه که، آیا تو مسیح پسر خدایی و با برکتی؟ یسوع گفت: من اویم و زود باشد که ببینید ابن‌الانسان رانشته بر طرف راست قوت، و می‌آید با ابر آسمانی، پس پاره کرد سرکرده کهنه جامه خود را، و گفت: چه احتیاج است به گواه، به تحقیق که شنیدید کفر را آشکار؛ و همه ایشان حکم کردند به این که، یسوع واجب القتل است؛ و شروع کردند گروهی به آب دهان انداختن بر روی او، و پوشانیدن روی او، و زدند سر او به عصا و نیزه و می‌گفتند: خبر ده ما را ای مسیح! کیست که می‌زند تو را؛ و خدمتکاران دست به روی او می‌زدند؛ و در این وقت بطرس در پایین خانه نشسته بود که آمد کنیزی از کنیزان سرکرده کهنه و دید او را که گرم می‌شد. گفت: تو با یسوع ناصری بودی؟ بطرس انکار کرد و گفت: نمی‌دانم و نمی‌شناسم آنچه می‌گویی؛ و آمد به بیرون خانه و نشست، پس خروس خواند و دید بطرس را کنیزی دیگر، پس گفت به ایستادگان که، این مرد از ایشان است. بطرس باز انکار نمود و بعد از اندکی زمان، ایستادگان گفتند به بطرس که، راست است تو از ایشانی و تو اهل جلیلی و کلام تو به کلام ایشان شبیه است. بطرس شروع کرد به لعن و قسم خورد که نمی‌شناسد کسی را که نام می‌برند و در آنجا بود که خروس، مرتبه دوم خواند؛ پس به یاد بطرس آمد آنچه گفته بود یسوع که پیش از آنکه خروس دو نوبت بخواند انکار می‌کنی مراسم نوبت، پس می‌گردید و می‌گریست.

فصل پنجاه و یکم [باب پانزدهم]

چون صبح شد، مشورت کردند سرکردگان کهنه با پیران و نویسندگان و سایر مردمان؛ پس محکم بستند یسوع را و آوردند به نزد بلاطس، پس سؤال کرد از او بلاطس که، تو پادشاه یهودی؟ یسوع در جواب گفت که، تو گفتی؛ و عیب کردند یسوع را سرکردگان کهنه؛ و باز پرسید از او بلاطس که، آیا جواب نمی‌گویی؟ نظر کن که چه بسیار گواهی می‌دهند بر تو. یسوع جواب نگفت بحدی که بلاطس تعجب کرد.

فصل پنجاه و دوم

و دستور چنین بود که در هر عیدی از زندان بیرون می‌کرد بلاطس برای یهود یک اسیری که انتخاب کنند؛ و مردی که نام او باربنان و اسیر شده بود با منافقانی که در حال شورش کشته بودند کسی را؛ پس فریاد بر آوردند یهود و شروع کردند به سؤال خلاص کردن چنانکه عادت ایشان بود. بلاطس در جواب گفت که، آیا می‌خواهید که خلاص کنم برای شما پادشاه یهود را، به جهت آنکه بلاطس می‌دانست که سرکردگان کهنه یسوع را گرفته‌اند از روی حسد، و سرکردگان کهنه ترغیب کردند آن گروه را بر این که طلب کنند از بلاطس چیزی زیاده بر رها کردن باربنان. بلاطس در جواب ایشان گفت که، چه می‌خواهید که بکنم با آن کسی که می‌گویید پادشاه یهود است؟ فریاد بر آوردند که صلب کن او را. گفت بلاطس که چه بد کرده است؟ پس زیاد کردند فریاد را و گفتند: بردار می‌زنیم او را؛ و خواست بلاطس که به رضای ایشان کار کند، پس رها کرد باربنان را؛ او داد یسوع را به ایشان و زد بر یسوع چوبی تا به دار کشیده شود. پس لشکر بردند یسوع را به اندرون دهلیز خانه حاکم که در آنجا مردمان جمعیت نموده بودند و جمع شدند بر سر او سپاه، بعد از آنکه پوشانیدند به او لباس سرخ و ساختند تاجی از خار و بر سر او نهادند و ابتدا کردند به سلام کردن بر او، و می‌گفتند: السلام علیک ای پادشاه یهود؛ و چوب بر سر او می‌زدند و آب دهن بر روی او می‌افکندند و بر زانو نشسته، سجده او می‌کردند و چون استهزا کردند بر او، کردند از او لباس سرخ را، و پوشانیدند به او جامه او را؛ بعد از آن بیرون آوردند او را تا بر دار زدند و گرفتند به جهت برداشتن صلیب، مردی را که نام او سمعان قورنتانی بود و از صحرا می‌آمد؛ و پدر اسکندروس و روفس بود، و آوردند او را به جاجله، و معنی جاجله جمجمه است. و دادند به او شرابی آمیخته به مر (۵۲) تا بیاشامد، پس نگرفت او را، و چون بر دار زدند، قسمت کردند جامه او را به قرعه زدن بر آن جامه‌ها؛ و واقع شد این امور در ظرف سه ساعت و صلب یسوع تمام شد.

فصل پنجاه و سوم

و بود بر آن دار نوشته‌ای که این پادشاه یهود است؛ و با او بر دار زدند دو دزد را یکی از

جانب راست و یکی از جانب چپ او؛ و تمام شد کتابی (۵۳) که می‌گفت با منافقین و بس. و گروهی که می‌گذشتند، به او کفر می‌گفتند و حرکت می‌دادند سرهای خود را، و می‌گفتند: ای کسی که خراب می‌کرد هیکل را و بنا می‌کرد در سه روز! خود را خلاص کن و از دار فرود آی؛ و سرکردگان کهنه استهزا می‌کردند در حال گفتگوی با یکدیگر؛ و نویسندگان می‌گفتند که، خلاص می‌کرد مردم را و نمی‌تواند که خود را خلاص کند؛ اگر این مسیح پادشاه اسرائیل می‌بود، فرود می‌آمد الحال از دار تا می‌دیدیم او را و ایمان می‌آوردیم به او؛ و آن دو دزدی که بر دار زده بودند، سرزنش می‌کردند او را نیز. چون ساعت ششم شد، تاریک شد روی زمین تا ساعت نهم.

فصل پنجاه و چهارم

و در ساعت نهم فریاد کرد یسوع به آواز بلند و گفت: الوی الوی لیما صافختانی، و معنی این عبارت این است: الهی، الهی برای چه گذاشتی مرا، پس گفتند گروهی از ایستادگان که یسوع می‌طلبد ایلیا را؛ و پیش رفت یکی و پر کرد اسفنج (۵۴) از سرکه و گذاشت آن را بر سر نی تا یسوع بیاشامد و می‌گفت که، بگذارید او را تا ببیند ایلیا را، و بیاید ایلیا و فرود آورد او را؛ پس فریاد کرد یسوع فریادی بلند و داد روح را خواب رفت؛ پس شکافت پرده حجاب هیکل و دو پاره شد از بالا تا به زیر، و چون دید سرکرده صد کس که در برابر ایستاده بود که چنین فریاد کرد و روح را سپرد گفت: راست است که این مرد پسر خداست؛ و چند زن از دور نظر می‌کردند و آن زنان مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوسا و سالومی بودند و بایسوع، از جلیل آمده خدمت او می‌کردند، و زنان بسیار از اورشلیم با او آمده بودند. چون شب شد، برای آنکه آن روز جمعه پیش از شنبه بود، آمد یوسف از رامه؛ و یوسف مردی بود نیکو وضع و صاحب هیبت و عقل، و امید به ملکوت خدا داشت، جرأت کرد و داخل شد بر بلاطس و طلب نمود از او بدن یسوع را؛ پس بلاطس از مردن یسوع تعجب کرد، و طلبید سرکرده سپاه را و از او پرسید که چه وقت یسوع بمرد؟ چون دانست از خبر سرکرده حال یسوع را، داد بدن یسوع را به یوسف؛ پس خرید یوسف لفافه و پیچید بدن یسوع را در آن

لفافه و او را در قبری گذاشت که از سنگ بر آورده بودند. و گذاشت سنگی بر بالای قبر و مریم مجدلیه و مادر یوسا تفحص می کردند که کجا گذاشته شده است یسوع؛ [باب شانزدهم] چون روز شنبه شد خریدند مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومی بوی خوشی تا خوشبو کنند یسوع را؛ و در یکشنبه، صبح زود آمدند بر سر قبر در وقتی که آفتاب طلوع (۵۵) کرد و گفتند بعضی بابعضی که، کی حرکت خواهد داد برای ما سنگ را از در قبر؟ چون سنگ بسیار بزرگ بود. پس آمدند، ناگاه دیدند سنگ را که حرکت کرده؛ چون داخل قبر شدند دیدند جوانی نشسته از طرف راست و بر او جامه سفیدی هست؛ پس ترسیدند؛ پس گفت به ایشان جوان که، خوف مکنید، آیا یسوع ناصری مصلوب را می خواهید؟ به تحقیق که زنده شده است و نیست در اینجا؛ و این است موضعی که گذاشته بودند او را در آن، لیکن بروید و بگویید به شاگردان او و به بطرس که، یسوع پیش از شما می رود به جلیل و در آنجا می بیند او را چنانکه خود به شما گفته؛ چون شنیدند زنان این سخن را بیرون آمدند و گریختند از قبر برای آنکه مضطرب و متحیر بودند؛ پس نگفتند به هیچ کس چیزی، چون که ترسیده بودند. و زنده شد در صبح یکشنبه و ظاهر شد اول مرتبه برای مریم مجدلانیه که بیرون کرده بود از او هفت شیطان را؛ پس مریم رفت و خبر داد به کسانی که بودند با یسوع و نوحه و گریه می کردند؛ چون شنیدند که یسوع زنده و زنان دیده اند او را تصدیق نکردند، و بعد از آن نمود یسوع خود را در لباسی (۵۶) دیگر به دو نفر از ایشان، و آن دو نفر می رفتند به قریه، پس آمدند و خبر دادند باقی را و به خبر این دو نفر اعتماد نکردند. بعد از آن یازده نفر شاگرد جمع شدند و ظاهر شد یسوع بر ایشان و گریست به علت کمی ایمان و سنگینی دل ایشان، زیرا که ایشان ایمان نیاوردند به کسانی که دیده بودند یسوع را و به این که او زنده شده است از میان مردگان؛ پس گفت به ایشان که، بروید به همه اطراف عالم و دعوت کنید و بشارت را به خلائق بگویید و بشارت این است: کسی که ایمان بیاورد و اعتماد کند بر خدا، نجات یافته است؛ و کسی که ایمان نیاورده باشد جزا داده می شود و این علامات تابع مؤمنین است (۵۷)؛ به نام من بیرون می کنند شیاطین را و سخن می گویند به همه زبانها و برمی دارند به دستهای خود مارها را؛ پس آزار نمی کند ایشان را و اگر بخورند چیز کشنده ای را، پس ضرر نمی کند به ایشان؛ و

می‌گذارند دستهای خود را بر بیماران، پس شفا می‌یابند؛ و بعد از آنکه پروردگار یعنی یسوع با ایشان سخن گفت باز بالا رفت به جانب آسمان، و نشست بر طرف راست پدر؛ و بیرون رفتند گروه شاگردان، پس ندا و دعوت کردند در هر مکانی، و پروردگار ایشان را مدد می‌کند و تشدد نموده ثابت کردند سخنان حق را به جهت علامات و معجزاتی که با ایشان بود. آمین.
الی ابد الابد کلها، آمین.

انجیل لوقا

فصل اول [باب اول]

چون بسیاری از مردم قصد کرده بودند که ترتیب دهند حکایات اموری را که در ما به کمال رسیده، چنانکه رسانیده‌اند به ما گروهی که از ابتدای آن زمان کلمه را دیده‌اند و بوده‌اند خدمتکاران او، و من از روی تحقیق از پی هر مطلبی رفته بودم خواستم که بنویسم به جهت تو ای عزیز تا وفیلا تا بدانی حقیقت سخنانی را که موعظه کرده شده به آنها. بود در زمان هیروودس پادشاه یهودان، کاهنی (۱) زکریا نام از سلسله آل ایبا و او را زنی بود ایصابات نام از اولاد هارون و هر دو نیکوکار نزد خدا و عامل بودند به وصایای پیغمبران و حقوق پروردگار بدون عیبی، و نبود ایشان را فرزندی زیرا که ایصابات عقیم و از عمر هر دو بسیار رفته بود، پس روزی که نوبت خدمت او بود در برابر خدا به دستور سایر کاهنان مشغول عبادت بود، وقتی که رسید به او نوبت سوزانیدن بخور داخل شد در هیکل پروردگار، و در وقت بخور مردمان در بیرون هیکل نماز می‌گذازدند، پس ظاهر شد بر او فرشته پروردگار در حالی که ایستاده بود بر طرف راست مذبح بخور، چون دید فرشته را مضطرب گشت و مستولی شد بر او خوفی عظیم، پس گفت فرشته که، مترس ای زکریا که مستجاب شد دعای تو، و زن تو ایصابات پسری می‌آورد و او را یوحنا نام می‌کنی و می‌باشد تو را شادی عظیم و انبساطی تمام، و گروه بسیار شاد می‌شوند به تولد او و می‌باشد آن فرزند بزرگ نزد پروردگار و

نمی آشامد شرابی (۲) و نه مست کننده را، و پر می شود از روح پاک و حال آنکه در شکم مادر باشد، و بر می گرداند بسیاری از بنی اسرائیل را به جانب پروردگار ایشان و پیش می رود در برابر پروردگار به سبب روح و به قوت ایلیا و می گرداند روی دل پدران را به جانب پسران و کسانی را که اطاعت نمی کنند به سوی علم نیکان، و آماده می کند برای پروردگار گروهی درست کردار. پس گفت زکریا به آن فرشته که، چگونه تصدیق کنم این را و من مرد بپیر، و زن من گذشته است ایام عمر او؟ جواب گفت فرشته که، منم جبرئیل که می ایستم در برابر خدا، فرستاده شده ام که این سخن را به تو گویم و بشارت دهم تو را، و از این زمان می باشی ساکت و خاموش و نمی توانی که سخن گویی تا روزی که آنچه گفتم واقع شود، و به جهت آنکه قبول نمی کنی سخن مرا تا تمام شود در وقت خود، و آن گروه انتظار زکریا می کشیدند و تعجب می نمودند از دیر کردن و بودن او در هیکل، چون بیرون آمد قادر بر سخن گفتن نبود، پس دانستند که چیزی دیده در هیکل و اشاره می کرد به مردم و ایستاده بود ساکت، چون تمام شد ایام خدمت او رفت به خانه خود، پس حامله شد ایصابات زن زکریا، و پنهان کرد حمل خود را پنج ماه و می گفت: چنین کرد با من پروردگار در ایام لطف او با من تا برگردد از من عار را در میان مردمان.

فصل دوم

و در ماه ششم فرستاده شد جبرئیل از نزد خدا به جانب شهری در جلیل که نام آن ناصره بود به جانب دختر باکره ای که مردی او را خطبه کرده و نام او یوسف و از اولاد داوود و اسم دختر باکره مریم بود؛ چون آمد فرشته گفت به مریم که، شاد باش (۳) ای زنی که پُری از نعمت پروردگار و صاحب برکتی در میان زنان، چون دید مریم او را مضطرب شد از کلام او و متفکر شد و در دل خود گفت: چیست این سلام؟ گفت فرشته که، خوف مکن ای مریم که ظفر یافته [ای] به نعمتی از جانب خدا و تو قبول می کنی حملی و بهم می رسانی پسری و می خوانی نام او را یسوع. و او می باشد بزرگ و خوانده می شود پسر خدای بلند، و عطا می کند به او پروردگار معبود کرسی داوود پدر او را، و مالک می شود خانه یعقوب را تا ابد، و

نمی‌باشد ملک او را آخر شدنی. پس گفت مریم به فرشته که، چگونه می‌شود و حال آنکه ندیده‌ام مردی را؟ فرشته در جواب گفت که، روح پاک حلول می‌کند بر تو و قوت خدای بلند سایه می‌افکند بر تو زیرا که فرزندی که از تو به وجود آید پاکیزه است و خوانده می‌شود پسر خدا، و اینک ایصابات خویش تو حامله است به پسری با آنکه از عمر او بسیار گذشته و این ماه ششم زنی است که خوانده می‌شد عقیم، به جهت آنکه نیست نزد خدا این کار دشوار؛ پس گفت مریم به آن فرشته که، عبادت می‌کنم پروردگار را، پس باید که حاصل شود برای من چنانچه تو گفتی؛ و باز گردید فرشته.

فصل سوم

پس مریم در آن ایام به تعجیل رفت از کوهستان به جانب شهر یهوذا و داخل خانه زکریا شد و سلام کرد بر ایصابات، چون شنید ایصابات سلام مریم را حرکت کرد طفل در شکم او و پر شد ایصابات از روح القدس و ایصابات به آوازی بلند گفت که، مبارکی تو در میان زنان و مبارک است میوه‌ای که حاصل می‌شود از شکم تو، از کجاست مرا این مرتبه که بیاید به نزد من مادر پروردگار من، به جهت آنکه از وقتی که صدای سلام تو به گوش من رسید حرکت کرد طفل در شکم من به شادی تمام، پس خوشا حال زنی که ایمان آورد؛ تا تمام شود آنچه گفته شده است به مریم از جانب پروردگار، پس گفت مریم که، عظیم می‌داند نفس من پروردگار را و شادی می‌کند روح من به خدایی که نجات دهنده من است زیرا که پروردگار نظر کرد به تواضع و فروتنی کنیز خود، بدرستی که الحال تهنیت گویند مرا جمیع طوایف، و کرده است خدای قوی نسبت به من کارهای عظیم و پاک است نام او، و هست رحمت او برای همه طوایف و به جهت کسانی که از او می‌ترسند کارهای قوی کرده و به قوت بازوی خود از هم پاشیده تکبرکنندگان را، و به سبب فکرهای فاسد فرود آورده عزیزان را از تختهای ایشان و بلند کرده تواضع کنندگان را، و سیر کرده گرسنه‌ها را از خیرات، و فرستاده توانگران را تهی دست و قوت داد اسرائیل بنده خود را و یاد کرد او را به رحمت خود، چنانچه گفته به پدران ما یعنی ابراهیم و اولاد او تا ابد؛ و اقامت کرد مریم نزد ایصابات مدت سه ماه و باز گردید به خانه خود.

فصل چهارم

چون تمام شد مدت حمل ایصابات زایید پسری؛ و چون شنیدند همسایگان و خویشان او که پروردگار عظیم نموده رحمت خود را بر ایصابات، شاد گشتند؛ و چون روز هشتم شد آمدند که ختنه کنند طفل را و خواندند او را به نام پدرش زکریا، پس مادرش گفت در جواب ایشان که، به نام پدر منامید او را بلکه او را یوحنا نام کنید. گفتند به او که، نیست کسی در قبیله تو که خوانده شده باشد به این نام، پس مشورت کردند با پدر او که به چه نام می خواهی بنامی پسر خود را؟ پس طلبیدند تخته و نوشت و گفت که، نام او یوحنا است؛ پس تعجب کردند همه ایشان و گشود طفل در آن وقت دهان و زبان خود را و سخن گفت و طلب برکت کرد از خدا، و ترسیدند همه همسایگان و به یکدیگر نقل می کردند این خبر را در جمیع زمین یهوذا، و همه شنوندگان در دلهای خود فکر می کردند و می گفتند: آیا می دانید که این طفل چه خواهد شد؟ و دست پروردگار با اوست؛ پس پر شد زکریا پدر او از روح القدس و پیغمبر شد و می گفت: مبارک است پروردگاری که خدای اسرائیل و ظاهر ساخته و کاری کرده که سبب نجات گروه اسرائیل است و نصب نموده به جهت ما در خانه داوود شاخی که سبب خلاصی ماست از دشمنان ما، چنانچه جاری کرده بود بر دهنهای پیغمبران که از ابد پاکانند تا مهربانی کند با پدران ما و وفا کند به قَسَمی و عهدی که با ابراهیم کرده بر اینکه بی خوف ما را خلاصی دهد از دشمنان ما، تا خدمت او کنیم به نیکوکاری و عدالت در برابر او در تمام ایام حیات ما، و تو ای طفل! خوانده می شوی پسر بلند مرتبه و می روی پیش روی پروردگار (۴) تا مهیا کنی راه او را تا بدهد علم نجات را به طایفه خود برای آمرزیدن گناهان ایشان از جهت مهربانی و رحمت اله ما که برگزید ما را و درخشید از بلندی تا روشنی دهد گروهی را که نشسته اند در تاریکی و سایه مرگ، و تا راست شود پاهای ما بر راههای سلامتی؛ و اما طفل، پس جوان می شد و قوت می گرفت به سبب روح و در بیابانها به سر می برد تا وقت ظهور او بر اسرائیل.

فصل پنجم [باب دوم]

و چون در آن ایام آمد فرمانی از او غسٹس قیصر که سر شمار کنند جمیع معموره را،

و این سرشمار اول بود در حکومت قرینوس در شام، پس رفتند همهٔ مردم تا نوشته شود هر یک از ایشان در شهر خود، و بیرون رفت یوسف نیز از ناصره شهر جلیل به جانب یهودیه تا رفت به شهر داوود که او را بیت اللحم می نامیدند به جهت آنکه از قبیلهٔ داوود و پدران او بود تا در شمار نوشته شود با مریم که نامزد او بود، و در آن وقت مریم حامله بود، پس در وقتی که یوسف و مریم هر دو در آنجا بودند تمام شد ایام زاییدن مریم و زایید پسر بکر (۵) خود را و پیچید طفل را و گذاشت در آخور [خ.ل: مذود (۶)]، به جهت آنکه نبود برای یوسف و مریم در آنجا که فرود آمده بودند غیر آخور مکانی و بودند درین ده راعیان که گلهٔ خود را در صحرا چرانیده در شب به نوبه می خوابیدند تا محافظت کنند گلهٔ خود را، در این وقت فرشتهٔ پروردگار و نور پروردگار تابید بر ایشان، پس خوف کردند عظیم، پس فرشته گفت به ایشان که، خوف مکنید که بشارت می دهم شما را به شادی عظیم که می باشد برای همهٔ مردم به جهت آنکه امروز در شهر داوود زاییده شده است برای شما نجات دهنده ای که او مسیح پروردگار است، و این علامتی است برای شما که می یابید طفلی که گذاشته شده در آخور، و دیدند با فرشته لشکر بسیار از لشکرهای آسمانی که تسبیح می کردند خدا را و می گفتند: بزرگی برای خداست در بالا، و بر زمین سلام و صلح است و در میان مردم سرور و شادی است.

فصل ششم

چون فرشتگان از نزد ایشان به جانب آسمان رفتند گفتند راعیان بعضی بابعضی که، برویم به جانب بیت لحم تا ببینیم سخنی را که پروردگار به ما خبر داده، پس آمدند به تعجیل، یافتند مریم و یوسف و طفل را گذارده در آخور، و چون دیدند او را شناختند به سبب سخنی که گفته شده بود در باب طفل، و هر کسی که شنید تعجب کرد از آنچه گفتند راعیان، و مریم در دل خود ضبط کرد این سخن را، و باز گردیدند راعیان و اظهار مجد و عظمت خدا و تسبیح می کردند بر هر چه شنیده و دیده بودند چنانکه گفته شده بود به ایشان.

فصل هفتم

چون تمام شد هشت روز ختنه کرده شد طفل، و او را یسوع نامیدند چنانکه نامیده بود او را فرشته پیش از آنکه مریم به او حامله شود؛ و چون تمام شد ایام پاک شدن (۷) مریم موافق ناموس موسی، بردند او را به اورشلیم تا اقامت کنند او را برای پروردگار؛ چنانکه نوشته شده بود در ناموس پروردگار که هر پسری که بگشاید رحم مادر خود را نامیده می شود قدوس پروردگار، و تا چنانکه گفته شده است در ناموس پروردگار قربانی کرده شود به جهت او دو کبوتر صحرائی یا دو جوجه کبوتر، و بود مردی در اورشلیم که نام او سمعان و مردی نیکوکار و پرهیزکار و امیدوار عزت بنی اسرائیل بود و روح القدس با او بود، پس رسید وحی به او از جانب روح القدس که، نمی بینی مرگ را تا وقتی که بینی مسیح پروردگار را، پس آمد آن مرد با روح به جانب هیکل در وقتی که آورده بودند یسوع را مادر و پدر او تا بکنند از او قربانی که واجب بود در ناموس، پس برداشت یسوع را بر روی دستهای خود و طلب برکت نمود از خدا و گفت: الحال ای سید و بزرگ! خلاص کن بنده خود را به سلامتی چنانچه فرموده‌ای، برای آنکه دو چشم من دیدند خلاصی را که مهیا کرده‌ای در پیش روی همه طوایف، و تو نوری که آشکار شده‌ای برای همه مردم و سبب بزرگی شده برای طایفه خود یعنی بنی اسرائیل، و یوسف و مادر او تعجب می کردند از آنچه گفته شد برای یسوع، و تهنیت گفت یوسف و مریم را سمعان و گفت به مریم که، بدان که این طفل قرار داده شده است برای افتادن و برخاستن بسیاری از اسرائیل و علامت او این است که با او مردم منازعه و مجادله کنند و زود باشد که بگذرد به نیزه شک (۸) در دل تو تا ظاهر شود فکری که در دل مردمان بسیار است. و بود زنی که نام او حنه و پیغمبر و دختر فنویل از سبط اشیر، و بسیاری از عمر او گذشته بود و زنده ماند با شوهر خود هفت سال بعد از باکره بودن او، و هشتاد و چهار سال زنده ماند بی شوهر که از هیکل مفارقت نکرد و عبادت می کرد به روزه داشتن و دعا کردن در شب و روز، و در آن وقت آمد آن زن در برابر یسوع و اعتراف به پروردگار نمود، و آن زن خبر یسوع را می گفت به هر کسی که امید خلاص شدن بنی اسرائیل داشت. و چون تمام کردند یوسف و مریم آداب طفل را موافق ناموس پروردگار باز گردیدند به جانب جلیل به شهر خود که ناصره بود.

فصل هشتم

اما طفل، پس بزرگ و صاحب قوت می شد به روح، و پر می شد به حکمت و دانایی، و بر او بود نعمت خدا، و مادر و پدر او می رفتند به اورشلیم هر سال در عید فصح و چون دوازده ساله شد رفتند به اورشلیم برای عید مثل عادت هر سال. چون تمام شد ایام عید و باز گردیدند باز نگردید یسوع و ماند در اورشلیم و مادر او و یوسف ندانسته بودند که او در اورشلیم مانده و چنین گمان کردند که با قافله رفته است. چون آمدند یک روزه راه، تفحص او کردند نزد خویشان و آشنایان و نیافتند او را، پس باز گردیدند به اورشلیم در طلب او و بعد از سه روز او را در هیکل نشسته در میان معلمین یافتند، و او می شنید از معلمین و از ایشان سؤال می کرد و هر کس می شنید از او سخنی حیران می شد از دانایی او و جواب گفتن او معلمین را؛ چون دیدند او را یوسف و مادر او حیران شدند و گفت مادر به او که، ای فرزند! این چه کار بود که با ما کردی به جهت آنکه پدر تو و من می جستیم تو را به سعی و تعب، پس گفت یسوع که، چرا می جستید مرا؟ آیا ندانسته بودید که سزاوار به من این بود که در خانه پدر خود باشم؟ و یوسف و مادر او نفهمیدند سخنی را که به ایشان گفت، پس فرود آمد با ایشان و آمد به ناصره، و فروتنی و شکستگی می کرد با ایشان و مادر او حفظ می کرد جمیع این سخنان را در دل خود و یسوع نمو می کرد در قامت و حکمت و نعمت نزد خدا و مردم.

فصل نهم [باب سوم]

و در سال پانزدهم از حکومت طیباریوس قیصر در حکومت بیلاطس نبطی بر یهودیه که هیروُدس حاکم بود بر ربع جلیل، و فیلبس برادر او حاکم بود بر ربع انطوریه و قریه انطرحنون، و لسیانوس حاکم بود بر ربع ایلیه، و حنان و قیافا دو سرکرده گهنه بودند، نازل شد امر خدا بر یوحنا پسر زکریا در بیابان، پس آمد به شهرهایی که در اطراف اردن بود و دعوت می کرد به معمولیه توبه برای آمرزش گناهان چنانکه نوشته شده بود در کتاب اشعیای پیغمبر، ندا کند نداکننده ای در بیابان که مهیا کنید راه پروردگار را و بسازید راههای او را، همه دره ها پر می شوند و همه کوهها و نیستانها فروتنی می کنند و می گردد دشوار آسان، و زبر و

ناهموار آسان می شود، و به چشم می بیند هر صاحب جسدی نجات دادن خدا را، پس گفت یوحنا به گروهی که می آمدند نزد او و طلب می کردند از او غسل توبه را که، ای فرزندان افعیها! کی راهنمایی کرد شما را بر گریختن از غضب آینده؟ بسازید الحال میوه هایی که مناسب و لایق به توبه باشد و شروع مکنید به گفتن در دل های خود که پدر ما ابراهیم است؛ می گویم به شما که، خدا قادر است بر این که بسازد فرزندان برای ابراهیم از سنگها، اینک ازّه گذاشته شده است بر بیخ درختان و هر درختی که میوه خوب ندهد بریده و افکنده می شود در آتش، پس سؤال کردند از او که ما چه کار کنیم؟ جواب گفت که، کسی را که دو جامه باشد باید بدهد به کسی که ندارد و کسی را که طعامی هست باید چنین کند، پس آمدند عشاران تا یوحنا ایشان را در معمودیه غسل دهد و گفتند: چه کار کنیم ای معلم! گفت زیاده از آنچه مأمور شده اید مکنید. و باز سپاهیان پرسیدند که ما چه کار کنیم؟ گفت: عناد مکنید با کسی و ستم مکنید کسی را و قناعت کنید به روزیهای خود؛ و جمیع آن گروه در دل خود فکر می کردند و گمان داشتند که یوحنا مسیح است؛ یوحنا در جواب همه آن گروه گفت: اما من، پس غسل می دهم شما را به آب و زود باشد که بیاید کسی که او قوی تر باشد از من، و من اهلیت ندارم که بگشایم بندهای کفش او را، و او غسل می دهد شما را به روح القدس و آتش، و او کسی است که در دست او ست رفشی که پاک می کند به آن خرمن خود را، و جمع می کند دانه آن را در ظرفها و می سوزاند گاه را با آتشی که خاموش نمی شود، و خبر می دهد طوایف را، و بشارت می دهد ایشان را به چیزهای بسیار و هیروودس حاکم ربع را یوحنا ساکت و سرزنش می نمود به جهت هیروودیا زن فیلبس که برادر هیروودس بود و به جهت عمل بدی که هیروودس می کرد، پس افزود هیروودس بر آن عملهای بد، افکندن یوحنا را به زندان.

فصل دهم

یوحنا چون غسل توبه داد همه آن گروه را و غسل داد یسوع را نیز، در وقتی که یسوع نماز می کرد گشوده شد آسمان و نازل شد بر او روح القدس مانند جسد کبوتری و آمد آوازی از آسمان که می گفت: تویی پسر من که محبوب منی و به تو مسرورم؛ و رسید به سن سی سالگی

و گمان مردم آن بود که او پسر یوسف پسر هالی پسر مطیت پسر لاوی پسر ملکی پسر یونا پسر یوسف پسر مطایتوا پسر عاموص پسر ناحوم پسر حسلی پسر نجّا پسر مات پسر مطایتوا پسر سمان پسر یوسف پسر یهوذا پسر یوحنا پسر ریسا پسر زوربابل پسر شلتائیل پسر نیری پسر ملکی پسر اڈی پسر قوسام پسر الماضان پسر ایل پسر یوسا پسر الیعازر پسر یورام پسر مطات پسر لاوی پسر سمون پسر یهوذا پسر یوسف پسر یونان پسر الیاقیم پسر ملیا پسر منتان پسر مطاتا پسر ناتان پسر داوود پسر یسی پسر عوبید پسر باعاز پسر سلمون پسر نصون پسر عمیناداب پسر آرام پسر یورام پسر حصرون پسر فارص پسر یهوذا پسر یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم پسر تارخ پسر ناحوم پسر سارخ پسر راعوا پسر فالح پسر عابر پسر صالا پسر قینان پسر ارفحشد پسر سام پسر نوح پسر لمک پسر متوشلح پسر اخنوخ پسر برد پسر مهلائیل پسر قینان پسر انوش پسر شیث پسر آدم است که از خداست (۹).

فصل یازدهم [باب چهارم]

و چون پر شد از روح القدس، باز گردید از اردن و برد او را به بیابان چهل روز و آزمایش می کرد او را شیطان و نخورده بود چیزی در آن چهل روز و چون چهل روز تمام شد گرسنه شد و گفت به او شیطان که، اگر تو پسر خدایی بگو به این سنگ تا نان شود! یسوع در جواب گفت که، نوشته شده است که آدمی تنها به نان زنده نمی ماند بلکه زندگی آدم به هر سخنی است که از خدا باشد، پس بالا برد او را شیطان به کوه بلندی و نمود به او همه مملکتهای معموره را در اندک وقتی و گفت که، می دهم به تو این سلطنت را تمام، و بزرگی این ملک را زیرا که این ملک داده شده است به من و من می دهم آن را به کسی که دوست دارد مرا، و تو حالا اگر سجده می کنی در پیش روی من، همه این مملکت برای تو خواهد بود. در جواب او گفت یسوع که، غایب شو از من ای شیطان! نوشته شده است که برای پروردگار معبود خود سجده کن و برای او تنها عبادت کن، پس آورد او را شیطان به اورشلیم و بر پای داشت او را بر کنگره هیکل و به او گفت: اگر تو پسر خدایی بینداز خود را ازین مکان به زیر، به جهت آنکه نوشته شده است که، خدا امر می کند فرشتگان را تا حفظ کنند و بر دارند تو را بر دستهای خود

تا نلغزد پای تو بر سنگ؛ یسوع گفت که، گفته شده است تجربه مکن پروردگار اله خود را. چون تمام کرد شیطان همه آزمایش‌ها را دور شد از او تا مدتی.

فصل دوازدهم

و باز گردید یسوع به سوی جلیل به قوت روح القدس، و مشهور شد خبر او در همه آن قریه، و در مجمعه‌ها تعلیم می‌کرد و تعظیم او می‌کرد هر که بود، و آمد به ناصره درجایی که تربیت یافته بود، و داخل می‌شد به طریق عادت خود به مجمعه‌ها در روز شنبه، و در مجمعی برخاست که قرائت کند، پس به او دادند کتاب اشعیا پیغمبر را، چون گشود یافت موضعی را که در آن این سخن نوشته بود: روح پروردگار بر من است به این جهت مالید خود را به من و فرستاد مرا تا بشارت دهم فقرا را و شفا دهم دل شکستگان را و خبر دهم (۱۰) سیر کرده شدگان را به آمرزش خدا و کوران را به بینایی، و ارسال کنم به جانب بندگان که از بند رها کرده شوند و دعوت کنم به طریقه پسندیده پروردگار و به روز جزا، بعد از آن در هم پیچید کتاب را و داد به خادم و نشست و هر که در مجمع بود متوجه یسوع شد، پس شروع کرد و می‌گفت: امروز تمام شد آنچه نوشته بود در کتاب اشعیا و شنیدند به گوشه‌های خود، و همه ایشان گواهی می‌دادند به خوبی او و تعجب می‌کردند از کلمات نیکی که از دهان او بیرون می‌آمد و می‌گفتند: آیا نیست این پسر یوسف؟ پس گفت به ایشان که، شاید شما بگوید به من این مثل (۱۱) را که، ای طیب! شفا بده خود را و آنچه شنیده‌ایم که تو کرده‌ای در کفرناحوم بکن در اینجا نیز که شهر توسست، و گفت به ایشان که، حق را می‌گویم به شما، زنان شوهر مرده بسیار بودند در میان بنی اسرائیل در زمان ایلیا زیرا که بسته شده بود آسمان سه سال و شش ماه تا به هم رسید گرسنگی و قحطی عظیم در همه زمینها و نفرستاد ایلیا به سوی هیچ کس از ایشان چیزی مگر به سوی یک زن شوهر مرده که در صارفیه صیدا بود و برص به هم رسانیدند گروه بسیار در اسرائیل در زمان الیسع پیغمبر و پاک نکرد هیچ یک را از برص مگر نعمان شامی را، پس همه اهل مجمع غضبناک شدند وقتی که این سخن را از یسوع شنیدند، و یسوع را از آن شهر بیرون کرده بردند به روی کوهی که شهر ایشان بر آن کوه بنا شده بود تا بیندازند او را به پایین، پس یسوع در گذشت از میان ایشان و رفت.

فصل سیزدهم

و فرود آمد به کفرناحوم که شهری بود در جلیل و تعلیم ایشان می کرد در روزهای شنبه و حیران می شدند از تعلیم او برای آنکه کلام او بود از روی سلطنت؛ و در مجمع مردی بود که در او روح شیطان نجسی بود، پس فریاد کرد (۱۲) به آواز بلند که، بگذار مرا، چه کار است ما را با تو ای یسوع ناصری! آمده ای برای هلاک کردن ما، دانسته ام که کیستی تو ای پاک کرده شده خدا! پس منع کرد او را یسوع و گفت: ببند دهان خود را و بیرون رو از او، پس انداخت او را شیطان در میان ایشان و بیرون رفت و آزار نکرد آن مرد، پس ترسیدند همه ایشان و بعضی با بعضی می گفتند: این چه سخن است که امر می کند روحهای نجس را به بیرون رفتن از روی سلطنت و قوت، پس روحها بیرون می روند؛ و مشهور شد خبر یسوع در هر مکانی از آن قریه، پس برخاست از میان آن جمع و داخل خانه سمعان شد، و بود مادر زن سمعان تب دار، پس سؤال کردند از یسوع که او را شفا دهد، پس ایستاد بر سر آن زن و منع کرد تب را، پس تب از آن زن زایل شد و برخاست زن و مشغول شد به خدمت ایشان، و چون غروب کرد آفتاب آوردند به نزد او هر که بیمار بود به اقسام دردها و می گذارد دست خود را بر یک یک و شفا می داد او را و شیاطین نیز بیرون رفتند از بسیاری، و فریاد می کردند شیاطین که، تو مسیح پسر خدایی، و او منع می کرد ایشان را و نمی گذاشت که سخن گویند، به جهت آنکه ایشان می دانستند که او مسیح است؛ و چون روز شد رفت به جانب بیابان و مردم از پی او می گردیدند و آمدند به نزد او و نگاه داشتند او را تا از نزد ایشان نرود، پس گفت به ایشان که، سزاوار است برای من که بشارت دهم در شهرهای دیگر به ملکوت خدا به جهت آنکه من برای این فرستاده شده ام و دعوت می کرد در مجمعهای جلیل.

فصل چهاردهم [باب پنجم]

چون جمع شدند نزد او گروهی تا بشنوند کلام خدا را و او ایستاده بود بر کنار دریای جاناشر پس دید دو کشتی ایستاده بر کنار دریا و صیادان ایستاده و می شستند دامهای خود را، پس بالا رفت به یکی از این دو کشتی که از سمعان بود و امر کرد تا قلیلی دور کنند کشتی را از

خشکی، و نشست در کشتی و تعلیم آن گروه می‌کرد، و چون تمام شد کلام یسوع گفت به سمعان که، برو به میان دریا و بینداز دام خود را برای شکار، سمعان؛ در جواب (۱۳) گفت که، ای معلم! تعب کشیدیم تمام شب و نگرفتیم چیزی، و بفرموده تو می‌اندازیم دامها را، و چون انداختند دام را به گفته یسوع، گرفتند ماهی بسیار و نزدیک بود که دام ایشان پاره شود، پس اشاره کردند به شریکان خود که در کشتی دیگر بودند تا بیایند و اعانت کنند ایشان را، چون آمدند پر کردند از شکار هر دو کشتی را به حدی که هر دو مشرف بر غرق شدند؛ چون دید سمعان این معجزه را افتاد به پای یسوع و گفت: دور کن از من گناه را ای آقای من که من مرد گنه‌کارم، و گفتن او این سخن را به سبب آن بود که او و یعقوب و یوحنا پسران زبدي که با سمعان دوست بودند و هر که با ایشان بود ترسیدند به جهت غرابت شکار ماهیها، پس گفت یسوع به سمعان که، خوف مکن، بعد از این می‌باشی صیادی که شکار مردم می‌کنی، و نزدیک آوردند کشتیها را به کنار و ایشان هر چه داشتند گذاشتند و با یسوع رفتند.

فصل پانزدهم

چون داخل شد به یکی از شهرها، در آنجا مردی بود که در بدن او برص بسیار بود، چون دید یسوع را افتاد بر او و طلب نمود از او به این عبارت: ای پروردگار! اگر خواهی تو قادری بر این که پاک کنی مرا، پس دراز کرد یسوع دست خود را و مالید به او و گفت، خواستم، پس پاک شو؛ همان وقت زایل شد از او برص، و امر کرد به او که آنچه کردم به کسی مگو لیکن برو و خود را به کاهن بنما و قربانی کن برای پاک شدن خود چنانکه موسی فرموده است برای شهادت بر ایشان، پس مشهور شد سخن او و جمع شدند جمعی کثیر تا بشنوند و طلب شفای مرضهای خود می‌کردند از او و او رفت به سمت بیابان و نماز کرد در آنجا.

فصل شانزدهم

روزی از روزها تعلیم می‌کرد و فریسیین و تعلیم‌کنندگان ناموس نشسته و مردم آمده بودند از جمیع دهات جلیل و یهودیه و اورشلیم و بود معجزه پروردگار در شفا دادن ایشان،

در این وقت آوردند مردی را که مانند قطعه گوشتی بود بی دست و پا و بر بالای کرسی گذارده بودند او را و می خواستند که او را داخل کنند بر یسوع و در برابر او بگذارند، و چون نتوانستند که او را به نزدیک یسوع برند، به جهت کثرت مردم، رفتند به بالای بام و فرود آوردند او را با کرسی در میان مجلس در برابر یسوع، چون دید یسوع ایمان ایشان را گفت به آن مبتلا که، ای انسان! آمرزیده شد برای تو گناهان تو، پس شروع کردند فریسیین و نویسندگان و فکر می کردند و با خود می گفتند که، کیست این مردی که کفر می گوید، کیست قادر بر این که بیمارزد گناهان را غیر خدای یگانه؟ پس دانست یسوع فکر ایشان را و گفت سبب فکر دل‌های شما چیست؟ کدامیک آسانتر است: این که بگویم آمرزیده شد برای تو گناهان تو، یا بگویم برخیز و راه رو، این را به این جهت گفتم که بدانید که ابن‌الانسان را سلطنت هست بر روی زمین که بیمارزد گناهان را، و گفت به آن مبتلا که، تو را می گویم، برخیز و کرسی خود را بردار و برو به خانه خود، همان وقت برخاست در برابر ایشان و برداشت آنچه بر روی آن خوابیده بود و رفت به خانه خود در حالیکه اظهار عظمت و بزرگی خدا می کرد، پس حیران شدند همه ایشان و اظهار بزرگی خدا کردند و دل ایشان پر شد از خوف و گفتند ما امروز کاری عجیب و غریب دیدیم.

فصل هفدهم

بعد از آن بیرون رفت یسوع و دید عشاری را که نام او لاوی و نشسته بود بر جایی که عشاء و ظلم می کرد؛ پس گفت به او یسوع که، متابعت کن مرا، پس گذاشت عشاء چیزهای خود را و با او رفت و مهیا کرد به جهت او لاوی در خانه خود ضیافتی نمایان، و بودند جمعی کثیر از عشاران و دیگران نیز با ایشان بودند؛ پس جمع شدند فریسیین و کتبه بر سر شاگردان او و گفتند: چرا با عشاران و گنه کاران می خورید و می آشامید؟ یسوع در جواب ایشان گفت که، محتاج نیستند مردم صحیح به طبیب، لیکن بیماران محتاجند، نیامده‌ام برای دعوت کردن صدیقان و نیکان، بلکه آمده‌ام تا دعوت کنم گنه کاران را به توبه کردن، گفتند: سبب چیست که شاگردان یوحنا روزه بسیار می دارند و نماز بسیار می کنند و چنین اند نیز شاگردان فریسیین،

و اما شاگردان تو، پس می‌خورند و می‌آشامند؟ گفت یسوع: آیا قدرت دارند اهل مجمع عروسی که روزه بدارند وقتی که داماد با ایشان است؟ زود باشد که بیاید روزگاری که منقضی شود عروسی، پس در آن وقت روزه بدارند؛ و یسوع می‌گفت به ایشان مثلی: نیست کسی که قطعه‌ای را از جامه نو (۱۴) بریده بیندازد و وصل کند آن را به جامه کهنه مگر آنکه پاره می‌شود تازه و موافق نمی‌باشد کهنه با تازه، و نیست کسی که بریزد شراب تازه را در خییگ کهنه مگر آنکه می‌شکافد شراب تازه خییگ را و ریخته می‌شود، ولیکن می‌گردانی شراب تازه را در خییگ تازه، پس محفوظ می‌ماند شراب و خییگ هر دو، و نیست کسی که بیاشامد شراب کهنه را و در آن وقت خواهد شراب تازه، زیرا که می‌داند که شراب کهنه بهتر است (۱۵).

فصل هیجدهم [باب ششم]

و در روز شنبه دوّم که یسوع می‌گردید در میان زراعتها، شاگردان او چیدند خوشه‌ها و به دستهای خود آن را مالیده خوردند و گروهی از فریسیین گفتند که، چرا می‌کنند کاری که حلال نیست در شنبه؟ یسوع در جواب گفت که، نیست چنین، آیا نخوانده‌اید آنچه کرده است داوود وقتی که گرسنه شد او و جماعتی که با او بودند، چگونه داخل شد به خانه خدا و گرفت نان تقدّمه را و خورد و داد به کسانی که با او بودند، و حلال نبود خوردن آن نان مگر برای کاهنان؟ بعد از آن گفت به ایشان که، پروردگار شنبه ابن‌الانسان است.

فصل نوزدهم

و در شنبه دیگر داخل شد به مجمعی و تعلیم می‌کرد و در آنجا مردی بود که دست راست او خشکیده بود و نویسندگان و فریسیین در کمین او بودند که آیا شفا می‌دهد در شنبه تا بیابند چیزی که او را به سبب آن ملامت کنند، و او عالم بود به فکرهای ایشان، پس گفت به آن مردی که دست او خشکیده بود، برخیز و بایست در میان، پس برخواست و ایستاد و گفت به ایشان یسوع که، می‌پرسم از شما، چه کار حلال است که کرده شود در شنبه، خوب است یا بد نفسی نجات یابد یا هلاک شود؟ پس ساکت شدند، و متوجه همه ایشان شده به آن مرد گفت که، دراز

کن دست خود را، پس صحیح شد دست او مانند دستی دیگر، پس پر شدند ایشان از غضب که مقتضای جهل بود و بعضی با بعضی گفتند که، چه کار کنیم با یسوع.

فصل بیستم

و در این ایام بیرون رفت یسوع به کوه تا نماز گزارد و شب بیدار و مشغول نماز خدا بود، چون روز شد طلبید شاگردان را و برگزید از ایشان دوازده نفر و ایشان را رسول نامید، و ایشان این جماعتند: سمعان و او را بطرس نام نهاد و اندراوس برادر او، و یعقوب و یوحنا و فیلیس و برتولوما و متی و توما و یعقوب پسر حلفا، و سمعان که او را غیور می نامید و یهوذا پسر یعقوب و یهوذای اسخریوطی که نشان داد یسوع را، و یسوع فرود آمد با ایشان از کوه و ایستاد در مکانی هموار و جمع شدند شاگردان و بسیاری از آن گروه و همه اهل یهودیه و اورشلیم و ساحل صور و صیدا، و آمدن این جمع برای آن بود که بشنوند از او نصایح و شفا دهد ایشان را از مرضها و از روحهای نجس، و او شفا می داد ایشان را و مردم طلب می کردند قرب او را، به جهت آنکه ظاهر می شد از او معجزات و کارهای قوی و صحت می داد ایشان را و نگاه کرد یسوع به شاگردان و گفت: خوشا حال مساکین و فقرا به روح، به درستی که برای ایشان است بهشت خدا، خوشا حال شما ای گرسنگان در این زمان! به درستی که شما سیر خواهید شد، خوشا حال شما ای گریه کنندگان در این زمان! به درستی که شما زود باشد که بخندید، خوشا حال شما در وقتی که بد شوند مردم با شما و برانند شما را از پیش خود و سرزنش کنند و بیرون کنند نامهای شما را مانند بدان به جهت ابن الانسان، شادی کنید در این زمان و خوشنود باشید به درستی که مزد شما بزرگ است در آسمان؛ مانند آنچه مردم با شما می کنند پدران ایشان با پیغمبران می کرده اند؛ وای بر شما ای مالداران! به جهت آنکه شما گرفته اید خوشدلی خود را؛ وای بر شما ای سیران! به جهت آنکه زود باشد که گرسنه شوید؛ وای بر شما ای خنده رویان درین زمان بدرستی که شما زود باشد که گریه کنید و غمگین باشید؛ وای بر شما هرگاه همه مردم در شأن شما سخن نیک گویند به جهت آنکه پدران شما چنین کرده اند با مدعیان پیغمبری به دروغ، لیکن می گویم به شما ای شنوندگان که، دوست

دارید دشمنان خود را و نیکی کنید به کسی که دشمن شما باشد، سخن نیکو گویند با کسی که دشنام دهد شما را، احسان کنید با کسی که غمگین کند شما را، و کسی که دست زند بر یک طرف روی تو، پس بگردان برای او طرف دیگر روی خود را، و کسی که طلب کند جامه تو را، پس منع مکن از او ردای خود را و هر که از تو سؤال کند عطا کن، و آنچه از تو بگیرد کسی، از او باز مخواه، و آنچه دوست می دارید که مردم با شما کنند شما آن را با مردم کنید، اگر شما دوست بدارید کسی را که او شما را دوست می دارد، پس چه ثواب خواهید یافت؟ به جهت آنکه گنه کاران دوست می دارند کسی را که ایشان را دوست دارد، و اگر نیکی کنید با کسی که احسان می کند با شما، پس چه زیادتى خواهد بود برای شما؟ به جهت آنکه گنه کاران نیز چنین می کنند، و اگر شما قرض دهید به کسی که از او گمان عوض گرفتن دارید، پس چه زیادتى باشد شما را، گنه کاران نیز قرض می دهند به گنه کاران تا از ایشان عوض گیرند، لیکن دوست دارید دشمنان خود را و احسان کنید به ایشان و قرض دهید و امید عوض مدارید تا ثواب شما بسیار [باشد]؛ بوده باشید پسران (۱۶) خدای بلند مرتبه برای آنکه خدا رحم می کند بر کسانی که احسانی به کسی ننموده اند و بدکارانند و باشید رحم کننده مانند پدر شما که بسیار رحم کننده است و جزای بد مدهید تا جزا داده نشوید به بد، و حکم مکنید بر ضرر کسی تا حکم کرده نشود بر ضرر شما، بیامرزید تا آمرزیده شوید، عطا کنید به کیله درست پر که بریزد در دامن شما، تا چنین عطا کرده شوید به جهت آنکه به کیله ای که کیل می کنید کیله کرده می شود برای شما.

فصل بیست و یکم

بعد از آن گفت به ایشان این مثل را: آیا می تواند که نابینا راه برد نابینایی را، یا نمی افتند هر دو در چاه، نیست شاگردی بهتر از استاد، باید هر کسی مانند استاد خود راست باشد. سبب چیست که می بینی ذره رادر چشم برادر خود و درختی که در چشم توست نمی بینی و چگونه می توانی گفت به برادر خود: ای برادر! بگذار تا من بیرون آورم ذره را از چشم تو و نمی بینی چوب بزرگ رادر چشم خود؛ ای ریاکار! اول برون آور چوب را از چشم خود، آنگاه نظر کن

که بیرون آوری ذره را از چشم برادر خود، درخت نیکو میوه بد نهد و درخت بد نیز میوه نیکو نهد و هر درختی شناخته می شود از میوه آن، جمع نمی شود انجیر از خار و چیده نمی شود از خشک انگور، مرد شایسته از ذخیره نیکو که در دل اوست بیرون می آورد کارهای نیکو، و مرد بدکار از ذخیره بد بیرون می آورد بدیها را، از این جهت است که دهان گویا شود به زیادتی آنچه در دل است. سبب چیست که می خوانید مرا و می گوید ای پروردگار، ای پروردگار! و نمی کنید آنچه می گویم به شما، هر که آید به نزد من و بشنود سخن مرا و عمل کند به آن، می گویم به شما که، مانند کیست، مانند مردی است که بنا کرده باشد خانه و به عمق زمین رفته اساس خانه را بر سنگ گذارده باشد، چون بیاید باران بسیار و برسد صدمه نهر به آن خانه، حرکت نهد آن را، به جهت آنکه بر سنگ بنا شده؛ و کسی که می شنود و عمل نمی کند مانند مردی است که بنا کرده باشد خانه خود را بر روی زمین بی اساسی و چون صدمه نهر به آن خانه رسد بریزد و افتادن آن خانه بر صاحب آن عظیم نماید.

فصل بیست و دوم [باب هفتم]

چون تمام کرد همه سخنان خود را در گوشهای آن گروه، داخل کفر ناحوم شد؛ و مردی که سر کرده صد نفر بود غلامی داشت بیمار و بدحال و نزدیک به مرگ رسیده و بسیار مکرم و عزیز بود نزد آقای خود، چون شنید آمدن یسوع را فرستاد به جانب او پیران یهود را که التماس کنند از او تا بیاید و خلاصی دهد غلام را، چون آمدند به نزد یسوع التماس کردند از او به سعی و جهد تمام و گفتند: این مرد سزاوار هست که غلام او را شفا دهی زیرا که دوست می دارد گروه ما را، و بنا کرده به جهت ما مجمعی، پس رفت یسوع با ایشان و چون نزدیک شدند به خانه آن مرد فرستاد دوستان خود را تا به یسوع گویند که، آن مرد می گوید که، ای پروردگار! زحمت مکش که مناسب نیست داخل شدن تو در زیر سقف خانه من، و نیز مناسب نیست آمدن من به خدمت تو، لیکن بگو سخنی تا شفا یابد جوان من، به جهت آنکه من هستم در زیر حکم پادشاهی و در فرمان منند لشکری، و می گویم به یکی برو، می رود و می گویم به دیگری بیا، می آید و می گویم به غلام خود بکن این کار را، پس می کند، چون شنید

یسوع این سخن را تعجب کرد و متوجه جماعتی شد که با او بودند و گفت: می‌گویم به شما که، من نیافته‌ام امانتی در بنی اسرائیل مثل این امانت. پس باز گردیدند گروهی که فرستاده شده بودند به نزد یسوع به خانه آن مرد، پس یافتند غلام بیمار را شفا یافته.

فصل بیست و سوم

روز دیگر یسوع رفت به شهری که نام آن ناین بود، و شاگردان و گروه بسیار با او بودند، چون نزدیک شدند به شهر دیدند که جمعی بیرون می‌آورند از شهر میثی را که مادر او بیوه و به غیر آن پسر فرزندی نداشت. چون دید یسوع آن زن را رحم کرد بر او و گفت: گریه مکن و پیش آمد و دست بر نعش گذارد و جمعی که نعش را داشتند ایستادند و گفت یسوع: ای جوان! تو را می‌گویم برخیز، پس جوان زنده شد و نشست و شروع کرد به سخن گفتن و داد پسر را به مادر او و بسیار ترسیدند آن گروه و اظهار عظمت خدا کردند و می‌گفتند که، برخاسته در میان ما پیغمبری عظیم و یاد کرده خدا امت خود را به صلاح و خوبی، پس مشهور شد این خبر در تمام یهودیه و تمام دهاتی که در اطراف یهودیه بود.

فصل بیست و چهارم

شاگردان یوحنا خبر دادند او را به این حکایات، پس طلبید یوحنا دو کس از شاگردان خود را و فرستاد به نزد یسوع و گفت: بگوئید: تویی آن کسی که خواهد آمد یا امید داشته باشیم دیگری را؟ چون آمدند آن دو مرد به نزد یسوع گفتند: یوحنا ما را به نزد تو فرستاده و گفت: تویی پیغمبر آینده یا انتظار بکشیم دیگری را؟ و در این ساعت شفا داد بیماران بسیار را از همه دردها و روحهای نجس را بیرون کرد و بینا کرد نابینایان بسیار را، و در جواب آن دو کس گفت، باز گردید و بگوئید به یوحنا آنچه دیدید که نابینایان بینا و زمینگیران رونده و صاحبان برص پاک و کران شنوا و مردگان زنده و مساکین بشارت داده می‌شوند، پس خوشحال کسی که شک نکند در من؛ چون رفتند دو شاگرد یوحنا شروع کرد یسوع، و سخن گفت در باب یوحنا به آن گروه که، آیا بیرون آمدید به جانب بیابان تا ببینید نی‌ها را که باد چگونه می‌جنباند،

یا برای این بیرون آمدید که ببینید آدمی را که بر او لباس نرمی باشد، به درستی که جماعتی که بر ایشان لباس خوشی و بزرگی باشد در خانه‌های پادشاهانند، یا بیرون آمدید تا ببینید پیغمبر را؟ بلی می‌گویم من که، او از پیغمبر بهتر بود، این است کسی که نوشته شده است در شأن او که، اینک می‌فرستم فرشته خود را در پیش روی تو تا اصلاح کند راه تو را پیش از تو، می‌گویم به شما که، نیست در اولاد زنان پیغمبری عظیم تر از یوحنا یعمد، و کوچک (۱۷) در بهشت خدا بزرگتر است از او؛ و جمعی که شنیده بودند امر یوحنا را و عشور گیرندگان نیز شکر خدا کردند چون از یوحنا عمادا گرفته بودند در نهر اردن، اما فریسیین و نویسندگان دانستند که ایشان ترک کردند امر خدا را زیرا که غسل نکرده بودند از معمولیه یوحنا؛ به کی تشبیه کنم این گروه را و به چه چیز می‌مانند، به طفلی چنند مانند که نشسته باشند در بازار و بعضی به آواز بلند به بعضی گویند که، خوانندگی کردیم برای شما، پس رقص نکردید و نوحه کردیم برای شما، پس گریه نکردید، آمد یوحنا یعمدان و نان نمی‌خورد و شراب نمی‌آشامید، پس گفتید که، با اوست شیطان، و آمد ابن‌الانسان و می‌خورد و می‌آشامید، پس گفتید که، این آدمی است پرخوار و شرابخوار و دوست می‌دارد عشور گیرندگان و گنه کاران را، پس (۱۸) نیکوکار شد حکمت از همه پسران خود.

فصل بیست و پنجم

التماس کرد یکی از فریسیین که یسوع را ضیافت کند، پس رفت یسوع به خانه او و نشست؛ و در آن شهر زنی بود گنه‌کار، چون دانست زن که یسوع در خانه فریسیین نشسته برداشت شیشه‌ای از بوی خوش و ایستاد در عقب یسوع نزد پاهای او گریه کنان تا به حدی که تر می‌شد پای یسوع از اشک آن زن و خشک می‌کرد پای او را به موی سر خود و می‌بوسید و عطر می‌مالید، چون دید میزبان این واقعه را، در دل خود گذرانید که اگر این شخص پیغمبر بود می‌دانست که این زن کیست و حال او در گنه کاری چیست؟ گفت یسوع: ای سمعان! مرا سخنی هست می‌گویم به تو، سمعان گفت: بگو ای معلم! پس گفت دو قرض دار بودند که کسی را در ذمه یکی پانصد اشرفی و در ذمه دیگری پنجاه اشرفی بود و نداشتند مالی که قرض

را ادا کند، پس طلبکار بخشید به آن دو نفر آنچه طلب داشت؛ کدام از آن دو نفر را محبت و دوستی به صاحب طلب بیشتر است؟ سمعان در جواب گفت: گمان من این است که محبت آن کسی که قرض او بیشتر به او بخشیده شده بیشتر است. گفت یسوع که، به حق حکم کردی، پس متوجه زن شد و گفت: ای سمعان! می بینی این زن را، داخل شدم به خانه تو، پس نریختنی بر پای من آبی، و این زن تر کرد پای مرا به اشک و خشک کرد به موی سر خود، تو نبوسیدی مرا و این زن از وقتی که داخل شده دست از بوسیدن پای من نکشیده، تو چرب نکردی سر مرا به روغن زیت، و این زن چرب کرد پاهای مرا به روغن خوشبو، به جهت این می گویم که گناهان بسیار، برای این زن آمرزیده شده است زیرا که این زن دوست داشته است مرا بسیار، و کسی که وا گذاشته می شود برای او گناه کم دوستی او کم است. پس گفت به زن که، آمرزیده شده است برای تو، گناهان تو، پس شروع کردند اهل مجلس و گفتند در دل خود که، کیست این شخصی که می آمرزد گناهان را؟ و یسوع به آن زن گفت: برو به سلامت که ایمان، تو را نجات داده.

فصل بیست و ششم [باب هشتم]

یسوع می رفت به هر شهری و دعوت می کرد و بشارت می داد به ملکوت خدا، و با او دوازده مرد و چند زن بودند که شفا داده بود آن زنان را از مرضها و روحهای پلید، یکی از آن زنان مریم بود که او را مریم مجدلیه می گفتند و از او هفت شیطان را بیرون کرده بود، و دیگری یونا، زن خوزی خزانه دار هیرودس بود و سوسنه و زنانی دیگر بودند که خدمت یسوع می کردند به مالهای خود (۱۹).

فصل بیست و هفتم

چون جمع شدند نزد او جمعی کثیر با جماعتی که سابق آمده بودند از هر شهری، گفت این مثل را: بیرون آمد زارعی تا زراعت کند، پس قدری از تخم افتاد بر سر راه و پای مال شده خورد آن را مرغ هوا، و قدری دیگر افتاد بر روی سنگ، چون روید خشکید زیرا که نداشت

خاکی، و بعضی دیگر افتاد در میان خارها، پس خارها آن را در میان گرفته ضایع شد، و بعضی دیگر افتاد بر زمین نیکو و چون روید میوه یکی صد برابر، پس به آواز بلند گفت: هر که را دو گوش شنوا باشد باید که بشنود، بعد از آن سؤال کردند از او شاگردان که معنی این مثل چیست؟ گفت: داده شده است به شما مخفیات ملکوت خدا و باقی مردم به مثلها خطاب کرده می شوند تا ببینند، پس نمی بینند و بشنوند، پس نمی شوند و نمی فهمند، معنی مثل این است: زرع کلام خداست و آنچه بر سر راه افتاده کسانی است که بشنوند سخن را، پس بیاید شیطان و جدا کند سخن را از دل‌های ایشان تا ایمان نیاورند و خلاص نشوند، و آنچه بر سنگ افتاده گروهی است که می شنوند سخن را و قبول می کنند آن را به شادی، و آن جماعت را اصلی نیست که ایمان آورند تا وقت آزمایش و در وقت آزمایش شک کنند؛ و آنچه افتاده در خار طایفه‌ای است که می شنوند سخن را و به جهت مال‌داری و شهوات زندگانی که از پی آنها می روند، باطل و ضایع شده میوه نمی آورند؛ و اما آنچه می افتد بر زمین نیکو هست گروهی که می شنوند سخن را به دل نیکو و حفظ می کنند آن سخن را و به سبب صبر میوه می آورند.

فصل بیست و هشتم

کسی نیست که افروزد چراغی و بپوشاند او را به کاسه‌ای و بگذارد آن را در زیر کرسی، لیکن می گذارد آن را بر مناره تا گروهی که داخل شوند ببینند روشنایی را، برای آنکه نیست پنهانی مگر آنکه ظاهر می شود و نیست پوشیده مگر آنکه آشکار می شود؛ نظر کنید چگونه می شنوید، کسی که دارد عطا کرده می شود و کسی که ندارد گرفته می شود از او آنچه گمان کرده شود که از او است. پس آمدند به نزد او مادر و برادران او، پس نتوانستند که با او سخن گویند به سبب بسیاری مردم، پس گفتند به یسوع که، مادر و برادران تو در بیرون ایستاده می خواهند که تو را ببینند، جواب گفت که، مادر و برادران من گروهی باشند که سخن خدا را شنوند و به آن عمل کنند.

فصل بیست و نهم

و در روزی که بالا رفت به کشتی با شاگردان گفت که، با من آید تا بگذریم از دریا، پس

رفتند و در وقت رفتن یسوع به خواب رفت و در دریا به هم رسید بادی که تند و باعث اضطراب ایشان بود، پس نزدیک یسوع آمده بیدار کردند او را و گفتند: ای بزرگ ما، ای بزرگ ما! نجات ده ما را، پس یسوع برخاست و منع باد و موجها نموده، فرو نشستند و آوازی عظیم برآمد و گفت یسوع که، کجاست ایمان شما؟ ایشان ترسیده تعجب کردند و گفتند بعضی با بعضی که، آیا کسی دیده است چنین کسی را که امر کند بادها و آب را، پس سخن او بشنوند؟

فصل سی ام

بعد از آن گذشت به قریه جرجسین که در برابر جلیل است، و چون از کشتی به زمین آمد، آمد برابر او مردی از شهر که مدتی با او بوده شیطانی و لباسی نمی پوشیده و آرام نمی گرفته در خانه و در قبرستانها به سر می برده؛ چون دید یسوع را افتاد به پای او و فریاد برآورد و گفت: چه کار است مرا با تو ای یسوع! پسر خدای بلند، سؤال می کنم از تو که عذاب نکنی مرا، پس امر کرد یسوع به روح نجس که بیرون رود از او، و شیطان ربوده بود آن شخص را زمان بسیار، و بسته می شد به زنجیرها و حبس کرده می شد، پس پاره می کرد زنجیر را و می کشید او را شیطان به جانب بیابانها، پس سؤال کرد از او یسوع که، نام تو چیست؟ گفت: لاجاؤون به جهت آنکه داخل شده بودند در او شیطانهای بسیار، و شیاطین طلب کردند از یسوع که امر نکند ایشان را به رفتن به آبهای عظیم و دریاها، و در آنجا گله ای از خوک بود که در کوه می چریدند، پس طلب کردند که رخصت دهد ایشان را به داخل شدن در گله خوک، پس رخصت داد و بیرون رفتند از آن مرد و داخل شدند در خوکها، پس جستند آن گله خوک به مغاره ای و افتادند به دریا و مردند، چون شبانان بدیدند این واقعه را گریختند و خبر دادند کسانی را که در شهر و صحرا بودند، پس بیرون آمدند تا ببینند آنچه واقع شده است و آمدند به نزد یسوع و دیدند مردی را که بیرون رفته بودند از او شیاطین نشسته دانا و عاقل در قدم یسوع و جامه پوشیده، پس آن گروه ترسیدند و خبر دادند ایشان را جماعتی که دیده بودند کیفیت شفا یافتن آن مرد را، پس سؤال کردند جمعی که در قریه جرجسین بودند از یسوع که، بیرون رود از شهر ایشان زیرا که ترسیده بودند؛ آنگاه یسوع سوار شد به کشتی و باز گردید و

التماس کرد از او مردی که بیرون کرده بود از او شیطان را که با او باشد، پس منع او کرد یسوع و گفت: باز گرد به خانه خود و خبر ده به آنچه کرده است خدا با تو، پس رفت و فریاد می کرد در همه شهر به آنچه کرده بود یسوع با او.

فصل سی و یکم

چون باز گردید، استقبال او کردند همه مردم زیرا که منتظر آمدن او بودند. و آمد به نزد او مردی که نام او بایرس و سرکرده آن گروه بود، پس افتاد به پای یسوع و التماس کرد که داخل شود در خانه آن مرد، زیرا که دختری داشت یگانه و دوازده ساله و نزدیک به مردن رسیده. چون یسوع راه می رفت با رئیس، مردم راه را بر او تنگ کرده بودند، ناگاه زنی که دوازده سال بوده که خون از او می آمده و همه مال خود را به اطبا داده و از هیچ یک شفا نیافته بود آمد از عقب یسوع و گرفت گوشه جامه او را و همان وقت ایستاد خونی که از او روان بود. گفت یسوع که، کی دست گذاشت به من؟ همه ایشان انکار کردند. گفت بطرس و گروهی که با او بودند که، ای معلم! مردم دور تو را فرو گرفته و راه را بر تو تنگ کرده اند و می گویی کی مرا دست گذاشت؟ گفت یسوع: کیست که نزدیک من آمد به جهت آنکه دانستم که کاری عظیم از من صادر شد. چون (۲۰) دید زن که یسوع او را فراموش نکرده، آمد لرزان و افتاد به سجده و خبر داد یسوع را نزد همه مردم که به چه سبب نزدیک شد به یسوع و دست بر او گذاشت و چگونه در آن وقت شفا یافت؟ پس گفت یسوع که، خاطر خود را جمع دار ای دختر! ایمان تو را نجات داده، برو به سلامت. و در وقتی که یسوع سخن می گفت آمد یکی از ملازمان سرکرده آن گروه و گفت به سرکرده که، دختر تو مرده، پس میازار معلم را، چون شنید این سخن را گفت سرکرده که، مترس و ایمان بیاور که آن دختر شفا خواهد یافت و آمد به خانه و نگذاشت که داخل خانه شود با او کسی غیر بطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر؛ و همه آن جماعت می گریستند و نوحه می کردند بر دختر، گفت به ایشان یسوع که، گریه نکنید که دختر نمرده و در خواب است؛ پس خندیدند از سخن یسوع چون علم داشتند به مردن دختر، پس بیرون کرد هر کسی را که در آن خانه بود و گرفت دست دختر را و فریاد کرد و

گفت: ای دختر! برخیز، پس بازگشت روح دختر به سوی او و برخاست در همان وقت، و امر کرد یسوع که، چیزی به دختر دهند تا بخورد، پس حیران شدند پدر و مادر و امر کرد ایشان را که خبر ندهند کسی را به آنچه واقع شد.

فصل سی و دوم [باب نهم]

و طلبید یسوع دوازده نفر رسول را (۲۱) و به ایشان عطا کرد قوتی و سلطنتی بر همه شیاطین و شفا دادن همه مرضها و فرستاد ایشان را که دعوت کنند در اطراف زمین و بگویند بشارت ملکوت خدا را و شفا دهند دردها را و گفت به ایشان که، برمدارید با خود در راه چیزی و نه عصایی (۲۲) و نه همیانی و نه نانی و نه نقره و نبوده باشد برای شما دو جامه و به هر خانه که داخل شوید در آنجا باشید تا وقت بیرون آمدن و کسی که قبول نکند شما را بیرون روید از شهر او، پس بتکانید غبار پاهای خود را به جهت گواهی بر ایشان. چون بیرون رفتند شاگردان دعوت می کردند در هر شهری و بشارت و شفا می دادند در هر مکانی.

فصل سی و سوم

پس شنید هیروُدس رئیس ربع آنچه از یسوع صادر شده، پس حیران شد و در شک افتاد زیرا که بسیاری می گفتند که، یوحنا زنده شده از میان مردگان و جمعی می گفتند که، ایلیا ظاهر شده و برخی می گفتند که، پیغمبری از پیغمبران پیشین زنده شده است، پس گفت هیروُدس که، سر یوحنا را من بریدم، پس کیست شخصی که می شنوم از او چنین معجزات؟ و طلب کرد دیدن یسوع را، و چون رسولان یسوع که به اطراف رفته بودند مراجعت نمودند اعلام کردند او را به جمیع آنچه کرده بودند، پس ایشان را یسوع باخود برد به بیابانی در جانب شهری که آن را صیدا می نامیدند. چون دانستند مردم از عقب او رفتند، پس ایشان را رد نکرده با ایشان سخنان ملکوت خدا می گفت و جماعتی که محتاج شفا بودند شفا می داد و شروع کرد روز به میل کردن (۲۳)، پس آمدند به نزد یسوع دوازده شاگرد و گفتند: مرخص کن مردم را تا بروند به دهات و مزارعی که در اطراف ماست تا استراحت کنند و تحصیل کنند خوراکی برای خود،

زیرا که این مکان آبادی ندارد. پس گفت یسوع که، شما به ایشان خوراکی دهید؛ شاگردان گفتند: نیست با ما بیش از پنج نان و دو ماهی مگر برویم و بخریم برای این گروه طعام؛ و بودند مردم به قدر پنج هزار مرد، پس گفت یسوع به شاگردان که، بنشینند این جماعت در هر مکانی پنجاه نفر، پس همه آن گروه چنین نشستند و برداشت یسوع پنج نان و دو ماهی را و نظر کرد به جانب آسمان و طلب نمود برکت را برایشان و شکست نان را و داد به شاگردان تا ایشان به آن گروه دهند، پس خوردند همه ایشان و سیر شدند و پاره‌های نان که زیاد آمد دوازده سبد پر بود.

فصل سی و چهارم

روزی یسوع در مکانی خلوت نموده بود تا نماز کند و شاگردان با او بودند، پس پرسید از شاگردان که، چه می‌گویند این گروه در شأن من و من کیستم؟ شاگردان در جواب گفتند که، بسیاری از مردم تو را یوحنا معمدان می‌دانند و جمعی تو را ایلیا و برخی تو را پیغمبری می‌دانند از پیغمبران پیشین که زنده شده، یسوع به ایشان گفت: شما چه می‌گویید که من کیستم؟ جواب گفت بطرس که، تو مسیح پسر خدایی، پس منع کرد و حذر فرمود شاگردان را از اینکه گویند این سخن را به کسی و گفت: به درستی که ابن‌الانسان می‌رسد به او ننج بسیار و از پیران و سرکردگان کهنه و کتبه خواری بسیار کشیده، می‌کشند او را و زنده می‌شود در روز سوّم و گفت به آن جمع که، هر کس اراده متابعت من دارد، باید که کافر شود به نفس خود و بر دارد صلیب خود را هر روز و متابعت من کند و کسی که اراده دارد که خلاص کند نفس خود را، پس او هلاک کرده است نفس خود را و کسی که هلاک کند نفس خود را به جهت من، پس خلاص کرده است نفس خود را؛ چه نفع یابد آدمی اگر همه عالم سود او باشد و هلاک و زیان کند نفس خود را؛ و هر که استهزا کند به من و به سخنان من، پس ابن‌الانسان جزا می‌دهد او را وقتی که بیاید در بزرگی خود و بزرگی پدر با فرشتگان پاکیزه. حق را می‌گویم به شما، به درستی که در اینجا گروهی ایستاده‌اند که نمی‌چشند مرگ را تا ببینند ملکوت خدا را و بعد از این سخن به هشت روز (۲۴)، یسوع با خود برد بطرس و یوحنا و یعقوب را و بالا رفت به

کوه و مشغول نماز شد؛ و در وقتی که نماز می‌کرد متغیر شد روی او، و سفید شد جامه‌های او و می‌درخشید جامه‌های او مانند برق و در این وقت دو مرد با او سخن می‌گفتند و آن دو مرد موسی و ایلیا بودند که ظاهر شده بودند در مجد و بزرگی و سخن می‌گفتند در باب خروج یسوع و در باب کارهایی که عزم داشت یسوع که بجا آورد در اورشلیم، و بطرس و کسانی که با او بودند در خواب‌گران (۲۵) بودند، چون بیدار شدند دیدند بزرگی او را و دو مردی که ایستاده بودند با او، و چون خواستند موسی و ایلیا که از یسوع جدا شوند گفت بطرس به یسوع که، ای بزرگ ما! نیکو باشد که ما در اینجا باشیم و بسازیم سه سر سایه یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی برای ایلیا و نمی‌دانست که چه می‌گوید؛ و چون گفت این سخن را ناگاه ابری سایه افکند بر ایشان، پس ترسیدند وقتی که داخل شدند در زیر ابر، و ابر به آواز بلند گفت: این است پسر من که دوست من است، سخن او را بشنوید؛ و چون آواز بلند شد یافتند یسوع را تنها، پس ساکت شدند و خیر ندادند به کسی در آن ایام آنچه دیدند.

فصل سی و پنجم

و روزی که [بعد] آن روز بود ایشان از کوه به زیر آمدند و جمعی کثیر به استقبال ایشان رفتند، ناگاه ظاهر شد مردی از میان آن گروه که فریاد می‌کرد و می‌گفت: ای معلم! تضرع می‌کنم به تو که نظر کنی به پسر یگانه من، روحی می‌گیرد او را، پس ناگاه فریاد می‌کند و بر زمین می‌زند او را و کف می‌کند از جدا شدن روح از او، و در هم می‌شکند او را و تضرع کردم به شاگردان تو که بیرون کنند این روح را، نتوانستند. یسوع گفت که، ای گروه بی ایمان ناراست! تا کی با شما خواهم بود و تا کی برداشت کنم شما را، بیاور پسر خود را به اینجا، وقتی که آورد پسر را انداخت او را شیطان و مضطرب ساخت او را، پس منع کرد یسوع روح نجس را و شفا داد پسر را و داد او را به پدر، پس حیران شدند همه ایشان از امور عظیمه خدا و ایشان در تعجب بودند از آنچه کرد یسوع.

فصل سی و ششم

و گفت یسوع به شاگردان که، نگاه دارید در دل‌های خود این سخن را که ابن‌الانسان داده

می شود به دست مردم، و شاگردان نفهمیدند این کلمه را (۲۶)(۲۷) و مخفی ماند این سخن بر ایشان تا نفهمانند آن را به دیگری و ترسیدند که او را سؤال کنند از این سخن. و شاگردان متفکر بودند در این که مرتبه کد امیک از ایشان اعظم است و دانست یسوع فکر ایشان را، پس گرفت طفلی را و بر پای داشت در میان ایشان و گفت: کسی که قبول کند این طفل را به نام من، به تحقیق که مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کند به تحقیق که قبول کرده کسی را که مرا فرستاده و آن کسی که کوچک است در میان شما بزرگتر باشد. گفت یوحنا که، ای معلم! دیدیم کسی را که بیرون می کرد شیاطین را به نام تو، پس منع کردیم او را زیرا که در متابعت تو با ما نبود، گفت یسوع: منع مکنید او را برای آنکه کسی که بر ضرر شما نیست، پس او با شماست.

فصل سی و هفتم

چون تمام شد ایام بالا رفتن (۲۸) او، متوجه شد به جانب اورشلیم و فرستاد خبر دهندگان پیش از رفتن خود، پس رفتند خبر دهندگان و داخل قریه سامره شدند تا تهیه کنند برای یسوع، پس او را قبول نکردند زیرا که متوجه اورشلیم بود، پس یعقوب و یوحنا از جمله شاگردان گفتند: ای پروردگار! می خواهی که بگویم حال این قریه را تا فرود آید آتشی از آسمان و هلاک کند ایشان را چنانکه کرد ایلیا، پس متوجه شد یسوع و منع کرد آن دو شاگرد را و گفت: شما نمی دانید که از چه روح خلق شده اید به درستی که ابن الانسان نیامده است تا هلاک کند جانهای مردم را لکن آمده است که زنده کند. و رفتند به قریه دیگر و در راه گفت به او مردی که، با تو می آیم به هر جا که می روی ای آقا! گفت یسوع که، برای روباهان سوراخها هست و برای مرغ هوا آشیانها هست و ابن الانسان نیست برای او جایی که سر خود را بر آن گذارد. و گفت به دیگری که با من بیا، آن مرد جواب داد که، ای پروردگار! رخصت ده مرا تا بروم و دفن کنم پدر خود را، گفت یسوع که، بگذار مردگان را تا دفن کنند مردگان خود را و برو و بشارت ده به ملکوت خدا. و گفت به یسوع دیگری که، ای پروردگار! با تو می آیم رخصت ده مرا تا کارهای اهل خانه خود را سرانجام دهم، یسوع گفت: کسی نیست که گذارد دست خود را بر محراث (۲۹) و نظر کند به عقب خود و بوده باشد سزاوار ملکوت خدا.

فصل سی و هشتم [باب دهم]

بعد از آن جدا کرد پروردگار هفتاد و دو نفر دیگر و فرستاد ایشان را دو دو در پیش روی خود به هر شهری و هر مکانی که عزم رفتن به جانب آن داشت و گفت به ایشان که، شغل درو بسیار است و کارکنان کمند، بطلبید از صاحب درو که بیرون کند کارکنان جهت درو، بروید که می فرستم شما را مانند گوسفندان در میان گرگان، با خود برمدارید همیانها و نه کفش و نه ظرفی جهت توشه سفر و سلام مکنید در راه و به هر خانه که داخل شوید بگویید اول مرتبه که سلام بر اهل این خانه، پس اگر در آنجا کسی هست که سزاوار سلام شما باشد، پس سلام شما بر او قرار می گیرد و اگر نبوده باشد کسی، چنین سلام برمی گردد به شما؛ و در آن خانه بخورید و بیاشامید از چیزهایی که نزد ایشان است، به درستی که کارکن مستحق است مزد خود را و نقل مکنید از خانه به خانه و در هر شهری که داخل شوید و اهل شهر شما را قبول کنند، پس بخورید از آنچه بیاورند برای شما و شفا دهید بیمارانی را که در آن شهر باشند و بگویید به ایشان که نزدیک شده است به شما ملکوت خدا و در هر شهری که داخل شوید و قبول نکنند شما را بیرون روید از راههای آن شهر و بگویید که می تکانیم برای شما غباری را که چسبیده است به پاهای ما از شهر شما، لیکن این را بدانید که ملکوت نزدیک شده، می گویم به شما که سدوم را در آن روز راحتی هست بیش از این شهر، وای بر تو ای قریه کوره زین! وای بر تو ای ده صیدا! برای آنکه اگر می بود در صور و صیدون کارهای عظیم که واقع شد در شما، هر آینه می نشستند و توبه می کردند به پوشیدن لباسهای زبر و نشستن در خاکستر، اما صور و صیدون، پس برای این دو قریه راحتی هست در روز جزا بیش از شما دو قریه، و تو ای کفرناحوم! اگر بلند شوی به جانب آسمان زود باشد که فرود آیی به سوی جهنم. کسی که بشنود از شما به تحقیق که از من شنیده و کسی که دشنام دهد شما را به تحقیق که مرا دشنام داده و کسی که دشنام دهد مرا، دشنام داده کسی را که مرا فرستاده (۲۹) و بازگشتند هفتاد و دو نفر به شادی و گفتند: ای پروردگار! شیاطین خضوع می کنند برای ما به نام تو، گفت یسوع به ایشان که، دیدم شیطان را (۳۱) که افتاد از آسمان مانند برق.

فصل سی و نهم

به تحقیق که دادم به شما سلطنتی تا پایمال کنید مارها و عقربها و قوت هر دشمنی را و

ضرر نمی‌کند به شما چیزی ولیکن به سبب آنکه ارواح خضوع می‌کنند برای شما و اطاعت می‌کنند شما را خوشحال باشید، خوشحال شوید برای آنکه نامهای شما مکتوب است در آسمانها. و درین ساعت شادی کرد یسوع به روح و گفت: اقرار دارم برای تو ای پدر! ای پروردگار آسمانها و زمین! زیرا که پنهان کردی اینها را از دانایان و صاحبان فهم و ظاهر کردی آن را برای اطفال، بلی ای پدر! خواسته تو در پیش تو چنین بود؛ و متوجه شد به شاگردان و گفت: هر چیزی که داده شود به من از جانب پدر من است، پس نمی‌داند کسی که کیست پسر، مگر پدر و نه کیست پدر مگر پسر و کسی که خواهد پسر را ظاهر می‌شود برای او؛ و متوجه شد به شاگردان نه غیر ایشان و گفت: خوشا حال چشمهایی که می‌بینند آنچه شما می‌بینید؛ می‌گویم به شما که، پیغمبران بسیار و پادشاهان خواستند که ببینند آنچه شما دیده‌اید، پس ندیدند و خواستند که بشنوند آنچه شما شنیده‌اید، پس نشنیدند. (۳۲)

فصل چهارم

روزی یکی از اهل ناموس برخاست که بیازماید یسوع را و گفت: ای معلم! چه کار کنم تا حاصل شود برای من حیات دایمی؟ یسوع گفت که، بکن آنچه نوشته شده است در ناموس و به نحوی که خوانده جواب گفت که، در ناموس نوشته شده است: دوست بدار پروردگار معبود خود را از تمام دل خود و از تمام جان خود و از تمام نیت خود و بخواه برای قریب خود مثل آنچه برای جان خود خواهی، یسوع گفت که، درست جواب گفתי بکن این را تا زندگی دائمی یابی، پس خواست آن مرد که خود را نیک بنماید، گفت به یسوع که، کیست قریب من؟ یسوع گفت که، مردی که از اورشلیم به اریحا آید، پس بیفتد در میان دزدان و برهنه کنند و مجروح کنند و بروند و بگذارند او را مشرف بر مرگ و اتفاق افتد که کاهنی فرود آید در آن راه، پس ببیند او را و بگذرد و همچنین لاوی بیاید به آن مکان و ببیند او را و بگذرد و سامری (۳۳) بگذرد بر او و چون ببیند او را ترحم کند بر او و به نزدیک او آید و ببندد ضمادی بر جراحت او، و بریزد بر او روغن زیتی و شرابی و او را بار کند بر سواری خود و ببرد او را به کاروانسرا و اهتمام کند به امر او و روز دیگر دو اشرفی بیرون آورد و بدهد به صاحب کاروانسرا و بگوید به او که، اهتمام کن در کار این مرد به این دو اشرفی، پس اگر خرج او کنی بیش از دو اشرفی می‌دهم به تو وقت بازگردیدن. پس کدامیک ازین سه نفر را تو گمان داری

که قریب و نزدیک است به مردی که افتاده است در میان دزدان؟ گفت آن مرد که، آن کسی که کرده است با او رحم و مهربانی قریب آن مرد است، پس گفت یسوع که تو برو و بکن چنین.

فصل چهل و یکم

و در وقتی که می رفتند داخل قریه شدند و قبول کرد یسوع را زنی و برد به خانه خود و نام آن زن مرتا و خواهری داشت که نام او مریم بود و مریم نشسته بود در قدم یسوع و می شنید سخن او را و مرتا می کوشید در خدمت یسوع؛ پس ایستاد مرتا و گفت: ای پروردگار! آیا مبالغت نداری که خواهر من مرا گذاشته و تنها خدمت می کنم بگو به خواهر من که مدد کند مرا، جواب گفت پروردگار که: ای مرتا، ای مرتا! به درستی که تو سعی کننده ای و اهتمام داری در امور بسیار و آنچه احتیاج به او هست کم است و مریم اختیار کرده است برای خود بهره شایسته که گرفته نمی شود از او.

فصل چهل و دوم [باب یازدهم]

و در وقتی که یسوع نماز می کرد در بیابانی بی آب و علف و فارغ شد گفت یکی از شاگردان که، ای پروردگار! نماز را به ما تعلیم کن تا نماز کنیم چنانکه یوحنا شاگردان خود را تعلیم کرد؛ گفت که، هرگاه نماز کنید بگویید: ای پدر ما که در آسمانی! پاک است نام تو، می آید پادشاهی تو می شود خواسته تو چنانکه در آسمان است چنین بر زمین است؛ نان ما به قدری که بس باشد ما را بده به ما، در این روز بیمارز برای ما گناهان ما را، برای آنکه ما می آمرزیم کسی را که ما را بر او حقی هست و داخل مکن ما را در آزمایشها لیکن نجات ده ما را از بدکار. بعد از آن گفت به ایشان که کسی از شما که او را دوستی باشد و نصف شب رود به در خانه او و گوید: ای دوست! سه نان به من قرض ده که صدیق من از راه رسیده و چیزی ندارم که پیش او برم، پس جواب گوید از اندرون خانه که زحمت مده مرا که بسته ام در را و اطفال با منند در جای خواب من و نمی توانم برخاست تا نان به تو دهم و مرد سؤال کننده در را بسیار کوبد، می گویم به شما که، اگر برنخیزد که نان به او دهد از جهت دوستی، پس از جهت لجاجت و

سماجت سؤال کننده خواهد داد به او آنچه محتاج باشد، من نیز می‌گویم به شما که، سؤال کنید تا داده شوید، طلب کنید تا بیابید، بکوید در را تا گشوده شود، هر کس سؤال کرد داده شد و هر کس طلب کرد یافت و هر کس کوید در را گشوده شد، پس کدامیک از شما که پدر باشد و پسر او نان از او طلب کند سنگ به او می‌دهد به عوض نان، یا ماهی طلب کند مار به او می‌دهد به عوض ماهی، یا تخم طلب کند عقرب به او می‌دهد؟ پس هرگاه شما را ای بدکاران خوش آید که چیزهای نیکو به پسرهای خود دهید، پس چه قدر سزاوارتر است پدر (۳۴) آسمانی شما که بدهد روح القدس (۳۵) را به کسانی که از او طلب نمایند.

فصل چهل و سوم

و مشغول بود یسوع به بیرون کردن شیطان از مردی که لال بود و چون بیرون کرد شیطان را آن لال سخن گفت، پس تعجب کردند آن گروه و طایفه‌ای از ایشان گفتند که، به باعل زبول سرکرده شیاطین بیرون می‌کند شیاطین را و جمعی دیگر آزمایش کردند او را و طلبیدند معجزه از آسمان، پس دانست فکر ایشان را و گفت: هر مملکتی که اهل آن دو طایفه شوند خراب می‌شود یا خانه (۳۶) که بر بالای خانه باشد خراب می‌شود، پس اگر شیاطین دو طایفه شوند چگونه بر پا می‌ماند پادشاهی او به جهت آنکه شما گفتید که من بیرون می‌کنم شیاطین را به باعل زبول، پس اگر من چنین باشم که بیرون کنم شیاطین را به باعل زبول، پس پسران شما به چه چیز بیرون می‌کنند شیاطین را؟ به این جهت است که پسران بر شما حکم می‌کنند و اگر من بیرون کنم شیاطین را به انگشت خدا، پس نزدیک شده است به شما ملکوت خدا. هرگاه سلاح ببندد صاحب قوتی و حفظ کند خانه خود را، پس بدرستی که متاعهای او می‌باشد در سلامتی و هرگاه بیاید کسی که از او صاحب قوت تر باشد بر او غالب می‌شود و می‌گیرد سلاح او را که توکل بر آن کرده و قسمت می‌کند غنیمت او را و کسی که با من نباشد، پس او بر ضرر من است و کسی که با من متفق نشود پراکنده می‌کند. هرگاه بیرون رود روح نجس از آدمی، پس بگذرد به مکانی چند که در آنجا آبی نباشد طلب می‌کند راحتی و هرگاه نیافت می‌گوید که باز می‌گردم به خانه‌ای که از آنجا بیرون آمده‌ام، پس می‌آید به آن خانه و

می یابد آن را جاروب کرده شده با زینت و آماده، آنگاه بیرون می رود و برمی دارد با خود هفت روح دیگر بدتر از خود و داخل می شود و اقامت می کند در آن خانه و می باشد آخر این مرد بدتر از اول.

فصل چهل و چهارم

و در وقتی که یسوع این سخن را می گفت بلند کرد زنی از میان مردم آواز خود را و گفت به یسوع که، خوشا حال شکمی که برداشت تو را و پستانهایی که شیر داد تو را؛ یسوع گفت به آن زن که، مهلت ده، خوشا حال کسی که بشنود کلام خدا را و حفظ کند آن را و در وقتی که آن گروه بسیار بودند گفت یسوع که، این گروه بدکار طلب می کنند معجزه و داده نمی شوند علامتی و معجزه ای مگر معجزه یونان پیغمبر و همچنین که یونان علامتی بود برای اهل نینوی همچنین می باشد ابن الانسان علامت برای این گروه و زنی که پادشاه بود در طرف جنوب معارضه می کند در دیوان با مردان این گروه و غلبه می کند بر ایشان به جهت آنکه او آمد از مکانی دور تا بشنود حکمت سلیمان را و اینجا بهتر از سلیمان هست، مردان نینوی می ایستند در روز جزا در برابر این گروه و معارضه می کنند به جهت آنکه ایشان توبه کردند به سبب دعوت و تخویف یونان ایشان را و در اینجا بهتر از یونان هست؛ و نیست کسی که روشن کند چراغی و پنهان کند آن را یا گذارد در زیر کاسه بلکه می گذارد بر مناره تا ببینند گروهی که داخل می شوند نور او را. چراغ بدن چشم است، هرگاه چشم تو گشوده باشد، پس بدن تو نورانی است و اگر چشم تو بدکار باشد بدن تو تمام تاریک است. حریص باش بر این که نبوده باشد نوری که در تو هست ظلمت، پس اگر تمام بدن تو روشن باشد و نباشد در آن جزیی تاریک، پس بدن روشن به تو روشنی می دهد مانند چراغ که روشنی می دهد به تو مثل برق.

فصل چهل و پنجم

و در وقتی که یسوع سخن می گفت طلب کرد از او یکی از فریسیین که بخورد یسوع نزد

او نانی، چون داخل شد یسوع به خانه او و نشست و فریسی دید یسوع را و تعجب کرد به جهت آنکه یسوع دست نَشُسته بود پیش از خوردن، پس گفت پروردگار به او که، شما الحال ای گروه فریسیین! پاك می کنید بیرون جام و ظرف را و باطن شما پراست از ربایندگی و بدی. ای نادانان! آیا نیست چنین که هر که ساخته ظاهر را، ساخته باطن را پیش از هر کاری؟ تصدقات دهید تا هر چیز برای شما پاك باشد لیکن وای بر شما ای فریسیین! به جهت آنکه عشور می گیرید از نعناع و سداب و همه سبزیها و ترك می کنید حکم و محبت خدا را و حال آنکه سزاوار آن است که بگیریید (۳۷) عشور را، و حکم و محبت خدا را وانگذارید؛ وای بر شما ای فریسیین! به جهت آنکه شما دوست می دارید بالا نشینی را در مجمعها و سلام را در بازارها؛ وای بر شما ای نویسندگان و ای فریسیین و ای ریاکاران! برای آنکه شما مانند قبرهای پنهانید و مردم راه می روند بر آن قبرها و نمی دانند.

فصل چهل و ششم

پس جواب گفت یکی از دانایان ناموس که، ای معلم! هرگاه گفتی این سخنان را دشنام داده ای به ما، گفت یسوع: وای بر شما ای نویسندگان! برای آنکه شما بار می کنید بر مردم بارهای سنگین و نزدیک آن بارها نمی برید يك انگشت خود را، وای بر شما برای آنکه عمارت (۳۸) می کنید قبرهای پیغمبرانی را که کشته اند پدرهای شما، آیا می بینید که شما گواهی می دهید و خوشحال می شوید به افعال پدران خود زیرا که ایشان پیغمبران را کشته اند و شما قبور ایشان را عمارت می کنید، به این جهت است که گفته است حکمت پروردگار که اینک می فرستم به سوی ایشان پیغمبران و رسولان، پس می کشند بعضی را و آواره می کنند بعضی را و هر آینه پروردگار انتقام می کشد به سبب خون همه پیغمبران که ریخته شده است از ابتدای آفرینش عالم تا زمان این گروه، از خون هابیل صدیق تا خون زکریا که هلاک کردند او را در میان مذبح و خانه خدا، بلی می گویم به شما که طلب کرده می شود از این گروه، وای بر شما ای نویسندگان! به جهت آنکه گرفته اید شما کلیدهای معرفت و دانایی را، پس داخل نشده اید در معرفت و گروهی را که می خواهند که داخل شوند منع کرده اید. چون گفت این

سخن را شروع کردند کتبه و فریسیین که او را به بدی و مکر گرفته در امور بسیار با او سخن گویند در محفل و مجمع و صید کنند او را به کلمه‌ای تا بر او عیب کنند. [باب دوازدهم] چون جمع شدند گروه بسیار به حدی که نزدیک شد که بعضی بعضی را پایمال کنند، اول گفت به شاگردان که، احتراز کنید برای جانهای خود از خمیر مایه فریسیین که ریاکاری است به جهت آنکه نیست پنهانی مگر آنکه ظاهر شود و نه پوشیده مگر آنکه معلوم شود، آنچه می‌گویید در تاریکی زود باشد که شنیده شود در روشنی و آنچه جا داده‌اید در گوشهای خود خفیه، زود باشد که به آواز بلند گفته شود بر بالای بامها، می‌گویم به شما ای دوستان من که خوف مکنید از کسی که می‌کشد بدن را و پیش از کشتن بدن کاری نمی‌تواند کرد. من تعلیم شما می‌کنم که از کی بترسید، بترسید از کسی که هرگاه بکشند تسلط باشد او را برای اینکه بیندازد به آتش جهنم، بلی می‌گویم به شما که، از کسی چنین بترسید، آیا نیست چنین که پنج گنجشک فروخته می‌شوند به دو فلس و یک گنجشک فراموش کرده نمی‌شود نزد خدا لیکن موی سرهای شما همگی شمرده شده است، پس خوف مکنید به جهت آنکه بهترید از گنجشکهای بسیار و می‌گویم به شما که هرکس اقرار کند به من در برابر مردم، پس ابن‌الانسان اقرار می‌کند به او در برابر فرشتگان خدا و هر که می‌گوید سخنی در شأن ابن‌الانسان آمرزیده می‌شود برای او و کسی که کفری گوید بر روح‌القدس آمرزیده نمی‌شود برای او. و هرگاه برند شما را به سوی مجمعه‌ها و سرکردگان و پادشاهان، پس غمگین مباشید که چه گوید و به چه لفظ اداء کنید؛ به درستی که روح‌القدس می‌آموزد به شما در آن ساعت آنچه سزاوار است گفتن آن.

فصل چهل و هفتم

گفت به او یکی از آن گروه که، ای معلم! بگو به برادر من، که از میراث آنچه بهره من است به من دهد. گفت یسوع که، ای مرد! کی مرا حاکم شما یا قسمت کننده کرده است؟ و گفت به ایشان که نظر کنید و خود را حفظ کنید از حرص به جهت آن که زندگی آدمی به بسیاری مال نیست و برای ایشان مثلی آورد و گفت: مرد مالدار دهی داشت و حاصل بسیاری بهم رسانید از آن ده، پس در پیش خود فکر کرد و گفت: چه کنم حاصل این ده را زیرا که جایی

ندارم که حاصل را در آنجا گذارم؟ و با خود قرار داد که خراب می‌کنم انبارهای خود را و می‌سازم و گشاد می‌کنم و جا می‌کنم در آنها غله و مالهای خود را، آنگاه می‌گویم به نفس خود که، ای نفس! داری مالهای بسیار که انبار شده است برای سالهای بسیار استراحت کن و بخور و بیاشام و شاد باش، پس گفت به او پروردگار که، ای نادان! در این شب گرفته می‌شود جان تو و آنچه آماده کرده‌ای برای کی خواهد بود، چنین باشد کسی که ذخیره کند و مستغنی نباشد به خدا.

فصل چهل و هشتم

و گفت به شاگردان که، به این جهت است که می‌گویم به شما که، اهتمام مکنید برای نفسهای خود که چه چیز می‌پوشید به جهت آنکه نفس بهتر است از خوراک و بدن بهتر است از لباس، تأمل کنید در جوجه‌های زاغ که زراعت نمی‌کنند و درو نمی‌کنند و جایی، که جمع کنند در آن روزی خود را، ندارند و خدا ایشان را قوت می‌دهد، پس چه بسیار سزاوارترید شما از مرغان، کیست از شما که تواند افزود بر قامت خود يك ذراع وقتی که اراده کند؟ هرگاه شما قدرت ندارید بر کاری که حقیر و اندک است، پس چگونه اهتمام می‌کنید در باقی کارها؟ تأمل کنید در شکوفه که چگونه نمو می‌کند و بلند می‌شود و تعب نمی‌کشد و کاری نمی‌کند، می‌گویم به شما که، سلیمان با همه بزرگی که داشت نپوشید مثل یکی از اینها؛ هرگاه به سبزه‌ای که امروز در صحرا است و فردا انداخته می‌شود در تنور لباس پوشاند خدا، پس شما سزاوارترید از آن ای گروه کم‌ایمان! و شما طلب مکنید آنچه می‌خورید و نه آنچه می‌آشامید و غمگین مباشید به جهت آنکه مأکول و مشروب را همه عالم می‌طلبند و پدر شما می‌داند که شما محتاجید به این چیزها، بلکه طلب نمایید بهشت خدا را و اینها همه داده می‌شود به شما.

فصل چهل و نهم

مترسید ای گله کوچک زیرا که پدر شما را (۳۹) خوش می‌آید دادن ملکوت به شما، بفروشید متاعهای خود را و بدهید به مردم از روی مهربانی، بگردانید برای خود کیسه‌ها که

کهنه نشود و گنجها در آسمانها که آخر نشود در جایی که نرسد به آن دزدی و ضایع نکند آن را جانوری، جایی که می باشد گنجهای شما، در آنجاست دلهای شما، باید که کمرهای شما بسته باشد و چراغهای شما افروخته باشد و شما مانند مردمی باشید که انتظار آقای خود می کشند که کی از عروسی بیاید تا وقتی که آید و بگوید در را بگشایند فی الحال، خوشا حال بندگانی که بیاید آقای ایشان و بیاید ایشان را بیدار؛ حق را می گویم به شما که، او می بندد کمر را و می نشانند ایشان را و می استند به خدمت ایشان. و آقا اگر آید در ربع دوم یا سوم (۴۰)، پس ببیند غلامان را چنین بیدار، خوشا حال این بندگان، بدانید که اگر صاحب خانه داند که در کدام ساعت دزد می آید بیدار می نشیند و نمی گذارد که خانه او را سوراخ کنند دزدان، پس شما مهیا باشید برای آنکه ابن الانسان می آید در ساعتی که شما گمان ندارید. گفت بطرس: ای پروردگار! برای ما می گویی این مثل را یا برای همه مردم؟ گفت پروردگار که، کی را می پنداری وکیل امین دانا که موکل کند او را آقای او بر بندگان خود تا بدهد به ایشان خوراک ایشان را در وقت احتیاج؟ پس خوشا حال بنده ای که آید آقای او، پس یابد او را که کرده است آنچه آقا فرموده؛ حق را می گویم به شما که آقا موکل می کند آن بنده را بر همه مال خود و اگر گوید بنده بدکار در دل خود که آقای من دیر می آید و شروع کند در زدن غلامان و کنیزان آقا و بخورد و بیاشامد و مست شود، پس بیاید آقا در روزی که امید آمدن آقا نباشد و ساعتی که بنده نداند آن ساعت را، پس آقا آن غلام را از کمر به دونیم می کند و می گرداند بهره او را با گروهی که ایمان ندارند، و اما بنده ای که می داند خواسته آقا را و مهیا نمی شود و به عمل می آورد خواهش خود را، بسیار می زند آقا او را، و کسی که نمی داند و می کند کاری که به سبب آن مستحق زدن است کم می زند او را به جهت آنکه هر که به او داده شود چیز بسیار، خواسته می شود از او بسیار، و کسی که بسیار به او سپرده باشند، طلب می کنند از او مال بسیار. آمده ام تا بیفکنم آتشی بر روی زمین و اراده ندارم مگر افروختن این آتش و برای من رنگی هست که خود را به آن رنگ می کنم و من سعی می کنم تا آن رنگ تمام شود، آیا گمان دارید که من آمده ام تا بیفکنم بر زمین سلامت و صلح؟ نه، بلکه آمده ام تا جدایی افکنم میان مردم؛ بعد از این در خانه ای که پنج نفر باشند سه نفر با دو نفر و دو نفر با سه نفر مخالفت می کنند و پسر با

پدر و پدر با پسر و مادر با دختر و دختر با مادر مخالف می‌شوند و مادر زن با عروس و عروس با مادر زن مخالفت می‌کنند، بعد از آن گفت یسوع به آن گروه که، هرگاه دیدید ابری را که از مغرب ظاهر می‌شود، می‌گویید که باران می‌آید، پس می‌آید باران چنانکه حکم کرده‌اید؛ و هرگاه می‌وزد باد جنوب می‌گویید زود باشد که گرم شود، پس گرم می‌شود؛ ای ریاکاران! می‌دانید تجربه روی آسمان و زمین را، و زمانه را چرا تجربه نمی‌کنید؟ سبب چیست که حکم نمی‌کنید به راستی از پیش نفسهای خود، به جهت آنکه تو هرگاه بروی با خصم خود نزد رئیس، پس بده آنچه می‌باید داد تو را در راه تا خلاص شوی از خصم تا نبرد تو را نزد حاکم و حاکم ندهد تو را به عسس و نیفکند عسس تو را در زندان، می‌گوییم به تو که بیرون نمی‌آیی از زندان تا بدهی آخر فلسی را که در ذمه تو است.

فصل پنجاه [باب سیزدهم]

در آن زمان آمدند نزد او جمعی و خبر دادند او را به خبر گروهی از اهل جلیل که آمیخت بیلاطس خونهای ایشان را با قربانیهای ایشان، جواب گفت یسوع ایشان را که، شما گمان می‌کنید که گناه این گروه از اهل جلیل بیش از گناه باقی اهل جلیل بوده و ازین جهت است که رسیده است به ایشان این دردها و آزارها؟ چنین نیست، می‌گوییم به شما که، اگر شما توبه نکنید هلاک می‌شوید چنین، و آن هجده نفر که خراب شد بر سر ایشان برج در سیلوحا (۴۱) و کشت ایشان را گمان می‌کنید که گناه ایشان بیشتر بوده از باقی مردم که در اورشلیم می‌باشند؟ چنین نیست، می‌گوییم به شما که اگر توبه نکنید، پس همه شما چنین هلاک می‌شوید، و گفت به ایشان این مثل را: مردی درخت انجیری سبز کرد در باغ خود و آمد که از آن درخت میوه چیند، چون نیافت میوه گفت به باغبان که، سه سال گذشته و من از این درخت میوه می‌خواهم و نمی‌یابم، قطع کن این درخت را تا زمین ضایع نشود. در جواب او باغبان گفت: ای پروردگار! بگذار این درخت را در این سال تا خاکروبه دهم و اصلاح کنم آن را شاید که در سال آینده بار بردارد، پس اگر بار بردارد فبها المراد و الا قطع کنم آن را.

فصل پنجاه و یکم

در وقتی که یسوع تعلیم می‌کرد در روز شنبه زنی آمد که با او روحی (۴۲) بیمار بوده

هیچده سال و آن زن خم شده بود به نحوی که راست نمی‌استاد، پس دید و طلب کرد او را یسوع و گفت: ای زن! خلاص شدی از مرض خود و گذاشت دست خود را بر آن زن، پس راست شد قد او فی الحال و اظهار کرد بزرگی خدا را و چون رئیس آن جماعت غضبناک شد به سبب شفا دادن یسوع زن را در روز شنبه، گفت به آن جماعت که، برای شما شش روز هست که سزاوار است کردن کارها در آن و در آن شش روز طلب شفا می‌کنید، پس در روز شنبه چنین مکنید. پروردگار در جواب او گفت که، ای ریاکاران! هر يك از شما نمی‌گشاید گاو و الاغ خود را در روز شنبه از آخور تا برد و آب دهد و این زن دختر ابراهیم است و بسته است او را شیطان در مدت هیچده سال، آیا حلال نیست که خلاص کرده شود ازین بند در روز شنبه؟ و چون گفت این کلام را دلیل شد هر کسی که معارضه می‌کرد با یسوع و همه آن گروه شاد شدند به کارهای نیکو که از یسوع صادر می‌شد، و یسوع می‌گفت: به چه می‌ماند ملکوت خدا یا به چه تشبیه کنم ملکوت خدا را؟ ملکوت خدا مانند دانه خردلی است که برگردد آن را مردی و بکار در باغ خود، پس نمو کند و بگردد درخت بزرگی که در سایه شاخه‌های او آرام‌گیرند مرغان هوا. باز گفت که، به چه تشبیه کنم ملکوت خدا را، ملکوت خدا مانند خمیر مایه‌ایست که بگیرد آن را زنی و پنهان کند در سه کیله آرد، پس خمیر کند همه آن را.

فصل پنجاه و دوم

یسوع می‌رفت در شهرها و دهات و تعلیم می‌کرد، پس رفت به اورشلیم و گفت به او مردی که، ای پروردگار! کم‌اند گروهی که نجات یابند؛ گفت یسوع که، سعی کنید در داخل شدن از دری که تنگ است، پس می‌گویم به شما که می‌خواهند بسیاری از مردم که داخل شوند از دری که تنگ است، پس نمی‌توانند. هرگاه برخیزد صاحب خانه و ببندد در را در این حال می‌ایستید بیرون و می‌کوبید در را و می‌گویید: ای پروردگار، ای پروردگار! بگشا برای ما؛ جواب می‌گوید که نمی‌دانم که از کجا آمده‌اید. در این وقت شروع می‌کنید و می‌گویید خوردیم در برابر تو و آشامیدیم و تعلیم کردی در بازارهای ما، پس می‌گوید به شما که نمی‌شناسم شما را که از اهل کجایید دور شوید از من ای ستمکاران! در آنجا باشد گریه و

صدای ساییدن دندانها، پس هرگاه دیدید ابراهیم و اسحق و یعقوب و همه پیغمبران را در ملکوت خدا و شما رانده می شوید در بیرون و می آیند مردمان از مشرق و مغرب و شمال و جنوب، پس می نشینند در ملکوت خدا و می باشند گروه اول آخر و گروه آخر اول.

فصل پنجاه و سوم

و در این روز آمدند نزد او گروهی از فریسیین و گفتند: بیرون رو از اینجا که هیرودس اراده قتل تو دارد. گفت: بگوئید به این روباه که من بیرون می کنم شیاطین را و تمام می کنم شفا را امروز و فردا و کامل می شوم روز سوم و سزاوار است مرا که امروز و فردا باشم و در روز آینده بروم به جهت آنکه هلاک نشده است پیغمبری در بیرون اورشلیم. ای اورشلیم، ای اورشلیم! ای کشنده پیغمبران و سنگسار کننده فرستادگان به جانب او! چند مرتبه خواستم که جمع کنم پسران تو را مانند مرغی که جمع می کند جوجه های خود را در زیر بال خود، پس نخواستید، اینک خراب می گذارم برای شما خانه شما را می گویم به شما که نمی بینید مرا از این ساعت تا وقتی که گوئید مبارکست آینده به نام پروردگار. [باب چهاردهم] و وقتی که داخل شد یسوع به خانه یکی از سرکردگان فریسیین تا نان بخورد و آن روز شنبه بود و فریسیین در کمین بودند که بگیرند بر یسوع غلطی، آمد مردی که مبتلا به مرض استسقا بود در برابر یسوع؛ گفت یسوع به کتبه و فریسیین که، آیا حلال است شفا دادن در روز شنبه یا نه؟ جواب نگفتند. پس شفا داد مستسقی را و رخصت داد تا برود، و گفت: کسی از شما که می افتد الاغ او یا گاو او در چاهی در روز شنبه آیا آن را بیرون نمی آورد؟ پس هیچ یک نتوانستند که او را جواب گویند از این سؤال.

فصل پنجاه و چهارم

و آورد یسوع مثلی برای جمعی که به مهمانی آمده و طلب کرده بودند صدر مجلس را و گفت به ایشان که، هرگاه بخواند تو را کسی به عروسی منشین در بالای مجلس، شاید که صاحب عروسی طلبیده باشد کسی را که او گرامی تر باشد از تو نزد او، پس آید و گوید به تو

که خالی کن این مکان را که نشسته‌ای تا دیگری بنشیند، پس خفیف و سبک می‌شوی و پایین می‌نشینی لیکن هرگاه خوانده شوی برو و بنشین در پایین‌ترین جاها تا هرگاه کسی که تو را طلبیده بیاید و گوید: ای دوست! بالا بنشین، آنگاه می‌باشد برای تو بزرگی در حضور جماعتی که نشسته‌اند با تو زیرا که هر که خود را بلند گیرد پست شود و هر که خود را پست گیرد بلند شود، و گفت یسوع به صاحب خانه که هرگاه بسازی چاشتی یا شامی دعوت مکن دوست خود را و نه برادران و نه خویشان و نه همسایگان مالدار خود را، پس بسا باشد که ایشان نیز دعوت کنند تو را، پس عوض باشد برای تو لیکن هرگاه بسازی طعامی دعوت کن فقرا و ضعفا و زمینگیران و نابینایان را، پس خوشا حال تو به جهت آنکه ندارند ایشان مالی که عوض دهند به تو و عوض تو می‌باشد در روزی که به صدیقان عوض داده می‌شود، پس شنید یکی از اهل مجلس این سخن را و گفت: خوشا حال کسی که بخورد نانی در بهشت خدا.

فصل پنجاه و پنجم

یسوع گفت به صاحب خانه که، مردی تهیّه کرد طعامی به جهت ضیافت و دعوت کرد بسیاری را، پس فرستاد غلامان خود را در وقت شام که بگویند به مهمانان که بیایند که همه چیز مهیا شده، پس هر یک از مهمانان عذری گفت: اول گفت که، خریدم مزرعه و ضرور شده مرا که بیرون روم به آن مزرعه و بینم آن را التماس دارم که معاف داری مرا، و دیگری گفت که، خریدم پنج جفت گاو و الحال می‌روم که بیازمایم آنها را، التماس دارم که مرا معاف داری، و دیگری گفت که، زنی خواسته‌ام و به این جهت نمی‌توانم آمد، پس بیاید غلام و خبر دهد آقای خود را به این خبر، پس خشمناک شود صاحب خانه و به غلام گوید که، به تعجیل برو بر سر راه و بخوان فقرا و مردم ناتوان و نابینا و زمینگیر را. گوید غلام که، ای آقا! کردم آنچه فرمودی و آمدند لیکن هنوز خانه پر نشده، پس گوید آقا به غلام که، بیرون رو به جانب راه و پشت دیوارها و جمع دیگر را دعوت کن تا داخل شوند و پر کنند خانه مرا، می‌گویم به شما که، هیچ یک از مهمانان نخواهند خورد طعام شام مرا. و یسوع با جمعی کثیر رفت و در حال رفتن متوجه ایشان شد و گفت: کسی که می‌آید نزد من و دشمن نیست با پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران و خواهران خود حتی با جان خود نیز، پس نمی‌تواند که شاگرد من باشد.

فصل پنجاه و ششم

کسی از شما که اراده ساختن برجی نماید آیا نمی نشیند و حساب نمی کند خرج برج را و فکر نمی کند در اینکه به قدر تمام کردن برج مال دارد یا نه، زیرا که هرگاه اساس آن را بنا کرد و نتوانست که تمام کند، هر که خواهد دید بر او استهزا خواهد کرد که بنایی کرد و نتوانست تمام کند؛ یا هر پادشاهی که بیرون رود به جنگ پادشاهی دیگر آیا نمی نشیند اول و فکر نمی کند که قادر است بر اینکه در مقابل ده هزار کس که خصم آورده بیست هزار کسی به جنگ حاضر سازد یا نه و اگر قادر نباشد قبل از هنگام مقاتله رسولان می فرستد و طلب صلح می کند؟ چنین هر یک از شما اگر ترک نکرده باشد هر چه دارد قادر نیست که شاگرد من باشد؛ نیکو است نمک، پس اگر فاسد شود به چه اصلاح یابد، صلاحیت ندارد برای زمین و نه برای مزبله لیکن انداخته می شود بیرون. کسی را که دو گوش شنوا هست بشنود. [باب پانزدهم] و نزدیک یسوع آمدند عشاران و گناهکاران تا بشنوند از او نصایح، پس بد آمد فریسیین و کتبه را و گفتند: یسوع قبول می کند گنه کاران را و چیز می خورد با ایشان.

فصل پنجاه و هفتم

آورد یسوع برای ایشان این مثل را: مردی که او را صد گوسفند باشد و تلف شود یکی از آنها، آیا و نمی گذارد نود و نه گوسفند را در بیابان و می رود در طلب گم شده تا بیابد آن را، و هرگاه یافت بر دوش می گیرد شادی کنان و می آورد به خانه خود و می طلبد دوستان و همسایگان خود را و می گوید که، شادی کنید با من به سبب آنکه یافتم گوسفند گم شده را؟ می گویم به شما که، می باشد شادی در آسمان برای آن گنه کاری که توبه کند بیشتر از نود و نه صدیقی که محتاج به توبه نباشند. و هر زنی که او را ده درهم باشد و یکی کم شود آیا روشن نمی کند چراغی و جاروب نمی کند خانه را و در کمال سعی و اهتمام نمی گردد تا بیابد آن را و هرگاه یافت می خواند دوستان و زنان همسایگان را و می گوید که، شاد شوید به سبب آنکه یافتم درهم گم شده را؟ می گویم به شما که می باشد شادی [ای] چنین نزد فرشتگان خدا برای يك گنه کاری که توبه می کند.

فصل پنجاه و هشتم

و گفت یسوع که، مردی دو پسر داشت پسر کوچک گفت: ای پدر! به من ده بهره مرا از مال خود، پس قسمت کرد پدر مال خود را در میان دو پسر و بعد از چند روزی جمع کرد پسر کوچک آنچه داشت و به شهری دور سفر کرد و تلف کرد مال خود را در آنجا و مشغول شد به عیش و تکبر، چون آخر شد آنچه داشت بسیار گرسنه و پریشان شد و پناه برد به مردی از بزرگان آن شهر، پس فرستاد او را به مزرعه خود که بچراند خوکهای او را و پسر آرزو داشت که پر کند شکم خود را از گیاهی که خوکها می خوردند و به او داده نمی شد گیاه، پس فکر کرد در دل خود و گفت: چه بسیارند مزدوران پدر من که نان از ایشان زیاد می آید و من در اینجا از گرسنگی هلاک می شوم، می روم نزد پدر خود و می گویم که ای پدر! بد کردم در آسمان و در برابر تو و من قابلیت ندارم که مرا پسر تو گویند، لیکن مرا مانند یکی از مزدوران خود گردان، پس بیاید نزد پدر خود و از دور بیند او را پدر و رحم کند بر او و بشتابد به جانب او و معانقه کند و بیوسد او را و پسر گوید که، ای پدر! (۴۲) بد کردم در آسمان و در برابر تو و من سزاوار نیستم که خود را پسر تو بنامم. پس گوید پدر به غلامان که، بیاورید جامه نفیس و به او پوشانید و انگشتر در دست و کفش در پای او کنید و گوساله فربه بیاورید و ذبح کنید تا بخوریم و شادی کنیم برای آنکه، پسر من مرده بود، الحال زنده شد و گم شده بود، پیدا شد، پس شروع کنند به شادی و پسر بزرگ در صحرا باشد چون بیاید و نزدیک خانه شود و بشنود آوازهها و رقص را طلب نماید یکی از غلامان را و از او پرسد که، چه خبر است؟ غلام خبر دهد که، برادر تو آمده و پدر تو ذبح کرده برای او گوساله فربه را زیرا که به سلامت آمده، پس خشمناک شود برادر بزرگ و نخواهد که داخل خانه شود و بیرون آید پدر و او را طلب نماید. در جواب پدر گوید که، چند سال است که من خدمت تو می کنم و هرگز مخالفت سخن تو نکرده ام و نداده ای به من بره [ای] که تنعم کنم با دوستان، چون آمده است این پسر که صرف کرده مال تو را با زناکاران ذبح کرده ای گوساله فربه را؟ گوید پدر که، ای فرزند! تو با من بودی در هر وقتی و آنچه برای من بود برای تو بود و سزاوار است که شاد و خوشحال باشی به جهت آنکه برادر تو مرده بود، الحال زنده شد و گم شده، بود الحال پیدا شد.

فصل پنجاه و نهم [باب شانزدهم]

و گفت یسوع به شاگردان که، مردی بود مالدار و وکیلی داشت، گفتند به مرد مالدار که، وکیل تو ضایع می کند مال تو را، پس طلبید وکیل را و گفت: این چه سخن است که می شنوم از تو، بده حساب آنچه وکیل بوده ای که بعد ازین وکیل نخواهی بود. وکیل فکر کرد در دل خود که چه کار کنم هرگاه بگیرد از من آقای من وکالت را و من زراعت نمی توانم کرد و حیا می کنم که گدایی کنم. آنگاه گفت که، دانستم چه کار کنم تا هرگاه وکالت از من بیرون رود جا دهند مرا در خانه های خود، پس طلب نمود یک یک از جماعتی را که آقا از ایشان طلب داشت و گفت به یکی که، آقای من چه قدر از تو طلب دارد؟ گفت صد قفیز روغن زیت، وکیل گفت: بگیر سند خود را و زود بنشین و بنویس پنجاه قفیز، باز به دیگری گفت از تو چند طلب دارد آقای من؟ گفت صد کُر گندم، گفت بگیر سند خود را و هشتاد کر بنویس، پس ستایش کند پروردگار وکیل خاین را چونکه از روی عقل کار کرده به جهت آنکه فرزندان این زمان داناترند از فرزندان نور در قبیله خود. و من می گویم به شما که، بگیرید برای خود دوستان از مال ظلم (۴۴) تا هرگاه فانی شوید قبول کنند شما را و جای دهند در سایه بانهای دایمی.

فصل شصتم

هر که در مال کم امین باشد در مال بسیار نیز امین باشد و خیانت کننده در مال کم خیانت کننده باشد در مال بسیار، پس اگر شما امین نباشید در مال خیانت، پس کی امین می کند شما را در حق و اگر شما در آنچه نیست برای شما امین نباشید، پس کی می دهد به شما مال شما را. کسی نتواند عبادت کرد دو پروردگار را مگر آنکه دشمن باشد با یکی و دوست باشد با دیگری و اطاعت کند یکی را و ترك کند دیگری را؛ قادر نیستید که عبادت کنید خدا و مال را، چون شنیدند فریسیین این سخنان را و ایشان دوستداران نقره بودند شروع کردند به استهزا، پس گفت به ایشان که، شما هستید گروهی که خوب می نمایید خود را در برابر مردم و خدا داناست به دلهای شما به جهت آنکه کسی که نزد مردم خود را عظیم و بزرگ می داند خوار است نزد خدا. ناموس و پیغمبران تا یوحنا و از یوحنا تا به حال بشارت می دهند به ملکوت

خدا و هر کسی به خود رنج و زحمت می‌رساند به جهت تحصیل ملکوت خدا و زایل شدن آسمان و زمین آسانتر است از این که باطل شود از ناموس یک حرف، هر کس طلاق گوید زن خود را و زنی دیگر بخواهد زناکار، است و هر کس زن طلاق داده شده را بخواهد زنا کرده.

فصل شصت و یکم

بود مردی مالدار و می‌پوشید جامه‌های سرخ و ارغوانی و تنعم می‌کرد هر روز و لذت می‌برد، و بود فقیری که نام او لعازر و افتاده بود بر در خانه مالدار و جراحتهای بدن و آرزو داشت که سیر شود از ریزه‌هایی که از سفره مالدار می‌افتاد و سگان می‌لیسیدند جراحتهای او را؛ چون مرد فقیر را فرشتگان بردند به مکان ابراهیم و مرد مالدار را در قبر گذاشتند و گشود چشمهای خود را در جهنم و حال آنکه در عذاب بود، پس دید ابراهیم را از دور و لعازر را در حصار ابراهیم، پس فریاد کرد و گفت: ای پدر، ای ابراهیم! رحم کن مرا و بفرست لعازر را تا تر کند سر انگشت خود را به آبی که سرد کند به آن زبان مرا، به جهت آنکه من در این شعله آتش هستم معذب، گفت ابراهیم: ای پسر من! به خاطر بیاور آنکه قبول کردی چیزهای خوب را در زندگی و لعازر مبتلا بود به بلای خود و الحال در اینجا در راحت است و تو در عذاب، و با قطع نظر از استحقاق میان ما و تو درّه‌ای است بزرگ و قادر نیست کسی که عبور کند در اینجا و بیاید نزد شما و از نزد شما بیاید نزد ما، گفت مالدار که، ای پدر! التماس می‌کنم که بفرستی لعازر را به خانه پدر من زیرا که پنج برادر دارم تا گواهی دهد برای ایشان و نیایند به مکان عذاب، گفت ابراهیم در جواب مالدار که، نزد ایشان موسی و پیغمبران هستند، پس می‌شنوند این اخبار را از ایشان. گفت مالدار ای پدر من ابراهیم! اگر نروید نزد ایشان یکی از مردگان توبه نمی‌کنند؛ گفت ابراهیم که، اگر از موسی و پیغمبران نشنوند اگر زنده شود یکی از مردگان از او نیز قبول و او را تصدیق نمی‌کنند.

فصل شصت و دوم [باب هفدهم]

و گفت به شاگردان که زود باشد که به هم رسد شکوک، وای بر کسی که شك از جانب او

آید، اگر آویخته شود سنگ آسیا در گردن او و انداخته شود در دریا بهتر است برای او از این که شك کند. در یکی از این گروه كوچك نظر كنید الحال اگر بد کند با تو برادر تو منع کن او را، اگر توبه کند بیامرز، اگر بد کند با تو هفت مرتبه در يك روز و باز گردد به سوی تو هفت مرتبه و گوید که توبه کردم، پس در گذر از او. و گفتند رسولان به پروردگار که، زیاد کن ایمان ما را، گفت: اگر در شما ایمان به قدر یک دانه خردل می بود هر آینه می گفتید به این درخت توت که حرکت کن به جانب دریا و در دریا کاشته شو، اطاعت می کرد سخن شما را، کسی از شما که او را غلامی و مشغول زراعت یا شبانی باشد اگر بیاید از صحرا، آیا می بینی که بگوید آقا به غلام در آن وقت که، برو و در بالا بنشین؟ آیا نمی گوید به غلام که، مهیا کن برای من طعامی و ببند کمر در خدمت من تا من بخورم و بیاشامم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟ آیا غلام را فضلی و احسانی بر آقا هست وقتی که بکند آنچه مأمور به آن شده؟ گمان دارم که او را فضلی نباشد، همچنین شما هرگاه کردید هر چه مأمور شده اید به آن، پس بگوئید که ما غلامان بیکاریم، نکرده ایم مگر آنچه بر ما واجب بوده. و در وقتی که یسوع می رفت به اورشلیم، گذشت از میان سامریه و جلیل، وقتی که داخل شد به یکی از دهات، پیش روی او آمدند ده مرد مبروص و دور ایستادند و بلند کردند آوازهای خود را و گفتند: ای یسوع معلم! رحم کن ما را، پس نظر کرد و گفت به ایشان که، بنمایید خود را به کاهنان و در وقت رفتن پاك شدند از برص، چون دید یکی که پاک شده است، باز گردید و صدایی عظیم کرد و خدای را ستایش نمود و افتاد بر روی خود نزد پاهای یسوع و شکر خدا کرد و آن مرد سامری بود، یسوع در جواب او گفت که، آیا ده نفر همگی پاک نشدند، پس به کجا رفتند نه نفر دیگر که باز نگردیدند تا تعظیم و شکر خدا را بجای آورند به غیر این مرد که غریب است و از صنف ایشان نیست؟ بعد از آن گفت به آن مرد که، برخیز و برو ایمان تو تو را نجات داد، چون پرسیدند از او فریسیین که، در چه زمان می آید ملکوت خدا؟ در جواب ایشان گفت که، نمی آید ملکوت خدا به چشم داشتن و نگوئید که ملکوت خدا اینجاست یا آنجا، ملکوت خدا داخل شده است در شما، بعد از آن گفت به شاگردان که، زود باشد که بیاید روزگاری که خواهید دیدن یک روز از روزهای ابن البشر را، پس نبینید، اگر بگویند به شما که ابن البشر در اینجا است یا در آنجا، پس مروید و

مشتابید به جهت آنکه او مانند برقی است که روشن می شود در آسمان و روشن می کند زیر آسمان را، چنین باشد ابن البشر در روز خود و پیش از این روز می رسد به او رنج بسیار و خواری می کشد از این گروه، چنانکه بود در زمان نوح، می باشد چنین در زمان ابن البشر، در زمان نوح مردم می خوردند و می آشامیدند و زنان شوهر و مردان زن می خواستند تا روزی که داخل شد نوح به کشتی، پس آمد طوفان و هلاک کرد همه آن گروه را و زمان آمدن ابن البشر مانند واقعه ای است که واقع شد در زمان لوط که مردم می خوردند و می آشامیدند و خرید و فروش می کردند و درخت می نشانیدند و عمارت بنا می کردند تا روزی که بیرون آمد لوط از سدوم و بارید از آسمان آتشی کبریتی، پس هلاک کرد همه ایشان را؛ می باشد چنین در روزی که ظاهر می شود ابن البشر و در آن روز هر که در بالای بام و اسباب او در اندرون خانه است پایین نمی آید که بردارد و کسی که در صحرا است روی خود به عقب نمی کند، به یاد آورید زمان لوط را، کسی که خواهد زنده بدارد نفس خود را هلاک کرده آن را و کسی که هلاک کند نفس خود را زنده کرده آن را، و می گویم به شما که، در آن شب می باشند دو کس بر یک کرسی، گرفته می شود یکی و گذاشته می شود دیگری، و می باشند دو زن که به دست آسیا می گردانند، گرفته می شود یکی و گذاشته می شود دیگری و دو مرد در صحرا می باشند در زراعت، گرفته می شود یکی و گذاشته می شود دیگری، در جواب او گفتند که، به کجا می برند ای پروردگار! گفت: در جایی که می باشد بدن، جمع می شوند کرکسان.

فصل شصت و سوم [باب هجدهم]

و آورد برای ایشان مثلی تا نماز کنند در هر وقتی و ملول نشوند: گفت که، قاضی [ای] بود در شهری و از خدا نمی ترسید و از مردم حیا نمی کرد و در آن شهر زنی بود بی شوهر و آن زن می آمد نزد قاضی و می گفت به قاضی که، کینه مرا از خصم من بخواه، و نمی خواست قاضی که کینه خواهی او کند تا مدتی و بعد از آن گفت قاضی در دل خود که، هرگاه من از خدا ترسم و از خلق شرم نکنم به جهت این زن شبی انتقام از خصم او می کشم تا زن ابرام نکند و نیاید در همه اوقات و تعب ندهد مرا، گفت پروردگار که، بشنوید که چه گفته است قاضی

ظالم، آیا نیست خدا سزاوارتر که انتقام کشد برای برگزیدگان خود که می خوانند او را در روز و شب و صبر می کند خدا بر دشمنان ایشان؟ بلی می گویم به شما که خدا انتقام می کشد از ایشان زود هرگاه بیاید ابن البشر، آیا می بینی که بیابد ایمانی بر روزی زمین؟

فصل شصت و چهارم

بعد از آن آورد برای ایشان مثلی به جهت گروهی که ادعای صدیق و عابد بودن می نمودند و حقیر می شمردند سایر مردم را و گفت: دو مرد بالا رفتند به هیکل تا نماز کنند و یکی ازین دو مرد فریسی بود و دیگری عشار، فریسی ایستاد به نماز و در دل خود می گفت: خداوندا شکر می کنم تو را که من نیستم مانند باقی مردم که مال خلق را غضب می کنند و ستم می کنند بر مردم و مرتکب فسوق می شوند و نیستم مانند این عشار، روزه می دارم دو روز در هر هفته و عشر مال خود را می دهم، و عشار دور ایستاده بود و خود را در این مرتبه نمی دانست که چشم خود را بالا کند به جانب آسمان لیکن دست می زد بر سینه خود و می گفت: یا الله بیامرزش مرا، من گنه کارم؛ می گویم من که این عشار هرگاه از هیکل فرود آید به خانه خود نیکوکارتر است از آن فریسی، برای آنکه هر که بلند می گیرد خود را پست می شود و هر که پست می گیرد خود را بلند می شود.

فصل شصت و پنجم

بعد از آن آوردند به خدمت یسوع چند طفل تا دست خود را بر ایشان گذارد، چون دیدند شاگردان اطفال را منع کردند، پس یسوع طلبید ایشان را و گفت: بگذارید اطفال را تا بیایند نزد من و منع نکنید ایشان را به جهت آنکه ملکوت خدا برای مانند این گروه است. حق را می گویم به شما، به درستی که کسی که قبول نمی کند ملکوت خدا را مانند طفل، داخل نمی شود به ملکوت خدا. پس سؤال کرد از او یکی از سرکردگان و گفت: ای معلم صالح! چه کار کنم که سزاوار شوم زندگی دایمی را؟ یسوع گفت: چرا صالح گفتمی مرا و نیست صالح مگر خدا و بس؟ تو می دانی وصایا را: زنا مکن، آدم مکش، دزدی مکن، گواهی دروغ مده،

تکریم کن پدر و مادر خود را؛ آن سرکرده گفت: این وصیتها را تمام از طفولیت حفظ کرده‌ام، چون یسوع این سخن را شنید گفت: یک کار نکرده‌ای و آن باعث نقص تو است و آن این است که بفروش تمام مال خود را و بده به مساکین و ذخیره کن برای خود گنجی در آسمانها و بیا و با من باش، چون سرکرده این سخن را شنید اندوهناک شد به جهت آنکه مال بسیار داشت و چون یسوع اندوه او را دید گفت: چه دشوار است بر گروهی که مال دارند داخل شدن به ملکوت خدا به جهت آنکه آسانتر است داخل شدن شتر در سوراخ سوزن از داخل شدن مالدار در ملکوت خدا، پس گفتند کسانی که این سخن را شنیدند: کی قادر است (۴۵) که نجات یابد؟ گفت یسوع: آنچه مقدور نباشد نزد مردم مقدور است نزد خدا، گفت بطرس که، ما ترك کرده ایم هرچیز را و متابعت تو کرده ایم؛ گفت به ایشان حق را می‌گویم به شما، نیست کسی که ترك کند خانه یا مادر و پدر یا برادر یا زن یا فرزندان را به جهت ملکوت خدا مگر می‌رسد به او به عوض آنچه ترك کرده چندین برابر در این زمان، و در آینده حیات ابدی خواهد یافت.

فصل شصت و ششم

بعد از آن حاضر شدند نزد او دوازده شاگرد و به ایشان گفت که، اینک ما بالا می‌رویم به اورشلیم و کامل می‌شود جمیع آنچه نوشته شده است در کتب پیغمبران بر ابن البشر به جهت آنکه داده می‌شود به دست مردم و استهزا می‌کنند به او و دشنام داده می‌شود و آب دهان بر روی او می‌افکنند و می‌زنند و می‌کشند او را و زنده می‌شود در روز سوم، پس نفهمیدند شاگردان از این سخن چیزی و مخفی بود بر ایشان و نمی‌دانستند که چه می‌گوید و چون نزدیک شد به اریحا، نابینایی نشسته بود در کنار راه و سؤال می‌کرد، چون شنید که جمعی می‌گذرند پرسید که، چه خیر است؟ گفتند: یسوع ناصری آمده، پس به آواز درآمد و گفت: ای پسر داوود! رحم کن مرا؛ و جماعتی که در پیش بودند منع کردند او را تا ساکت شود، و او بلند می‌کرد آواز را و می‌گفت: ای پسر داوود! رحم کن مرا، پس ایستاد یسوع و امر کرد که نابینا را نزد او آورند؛ چون نزدیک شد پرسید یسوع که، چه می‌خواهی که کنم با تو؟ نابینا گفت: ای

پروردگارا! می‌خواهم که بینا شوم، گفت: بینا شو، ایمان تو تو را خلاص کرد، همان وقت بینا شد و با او رفت و اظهار عظمت خدا می‌کرد و هر که او را می‌دید از آن گروه تسبیح خدا می‌کرد.

فصل شصت و هفتم [باب نوزدهم]

و داخل شد یسوع در حال گذشتن به اریحا و بود در آنجا مردی که نام او زکا و سرکردهٔ عشاران و مالداران بود و می‌خواست که ببیند یسوع را و بداند که کدامیک از ایشان یسوع است و به سبب کثرت مردم نمی‌توانست یسوع را دید به جهت آنکه کوتاه قامت بود، پس پیش از مردم دوید زکا و رفت بر بالای درختی تا ببیند یسوع را زیرا که درخت بر سر راه یسوع بود، چون رسید یسوع به آن موضع نظر کرد به جانب زکا و گفت: ای زکا! زود فرود آی، پس امروز سزاوار است که من در خانهٔ تو باشم، پس به تعجیل به زیر آمد زکا و قبول کرد یسوع را از روی شادی، و چون دیدند مردم این را، شروع کردند به سخنها نالایق در باب یسوع و گفتند که، او داخل می‌شود به خانهٔ مردی گنه‌کار که استراحت کند، پس استاد زکا و گفت به پروردگار که، اینک من، ای آقای من! می‌دهم به فقرا نصف مال خود را و کسی که از او غصب کرده باشم مالی می‌دهم به عوض یکی چهار، گفت یسوع که، امروز واجب شده است نجات یافتن بر اهل این خانه به جهت آنکه او نیز پسر ابراهیم است زیرا که ابن‌البشر آمده است و طلب می‌کند نجات هر کسی را که گمراه باشد.

فصل شصت و هشتم

در هنگام شنیدن ایشان این سخنان را از یسوع، شروع کرد و گفت مثلی برای آنکه نزدیک اورشلیم آمده بود و ایشان گمان کردند که ملکوت خدا زود ظاهر خواهد شد، پس گفت به ایشان که، مردی که از طایفهٔ شریف و نجیب بود، رفت به جانب شهری دور تا بگیرد سلطنتی برای خود و باز گردد، پس طلبید ده نفر از غلامان را و داد به ایشان ده و زنهٔ نقره و گفت: تجارت کنید تا وقت آمدن من و چون اهل شهر دشمن او بودند فرستادند در عقب او و گفتند:

ما نمی خواهیم که این مرد بر ما حاکم شود، چون گرفت حکومت را و بازگردید امر کرد که حاضر شوند نزد او غلامانی که داده بود به ایشان نقره تا معلوم شود که چه قدر سود تحصیل کرده اند؛ پس آمد غلام اول و گفت: ای آقا! وزنه نقره تو گردیده ده وزنه نقره، پس گفت آقا: نیکویی تو ای بنده شایسته، یافتم (۴۵) تو را امین در مال، کم می باشد برای تو سلطنت و حکومت برده شهر، پس آمد غلام دوم و گفت: ای آقا! یک وزنه نقره تو گردیده پنج وزنه نقره، گفت آقا به آن غلام که، تو می باشی حاکم بر پنج شهر، پس آمد غلام دیگر و گفت: ای آقا! یک وزنه نقره تو در دستمال پیچیده برای آنکه من از تو می ترسیدم زیرا که تو هستی مرد سنگین دل، بر می داری چیزی را که نگذاشته شده و درو می کنی چیزی را که نکاشته ای و جمع می کنی از جایی که نپاشیده [ای]، پس گفت آقا که، از گفته تو جزا می دهم تو را ای بنده بدکردار کاهل شناخته بودی مرا که هستم سنگین دل که بر می دارم چیزی را که نگذاشته ام و درو می کنم چیزی را که نکاشته ام و جمع می کنم از جایی که تخم نیفشانده ام، پس چرا نگذاشتی نقره مرا در خوان صرافان تا بعد از آمدن بگیرم از ایشان نقره را با سود آن، پس گفت به استادگان که بگیرید از این غلام نقره را و بدهید به غلامی که ده وزنه آورده، بعد از آن گفت یسوع که، می گویم به شما که، هر که دارد داده می شود به او و کسی که ندارد گرفته می شود از او آنچه دارد، اما دشمنان من که نمی خواستند که من بر ایشان حاکم باشم، پس بیاورید ایشان را و سر ببرید در برابر من.

فصل شصت و نهم

چون گفت یسوع این سخن را رفت به جانب اورشلیم که چون نزدیک شد به قریه فاجی و قریه عنیا نزد کوهی که آن را کوه زیتون خوانند فرستاد دو نفر از شاگردان را و گفت: بروید به قریه ای که در برابر شماست، می یابید در آنجا خر کره (۴۷) بسته که تا حال کسی بر او سوار نشده، پس بکشاید آن را و بیاورید، اگر کسی گوید که چرا گشودید آن را، بگویید که پروردگار محتاج است به آن، چون رفتند این دو شاگرد یافتند درازگوش را به نحوی که فرموده بود یسوع؛ و وقتی که می گشودند آن را، گفتند صاحبان آن که چرا می گشاید؟ جواب

گفتند که، پروردگار محتاج است به آن و آوردند آن را به نزد یسوع و انداختند جامه‌های خود را بر روی آن و سوار کردند یسوع را بر آن و در وقت آمدن پهن کردند جامه‌های خود را در راه و چون نزدیک شد که از کوه زیتون به زیر آئیند شروع کردند همه آن گروه و شاگردان به شادی و تسبیح خدا به آواز بلند به سبب معجزات عظیم که دیده بودند و می‌گفتند که، مبارک پادشاهی است که آینده است به نام پروردگار و سلامتی در آسمان و بزرگی در بلندی. و گروهی از فریسیین از میان آن جمع گفتند به یسوع که، ای معلم! (۴۸) منع کن شاگردان خود را، جواب گفت که، می‌گویم به شما که، اگر ساکت شوند این گروه از آنچه می‌گویند سنگها گویا خواهند شد به آنچه ایشان می‌گویند و چون نزدیک شد و دید شهر را گریست بر آن شهر و گفت: اگر می‌دانستی آنچه تو را حاصل است در این روز از سلامتی نیکو بود، لیکن الحال دانستن آن از چشم تو پنهان است و زود باشد که بیاید روزگاری که بیفکنند دشمنان تو علامتهای تو را و فروگیرند تو را در آن روزها دشمنان تو و محاصره کنند تو را از هر طرفی و سرنگون کنند تو را و حال آنکه، پسران تو در تو باشند و وانگذارند در تو سنگی را بر روی سنگی به جهت آنکه ندانستی زمان سلامتی خود را، و چون داخل هیكل شد شروع کرد به بیرون کردن جماعتی که در هیكل خرید و فروش می‌کردند و گفت که، نوشته شده است در کتاب خدا که خانه من خانه نماز است و شما گردانیده اید آن را غاری به جهت دزدان. و هر روز در هیكل تعلیم می‌کرد و سرکردگان کهنه و نویسندگان و سرکردگان آن گروه در طلب هلاک کردن او بودند و نمی‌یافتند وسیله‌ای به جهت هلاک کردن او زیرا که آن گروه همگی با یسوع بودند و از او موعظه می‌شنیدند.

فصل هفتم [باب بیستم]

و روزی تعلیم می‌کرد آن گروه را در هیكل و بشارت می‌داد، پس ایستادند سرکردگان کهنه و نویسندگان و پیران و گفتند: بیان کن که به کدام سلطنت و حجت می‌کنی تو این تعلیم را و دهنده این سلطنت به تو کیست؟ جواب گفت که، من از شما يك سؤال می‌کنم: بگوئید به من که غسلی که می‌داد یوحنا، از آسمان به او داده شده بود یا از مردم؟ در جواب متفکر شدند

و گفتند در میان خود که، اگر می‌گوییم از آسمان بود، می‌گوید به ما که چرا ایمان به او نیاوردید، و اگر می‌گوییم که از مردم بود، مردم ما را سنگسار خواهند کرد به جهت آنکه مردم یقین داشتند که یوحنا پیغمبر است. در جواب یسوع گفتند که، ما نمی‌دانیم که از کجا و از نزد کی بود. یسوع گفت که، من نیز نمی‌گویم به شما که، به کدام سلطنت و حجت می‌کنم این کار را.

فصل هفتاد و یکم

و شروع کرد یسوع به گفتن این مثل: مردی کاشت بوستانی و داد آن را به کارکنان و باغبانان و به سفر رفت زمانی بسیار و در آن زمان غلامی را فرستاد نزد کارکنان تا میوه باغ را به آن غلام دهند، پس زدند او را باغبانان و بازگردانیدند دست تهی، پس صاحب باغ غلام دیگر را فرستاد او را نیز زدند و دشنام دادند و با دست تهی بازگردانیدند، در دفعه سوم باز فرستاد غلامی دیگر، او را نیز مجروح ساخته بیرون کردند. صاحب باغ گفت: چه کنم می‌فرستم در این دفعه پسر خود را که محبوب من است، شاید باغبانان از او حیا کنند، و چون دیدند پسر را باغبانان، با یکدیگر مشورت کردند و گفتند که، این وارث است باید که بکشیم او را تا میراث او از آن ما شود، پس پسر را از باغ بیرون بردند و کشتند، پس چه کار می‌کند صاحب باغ با ایشان؟ آیا هلاک نمی‌کند باغبانان را و نمی‌دهد باغ را به دیگران؟ جواب گفتند که، نمی‌شود که نکنند این کار را، پس نظر کرد یسوع به ایشان و گفت، آیا نیست این آنچه نوشته شده است که سنگی که بنایان آن را خوار دانسته به دور اندازند به کار می‌رود در سر گوشه عمارت، هر که افتد بر این سنگ خورد می‌شود و هر که این سنگ بر او افتد می‌شکند او را و خواستند سرکردگان کهنه و نویسندگان که بگذارند دست خود را بر او و در آن وقت و بگیرند او را، پس ترسیدند از مردم برای آنکه دانسته بودند که این مثل را به جهت ایشان گفت، پس در کمین او بودند و فرستادند نزد او جاسوسان که خود را مانند صدیقان و عابدان کرده شکار کنند او را به سخنی و بدهند او را به دست سرکردگان و گماشتگان پادشاه، پس سؤال کردند جاسوسان از یسوع که، ای معلم! دانسته‌ایم که تو راست می‌گویی آنچه می‌گویی و درست تعلیم می‌کنی و

رو نمی‌گیری بلکه به راستی تعلیم می‌کنی راه خدا را، بگو به ما که آیا جایز است که ما به قیصر جزیه دهیم یا نه؟ چون می‌دانست یسوع مکر ایشان را گفت: چرا آزمایش می‌کنید مرا؟ بنمایید به من اشرفی، پس نمودند به او، گفت: این صورت و سکه، صورت و سکه کیست؟ گفتند: از قیصر است. گفت: آنچه برای قیصر است به قیصر دهید و آنچه برای خداست به خدا؛ و نتوانستند که در حضور مردم بر او در سخنی مؤاخذه نمایند، پس تعجب کردند و ساکت شدند.

فصل هفتاد و دوم

و آمدند به نزد او گروهی از زندیقان که می‌گویند قیامت نیست و پرسیدند از او که، ای معلم! موسی نوشته است برای ما که اگر بمیرد مردی و او را زنی باشد و فرزندی نداشته باشد باید برادر او زن او را بگیرد و برای برادر، خود تخمی بکارد، و بودند نزد ما هفت برادر، اولین زنی خواست و بی‌فرزند بمرد و دوم زن او را گرفت و بی‌فرزند بمرد و سوم نیز گرفت آن زن را مثل آن دو برادر و همچنین هر یک گرفتند تا برادر هفتم و فرزندی به هم نرسید و همگی بمردند و بعد از همه زن بمرد، در روز قیامت آن زن، زن کدامیک خواهد بود، به جهت آنکه هفت برادر همه خواسته‌اند او را؟ یسوع در جواب گفت که، پسران این زمانه زن می‌گیرند و زنان شوهر می‌کنند اما گروهی از مردگان که مستحق آن زمان و قیامت باشند زن و شوهر نمی‌خواهند زیرا که ایشان نمی‌میرند لیکن مانند فرشتگانند و می‌گردند پسران خدا (۴۹) و پسران قیامت و اما این که مردگان زنده می‌شوند، پس خبر داده است به آن موسی نزد درخت خار (۵۰) چنانکه پروردگار فرموده که من خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوبم نه خدای مردگان بلکه خدای زندگانم زیرا که همه ایشان زنده‌اند برای خدا، پس گروهی از نویسندگان گفتند: ای معلم! نیکو گفتنی و جرأت آن نکردند که سؤال کنند از او چیزی.

فصل هفتاد و سوم

پس گفت به ایشان یسوع که، چگونه گفته می‌شود که مسیح پسر داوود است و حال آنکه

داوود در کتاب مزامیر می‌گوید که، گفت پروردگار به پروردگار من که بنشین در جانب راست من تا بگذارم دشمنان تو را در زیر پاهای تو، پس داوود او را پروردگار خود نامیده، چگونه او پسر داوود است و همه مردم می‌شنیدند. و گفت به شاگردان که در احتیاط باشید از نویسندگان که دوست می‌دارند که راه روند با زینت و دوست می‌دارند سلام کردن مردم ایشان را در بازارها و دوست می‌دارند که در مجمعه‌های دیوان و حکم در بالا و در مجلسهای ضیافت در صدر بنشینند و می‌خورند خانه‌های زنان بیوه را به وسیله طول دادن نمازها، پس ایشان می‌گیرند جزایی بزرگ و عذابی عظیم.

فصل هفتاد و چهارم [باب بیست و یکم]

و نظر کرد به مالداران که می‌انداختند قربانیهای خود را در خزانه و دید زنی بی شوهر و پریشان را که انداخت در خزانه دو فلس، پس گفت که، حق را می‌گویم به شما، به درستی که این زن بیچاره بی شوهر انداخت بیش از همه این گروه به جهت آنکه این گروه انداختند قربانیهای خود را برای خدا از مالها که زیاد بود از ایشان و این زن انداخت با وجود نداشتن مال هرچه داشت و همه قوتی که به آن زندگانی می‌کرد و در وقتی که جمعی از مردان می‌گفتند در باب هیکل که آراسته است به سنگهای خوب و به مرصع‌ها، گفت یسوع که، آنچه می‌بینید زود باشد که بیاید زمانی که گذاشته نشود در آن سنگی بر سنگی مگر خراب شود.

فصل هفتاد و پنجم

پس سؤال کردند از یسوع و گفتند: ای معلم! در چه زمان باشد این و هرگاه نزدیک شود چیست علامت آن؟ یسوع گفت: نظر کنید که گمراه نشوید به درستی که بسیاری آیند به نام من و گویند که ما مسیحیم و آن زمان نزدیک شده است، پس متابعت ایشان مکنید و هرگاه شنیدید جنگها و فتنه‌ها را، پس جزع و بی صبری مکنید به درستی که ناچار است که اول این امور واقع شود ولیکن هنوز نرسیده است وقت انقضا؛ و گفت که، ایستند گروهی بر روی گروهی و اهل مملکتی بر روی اهل مملکتی و واقع شود زلزله‌های عظیم در چند موضع و به هم رسد گرسنگی و مرگی و چیزهای ترساننده و علامتهای عظیم از آسمان.

فصل هفتاد و ششم

و پیش از اینها می‌گذارند دستهای خود را بر شما و می‌رانند شما را از نزد خود و می‌برند به مجمعها و زندانها و نزد حکام و پادشاهان به جهت نام من و می‌برند شما را تا گواهی دروغ بر ضرر شما دهند، پس قرار دهید در دل‌های خود که خود را ظاهر نسازید در مقام آموختن و یاد گرفتن سخنانی که به آنها بر ایشان حجت نماید و ایشان را ساکت کنید زیرا که من می‌دهم به شما دهانی و دانایی که قادر نیستند گروهی که با شما عداوت می‌کنند بر معارضه کردن بر شما و نه جواب گفتن از حجت‌های شما و زود باشد که بدهند شما را پدران و برادران و خویشان و دوستان و کشته شوند بعضی از شما و بوده باشید شما مبعوض مردم همگی به جهت نام من و مویی از سر شما هلاک نشود و به سبب صبر خود مالک شوید جانهای خود را. هرگاه ببینید که لشکرها فرو گرفته‌اند اورشلیم را بدانید که نزدیک شده خراب شدن آن و در آن وقت گروهی که در یهودیه باشند گریزند به کوهها و گروهی که در میان یهودیه باشند گریزند به بیرون و کسانی که در اطراف یهودیه باشند داخل آن نشوند به جهت آنکه این روزها روزگار انتقام است تا تمام شود آنچه نوشته شده است که، وای بر زنان حامله و زنان شیردهنده. در آن زمان برای آنکه می‌باشد بر زمین رنج و شدتی عظیم و غضب بر این گروه و می‌افتند در دهان شمشیر و اسیر کرده می‌شوند به دست همه طوایف و می‌باشد اورشلیم محل رفتار همه طوایف تا تمام شود آن زمان و بوده باشد زمان طوایف و به هم می‌رسد علامتها در آفتاب و ماه و ستارگان و حاصل می‌شود طوایف را ناگاه بر روی زمین تنگی (۵۱) به جهت آواز دریا و زلزله‌ها و بیرون می‌رود جان جمعی از ایشان از خوف و انتظار کشیدن آنچه می‌آید بر مسکون از زمین به جهت آنکه قوت‌های آسمانی مضطرب می‌شوند و در این وقت می‌بینند ابن البشر را که می‌آید و بر ابری سوار با کارهای بزرگ و بزرگی عظیم، پس وقتی که این علامت شروع در حدوث نماید نظر کنید به جانب بالا و بردارید سرهای خود را زیرا که خلاصی شما نزدیک شده. و گفت برای ایشان مَتَلَى: نظر کنید به درخت انجیر و به همه درختان وقتی که میوه آنها رسید می‌دانید شما که تابستان نزدیک شده، همچنین شما نیز هرگاه دیدید که این علامات واقع شد بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده، حق را می‌گویم به

شما بدرستی که این گروه زایل نمی شوند تا واقع شود این علامات تمام و آسمان و زمین زایل می شوند و کلام من زایل نمی شود.

فصل هفتاد و هفتم

نظر کنید تا سنگین نشود دل‌های شما به سبب سیری و مستی و غمگین شدن به امور دنیا، پس رو کند به شما آن روز، ناگاه مانند دومی که فرو گیرد هرچه را که بر روی زمین نشسته، بیدار باشید در هر وقتی و تضرع کنید تا شما را قوت برگریختن از بلاهای آن روز باشد و بایستید در برابر ابن البشر. و روز در هیکل تعلیم می کرد یسوع و در شب بیرون می آمد به کوهی که آن را کوه زیتون خوانند و مردمان همگی صبح می رفتند نزد او تا از او موعظه شنوند. (۵۲)

فصل هفتاد و هشتم [باب بیست و دوم]

و چون نزدیک شد عید فطر که آن را عید فصیح می نامند و سرکرده کهنه و نویسندگان در طلب حیل بودند که چگونه هلاک کنند یسوع را و می ترسیدند از آن گروه، پس داخل شد شیطان در یهوذایی که او را اسخریوطی می نامیدند و از جمله دوازه کس بود، پس رفت یهوذا به نزد سرکردگان کهنه و لشکر و گفت که، نشان دهد یسوع را به ایشان در وقتی که توانند گرفت او را، پس خوشحال شدند و مقرر کردند که نقره به او دهند، او نیز شکر ایشان کرد و فرصتی طلب می کرد که وقتی که یسوع تنها باشد به ایشان نشان دهد تا بگیرند او را. چون رسید روز عید افطار که ذبح کرده می شد در آن فصیح فرستاد در آن روز یسوع بطرس و یوحنا را و فرمود که، بروید و مهیا کنید برای ما فصیح را تا بخوریم. گفتند: در کجا می خواهی که مهیا کنیم؟ گفت: هرگاه داخل شدید به شهر، بر می خورد به شما مردی که سبوی آبی بر دوش دارد، پس با او بروید تا به خانه ای که داخل شود، پس بگویید به صاحب آن خانه که، معلم می گوید که، کجاست جای راحت من تا بخورم در آنجا فصیح را با شاگردان خود؟ و آن مرد می نماید به شما قصری بلند و بزرگ و مفروش، پس مهیا کنید برای ما در آنجا فصیح را،

پس رفتند بطرس و یوحنا و یافتند به نحوی که یسوع گفته بود و مهیا کردند فصیح را و چون ساعتی گذشت نشست یسوع و با او دوازده نفر رسول بودند، پس گفت: آرزو داشتم که بخورم با شما فصیح را پیش از رنجی که به من خواهد رسید، پس به درستی که می‌گویم به شما که، نخواهم خورد تا کامل شود در من ملکوت خدا، بعد از آن گرفت جامی و شکر خدا کرد و گفت: بگیری این را و قسمت کنید در میان خود، برای آنکه من می‌گویم به شما که نمی‌اشامم از شرابی که حاصل باشد از درخت انگور تا بیاید ملکوت خدا، پس گرفت نانی و شکر خدا کرد و شکست و داد به ایشان و گفت: این بدن من است که داده می‌شود به عوض شما و شما می‌کنید این کار را برای یاد کردن من و چنین کرد با جامی که بعد از طعام خوردن در شب گرفت و گفت که، این جام عهدی است تازه که به خون من است و ریخته می‌شود از جهت شما و اینک دستی که می‌دهد مرا در سفره است با من و ابن‌البشر می‌رود چنانکه عزم دارد ولیکن وای بر آن کسی که می‌دهد ابن‌البشر را به دست یهود، پس شروع کردند شاگردان و از یکدیگر سؤال می‌نمودند که کدامیک این کار را خواهد کرد؟

فصل هفتاد و نهم

و بود نزاعی در میان شاگردان که کدامیک بزرگترند در مرتبه، پس گفت یسوع که، پادشاهان طوایف بزرگان ایشانند و مسلطنین بر طوایف را نیکوکار می‌خوانند و شما نیستید چنین، لیکن بزرگ از شما می‌باشد مانند کوچک و مقدم و بلند مرتبه می‌باشد مانند خدمتکار، آیا کیست بزرگتر آن که نشسته یا آن که خدمت می‌کند؟ آیا بزرگتر نیست آن که نشسته؛ و اما من در میان شما، پس مانند خدمتکارم و شما باید کسانی که صبر کردید با من در آزمایشهای من، و من مهیا می‌کنم برای شما چنانکه وعده کرده است به من پدر من ملکوت را تا بخورید و بیاشامید بر سفره من در ملکوت من و بنشینید بر کرسی‌های من و دیوان کنید و جزا دهید دوازده طایفه بنی اسرائیل را.

فصل هشتادم

بعد از آن گفت پروردگار که، ای سمعان، ای سمعان! اینک شیطان طلب می‌کند که غربال

کند شما را مانند گندم و من طلب نمودم به جهت تو ناقص نشدن ایمان تو را و تو نیز رجوع کن و برادران خود را ثابت بدار بر ایمان، پس گفت: ای پروردگار! من مهیا ساختم خود را تا بیایم با تو به زندان و مرگ، پس گفت یسوع که، می گویم به تو ای بطرس که، بانگ نمی دهد خروس در این شبانه روز (۵۳) تا تو انکار کنی مرا سه مرتبه و بگویی که مرا نمی شناسی، بعد از آن گفت یسوع به ایشان که، چون فرستادم شما را بی کیسه و بی همیان و بی کفش آیا شما را چیزی کمی کرد؟ گفتند: نه. گفت: الحال بر خلاف گذشته هر که او را کیسه باشد بردارد و هر که همیان دارد نیز بردارد و هر که شمشیر ندارد باید که بفروشد جامه خود را و شمشیر بخرد، می گویم به شما که، آنچه نوشته شده است زود باشد که تمام شود در من به درستی که من شمرده می شوم با گناهکاران به جهت اینکه آنچه نوشته شده است برای من کامل می شود، پس گفتند: ای پروردگار! اینک در اینجا دو شمشیر هست. گفت: کافی است، بعد از آن بیرون آمد موافق عادت و رفت به کوه زیتون و شاگردان نیز با او رفتند، چون رسید به مکانی که هر شب می رفت گفت به شاگردان که، نماز کنید تا داخل نشوید در آزمایش و جدا شد از ایشان به قدر انداختن سنگی، پس بر زانو افتاد و نماز کرد و گفت: ای پدر! اگر تو می خواهی پس بگذاران از من این جام را، لیکن نه بر خواهش من، لیکن به خواهش تو، پس ظاهر شد بر او فرشته ای از آسمان تا قوت دهد او را و او در آن حال خایف بود و پیوسته نماز می گزارد و عرق او مانند خون سیاه می ریخت بر زمین و برخاست از نماز و آمد نزد شاگردان، پس یافت ایشان را در خواب از اندوه، پس گفت: چرا خوابیده اید برخیزید و نماز کنید تا داخل نشوید در آزمایشها.

فصل هشتاد و یکم

و در وقتی که او سخن می گفت دید که گروهی می آیند و یهودانامی که از جمله دوازده نفر بود در پیش روی ایشان می آید، پس نزدیک شد یهوذا و بوسید یسوع را، پس گفت یسوع: ای یهوذا به بوسیدن نشان می دهی ابن البشر را، چون دیدند گروهی که با یسوع بودند آنچه واقع شد گفتند به یسوع: ای پروردگار! می زنیم این طایفه را به شمشیر، پس زد یکی از ایشان غلام سرکرده کهنه را و برید گوش راست او را، یسوع در جواب گفت که، بگذارید تا الحال نگاه

دارم گوش او را در اینجا و دست مالید بر گوش او، پس شفا یافت و گفت به گروهی که آمده بودند به گرفتن او از سرکردگان کهنه و سپاه هیکل و پیران که، مانند کسانی که بیرون روند به گرفتن دزدان با شمشیر و عصا آمده‌اید نزد من و هر روز بودم با شما در هیکل دراز نکردید به من دستهای خود را لیکن این بود ساعت گرفتن شما مرا و این بود تسلط ظلمت باطل بر نور حق، پس گرفتند او را و بردند به خانه سرکرده کهنه و بطرس در عقب او می‌رفت اما دور بود از او، پس افروختند آتشی در میان خانه و نشستند و بطرس نشسته بود در میان ایشان چون دید بطرس را کنیزی، شناخت و گفت: این مرد با یسوع بود، پس انکار کرد بطرس و گفت: ای زن! نمی‌شناسم یسوع را و بعد از اندک زمانی دید او را دیگری و گفت: تو نیز از اتباع یسوعی، گفت بطرس: ای آدم! من نیستم از اتباع یسوع و بعد از ساعتی دیگری این سخن را مکرر کرد و گفت راست است که این مرد با یسوع بوده به جهت آنکه این مرد از اهل جلیل است، گفت بطرس که، ای آدم! نمی‌دانم که چه می‌گویی و در این سخن بود بطرس که بانگ داد خروس، پس متوجه شد پروردگار و نظر کرد به جانب بطرس، آن وقت به یاد بطرس آمد سخن پروردگار که به او گفته بود که، پیش از اینکه خروس بخواند در این شبانه روز سه مرتبه انکار من خواهی کرد. و بیرون آمد بطرس از آن خانه و در بیرون گریست گریه تلخی. و مردانی که گرفته بودند یسوع را استهزا می‌کردند به یسوع و می‌زدند او را و می‌پوشانیدند روی او را و می‌پرسیدند از او که خبر ده ما را که کیست کسی که زد تو را؟ و دیگران سخنان نالایق به یسوع می‌گفتند. (۵۴)

فصل هشتاد و دوم

چون روز شد جمع شدند پیرامون آن گروه و سرکردگان کهنه و نویسندگان و داخل کردند یسوع را به مجمع خود و گفتند: اگر تو مسیحی بگو، اگر بگویم به شما ایمان نمی‌آورید و اگر سؤال کنم از شما جواب من نمی‌گویید و خلاص نمی‌کنید مرا و از این زمان می‌باشد ابن‌البشر نشسته بر جانب راست قوت خدا، گفتند همه ایشان: پس تو خدایی، گفت شما می‌گویید که من هستم پسر خدا، گفتند که، ما را احتیاج به گواه نیست به جهت اینکه ما شنیدیم از دهان او.

[باب بیست و سوم] و همه آن گروه برخاستند و او را بردند به نزد بیلاطس و شروع کردند به بد گفتن به او و گفتند: یافتیم که این مرد امت را از حق باز می‌گردانید و منع می‌کند که ما جزیه به قیصر دهیم و می‌گویید که، او مسیح پادشاه است، پس پرسید از بیلاطس که، تویی پادشاه یهود؟ یسوع در جواب گفت که، تو گفتی، بیلاطس گفت به سرکرده کهنه و آن گروه که من نمی‌یابم در این مرد بدی و ایشان سخت می‌گرفتند بر یسوع و می‌گفتند که، او فتنه می‌کند در این گروه، و تعلیم می‌کند در همه ولایت یهودیه و شروع کرده از جلیل تا اینجا، چون شنید بیلاطس نام جلیل را پرسید که، آیا این است مرد جلیلی؟ و چون شنید بیلاطس که یسوع از شهری است که هیروودس در آنجا حاکم است، فرستاد یسوع را به نزد هیروودس و در آن وقت هیروودس در اورشلیم بود و هیروودس چون دید یسوع را شاد شد زیرا که زمانی دراز بود که خواهش دیدن یسوع داشت به سبب آنکه شنیده بود از کارهای بسیار و می‌خواست که به چشم خود از یسوع معجزه ببیند، پس سخنان بسیار از یسوع پرسید و یسوع در جواب او هیچ نگفت؛ و استاد بودند سرکردگان کهنه و نویسندگان و نسبت به او سخنان نالایق و افترا می‌گفتند و هیروودس و لشکرش یسوع را حقیر نمودند و استهزا کردند و پوشانیدند به او لباسهای درخشنده و فرستاد او را هیروودس به نزد بیلاطس و به این سبب میان هیروودس و بیلاطس دوستی به هم رسید و پیشتر در میان ایشان عداوت بود.

فصل هشتاد و سوم

پس طلبید بیلاطس بزرگان کهنه و سرکردگان و مردم را و گفت که، آورده‌اید نزد من این مرد را و می‌گویید که مردم را از دین باز می‌گرداند و اینک در حضور شما از او سؤال کردم و ندانستم در او بدی از آنچه شما به او نسبت می‌دهید و هیروودس نیز یافت در او بدی و فرستاد او را نزد من و اینک کاری نکرده که سبب آن سزاوار کشتن باشد و من او را تأدیب می‌کنم و رها می‌کنم و عادت بیلاطس این بود که رها می‌کرد در عید برای ایشان یک محبوس را، پس به آواز در آمدند همه آن مردم و گفتند: بگیر این را، و رها کن برای ما باربنان را، و باربنان را حبس کرده بودند به سبب کشش و فتنه که در شهر واقع شده بود و باز گفت به ایشان

بیلاطس آنچه اول گفته بود و اراده داشت که رها کند یسوع را، اما مردم به آواز در آمدند و گفتند که، بردار کن یسوع را، بردار کن یسوع را، گفت مرتبه سوم نیز که چه کرده است یسوع از کارهای بد، پس نیافتم در او بدی که مستحق باشد به سبب آن کشتن را؛ تأدیب می‌کنم او را و رها می‌کنم و مردم لجاج می‌کردند و به آواز بلند سؤال می‌کردند از بیلاطس که بردار زنند او را و بلند شد آواز ایشان و آواز سرکردگان کهنه. و بیلاطس مقرر کرد که بکنند آنچه غرض ایشان است و رها کرد برای ایشان مردی را که محبوس شده بود به سبب آدم کشتن و فتنه کردن در شهر چنانکه ایشان طلب نموده بودند و داد به ایشان یسوع را چنانکه خواستند.

فصل هشتاد و چهارم

و در وقتی که یسوع را می‌بردند گرفتند مردی را که او را سمعان قیروانی می‌گفتند و او از صحرا می‌آمد، پس دادند به او چوب دار را تا بر دارد و در عقب یسوع بیاید و جمعی کثیر با یسوع راه می‌رفتند از آن گروه، و زنانی که نوحه می‌کردند بر یسوع، پس نظر کرد یسوع به زنان و گفت: ای دختران اورشلیم! گریه مکنید بر من لیکن می‌گویم به شما که، برخود گریه کنید و بر اولاد خود به جهت آنکه زود باشد که بیاید زمانی که بگویید: خوشا حال زنانی که نزایند و خوشا حال شکمهایی که نزاییدند و خوشا حال پستانهایی که شیر ندادند؛ در آن وقت بگویید ای زنان! بگویید به کوهها که بیفتید بر سر ما و بگویید به نیستانها که بیوشانید ما را و هرگاه ایشان بکنند این را با چوب تر، پس چه کار کنند با چوب خشک؟ و آوردند با یسوع دو مرد بدکار را برای کشتن، چون آمدند به موضعی که آن را افزاینون می‌نامیدند بر دار زدند یسوع را در آنجا و با یسوع آن دو بدکار را نیز بر دار زدند، یکی را از راست او و دیگری را از چپ او، پس گفت یسوع که، ای پدر! بیامرز ایشان را به جهت آنکه ایشان نمی‌دانند که چه کار کنند. و قسمت کردند جامه‌های او را به قرعه و همه آن گروه استاده بودند و نظر می‌کردند و سرکردگان نیز استهزا می‌کردند و می‌گفتند که، یسوع نجات می‌داد مردم را، پس خلاص کند خود را اگر مسیح پسر خداست که برگزیده است و آن سپاه نیز استهزا می‌کردند و رفتند نزد او و بردند برای او سرکه‌ای و گفتند: اگر تو پادشاه یهودی، پس نجات ده خود را و بود بر بالای

سر یسوع کتابی و بر آن نوشته بود به خط یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود. و یکی از آن دو بدکار که بردار بودند ناسزا می گفت و می گفت: اگر تو مسیحی، پس نجات ده خود را و نجات ده ما را؛ و دیگری منع می کرد او را و در جواب او می گفت که، آیا از خدا نمی ترسی زیرا که این حکم بر ما لازم شده بود و مابه عدالت جزا داده شده ایم به نحوی که مستحق بودیم و بد کرده بودیم اما این مرد یعنی یسوع، پس بد نکرده؛ بعد از آن گفت به یسوع که، یاد کن مرا ای پروردگار! هر گاه بروی و داخل شوی در ملکوت خود، پس گفت یسوع: حق را می گویم به تو، به درستی که تو امروز می باشی با من در بهشت فردوس (۵۵) و این در ساعت ششم بود و تاریکی فرو گرفت تمام زمین را تا ساعت نهم و تاریک شد آفتاب.

فصل هشتاد و پنجم

و شکافت پرده هیکل از میان، و صدا زد یسوع به آوازی بلند و گفت: ای پدر! در دستهای تو می گذارم روح خود را؛ و چون گفت این را، داد روح را و چون دید سر کرده صد کس آنچه واقع شد اظهار عظمت خدا کرد و گفت: راست است که این مرد صدیق و عابد بوده و همه آن گروه که جمع شده بودند برای دیدن یسوع چون دیدند معاینه آنچه واقع شده باز گردیدند و می کوبیدند سینه های خود را و جمیع جماعتی که ایمان به او داشتند دور ایستاده بودند و زنانی که با او از جلیل آمده بودند می دیدند او را. و مردی بود یوسف نام صاحب عقل و صالح و عابد و نبود رأی او موافق رأی و کرده های ایشان و از اهل رامه بود از شهر یهوذا، او مردی بود که امیدوار به ملکوت خدا بود، آمد به نزد بیلاطس و التماس کرد، پس بدن یسوع را فرود آورد از دار و او را پیچید در لفافه [ای] از کتان و گذاشت در قبری که تراشیده بود آن را و در آن قبر کسی را نگذاشته بودند و این وقایع در روز جمعه که صباحش شنبه بود واقع شد و زنانی که با او از جلیل آمده بودند دیدند قبر را و کیفیت گذاشتن یسوع را در قبر و چون باز گردیدند بوی خوش و عطری ساختند و در روز شنبه بر سر قبر نیامدند چنانکه وصیت شده بود.

فصل هشتاد و ششم [باب بیست و چهارم]

و در یکشنبه صبح زود آمدند زنان بر سر قبر و با ایشان بود بوی خوشی که مهیا کرده بودند و با ایشان زنان دیگر نیز بودند، دیدند که سنگ حرکت کرده است از سر قبر، پس داخل شدند و نیافتند بدن یسوع را و به این سبب حیران شدند، ناگاه دیدند که دو مرد ایستاده اند نزد ایشان با جامه های درخشان، پس ترسیدند زنان و سر را به زیر افکندند، پس گفتند آن دو مرد به زنان که، چرا می طلبید زنده را با مردگان؟ نیست یسوع در اینجا بلکه زنده شده؛ به یاد خود بیاورید آنچه گفته با شما در وقتی که در جلیل بوده و گفت که، ابن البشر ناچار است که داده شود به دست مردان گنه کار و بر دار زده شود و زنده شود در روز سوّم و آن زنان به یاد آوردند کلام یسوع را و چون باز گردیدند از قبر، خبر دادند یازده شاگرد را به این خبر و غیر ایشان را نیز خبر دادند و مریم مجدلیه و یوحانه و مریم مادر یعقوب و سایر کسانی که با ایشان بودند خبر دادند رسولان را به این سخن و ایشان تصدیق نکردند و برخاست بطرس و شتافت به جانب قبر و نظر کرد اندرون قبر را، دید جامه ها گذاشته شده بی یسوع و بازگشت به مکان خود و در تعجب بود از آنچه واقع شده. و در این وقت دو نفر از ایشان می رفتند به دهی که دور بود از اورشلیم به قدر شصت تیر پرتاب و آن ده را عمواس می نامیدند و آن دو نفر با هم سخن می گفتند در جمیع چیزهایی که واقع شده بود، و در وقتی که آن دو مرد سخن می گفتند و از یکدیگر سؤال می کردند، به نزدیک ایشان آمد یسوع و راه می رفت با ایشان و بست چشم ایشان را از شناختن او، پس گفت یسوع با آن دو نفر که این چه حکایتی است که با یکدیگر می گوئید و راه می روید با اندوه، یکی از آن دو نفر که نام او اکلاوبا بود در جواب یسوع گفت که، تو غریبی از شهر اورشلیم زیرا که نمی دانی آنچه در این چند روز واقع شده است در اورشلیم. یسوع گفت که، چه واقع شده؟ گفتند: امر کرده شد یسوع ناصری که مردی بود پیغمبر و او را قوتی بود در کردار و گفتار در برابر خدا و همه مردم، پس گرفتند او را بزرگان کهنه و سرکردگان آن و بر دار زدند و ما امیدوار بودیم که او خلاص کننده بنی اسرائیل است لیکن امروز که روز سوّم است از آن روزی که این امر واقع شد زنان ما اعلام کردند ما را به اینکه صبح زود بر سر قبر رفته و نیافته بودند بدن او را و گفتند آن زنان که، دیدیم فرشتگان را

و گفتند که، یسوع زنده شده، و رفتند گروهی از ما به جانب قبر و یافتند به نحوی که آن زنان گفته بودند و یسوع را ندیدند، پس گفت یسوع به ایشان که، ای گروه بی فهم و سنگین دل! آیا ایمان نیاورده‌اید به هر چیزی که پیغمبران به آن خبر داده‌اند؟ آیا نبود مقرر و مقدر که قبول کند مسیح این تعبها را و داخل شود در بزرگی خود؟ و شروع کرد که بیان کند برای این دو نفر از موسی و همه پیغمبران و آنچه در باب او در همه کتابها نوشته شده. و نزدیک شدند به دهی که آن دو نفر به آنجا می رفتند و گمان آن دو نفر این بود که یسوع می رود به جایی دورتر، پس نگاه داشتند او را و گفتند: باش در این جا با ما که شب نزدیک است و آفتاب میل کرده، پس داخل شد یسوع تا اقامت کند نزد ایشان، چون نشست برداشت نانی و طلب برکت کرد و شکست و داد به ایشان، پس گشودند چشمهای خود را و شناختند او را، بعد از آن غایب شد از ایشان، پس گفت یکی از آن دو نفر به دیگری که، دلهای ما سوخته شده است در ما، زیرا که سخن می گفت با ما در راه و بیان می کرد کتابها را و برخاستند در همان وقت و باز گردیدند به اورشلیم، پس یافتند یازده نفر را مجتمع با گروهی که با ایشان بودند و گفتند که، راست است که زنده شده است پروردگار و ظاهر شد بر سمعان و آن دو کس نیز نقل کردند آنچه در راه واقع شده بود و نقل کردند که چگونه شناختند او را در وقت شکستن نان. و در وقتی که این سخنان را می گفتند استاد یسوع در میان ایشان و گفت: سلام بر شما من یسوعم خوف مکنید، پس ایشان ترسیدند و گمان کردند که روحی را می بینند؛ گفت به ایشان که، چرا مضطرب می شوید و چرا این فکرها را در دلهای خود راه می دهید ببینید دست و پای مرا به درستی که من یسوعم، دست بگذارید به من و ببینید که روح را نیست گوشتی و استخوانی چنانکه می بینید که برای من هست و چون این سخن را به ایشان گفت، نمود به ایشان دستها و پاهای خود را و ایشان از شادی و تعجب باور نمی کردند و گفت که، نزد شما در اینجا خوردنی هست؟ ایشان دادند به او قطعه‌ای از ماهی بریان و شهد و عسل، پس گرفت در برابر ایشان و خورد و آنچه مانده بود برداشت و به ایشان داد و گفت: این سخنی است که به شما گفته بودم در وقتی که با شما بودم و زود باشد که تمام شود هر چیزی که نوشته شده است در ناموس موسی و کتابهای پیغمبران و مزامیر به جهت من. و در این وقت گشوده شد دهان ایشان تا

بفهمند نوشته شده را و گفت به ایشان که، چنین نوشته شده است که مسیح زود باشد که آزار داده شود و زنده شود از میان مردگان در روز سیم و موعظه کرده شود به نام او به توبه و آمرزیده شدن گناهان در همه امتها و ابتدا کنید از اورشلیم و شما گواهی دهید به این امور و من می فرستم به سوی شما آنچه پدر من مقرر و وعده کرده، پس بنشینید در شهر اورشلیم تا قوت آسمانی را بپوشید؛ بعد از آن بیرون برد ایشان را تا به قریه عنیا و بلند کرد دستهای خود را و طلب نمود برکت را و در وقتی که طلب برکت می نمود جدا شد از ایشان و بالا رفت به جانب آسمان (۵۶)، اما ایشان، پس سجده او کردند و باز گردیدند به اورشلیم با شادی و فرح عظیم و پیوسته در هیکل بودند و تسبیح خدا می کردند و طلب برکت می نمودند از خدا، آمین.

انجیل یوحنا

به نام پدر و پسر و روح پاک خدای یگانه انجیلی که تألیف نموده آن را
پاکی که بزرگ و شاگرد و رسول است یعنی یوحنا پسر
زبدی دوست پروردگار ما یسوع مسیحی

فصل اول [باب اول]

در ابتدا بود کلمه، و کلمه بود نزد خدا، و خدا همان کلمه است، این بود همیشه نزد خدا، همه چیز از آن پیدا شده و از غیر آن پیدا نشده چیزی از آنچه پیدا شده؛ و به سبب آن یافت شد حیات، و حیات نور مردم است و نور تابید در ظلمت و ظلمت نیافت نور را. انسانی فرستاده شد از جانب خدا که نام او یوحنا بود، آمد به جهت گواهی دادن برای نور تا ایمان آورند همه مردم به نور؛ و یوحنا نبود نور، بلکه آمد تا گواهی دهد برای نور، نور حقیقی کسی است که روشنی دهد هر کسی را که آید به عالم، در عالم بود و عالم از او پیدا شد، و عالم او را نشناختند، آمد به جانب مخصوصان خود و او را قبول نکردند؛ و داد به جماعتی که او را قبول کردند سلطنتی بر آن که پسران خدا (۱) شوند و ایمان آورند به نام او، و نبودند ایشان از خون و نه از گوشت و نه از خواهش مردی، لیکن از خدا زاییده شدند، و کلمه بدن شد و فرود آمد در میان ما و دیدیم بزرگواری او را مانند بزرگواری فرزندی یگانه که از پدر به وجود آید و پر باشد از نعمت و راستی؛ یوحنا گواهی داد برای او و فریاد کرد و گفت: این است کسی که گفتم که

بعد از من می آید و بیش از من است زیرا که از من قدیمتر است و از پُری او ماهمگی گرفتیم و نعمتی به عوض نعمتی، زیرا که دین و کتاب به موسی داده شد و نعمت و راستی برای یسوع مسیح لازم شده.

فصل دوم

خدا را کسی ندیده مگر پسر یگانه که در کنار پدر است، او خبر داده و این گواهی یوحناست در وقتی که فرستادند یهود از اورشلیم کاهنان و لایوان را نزد او تا سؤال کنند از او که، کیستی تو؟ پس اعتراف نمود و انکار نکرد و اقرار کرد که، من مسیح نیستم؛ پرسیدند از او که، کیستی تو؟ ایلیایی تو؟ گفت: من ایلیا نیستم (۲)؛ گفتند: پس تو پیغمبری؟ گفت: نه چنین است. گفتند: پس تو کیستی بگو تا جواب بریم به جهت کسانی که ما را فرستاده اند؟ چه می گویی از نفس خود که کیستی؟ گفت: منم آواز بانگ دهنده در بیابان که هموار کنید راه پروردگار را چنانکه گفته اشعیای پیغمبر. و چون رسولان از فریسیین بودند سؤال کردند از او که، چرا عمادا و غسل توبه می دهی اگر مسیح و ایلیا و پیغمبر نیستی؟ یوحنا در جواب گفت که، من غسل می دهم شما را به آب و در میان شما هست کسی که نمی شناسید او را و بعد از من می آید و بیش از من است و اوست کسی که من سزاوار نیستم که بگشایم بندهای نعل او را. و این سؤال و جواب در بیت عنیا بود در عبر نهر اردن، در جایی که یوحنا غسل می داد. و روز دیگر دید یوحنا یسوع را که به جانب او می آید. پس گفت یوحنا که، این است بره خدا، این است کسی که سبب آمرزش گناهان عالم شود، این است کسی که گفتم برای او که می آید بعد از من مردی که پیش از من بوده، زیرا که قدیمتر از من است و من نمی شناختم او را لیکن به جهت آنکه او ظاهر شود (۳) بر بنی اسرائیل، آمده ام تا عمادا دهم به آب و گواهی داد یوحنا و گفت: من دیدم روح را که فرود آمد از آسمان مانند کبوتری و نشست بر سر یسوع، و من نمی شناختم او را، لیکن آن که مرا فرستاده تا غسل دهم مردمان را به آب، به من گفت که، آن کسی را که خواهی دید که روح نازل می شود و قرار می گیرد بر او، عمادا می دهد به روح القدس؛ و من به چشم خود دیدم و گواهی می دهم که او پسر خداست.

فصل سوم

روز دیگر یوحنا ایستاده بود با دو نفر از شاگردان خود، پس دید یسوع را که راه می‌رفت؛ گفت: این بره‌ خداست. پس شنیدند شاگردان سخن او را و با یسوع رفتند. یسوع نظر کرد و دید ایشان را که با او می‌آیند؛ گفت: چه می‌خواهید؟ گفت: رابونی، یعنی ای معلم! در کجا می‌باشی؟ گفت: بیاید تا ببینید؛ پس آمدند و دیدند که در کجا می‌باشد؛ و در آن روز به قدر ده ساعت با او بودند. و اندراوس برادر سمعان که یکی از دو نفر بود که شنیده بودند از یوحنا و با او رفته بودند، دید اول مرتبه برادر خود سمعان را، و گفت: به تحقیق که یافتیم مسیا را یعنی مسیح را، پس آورد برادر خود را به خدمت یسوع، چون یسوع او را دید گفت: تویی سمعان پسر یونا، تویی که خوانده خواهی شد صفا یعنی بطرس.

فصل چهارم

روز دیگر یسوع خواست که بیرون رود به جانب جلیل، پس دید فیلبس را و گفت با من بیا؛ و فیلبس از ده صیدا بود از شهر اندراوس؛ و بطرس پس دید ناثانیل را، و به او گفت که، یافتیم کسی را که موسی در ناموس و پیغمبران بشارت به او داده‌اند، و او یسوع پسر یوسف ناصریست. پس گفت ناثانیل که، آیا ممکن است که بیرون آید از ناصره کسی که در او خوبی و صلاح باشد؟ گفت فیلبس: بیا و ببین! چون دید یسوع که ناثانیل به جانب او می‌آید، گفت در شأن او که، به راستی که این مرد اسرائیلی است و غشی در او نیست. ناثانیل گفت که، از کجا شناختی مرا؟ یسوع جواب داد که، پیش از آنکه دعوت کند تو را فیلبس، و تو در زیر درخت انجیر بودی دیدم تو را، ناثانیل در جواب گفت: ای معلم! تویی پسر خدا و تویی پادشاه اسرائیل. یسوع گفت: ایمان آوردی برای آنکه من گفتم به تو که دیدم تو را در زیر درخت انجیر، زود باشد که ببینی معجزه‌ای از این بزرگتر؛ و گفت یسوع که، حق را، حق را می‌گویم به شما، به درستی که شما از این زمان می‌بینید آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا بالا می‌روند و فرود می‌آیند بر ابن البشر.

فصل پنجم [باب دوم]

و در روز سوم بود عروسی در قانای جلیل، و در آنجا بود مادر یسوع، و دعوت کرده

بودند یسوع را با شاگردان او به آن عروسی، و شراب ایشان آخر شده بود؛ پس گفت مادر یسوع به او که، نیست ایشان را شرابی! جواب گفت به مادر خود که، چه کار است مرا و تو را ای زن! هنوز ساعت من نیامده؛ پس مادر یسوع گفت به خدمتکاران که، بکنید آنچه یسوع امر می کند. و بود در آن خانه شش خم از سنگ به جهت تطهیر یهود، و هر یک دو یا سه خیگ آب می گرفت؛ پس گفت یسوع به خدمتکاران که، پر کنید این خمها را از آب؛ پس پر کردند تا به بالا، و گفت به ایشان که، پر کنید از این خمها ظرفها را، و بدهید به رئیس اهل مجلس؛ پس دادند. چون چشید رئیس آبی را که شراب شده بود و او نمی دانست که از کجاست و خدمتکاران می دانستند، برای آنکه ایشان پر کرده بودند از آب، پس طلب کرد رئیس مجلس داماد را و گفت: همه کس شراب نیک را اول می آورد و هنگامی که مست شدند شراب بد می آورد، و تو ضبط کردی شراب نیک را تا به حال. این است اول معجزه که ظاهر کرد یسوع در قانای جلیل، و ظاهر کرد بزرگواری خود را، و ایمان آوردند به او شاگردان او.

فصل ششم

بعد از آن رفت به جانب کفرناحوم با مادر و برادران و شاگردان خود، و چند روز در آنجا اقامت کردند و عید فصح یهود نزدیک شد. پس رفت به اورشلیم و یافت در هیکل فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر، و دید صرافان را نشسته، پس ساخت تازیانه از ریسمان و بیرون کرد همه ایشان را از هیکل، و براند گاو و گوسفند را، و بریخت دراهم صرافان را، و سرنگون کرد تختهای ایشان را، و گفت به کبوتر فروشان که، برگیرید کبوتران را از این مکان و مگردانید خانه پدر مرا خانه تجارت. پس به یاد آوردند شاگردان که نوشته شده بود که غیرت خانه تو مرا خورد (۴)؛ پس گفتند یهود در جواب یسوع که، چه معجزه ای می نمایی به ما تا بکنی این کارها را؟ یسوع گفت که، از هم بپاشید و خراب کنید این هیکل را و من بسازم آن را در سه روز؛ گفتند یهود که این هیکل در چهل و شش سال ساخته شده، کئی می توانی ساخت آن را در سه روز؟ لیکن یسوع خواسته بود از هیکل بدن خود را. و بعد از آنکه برخاست یسوع از میان مردگان، به یاد آوردند شاگردان که یسوع از این جهت گفته بود آن

سخن را؛ پس ایمان آوردند به نوشته شده در کتاب، و سخنی که یسوع گفته بود. و بسیاری از مردمان ایمان آوردند به نام او در وقتی که در اورشلیم بود در عید فصح، به جهت آنکه دیدند معجزات او را. و یسوع ایمن نبود از ایشان، زیرا که می شناخت همه ایشان را و محتاج نبود به گواهی دادن کسی بر کسی، زیرا که او می دانست هر چه در ایشان بود.

فصل هفتم [باب سوم]

در شبی از شبها آمد مردی از فریسیین که نام او نيقوديمس و سرکرده يهود بود به خدمت يسوع، و گفت: ای معلم! می دانیم که تو از جانب خدا آمده ای برای تعلیم، زیرا که قادر نیست کسی بر اینکه بکند معجزاتی را که تو می کنی مگر کسی که خدا با او باشد؛ یسوع در جواب گفت: حق را، حق را می گویم به تو، به درستی که هر که زاییده نشده دوبار، قادر نیست بر اینکه بیند ملکوت خدا را؛ گفت نيقوديمس که، چگونه می تواند شد که زاییده شود مردی بعد از آنکه پیر شده باشد؟ آیا قادر است که داخل شود در شکم مادر مرتبه دویم و زاییده شود؟ یسوع در جواب گفت: حق را، حق را می گویم به تو، به درستی که هر که زاییده نشده باشد از پدر و روح، قادر نیست که داخل شود در ملکوت خدا؛ به درستی که از جسد زاییده می شود جسد، و از روح روح؛ از گفته من به تو که سزوار است شما را که زاییده شوید دوباره، تعجب مکن؛ باد می وزد هر جا که خواهد و می شنوی آواز آن را، لیکن نمی دانی که از کجا می آید و به کجا می رود؛ چنین است هر که زاییده شده است از روح. جواب گفت نيقوديمس که، چگونه این می تواند شد؟ یسوع جواب داد که، تو معلم اسرائیلی و نمی دانی این را؛ حق را، حق را می گویم به تو، به درستی که ما می گوئیم آنچه می دانیم و گواهی می دهیم به آنچه دیده ایم و شما قبول نمی کنید شهادت ما را، زیرا که من خبر دادم به شما احوال زمین را، و ایمان نیاوردید؛ پس چگونه تصدیق خواهید کرد اگر گویم به شما اخبار آسمانی را و حال آنکه نمی رود کسی به آسمان، مگر کسی که از آسمان فرود آمده باشد. ابن البشر کسی است که در آسمان است، و چنانکه بلند کرد موسی مار را (۵) در بیابان، سزاوار است که بلند کرده شود ابن البشر تا هر که ایمان آورد به او هلاک نشود، بلکه یابد حیات دایمی را؛ و خدا دوست داشته

عالم را به حدی که بخشیده پسر یگانه خود را تا هلاک نشود کسی که ایمان آورد به او، بلکه بوده باشد او را حیات ابدی زیرا که فرستاده خدا پسر خود را به عالم تا جزا دهد عالم را، لیکن برای آن فرستاده که نجات دهد به سبب او عالم را. و کسانی که به او ایمان آورند عذاب کرده نشوند و کسی که ایمان نیاورد به او عذاب کرده خواهد شد به جهت آنکه ایمان نیاورده است به نام پسر خدای یگانه، و به درستی که فرمان خدا این است، نور آمده است به عالم، دوست داشتند مردم ظلمت را بیش از نور به جهت آنکه کردار ایشان بد بود، زیرا که هر که می کند کار بد، دشمن است با نور، و رو نمی کند به جانب نور تا سرزنش کرده نشود به کردارهای بد؛ اما کسی که می کند حق را، به درستی که او رو می کند به نور و ظاهر می کند که کارهای او برای خدا کرده شده. بعد از آن یسوع با شاگردان متوجه زمین یهودیه شد و در آنجا تردد می کرد با شاگردان و غسل می داد مردمان را، و یوحنا غسل می داد در چشمه نون که در طرف سالیم است به سبب بسیاری آب در آنجا، و مردم می رفتند و عمادا می گرفتند به جهت آنکه یوحنا هنوز به زندان نیفتاده بود. و واقع شد معارضه و مناظره میان شاگردان یوحنا و یهود در باب غسل دادن یسوع مردمان را؛ پس رو کردند یهود به یوحنا و گفتند: ای معلم! آن کسی که با تو بود در کنار نهر اردن و تو گواهی دادی برای او، غسل می دهد و همه مردم می روند به نزد او. یوحنا در جواب گفت که، هرگز قادر نیست کسی از آدمیان که بر دارد چیزی مگر آنکه داده شود به او از آسمان؛ شما گواهی می دهید برای من که گفته ام که من مسیح نیستم لیکن فرستاده شده ام پیش از او. کسی که برای اوست عروس، داماد است و دوست داماد که ایستاده و می شنود سخن او را شاد می شود به آواز او، الحال اینک شادی من تمام شد؛ به این جهت سزاوار است که او زیاد شود و من ناقص شوم، زیرا که هر که آید از بلندی، بالاتر از همه کس است و هر که از زمین آمده از اهل زمین است و از زمین سخن می گوید، و کسی که از آسمان آمده بالاتر است از همه و به آنچه دیده و شنیده گواهی می دهد و کسی شهادت او را قبول نمی کند و کسی که شهادت او را قبول کرده حکم کرده به اینکه خدا حق است، برای آنکه هر که او را خدا فرستاده، سخن خدا را می گوید، زیرا که خدا به کیله نداده است به او روح را، پدر دوست می دارد پسر را و همه چیز را به دست پسر داده و کسی که

ایمان آورده به پسر برای اوست حیات دایمی؛ و کسی که ایمان نیاورده به پسر، نمی بیند زندگی را بلکه نازل می شود بر او غضب خدا.

فصل هشتم [باب چهارم]

و چون دانست پروردگار که فریسیین شنیده اند که او را شاگردان بسیار هست و غسل می دهد مردمان را بیش از یوحنا، زیرا که خود غسل نمی داد لیکن شاگردان او غسل می دادند؛ پس گذاشت یهودیه را و رفت به جلیل، و عزم داشت که بگذرد بر موضع سامره. پس متوجه شد به مدینه سامره که آن را سوخار می نامیدند، به سمت قریه ای که بخشیده بود آن را یعقوب به یوسف پسر خود، و بود در آنجا چشمه آبی از یعقوب؛ و یسوع را از تعب کسالتی حاصل بود؛ پس نشست بر این حالت بر سر آن چشمه و بعد از شش ساعت آمد زنی از سامره تا آب بردارد؛ پس گفت یسوع به آن زن که، بده به من آب را تا بیاشامم؛ و شاگردان او رفته بودند به شهر تا بخرند برای خود طعامی؛ گفت زن سامریه که، چگونه آب مرا می آشامی و حال آنکه تو از یهودی و من زن سامریه ام و یهود آمیزش نمی کند با سامریان؟ یسوع در جواب گفت که، اگر تو می شناختی عطیه خدا را و می دانستی که کیست کسی که گفت به تو بده به من آب را تا بیاشامم، هر آینه سؤال می کردی از او که بدهد به تو آب حیات! گفت زن که ای آقا و بزرگ! تو دلوی نداری و چاه عمیق است، پس از کجا می آوری آب حیات؟ مگر تو بزرگتری از پدر ما یعقوب که این چاه را به ما داده و او و پسران و گوسفندان او از این چاه آشامیده اند؟ جواب گفت یسوع که، هر که می آشامد از این آب بار دیگر تشنه می شود اما هر که می آشامد از آبی که من می دهم تشنه نمی شود هرگز، بلکه آبی که من می دهم، می باشد در آن آب، چشمه حیات دایمی. گفت زن که، ای آقا! بده به من از آن آب تا تشنه نشوم و دیگر نیامم که از این چاه آب بردارم؛ گفت یسوع که برو و بطلب شوهر خود را و بیایید به اینجا. زن جواب داد که من شوهری ندارم. گفت یسوع که، نیکو گفתי که شوهری ندارم، برای اینکه تو را پنج شوهر است و مردی که الحال داری شوهر تو نیست لیکن این سخن را نیک گفتم. زن گفت: ای بزرگ و آقای من! گمان دارم که تو پیغمبری؛ پدران ما سجده کردند در این کوه و شما

می‌گویید که اورشلیم مکانی است که سزاوار است سجده کردن در آن؛ گفت یسوع که، ایمان بیاور به من به درستی که زود باشد که بیاید ساعتی که سجده کنند پدر را در مکانی غیر این کوه و غیر اورشلیم؛ شما سجده می‌کنید کسی را که نمی‌شناسید و ما سجده می‌کنیم کسی را که می‌شناسیم، برای اینکه خلاصی از یهود است لیکن زود باشد که بیاید ساعتی و آن ساعت الحال است تا سجده کنندگان به راستی سجده پدر کنند به روح و به حق؛ به جهت آنکه پدر می‌خواهد مانند این کسان را که سجده او کنند زیرا که خدا روح است؛ و جماعتی که سجده او می‌کنند به روح و به حق، سزاوار است که سجده کنند. گفت زن که، دانسته‌ایم که مسیا که او مسیح است می‌آید و هرگاه آمد همه چیز را به ما تعلیم می‌کند. پس گفت یسوع که، من که با تو سخن می‌گویم مسیحم و در این وقت آمدند شاگردان و تعجب کردند از سخن گفتن او با زن؛ و نگفت کسی که چه می‌خواهی و چرا با زن سخن می‌گویی. پس گذاشت زن سبوی خود را و رفت به جانب شهر و گفت به مردم که، بیایید و نظر کنید به این مرد برای آنکه خبر داد مرا به هر کاری که کرده بودم، شاید که او مسیح باشد. پس بیرون آمدند از شهر و شتافتند به جانب یسوع، و سؤال کردند از او شاگردان، و گفتند ای معلم! نان بخور، گفت برای من طعامی هست که شما نمی‌دانید. گفتند در میان خود که، شاید کسی آورده باشد به جهت او طعامی؛ پس گفت یسوع که، طعام من آن است که بکنم خواسته کسی را که مرا فرستاده و تمام کنم کار او را؛ آیا نمی‌گفتید شما که دروگران می‌آیند بعد از چهار ماه، و من می‌گفتم که بگشایید چشمهای خود را و نظر کنید به جانب ده که سفید شده و رسیده است وقت درو، و کسی که درو می‌کند مزد می‌گیرد و جمع می‌کند میوه‌های حیات دایمی را، و زراعت کننده و درو کننده هر دو خوشنودند برای آنکه در این مقام ظاهر می‌شود کلمه حقی که آن این است: به درستی که یکی زراعت کرده و دیگری درو می‌کند؛ من فرستادم شما را تا درو کنید چیزی را که در آن رنجی به شما نرسیده، به جهت آنکه دیگران آن را رنج رسیده، و شما داخل شدید بر تعب ایشان؛ پس ایمان آوردند به او در این شهر سامریان بسیار به گفته زن که گواهی داده بود که یسوع اعلام کرد مرا به هر کاری که کرده بودم؛ و چون آمدند به نزد او سامریان طلب نمودند از او که اقامت کند نزد ایشان؛ پس مکث کرد در آنجا دو روز، و ایمان آوردند به او جمعی کثیر،

به جهت سخنان او، و می‌گفتند به آن زن که، ما به گفته تو ایمان نیاورده‌ایم لیکن شنیده و دانسته‌ایم که این مرد مسیح است به راستی، و خلاص کننده عالم است.

فصل نهم

و بعد از دو روز بیرون رفت یسوع از آنجا، و رفت به جلیل به جهت آنکه گواهی داد که پیغمبری گرامی داشته نمی‌شود در شهر خود، و چون رفت به جلیل قبول کردند او را اهل جلیل، زیرا که دیده بودند معجزاتی را که نموده بود در اورشلیم، در روز عید، وقتی که اهل جلیل به جهت عید به اورشلیم آمده بودند. و بعد از آن آمد بار دیگر به قانای جلیل آنجا که آب را شراب کرده بود، و در کفرناحوم پسر مردی ملکی (۶) بیمار بود؛ چون یسوع از یهوذا به جلیل آمد رفت به خدمت یسوع، و طلب کرد از او که فرود آید و شفا دهد فرزند او را که مشرف بود بر موت. گفت یسوع که، اگر نینید معجزاتی و امور عجیبه را، ایمان نمی‌آورید. گفت مرد ملکی که ای آقا! فرود آی پیش از آنکه بمیرد پسر جوان من، گفت یسوع: برو که پسر تو زنده است. پس قبول کرد آن مرد سخن یسوع را و رفت؛ و در وقتی که می‌رفت غلامان او استقبال او کرده گفتند که پسر تو زنده شد. پس سؤال کرد از ایشان که در چه وقت شفا یافت؟ گفتند: روز گذشته در ساعت هفتم تب از او مفارقت کرد؛ پس دانست پدر که شفا یافتن پسر در ساعتی بوده که یسوع گفته که پسر تو زنده است. پس او و اهل خانه او ایمان آوردند؛ و این معجزه دوم بود که از او ظاهر شد در وقتی که از یهوذا به جلیل آمد.

فصل دهم [باب پنجم]

بعد از آن رسید روز عید یهود، و رفت یسوع به اورشلیم، و در آنجا برکه بود که آن را ابروبایتکی قولیمثرا (۷) می‌نامیدند و به لغت عبرانی بیت صایدا و معنی آن برکه می‌ش است؛ و بود در آنجا پنج رواق و بسیاری از بیماران و کوران و زمینگیران و جمعی که خشکیده بودند در آنجا به زمین افتاده و منتظر حرکت آب بودند، زیرا که گاه گاهی فرشته از آسمان فرود می‌آمد و حرکت می‌داد آب را؛ و اول کسی که بعد از حرکت آب داخل برکه می‌شد شفا

می یافت از هر دردی، و در آنجا مردی بود بیمار مدت سی و هشت سال، پس نظر کرد یسوع به آن مرد که در آنجا افتاده بود و دانست که سالهای بسیار در آنجا مانده؛ پس گفت به او که می خواهی شفا یابی؟ بیمار جواب گفت: بلی ای آقا! لیکن کسی ندارم که هنگام حرکت آب داخل کند مرا در برکه بلکه تا آمدن من به کنار آب دیگری داخل آب می شود. یسوع گفت: برخیز و بردار کرسی خود را و برو. فی الحال آن مرد شفا یافت و برداشت کرسی خود را و رفت. و این در روز شنبه بود؛ پس گفتند یهود به آن مرد که، امروز روز شنبه است و حلال نبود بر تو که برداری کرسی خود را، در جواب گفت که، آن که مرا شفا داد گفت بردار کرسی خود را و برو. پرسیدند از او که، کیست مردی که گفت به تو که بردار کرسی خود را؟ و آن مرد نمی دانست که شفا دهنده او کیست؛ زیرا که یسوع بیرون رفته بود از میان آن گروه بسیار که در آن مکان بودند. و بعد از آن دید او را یسوع در هیكل و به او گفت که، شفا یافتی، پس عود مکن به کردن کارهای بد تا بدتر از پیشتر نشوی. پس رفت آن مرد و به یهود گفت که یسوع است کسی که مرا شفا داده، و از این جهت یهود منع کردند یسوع را و اراده قتل او کردند به جهت آنکه در روز شنبه شفا داده؛ و یسوع گفت به ایشان که، پدر من تا به حال می کرد این کارها را و من نیز می کنم. و از این جهت یهود سزاوارتر دانستند که اراده کشتن او نمایند نه از برای اینکه شنبه را شکسته و بس، بلکه به جهت آنکه می گفت خدا پدر من است و خود را با خدا برابر می دانست.

فصل یازدهم

بعد از آن یسوع در جواب ایشان گفت که، حق را، حق را می گویم به شما، به درستی که پسر از پیش خود کاری نمی کند مگر کاری را که ببیند که پدر می کند، پسر نیز می کند. و پدر دوست می دارد پسر را و می نماید به او جمیع آنچه می کند و می نماید به او بهتر از این کارها را تا شما تعجب کنید، چنانکه پدر بر پای می دارد مردگان را و زنده می کند، پسر نیز زنده می کند هر که را خواهد، و پدر جزا نمی دهد کسی را بلکه داده فرمان را به پسر تا گرامی دارند پسر را همه مردم، چنانکه تکریم می کنند پدر را. کسی که تکریم نکند پسر را تکریم نکرده پدری را که

فرستاده پسر را. حق را، حق را، حق را می‌گوییم به شما، به درستی که کسی که بشنود سخن مرا و ایمان بیاورد به کسی که مرا فرستاده، واجب است برای او حیات دایم و حاضر نمی‌کنند او را به دیوان بلکه رفته است از مردن به جانب زندگی. حق را، حق را می‌گوییم به شما، به درستی که زود باشد که بیاید ساعتی، و الحال آن ساعت است که بشنوند مردگان آواز پسر خدا را و جماعتی که بشنوند، زنده شوند، برای آنکه، چنانکه پدر را حیات هست در ذات خود، چنین داده به پسر که بوده باشد حیات در او، و داده به پسر این سلطنت را که حکم کند زیرا که ابن البشر است. و تعجب مکنید از این سخن، به درستی که زود باشد که بیاید ساعتی که بشنود در آن ساعت همه اهل قبور آواز او را، و بیرون آیند گروهی که کارهای نیکو کرده باشند به جانب قیامت حیات، و جماعتی که کارهای بد کرده باشند به جانب قیامت عذاب؛ من قادر نیستم که بکنم کاری از پیش خود و حکم نمی‌کنم مگر آنچه می‌شنوم، و جزا دادن من عدالت است به جهت آنکه نمی‌خواهم خواسته خود را بلکه می‌خواهم خواسته کسی را که مرا فرستاده.

فصل دوازدهم

اگر من گواهی دهم برای خود، نخواهد بود گواهی من حق، ولیکن کسی که برای من گواهی می‌دهد دیگری است و من می‌دانم که گواهی او برای من حق است. شما فرستادید رسولان به سوی یوحنا، پس به حق گواهی داد برای من؛ و اما من، پس طلب نمی‌کنم گواهی از انسانی ولیکن می‌گویم این را تا شما خلاص شوید؛ و او چراغی بود روشن و نورانی و شما خواستید که شادی کنید به نور او ساعتی. و من به جهت خود شاهی دارم بزرگتر از یوحنا به جهت آنکه معجزاتی که پدر به من عطا کرده که کامل کنم آنها را، گواهی می‌دهند برای من، بر این که پدر مرا فرستاده؛ و پدری که مرا فرستاده گواهی می‌دهد برای من، و نشنیده‌اید هرگز آواز او را و نشاخته‌اید و ندیده‌اید او را، و سخن او در شما جا نگرفته برای آنکه شما ایمان نیاورده‌اید به کسی که او فرستاده. تفتیش کنید کتابهایی را که گمان می‌کنید که برای شما در آن کتابها حیات دایمی هست، پس آن کتابها برای من گواهی می‌دهند. نمی‌خواهید شما که رو کنید به من تا واجب شود برای شما زندگانی؟ نگرفته‌ام بزرگی را از انسانی ولیکن من

می‌شناسانم به شما که نیست در شما محبت خدا. من آورده‌ام نام پدر خود را پس قبول نکردید مرا، و اگر دیگری بیاید به نام خود قبول می‌کنید او را! چگونه ممکن است ایمان شما و حال آنکه از یکدیگر قبول بزرگی می‌کنید و طلب نمی‌کنید بزرگی را از خدای یگانه؟ گمان مکنید که من شکوه شما می‌کنم نزد پدر، برای این که هست کسی که شکوه شما می‌کند و آن موسی است که اعتماد شما بر اوست؛ پس اگر شما ایمان آورده بودید به موسی، ایمان می‌آوردید به من، برای آنکه موسی نوشته است حقیقت مرا؛ و اگر شما ایمان نمی‌آوردید به نوشته موسی، پس چگونه ایمان می‌آوردید به سخن من؟

فصل سیزدهم [باب ششم]

بعد از آن آمد یسوع به سوی عبر دریای جلیل، به جانب طبریه، و با او بودند جمعی کثیر به جهت آنکه دیده بودند معجزاتی را که با بیمارانش کرده بود. پس آمد به جانب کوه و نشست با شاگردان و عید فصح یهود نزدیک بود. چون نظر کرد، دید جمعی کثیر به جانب او می‌آیند؛ گفت به فیلبس که، از کجا بخریم نانی برای اطعام این جماعت؛ و این را گفت تا امتحان کند فیلبس را، به جهت آنکه دانا بود به آنچه خواهد کرد. فیلبس در جواب گفت که، اگر به قدر دو بیست اشرفی نان بخریم و به هرکسی اندکی دهیم و فانی کند به ایشان. گفت اندراوس برادر سمعان الصفا که، در این مکان جوانی هست که با او پنج گرده نان جو و دو ماهی هست، لیکن این چه قدر است برای مثل این گروه؟ یسوع گفت که، مردم را بنشانید؛ و در آن مکان سبزه بسیار بود. پس نشستند پنج هزار مرد بر روی سبزه، و گرفت یسوع نان را، و طلب برکت نمود و داد به شاگردان، و شاگردان دادند به نشستگان؛ و همچنین از دو ماهی به قدر آنچه خواستند و چون سیر شدند گفت به شاگردان که، جمع کنید بارهای نان را که زیاد آمده است تا چیزی ضایع نشود؛ پس جمع کردند و پر کردند دوازده زنبیل از بقیه پنج نان جو که زیاد آمده بود از خوردگان؛ و جمعی که دیدند این معجزه را گفتند که، راست است که این مرد پیغمبری است که آمده است به همه اهل عالم.

فصل چهاردهم

و یسوع دانست که مردم عزم آن دارند که او را پادشاه کنند؛ پس تنها حرکت کرد به جانب

کوه؛ و چون شب شد فرستاد شاگردان را به جانب دریا و سوار شدند به کشتی تا بگذرند از دریا و بروند به جانب کفرناحوم؛ و آن شب بسیار تاریک بود و هنوز یسوع به نزد ایشان نیامده بادی تند وزید و دریا به تموج درآمد و نزدیک شد که ایشان را سرنگون کند. پس رفتند به قدر بیست و پنج یا سی تیر پرتاب؛ بعد از آن دیدند یسوع را که راه می رود بر روی دریا، چون نزدیک شد به کشتی ایشان ترسیدند. گفت که، خوف مکنید من یسوعم؛ پس خواستند که بیاورند او را به کشتی؛ ناگاه رسیدند به زمینی که اراده داشتند. و روز دیگر نظر کردند گروهی که در کنار دریا بودند که نیست در آنجا به غیر یک کشتی، و یسوع با شاگردان به آن کشتی سوار نشده، لیکن شاگردان رفته اند و کشتیهای دیگر آمده بود از طبریه، تا رسیده بود به مکانی که خورده بودند در آن مکان نانی را که برکت کرده بود بر او پروردگار.

فصل پانزدهم

چون دیدند آن جماعت که یسوع و شاگردان در آنجا نیستند، سوار شدند به کشتیها و رفتند به کفرناحوم، و طلب او کردند. چون یافتند او را در کنار دریا گفتند: ای معلم! چه وقت آمدی به این مکان؟ جواب گفت: حق را، حق را می گویم به شما، به درستی که شما مرا طلب نمی کنید برای دیدن معجزات، لیکن طلب می کنید برای آنکه نان بخورید و سیر شوید؛ مکنید کارهای نیک از برای طعامی که زایل شود بلکه برای طعامی که باقی است، باز زندگی دایمی که می دهد ابن البشر به شما، برای آنکه خدایی که پدر است آن را مَهر کرده. گفتند: چه کار کنیم تا کرده باشیم کارهای خدا را؟ جواب گفت که، کار خدا این است که ایمان بیاورید به کسی که او را خدا فرستاده. گفتند: چه معجزه ای نمودی به ما تا به تو ایمان آوریم؟ پدران ما انگبین خوردند در بیابان، چنانکه نوشته شده است که خدا به ایشان داد نانی از آسمان تا بخورند. گفت یسوع: حق را، حق را می گویم به شما، به درستی که موسی نداد به شما نان از آسمان لیکن پدر من داد به شما نان حقیقی از آسمان، به جهت آنکه نان خدا چیزی است که فرود می آید از آسمان و می دهد زندگی به عالم. گفتند: ای بزرگ! عطا کن به ما در هر زمان از این نان.

فصل شانزدهم

پس گفت یسوع که، منم نان زندگی، و کسی که رو می کند به من گرسنه نمی شود، و کسی که ایمان می آورد به من، هیچ وقت تشنه نمی شود، لیکن گفته ام به شما که دیده اید مرا و ایمان نمی آورید. هر کسی را که پدرم به من داده رو می کند به من و کسی که رو می کند به من او را بیرون نمی کنم زیرا که از آسمان آمده ام، نه برای آنکه هر چه بخواهم کنم، لیکن بکنم خواسته کسی را که مرا فرستاده، برای آنکه از جمعی که پدر به من داده یکی تلف نشود، لیکن زنده می کنم ایشان را در روز آخر، و این است خوشنودی پدر من که مرا فرستاده تا هر که ببند پسر را و ایمان آورد به او، واجب شود برای او زندگی ابدی؛ و من زنده می کنم او را در روز آخر. پس یهود بر او خشمناک شدند زیرا که می گفت منم نانی که از آسمان آمده، و می گفتند که، آیا نیست این یسوع پسر یوسف که مادر و پدر او را می شناسیم؟ چگونه می گوید که من از آسمان آمده ام؟ و یسوع در جواب می گفت که، بعضی با بعضی سخن بد مگویند. کسی قادر نیست بر آمدن نزد من مگر کسی که جذب کرده باشد او را پدری که مرا فرستاده، و من زنده می کنم او را در روز آخر. به تحقیق که نوشته شده است در کتابهای پیغمبران که، جمیع پیغمبران از خدا تعلیم یافته اند، پس هر که بشنود در این هنگام از پدر و دانا شود، رو می آورد به من، و نیست کسی که ببیند پدر را مگر کسی که از جانب خدا باشد و این است کسی که پدر را دیده.

فصل هفدهم

حق را، حق را می گویم به شما، به درستی که کسی که ایمان آورد به من، برای اوست زندگی دایمی؛ منم نان زندگی؛ پدران شما انگبین خوردند در بیابان و مردند، و نانی را که نازل شده باشد از آسمان، کسی که می خورد نمی میرد. منم نانی که زنده کننده است و از آسمان نازل شده و کسی که بخورد از این نان زنده می ماند همیشه، و نانی که می دهم بدن من است که می دهم به جهت زندگی عالم. پس یهودان با یکدیگر مناظره کردند و گفتند: چگونه قادر است یسوع که بدهد به ما همگی بدن خود را تا بخوریم؟ پس گفت: حق را، حق را می گویم به

شما، اگر نخورید بدن ابن البشر، و نیاشامید خون او را، پس نخواهد بود برای شما زندگی. در میان شما کسی که می خورد بدن مرا و می آشامد خون مرا پس برای اوست زندگی دائمی؛ و من زنده می کنم او را در روز آخر، برای آنکه بدن من به راستی خوردنی و خون من به راستی آشامیدنی است؛ کسی که بخورد بدن مرا و بیاشامد خون مرا، ثابت شود در من و من ثابت شوم در او؛ چنانکه فرستاده مرا پدر زنده، و من زنده ام به جهت پدر؛ و کسی که مرا می خورد زنده می ماند به سبب من؛ این است نانی که از آسمان نازل شده، نیست مانند انگبینی که خورده اند پدران شما و مرده اند، و کسی که می خورد از این نان، زنده می ماند همیشه؛ گفت این را در میان مجمع و تعلیم می کرد در کفرناحوم؛ و بسیاری از شاگردان شنیدند این سخنان را، پس گفتند: چه دشوار است این سخن، که رطافت شنیدن این سخن هست؟ پس دانست یسوع که، شاگردان از این سخن منقبض می شوند؛ پس گفت که، آیا این سخن به شما رنج (۸) می رساند، پس چگونه خواهد بود اگر ببینید ابن البشر را که بالا می رود به مکانی که اول در آنجا بوده؟ روح زنده می کند، و بدن افاده چیزی نمی کند و سخنانی که با شما گفتم روح است و زندگانی، ولیکن در میان شما هستند گروهی که ایمان نمی آورند، برای آنکه یسوع از اول می شناخت کسانی را که به او ایمان نمی آورند و می شناخت کسی را که عزم دارد دادن او را به یهود، بعد از آن گفت که، از این جهت است که گفتم به شما که، قادر نیست کسی که رو کند به من مگر کسی که این مرتبه به او داده شود از جانب پدر، و به این سبب باز گشتند بسیاری از شاگردان به عقب و نرفتند با او؛ پس گفت یسوع به دوازده شاگرد که، شاید شما نیز خواهش رفتن داشته باشید؟ جواب گفت سمعان الصفا که، ای بزرگ و آقا! به جانب که می رویم و حال آنکه سخنان حیات دائمی نزد توست و به تحقیق که ایمان آورده ایم و یقین داریم که تویی مسیح پسر خدای زنده؛ پس گفت که، منم کسی که برگزیده ام شما را ای دوازده کس! و یکی از شما شیطان است و مراد او از آن یک کس، یهوذا ولد سمعان اسخریوطی بود، برای آنکه او عزم داشت که بدهد یسوع را به یهودان، و یکی از دوازده شاگرد بود. [باب هفتم] و بعد از آن یسوع راه می رفت در جلیل زیرا که یسوع نمی خواست تردد را در زمین یهودیه، به جهت آنکه یهود اراده کشتن او داشتند؛ و چون نزدیک شد عید مظال یهود، گفتند برادران یسوع که،

نقل کن از این جا و برو به یهودیه تا ببینند شاگردان تو معجزاتی را که می کنی، پس به درستی که هیچ کس پنهان نمی کند کاری را و حال آنکه خواهش کند که بوده باشد آشکار؛ تو می کنی معجزاتی را، پس ظاهر کن خود را بر همه عالم؛ و برادران او به او ایمان نیاورده بودند، پس یسوع به ایشان گفت که، هنوز وقت من نرسیده اما وقت شما پس مهیاست، در هر وقتی قادر نیستند اهل عالم بر این که با شما عداوت کنند؛ و ایشان با من عداوت می کنند به جهت آنکه گواهی می دهم بر ایشان که کارهای ایشان بد است. شما حاضر شوید به این عید و من نمی آیم الحال، به جهت آنکه هنوز وقت من نرسیده است؛ گفت این سخن را و در جلیل اقامت کرد؛ و چون رفتند برادران او به عید، او نیز رفت نه رفتن آشکار، لیکن پنهان؛ و یهود در آن عید در طلب او بودند و می گفتند: کجاست یسوع؟ و در باب یسوع آن جماعت را سخنان مخفی بود، بعضی از ایشان می گفتند که، یسوع صالح و نیکو کار است؛ و برخی می گفتند که، صالح نیست بلکه گمراه کننده مردم است. و کسی در مدح یسوع علانیه سخن نمی گفت، به جهت خوف از یهود.

فصل هیجدهم

و چون منتصف ایام عید شد رفت یسوع به هیکل و شروع در تعلیم نمود و یهود تعجب می کردند و می گفتند: چگونه کتابها را می داند و حال آنکه کسی تعلیم او نکرده؛ و یسوع جواب می گفت که، تعلیم من از من نیست بلکه از کسی است که مرا فرستاده؛ پس کسی که دوست دارد که بجا آورد کارهایی را که سبب رضای اوست تمیز می کند که تعلیم من از جانب خداست یا سخن می گویم از پیش خود؛ کسی که از پیش خود سخن گوید طلب بزرگی می کند به جهت خود؛ اما کسی که طلب کند بزرگی کسی را که او را فرستاده، پس راستگو باشد، و نباشد در او ظلمی؛ آیا نداد موسی ناموس را به شما و هیچ یک از شما عمل به آن نمی کنید؟ سبب چیست که اراده کشتن من دارید؟ جماعت یهود جواب گفتند که، شیطانی با تو هست، کیست که اراده قتل تو دارد؟ یسوع در جواب گفت که، من یک معجزه نمودم، پس شما همگی تعجب کردید؛ از این جهت است که موسی به شما داده است ختنه کردن را، نه

به جهت آنکه آن از موسی است لیکن آن از پدران است؛ و گاه هست که ختنه می‌کنید انسان را در روز شنبه، پس هرگاه توان ختنه کرد آدمی را در روز شنبه تا سنت موسی شکسته نشود، پس چرا بر سر من هجوم می‌کنید به جهت شفا دادن من آدمی را در روز شنبه؟ حکم مکنید از روی میل و رعایت ولیکن حکم کنید به عدالت. پس گفتند جمعی از اهل اورشلیم که، آیا نیست این مرد آن کسی که اراده کردند کشتن او را و اینک سخن می‌گوید آشکار و با او هیچ نمی‌گویند؟ مگر دانستند سرکردگان که او مسیح است به راستی، ولیکن این مرد را می‌شناسیم که از کجاست و مسیح هرگاه آید نمی‌داند کسی که از کجاست. پس بلند کرد یسوع آواز خود را در وقتی که در هیکل مشغول تعلیم بود و گفت که، مرا می‌شناسید و می‌دانید که از کجا آمده‌ام، و نیامده‌ام از پیش خود، لیکن کسی که مرا فرستاده حق است و شما او را نمی‌شناسید و من او را می‌شناسم به جهت آنکه من هستم از او و او مرا فرستاده. پس اراده گرفتن یسوع کردند و دراز نکرد کسی دست خود را به یسوع، زیرا که وقت گرفتار شدن او نشده بود. و بسیاری از مردم ایمان آورده بودند به او، و می‌گفتند که، مسیح هرگاه بیاید شاید که بکند بیش از معجزاتی که یسوع می‌کند؛ و چون شنیدند فریسیین که آن جماعت در باب یسوع چنین سخنان می‌گویند، فرستادند فریسیین و رؤسای کهنه جمعی را از سپاه به جهت گرفتن یسوع؛ پس گفت یسوع که، من مکث می‌کنم با شما اندک زمانی و بعد از آن می‌روم به نزد کسی که مرا فرستاده و طلب می‌کنید مرا پس نمی‌شناسید و به مکانی که من در آن خواهم بود نمی‌توانید رسید؛ پس گفتند یهود در میان خود که، آیا یسوع به کجا خواهد رفت که ما نیابیم او را؟ شاید که او را عزم این باشد که میان طوایف یونانیین رود تا تعلیم کند ایشان را؛ و این چه سخن بود که گفت که شما می‌طلبید مرا پس نمی‌یابید و به مکانی که در آن خواهم بود نمی‌تواند رسید؟

فصل نوزدهم

و در روز آخر عید بزرگ (۹) ایستاد یسوع و ندا می‌کرد و می‌گفت: کسی که تشنه است باید که رو کند به من و بیاشامد؛ و هر که ایمان آورد به من چنانکه در کتابها مذکور است روان می‌شود از شکم او نهرهای آب حیات. و مراد یسوع از آب حیات روحی بود که ایمان

آوردگان به او عزم قبول کردن او دارند، زیرا که روح القدس هنوز نیامده بود، به جهت آنکه یسوع هنوز مجد و بزرگواری خود را نیافته بود و بسیاری از آن جماعت شنیده بودند سخن او را، پس گفتند که، این پیغمبری است حق؛ و جمعی دیگر می گفتند که این مسیح است؛ و گروهی می گفتند که، مگر مسیح از جلیل می آید؟ آیا نگفته است کتاب که، مسیح نمی آید الا از نسل داوود، از بیت لحم، قریه ای که داوود در آن قریه بوده؛ و در شأن او خلاف کردند و جمعی از ایشان می خواستند گرفتن او را، ولیکن کسی دست بر او نینداخت و باز گردیدند سپاه به نزد عظمای کهنه و فریسیین؛ پس گفتند ایشان که، چرا یسوع را نیاوردید؟ گفتند سپاه که، هیچ کس سخن نگفته مثل آنچه او سخن می گوید. پس گفتند فریسیین که، مگر شما نیز گمراه شدید؟ آیا نمی بینید کسی از سرکردگان یا فریسیین را که ایمان آورده باشند به او مگر گروهی که نمی دانند ناموس را و ایشان ملعونانند؟ و نيقوديمس که بود؟ یکی از فریسیین، و شب آمده بود به خدمت یسوع، به باقی فریسیین گفت که، دین ما حکم نمی کند بر کسی مگر وقتی که از او سخنی شنیده شود و معلوم شود که چه کرده. جواب گفتند که، شاید تو نیز از اهل جلیل باشی، تفتیش کن و نظر کن کتابها را که مبعوث نمی شود از شهر جلیل پیغمبری. پس رفتند هر یک از ایشان به مکان خود. [باب هشتم] و رفت یسوع به کوه زيتون و داخل شد صبح زود به هیکل و آمدند به خدمت او همه آن گروه و نشست به تعلیم ایشان؛ پس کتبه فریسیین به خدمت او آوردند زنی که در زنا دیده بودند و بر پای داشتند او را در میان، و گفتند: ای معلم! یافتیم این زن را در زنا و در ناموس وصیت کرده موسی که این زن سنگسار کرده شود؛ پس چه می گویی تو؟ گفتند این را تا امتحان او کنند. پس یسوع سر به زیر افکند و به انگشت بر روی زمین می نوشت؛ و چون گفتند که دیر جواب می گویی، بلند کرد سر خود را و گفت به ایشان که، کسی از شما که گناهی نکرده باشد باید که اول مرتبه به این زن سنگ زند در حال سنگسار کردن، و بار دیگر سر به زیر افکند و می نوشت بر زمین؛ و چون شنیدند این سخن را از یسوع و فهمیدند الزام یافتن خود را، یک یک شروع کردند به بیرون رفتن تا رفتند همه پیران و باقی ماند یسوع با آن زن که در میان ایستاده بود. پس بلند کرد سر خود را و گفت: ای زن! به کجا رفتند این جماعت، و نیست یک کس که جزا دهد تو را. گفت زن که، ای

پروردگارا! یک کس نماند، پس گفت یسوع که، من جزا نمی‌دهم تو را، برو و بعد از این عود مکن به این گناه.

فصل بیستم

یسوع سخن گفت با ایشان، و بار دیگر گفت: منم نور عالم و کسی که پیروی کند مرا در ظلمت نرود، بلکه یابد نور زندگی را. گفتند فریسیین که، تو گواهی می‌دهی برای خود و گواهی تو حق نیست. جواب گفت که، من اگر چه گواهی می‌دهم برای خود لیکن گواهی من حق است، برای اینکه من می‌دانم که از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و شما نمی‌دانید که من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؛ شما حکم (۱۰) نمی‌کنید مگر از روی ظاهر و من حکم نمی‌کنم بر کسی، و اگر حکم کنم پس حکم من حق است برای آنکه نیستم تنها بلکه منم و پدری که مرا فرستاده؛ و به تحقیق که نوشته شده است در ناموس شما که گواهی دو مرد حق است؛ من گواهی می‌دهم برای خود و پدر من که مرا فرستاده گواهی می‌دهد برای من. گفتند: کجاست پدر؟ گفت: نمی‌شناسید مرا و نمی‌شناسید پدر مرا؛ اگر می‌شناختید مرا، هر آینه می‌شناختید پدر مرا؛ این سخن را گفت در خزانه، و تعلیم می‌کرد در هیكل، و نگرفت او را کسی زیرا که وقت (۱۱) گرفتن نیامده بود.

فصل بیست و یکم

پس گفت یسوع که، من می‌روم و طلب خواهید کرد مرا، پس نخواهید یافت و خواهید مُرد با گناهان خود؛ و به جایی که می‌روم شما نمی‌توانید آمد. پس گفتند یهود که، مگر اراده کشتن خود دارد زیرا که می‌گوید که شما نمی‌توانید آمد به جایی که من می‌روم. پس گفت به ایشان که شما هستید از شیب، و من از بالا و شما هستید از این جهان و من نیستم از این جهان، به تحقیق که خبر دادم شما را که خواهید مرد با گناهان خود و اگر ایمان نیاورید به این که من هستم می‌میرید با گناهان خود. پس گفتند: کیستی تو؟ گفت اول که، سخن می‌گویم با شما مرا سخنان بسیار هست که به شما می‌گویم و حکم می‌کنم به آنها، ولیکن کسی که مرا فرستاده

حق است و به آنچه از او شنیده‌ام سخن می‌گویم در عالم. پس ندانستند که یسوع به این سخن خواسته این معنی را که خدا پدر اوست. پس گفت یسوع که، وقتی که از زمین بلند کنید ابن‌البشر را خواهید (۱۲) دانست که من کیستم و نمی‌کنم کاری را از پیش خود ولیکن به طریقی که تعلیم من کرده پدر من، سخن می‌گویم؛ و کسی که فرستاده مرا با من است و پدر نمی‌گذارد مرا تنها، به جهت آنکه می‌کنم آنچه سبب رضای اوست در هر وقت. و در وقتی که این سخنان را می‌گفت بسیاری از یهود ایمان آوردند به او؛ پس گفت به جماعتی از یهود که ایمان آورده بودند که، اگر شما در گفته من هستید راسخ و ثابت، می‌باشید شاگردان من به راستی، و می‌شناسید حق را، و حق شما را آزاد می‌کند. گفتند که، ما فرزندان ابراهیمیم و هرگز کسی ما را بنده نکرده چگونه می‌گویی که شما را آزاد می‌کند؟ یسوع در جواب گفت: حق را، حق را می‌گویم به شما، به درستی که بد کردار، بنده عمل بد خود است، و بنده نمی‌ماند همیشه در خانه و پسر می‌ماند همیشه؛ پس اگر پسر آزاد کند شما را آزاد می‌شوید به راستی؛ به تحقیق که دانستم که شما هستید اولاد ابراهیم ولیکن طلب می‌کنید کشتن مرا، برای آنکه سخن من نیست ثابت در شما؛ من سخن می‌گویم به آنچه دیده‌ام نزد پدر، و شما می‌کنید آنچه دیده‌اید نزد پدران خود. جواب گفتند که، پدر ما ابراهیم است. گفت یسوع که، اگر شما پسران ابراهیم بودید می‌کردید کارهای ابراهیم را، لیکن شما الحال طلب می‌کنید کشتن مرا؛ من هستم انسانی که با شما به راستی گفته‌ام سخنی را که از خدا شنیده‌ام، و نکرد این را ابراهیم؛ شما می‌کنید کارهای پدران خود را؛ پس گفتند که، ما از زنا متولد نشده‌ایم و نیست ما را جز یک پدر که او خداست. گفت یسوع که، اگر خدا پدر شما می‌بود دوست می‌داشتید مرا برای آنکه من بیرون آمده‌ام از خدا، و آمده‌ام و نیامده‌ام از پیش خود بلکه خدا مرا فرستاده؛ از این جهت است که نمی‌فهمید سخن مرا برای آنکه شما نمی‌توانید شنید سخن مرا؛ هستید شما از پدر خود که ابلیس است و خواهش دارید که خواهش او را به عمل آورید، و ابلیس کسی است که از ابتدای روزگار کشنده مردم بوده و قرار نگرفته بر حق به جهت آنکه راستی در او نیست؛ و هرگاه یکی از شما سخن دروغ گوید پس تکلم کرده به دستوری که حال اوست زیرا که کذاب، و پدر او که ابلیس است نیز کذاب است؛ و من سخن می‌گویم به حق و

شما به من ایمان نمی‌آورید، کیست از شما که سرزنش کند مرا بر گناهی؟ پس اگر من حق می‌گویم چرا به من ایمان نمی‌آورید؟ کسی که از خداست می‌شنود سخن خدا را، و از این جهت است که شما نمی‌شنوید، برای آنکه شما نیستید از خدا. یهود در جواب گفتند که، آیا ما نیکو نگفتیم که تو هستی سامری و جنون داری؟ جواب گفت که، من دیوانه نیستم ولیکن تکریم می‌کنم پدر خود را، و شما خوار و خفیف می‌کنید مرا، و من طلب نمی‌کنم بزرگی خود را، حاضر است کسی که طلب بزرگی من می‌کند و حکم خواهد کرد. حق را، حق را می‌گویم به شما، به درستی که کسی که حفظ کند سخن مرا، هرگز نمی‌میرد. یهود گفتند که، الحال دانستیم که جنون داری. بمرد ابراهیم و همه پیغمبران بمردند و تو می‌گویی که هر که حفظ کند سخن مرا نمی‌چشد مرگ را هرگز؛ مگر تو بزرگتری از پدر ما ابراهیم که مرده و از پیغمبرانی که مرده‌اند؟ تو خود را که قرار داده‌ای؟ جواب گفت یسوع که، اگر من خود را بزرگ دانم و تمجید خود کنم پس نیست بزرگی من چیزی؛ پدر من کسی است که مرا بزرگ کرده و اوست آن کسی که شما می‌گویید که، او خدای ماست و نشناخته‌اید او را، و من می‌شناسم او را، اگر بگویم که نمی‌شناسم خواهم بود کذاب مانند شما، ولیکن می‌شناسم او را و حفظ کرده‌ام سخن او را؛ پدر شما ابراهیم می‌خواست که ببیند زمان مرا پس دید و خوشحال شد؛ پس گفتند یهود که، عمر تو هنوز پنجاه سال نرسیده و دیده‌ای ابراهیم را؟ گفت یسوع: حق را، حق را می‌گویم به شما، به درستی که من بودم (۱۳) پیش از آنکه ابراهیم به وجود آید. پس یهود برگرفتند سنگ تا سنگسار کنند او را، پس پنهان شد یسوع و بیرون رفت از هیکل و گذشت چنین از میان ایشان.

فصل بیست و دوم [باب نهم]

و در وقتی که یسوع می‌گذشت دید مردی را که نابینا متولد شده. پرسیدند از او شاگردان که، ای معلم! کی بد کرده، این مرد یا مادر و پدر او بدی کرده‌اند که او نابینا متولد شده؟ یسوع در جواب گفت که، او بدی نکرده و پدر و مادر او بدی نکرده‌اند، لیکن نابینا شده است تا ظاهر شود در او اعمال و معجزات خدا؛ سزاوار است ما را که بکنیم کارهای کسی را که ما را

فرستاده تا روز باقی است، زود باشد که بیاید شبی که نتواند کسی در آن شب که کاری کند؛ مادام که هستم در عالم، پس نور عالمم. گفت یسوع این سخن را و آب دهان خود را افکند بر خاک و از آب دهان خود گلی ساخت و مالید گل را بر چشمهای آن نابینا و گفت: برو و غسل کن در چشمه سیلوحا که ترجمه آن این است: بر انگیخته شده؛ پس رفت آن مرد و شست چشمهای خود را و بینا شد و همسایگان او و جماعتی که او را اول دیده بودند که گدایی می کرده گفتند که، آیا نیست این مرد کسی که می نشست و سؤال می کرد؟ و جمعی دیگر نیز گفتند که، این همان نابیناست که گدایی می کرد. و بعضی گفتند که این آن شخص نیست بلکه شبیه به اوست؛ و او می گفت که، من همان شخصم. گفتند: چگونه گشود چشمهای تو؟ در جواب گفت که، مردی که نام او یسوع است گلی ساخت و مالید به چشمهای من و گفت: برو به چشمه سیلوحا و بشوی چشمهای خود را، پس رفتم و شستم، پس بینا شدم. گفتند: کجا رفت آن مرد؟ گفت: نمی دانم. پس آوردند نابینا را نزد فریسیین به جهت آنکه یسوع در روز شنبه گل ساخته و باز کرده بود چشمهای او را، پس فریسیین از او پرسیدند که چگونه بینا شدی؟ گفت: نهاد بر چشم من گلی و شستم پس بینا شدم. گفتند جمعی از فریسیین که، این مرد شفا دهنده از جانب خدا نیست زیرا که حفظ شنبه نمی کند و دیگران گفتند که چگونه می تواند کرد مرد گنه کار معجزاتی را که چنین باشد. پس با هم نزاع کردند و باز گفتند به نابینا که، چه می گویی در باب آنکه گشود چشم تو را؟ گفت: من می گویم که، او پیغمبر است و یهود تصدیق نکردند که او نابینا بوده و بینا شده تا طلبیدند پدر و مادر او را و پرسیدند که، این است پسر شما که می گفتند نابینا متولد شده، پس چگونه الحال بینا شده؟ جواب گفتند که، ما می دانیم که این پسر ماست و نابینا متولد شده و نمی دانیم که چگونه بینا شده و باز کننده چشم او کیست و او به سن کمال رسیده از او سؤال کنید که او از خود خبر می دهد؛ و پدر و مادر او چنین جواب گفتند به جهت آنکه از یهود خایف بودند زیرا که یهود جزم کرده بودند که بیرون کنند از میان مردم هر کسی را که اقرار کند به این که او مسیح است؛ و از این جهت بود که مادر و پدر او گفتند که، این پسر به سن کمال رسیده از او سؤال کنید. و طلبیدند نابینا را مرتبه دیگر، و گفتند به او که، بزرگواری را برای خدا ثابت کن، به درستی که ما می دانیم که آن مرد گنه کار

است. در جواب گفت که، اگر او گنه کار باشد نمی دانم، لیکن می دانم که نابینا بودم و الحال بینا شده‌ام. و باز گفتند که، چه کرد با تو و چگونه باز کرد چشم تو را؟ گفت خبر دادم به شما، پس نشنیدید، چه می خواهید که بشنوید، مگر می خواهید که شاگردی او کنید. پس دشنام دادند او را و گفتند: تو شاگرد او باش و ما هستیم شاگردان موسی و می دانیم که خدا سخن گفت با موسی و این مرد را نمی دانیم که از کجاست. در جواب گفت که، این مرد محل تعجب است زیرا که شما نمی دانید که از کجاست و باز کرده است چشم مرا، و می دانیم که خدا قبول نمی کند سخن گنه کاران را، و مستجاب می کند دعای کسی را که پرهیزگار باشد و کاری کند که رضای خدا در آن باشد و احتمال ندارد که کسی باز کند دو چشم کوری را که مادر زاده باشد اگر از جانب خدا نباشد، و کاری دیگر نیز نمی تواند کرد مگر از جانب خدا. گفتند که، تو تمام درگناه زاده شدی و تعلیم ما می کنی. پس بیرون کردند او را؛ و شنید یسوع بیرون کردن او را، پس یافت او را، و گفت که، آیا ایمان می آوری به پسر خدا؟ آن مرد گفت که، ای بزرگ! پسر خدا کیست تا ایمان آورم به او؟ یسوع گفت که، پسر خدا را دیده‌ای و اوست که با تو سخن می گوید. پس گفت آن مرد که، ایمان آوردم ای بزرگ! و سجده کرد برای یسوع. پس گفت یسوع که، آمده‌ام تا حکم کنم بر اهل عالم تا نابینایان بینا و بینایان نابینا شوند. و شنیدند این سخن را بعضی از فریسیین که با او بودند. پس گفتند که، مگر ما نیز نابیناییم؟ یسوع گفت که، اگر شما نابینا بودید گناهی بر شما نبود و الحال که اقرار دارید به این که بینایید گناه شما ثابت است.

فصل بیست و سوم [باب دهم]

حق را، حق را می گویم به شما؛ هر که از در داخل نشود به حظیره و جایی که گوسفندان را در آن می کنند، بلکه دیوار را شکافته از موضعی دیگر برود، او دزد باشد؛ و کسی که از در داخل شود شبان گله گوسفند باشد و دربانان برای او، در را می گشایند و گوسفندان می شنوند آواز او را، و می خوانند هر یک از گوسفندان را به نام آن، و بیرون می کند آنها را؛ و هرگاه بیرون کرد گوسفندان خود را، در پیش روی آنها می رود و گوسفندان از عقب او می روند برای آنکه

آواز او را می شناسند؛ و گوسفندان از عقب کسی که غریب باشد نمی روند بلکه می گریزند از او، از برای آنکه آواز غریب را نمی شناسند. این مثل را گفت یسوع برای ایشان، و ایشان نفهمیدند سخن او را. و بار دیگر گفت به ایشان که، حق را، حق را می گویم به شما، به درستی که من در جای گوسفندانم و جماعتی که آمده اند پیش از من، دزدان بوده اند، لیکن گوسفندان نشنیده اند سخن ایشان را. منم در، و هر که داخل شود در من، خلاص می شود و داخل می شود و بیرون می رود و چراگاه را می یابد؛ و دزد نمی آید مگر برای دزدی و کشتن و هلاک کردن؛ و من آمده ام تا واجب شود برای ایشان زندگی دایمی، و باشد برای ایشان بهتر. منم شبان صالح و راعی صالح که می دهد جان خود را برای گوسفندان؛ و مزدور و کسی که راعی نباشد و گله از او نباشد هرگاه دید گرگ را که می آید، می گذارد گله را، و می گریزد، پس می آید گرگ و می رباید و متفرق می کند گوسفندان را؛ و گریختن مزدور برای آن است که مزدور است و مهربان نیست بر گله. منم راعی صالح، و من می شناسم رمه خود را، و رمه من، مرا می شناسند، چنانکه پدر عارف است به من و من عارفم به پدر، و جان خود را می دهم به جهت گوسفندان. و مرا گوسفندان دیگر هست که از این گله نیست و سزاوار است که ایشان را نیز بیاورم و بشنوند آواز مرا؛ و باشند یک رمه برای یک راعی، از این جهت است که دوست می دارد مرا پدر، زیرا که من می گذارم جان خود را تا ستانم جان را بار دیگر، و کسی نمی ستاند آن را از من، لیکن می گذارم آن را به خواهش خود؛ و مرا تسلط هست بر این که جان خود را باز ستانم برای آنکه این است وصیتی که قبول کرده ام از پدر. پس نزاع کردند یهود به سبب این سخنان و گفتند بسیاری از یهود که، با او هست شیطانی و مجنون شده، پس چرا می شنوید سخن او را؟ و گفتند جمعی دیگر که، این سخن سخن دیوانه نیست؛ مگر شیطان قادر است بر این که باز کند دو چشم نابینا را.

فصل بیست و چهارم

و رسید عیدی تازه در اورشلیم و فصل زمستان بود؛ پس آمد یسوع به ایوان هیکل سلیمان، و یهود او را فرو گرفتند و گفتند که، تا کی آزار می کنی جانهای ما را، اگر تو مسیحی،

خبر ده ما را آشکار. یسوع در جواب گفت که، گفتم به شما و ایمان نیاوردید، و معجزاتی که نمودم به نام پدر خود، گواهی می‌دهد برای من، لیکن شما ایمان نمی‌آوردید به من، زیرا که نیستید از گوسفندان من، چنانکه گفتم به شما که گوسفندان من می‌شنوند آواز مرا و من می‌شناسم ایشان را و ایشان متابعت من می‌کنند؛ و عطا می‌کنم به ایشان حیات دائمی را که زوال ندارد و نمی‌رباید ایشان را کسی از دست من، برای آنکه پدر، که آنها را به من داده از همه بزرگتر است؛ و قادر نیست کسی که بر باید چیزی را از دست پدر، من هستم با پدر یکی. پس بر گرفتند یهود بار دیگر سنگ تا سنگسار کنند او را؛ در جواب ایشان گفت که، نمودم به شما کارهای بسیار نیکو از جانب پدر خود؛ به سبب کدامیک از این کارها سنگسار می‌کنید مرا؟ یهود در جواب او گفتند که، از جهت کارهای نیکو سنگسار نمی‌کنیم تو را، لیکن سنگسار می‌کنیم به سبب آنکه کفر می‌گویی، زیرا که تو انسانی و خود را خدا می‌دانی! یسوع در جواب گفت که، آیا نوشته نشده است در ناموس شما که من گفتم که شما خدایانید؟ پس هرگاه گفته باشد ناموس آن گروه را خدایان، به جهت آن که سخن خدا نزد ایشان است و ممکن نیست که باطل شود آنچه مکتوب در ناموس است، پس سزاوارتر است به این نام، کسی که مقدس، و او را پدر پاک کرده و فرستاده باشد به عالم شما. می‌گویید که، من کفر گفته‌ام، برای آنکه گفته‌ام که هستم پسر خدا، اگر نکرده باشم کارهای پدر خود را ایمان می‌آوردید به من، و اگر کرده باشم و ایمان نیاوردید به من، پس ایمان آوردید به کارهای من و اعتقاد کنید که پدر در من است (۱۴) و من در پدرم. و طلب کردند بار دیگر گرفتن او را؛ پس بیرون رفت از دست ایشان؛ و باز رفت به کنار نهر اردن، به مکانی که یوحنا عمادا می‌داد، و مکث کرد در آنجا؛ پس آمدند به خدمت او بسیاری از مردمان، و گفتند که، یوحنا به ما ننموده یک معجزه، و هر چه گفت در این مکان حق بود. پس ایمان آوردند به او بسیاری از ایشان.

فصل بیست و پنجم [باب یازدهم]

و بود بیماری لعازر نام، از خانه عنیا، از دِه مریم و مرثا خواهر مریم، و مریم زنی است که روغن خوشبو به جهت یسوع آورده، او را به آن معطر ساخت و پاک کرد پاهای او را به موی

خود، و لعازر برادر مریم بود؛ پس آن دو خواهر رسولی فرستادند به خدمت یسوع تا بگویند که ای بزرگ! مردی را که دوست می‌داشتی بیمار است. چون شنید یسوع این را گفت که، این مرض، مرض الموت نیست، ولیکن بیمار شده برای ظاهر شدن بزرگی خدا، و برای آنکه بزرگ دانند پسر خدا را به جهت این بیمار، و یسوع محب مرثا و مریم خواهر او و لعازر بود. چون شنید بیماری او را، دو روز در آن مکان که بود توقف نمود، و بعد از آن به شاگردان گفت که، با من آید تا به یهودیه برویم. پس گفتند شاگردان که، ای معلم! الحال می‌خواستند یهود که تو را سنگسار کنند و باز خواهش رفتن به آنجا داری؛ یسوع در جواب گفت که، آیا چنین نیست که می‌گویم که، روز دوازده ساعت است؟ پس اگر راه رود مردی در روز نمی‌لغزد، به جهت آنکه روشنی عالم را می‌بیند؛ و هرگاه راه رود در شب، می‌لغزد به علت آنکه روشنی نیست. گفت این سخنان را؛ بعد از آن گفت به شاگردان که، لعازر که دوست ماست در خواب است، می‌روم تا بیدار کنم او را. گفتند شاگردان که، ای بزرگ! اگر در خوابست بیدار خواهد شد؛ و مراد یسوع از خواب مرگ بود، و شاگردان را گمان آن بود که مراد او خواب است. آنگاه یسوع آشکارا گفت که، لعازر مرده و من خوشنود شدم که در آنجا نبودم، به جهت شما، برای آنکه ایمان بیاورید ولیکن بیایید تا برویم به نزد او. پس گفت یکی از شاگردان که نام او ثوما بوده و او را ثوم می‌نامیدند که، ما می‌رویم تا بمیریم بالعازر؛ پس آمد یسوع به خانه عنیا و خبر دادند او را که چهار روز است که لعازر در قبر مدفون شده است؛ و خانه عنیا نزدیک بود به اورشلیم، و فاصله به قدر پانزده تیر پرتاب بود؛ و بسیاری از یهود آمده بودند برای تعزیه دادن مرثا و مریم به جهت مردن برادر ایشان. چون شنید مرثا آمدن یسوع را، بیرون آمد برای دیدن او؛ و مریم نشست در خانه، و گفت مرثا به یسوع که، ای بزرگ! اگر تو در این مکان بودی، نمی‌مرد برادر من؛ لیکن الحال دانستم که خدا می‌دهد به تو هر چه سؤال کنی از او. گفت یسوع که، زود باشد که زنده شود برادر تو. گفت مرثا که، می‌دانم که زود باشد که برخیزد در قیامت در روز آخر. گفت یسوع که، منم قیامت و زندگی، و کسی که ایمان آورده باشد به من، و هر چند مرده باشد، پس زود باشد که زنده شود، و هر که زنده باشد و ایمان آورد به من هرگز نمی‌میرد؛ آیا ایمان داری به این سخن؟ گفت: بلی ای بزرگ! اقرار دارم که مسیح پسر خدایی

که به عالم آمده‌ای. چون مرثا گفت این سخن را، رفت و طلبید مریم خواهر خود را پنهان، و گفت که، معلم ما آمده و تو را طلب می‌کند. چون شنید این را برخاست و به تعجیل آمد که به خدمت یسوع رسد؛ و یسوع نرفته بود به قریه؛ لیکن در مکانی بود که مرثا با او ملاقات کرده بود. و جمعی از یهود که به قریه آمده بودند، چون دیدند که مریم برخاست و به تعجیل بیرون آمد با او بیرون آمدند و گفتند که، مریم به نزد قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند. چون رسید مریم به مکانی که یسوع در آنجا بود، دید یسوع را، افتاد به پای یسوع، و سجده کرد و گفت: ای بزرگ! اگر تو در اینجا می‌بودی نمرده بود برادر من. و یسوع چون دید مریم را با جمعی از یهود که با مریم بودند گریان از جای برخاست و آهی کشید و گفت: کجا دفن کرده‌اید لعازر را؟ گفتند: ای بزرگ! بیا و ببین، پس اشک از چشم یسوع ریخت. یهود گفتند: ببینید که چگونه دوست می‌دارد لعازر را؟ و گفتند جمعی از ایشان که، آیا قادر نبود این مردی که باز کرد چشمهای اعمی را بر این که چنان کند که این مرد نیز نمیرد. پس مضطرب شد یسوع در پیش خود بار دیگر، و رفت به نزد قبر. و آن قبر غاری بود و بر سر او سنگی گذارده بودند. گفت یسوع که، بردارید سنگ را از اینجا؛ گفت مرثا که خواهر میّت بود: ای آقای من! متعفن شده برادر من، زیرا که چهار روز است که مرده. یسوع گفت که، آیا نگفتم به تو که اگر ایمان داری می‌بینی بزرگی خدا را؟ پس برداشتند سنگ را از مکانی که میت در آنجا بود. پس گشود یسوع چشمهای خود را به جانب آسمان، و گفت: ای پدر! شکر می‌کنم تو را برای آنکه می‌شنوی و مستجاب می‌کنی برای من. و من می‌دانم که تو مستجاب می‌کنی دعای مرا در هر وقت؛ لیکن گفتم این را به جهت گروهی که ایستاده‌اند تا ایمان آورند و اعتقاد کنند به این که تو فرستاده‌ای مرا. چون گفت یسوع این سخن را، فریاد کرد به آوازی بلند و گفت: ای لعازر! بیرون آی، پس بیرون آمد میت و دستها و پای او بسته بود به لفافه‌ها و روی او بسته بود به دستمالی. پس گفت به ایشان که، بگشایید او را و بگذارید تا برود.

فصل بیست و ششم

بسیاری از یهود که آمده بودند نزد مریم، چون دیدند آنچه کرد یسوع، ایمان آوردند به او،

و رفتند طایفه‌ای از ایشان به نزد فریسیین و خبر دادند ایشان را به آنچه کرده بود یسوع؛ پس جمع شدند عظیمای کهنه و فریسیین در مجمعی، و گفتند: چه کنیم زیرا که این مرد می‌نماید معجزاتی بسیار و اگر چنین بگذاریم او را، پس زود باشد که ایمان آورند به او همه مردم، و بیایند رومیان و غلبه کنند بر طایفه ما و بگیرند شهر ما را؛ و یکی از کهنه که نام او قیافا و در آن سال بزرگ کهنه بود، گفت به ایشان که، شما نمی‌دانید چیزی و فکر نمی‌کنید در این که بهتر است برای ما مردن یک مرد به عوض مردمان از هلاک شدن تمامی امت، و نگفت این سخن را از پیش خود لیکن چون او بزرگ کهنه بود در آن سال، ملهم شد به این سخن، زیرا که یسوع عزم داشت که بمیرد به عوض همه مردمان، و نه به عوض امتها و بس، بلکه برای این که جمع کند در یک جا پسران خدا (۱۵) را که متفرق بودند؛ و از آن روز مشورت می‌کردند در باب کشتن یسوع، و یسوع راه نمی‌رفت در میان یهود آشکار، لیکن رفت از آنجا به جانب شهری که نزدیک به بیابان بود، به ولایتی که آن را افرام می‌نامیدند، و در آنجا با شاگردان راه می‌رفت، و عید فصح یهود نزدیک شده بود. پس رفتند بسیاری از اهل آن شهر به اورشلیم، پیش از عید فصح، تا خود را پاک کنند؛ پس طلب یسوع کردند و گفتند بعضی با بعضی و حال آنکه در هیکل بودند که، چه گمان می‌کنید که یسوع نخواهد آمد به اورشلیم به جهت عید، و عظیمای کهنه و فریسیین امر کرده بودند که اگر بدانند کسی جای او را نشان دهد تا بگیرند او را.

فصل بیست و هفتم [باب دوازدهم]

و یسوع قبل از عید فصح به شش روز آمد به خانه عنیا در مکانی که لعازر مرده و زنده کرده بود او را یسوع، پس تهیه کردند برای او در آنجا طعامی برای شب، و مرثا خدمت می‌کرد و لعازر یکی از جلسای او بود؛ و مریم گرفت یک رطل طیب ناردین خالص که قیمت آن بسیار بود، و چرب کرد قدم یسوع را به آن، و پاک کرد به موی خود، و پر شد آن خانه از بوی خوش، پس گفت یهودای اسخریوطی ولد سمعان که یکی از شاگردان بود و اراده داشت که یسوع را به یهود نشان دهد که، چرا فروخته نشد این عطر به سیصد اشرفی تا به فقرا داده شود؛ و این سخن را گفت، نه از راه مهربانی او با فقرا، بلکه به جهت آنکه او دزد بود و صندوقها در

دست او بود و بر می داشت آنچه در آنها بود. یسوع گفت: بگذار این زن را، نگاه داشته این عطر را برای روز دفن من، به جهت آنکه هستند مساکین در همه اوقات نزد شما، و من همیشه نزد شما نیستم؛ و دانستند بسیاری از یهود که یسوع در آنجا است. پس آمدند تا ببینند یسوع را، و لعازر را که از میان مردگان زنده شده؛ و مشورت کردند عظمای کهنه که لعازر را به قتل رسانند، زیرا که بسیاری از یهود به سبب زنده شدن او به یسوع ایمان آورده بودند.

فصل بیست و هشتم

و روز دیگر شنیدند آن گروه بسیار که به جهت عید به اورشلیم آمده بودند که، یسوع می آید به اورشلیم، پس گرفتند شاخه های درخت خرما را، و بیرون آمدند برای دیدن یسوع، و فریاد می کردند و می گفتند: اوصنا؛ مبارک است آینده ای به نام پروردگار که پادشاه اسرائیل است، و یسوع یافت الاغی، پس سوار شد چنانکه نوشته شده بود که، مترس ای بنت صهیون! اینک پادشاه تو می آید، سوار بر کره خری نرینه؛ و شاگردان او اولاً نمی دانستند این را، لیکن چون تعظیم کرده شد یسوع، به یاد آوردند که این سخن در باب یسوع نوشته شده و این کارها به جهت او کرده شده است؛ و جمعی که با او بودند گواهی می دادند برای او، بر این که او خواند لعازر را از قبر، و زنده کرد او را از میان مردگان، و از این جهت بیرون آمدند برای دیدن او جمعی کثیر، زیرا که ایشان شنیده بودند که او کرده است این معجزه را، پس فریسیین با یکدیگر گفتند که، می دانید که سودی نکردید، اینک همه عالم متابعت او کردند.

فصل بیست و نهم

و گروهی از یونانیین که آمده بودند به اورشلیم برای سجده کردن در عید، آمدند نزد فیلبس که از اهل قریه صیدا ی جلیل بود؛ پس سؤال کردند از او و گفتند: ای بزرگ! می خواهیم که ببینیم یسوع را، پس آمد فیلبس، و گفت به اندراوس؛ و فیلبس و اندراوس با هم آمدند به خدمت یسوع، و به او گفتند. یسوع در جواب گفت که، رسیده است ساعتی که ابن البشر به بزرگواری خود رسد. حق را، حق را می گویم به شما؛ به درستی که دانه گندم اگر

در خاک نیفتد و نمیرد تنها باقی ماند؛ و اگر در خاک افتد و بمیرد دانه های بسیار بار آورد؛ کسی که دوست دارد، جان خود را هلاک می کند، و کسی که دشمن دارد، جان خود را در این عالم حفظ می کند آن را برای حیات دایمی؛ اگر کسی خدمت کند مرا باید که ملحق شود به من و جایی که من می باشم، می باشد خدمتکار من نیز در آنجا؛ و کسی که خدمت من کند پدر من تکریم او می کند. اکنون نفس من مضطرب است و چه گویم ای پدر! نجات ده مرا از این ساعت، لیکن برای این آمده ام، و در این ساعت ای پدر! تعظیم کن نام خود را؛ پس آمد آوازی از آسمان که تعظیم کردم، و باز تعظیم می کنم؛ پس شنیدند ایستادگان و گفتند: این آواز رعد بود؛ و گروهی دیگر گفتند که، با او سخن گفت فرشته ای از آسمان. جواب گفت یسوع که، نبود این آواز به جهت من، ولیکن بود از برای شما، به تحقیق که حاضر شد الحال هنگام جزا دادن این عالم، الحال رئیس این عالم بیرون افکنده می شود و من هرگاه بلند شدم از زمین، می کشم به جانب خود هر کسی را؛ و این را گفت تا خبر دهد که به چه نحو می میرد. پس در جواب او گفتند که، ما شنیده ایم در ناموس که، مسیح همیشه باقی خواهد بود، چگونه می گویی تو که صعود می کند ابن الانسان، پس کیست ابن الانسان؟ گفت یسوع که، نور با شما می باشد اندک زمانی، پس راه روید در نور مادام که نور با شما هست تا در نیابد شما را ظلمت، زیرا که هر که راه می رود در ظلمت، نمی داند که به کجا متوجه می شود؛ مادام که شما نور دارید ایمان آورید به نور، تا بوده باشید پسران نور. یسوع این سخنان را گفت و پنهان شد از ایشان. و چون کرد این امور عجیبه را در برابر ایشان، ایمان نیاوردند به او تا تمام شود سخن اشعیای پیغمبر که فرمود: ای پروردگار! کیست که تصدیق کند به شنیدن ما، و برای که آشکار شد بازوی پروردگار؟ و از این جهت قادر نبودند بر این که ایمان آورند، زیرا که اشعیان نیز گفته بود که، بستند چشمهای خود را و سخت کردند دلها را تا نبینند به چشمهای خود، و نفهمند به دلهای خود، و بازگشت نکردند به جانب من تا شفا دهم ایشان را؛ و گفت اشعیای این سخن را چون دیده بودند بزرگواری او را، و گویا شد به آن، و ایمان آورده بودند به او بسیاری از سرکردگان ولیکن اقرار نمی کردند به او چون از فریسیین خوف آن داشتند که ایشان را از میان مردم بیرون کنند زیرا که ایشان می خواستند ستایش مردم را بیش از ستایش خدا.

فصل سی ام

پس فریاد کرد یسوع و گفت: کسی که ایمان آورد به من، تنها به من ایمان نیاورده بلکه ایمان آورده به کسی که مرا فرستاده؛ و کسی که دیده است مرا، پس به تحقیق که دیده است کسی را که مرا فرستاده. من آمده‌ام و نور عالمم، برای آنکه کسی که ایمان آورد به من، باقی نمی ماند در ظلمت، و کسی که بشنود سخن مرا و حفظ نکند، جزا نمی دهم او را زیرا که من نیامده‌ام تا جزا دهم عالم را، لیکن آمده‌ام تا زنده کنم عالم را، و کسی که انکار کند مرا، و قبول نکند سخن مرا، پس کسی هست که جزا می دهد او را؛ و سخنی که به آن گویا شده‌ام حکم می کند بر او روز آخر، برای آنکه من نگفته‌ام آن سخن را از پیش خود، به جهت آنکه پدری که مرا فرستاده به من داده است این وصیت را؛ چه گویم، و به چه گویا شوم و می دانم که وصیتهای او حیات دایمی است و سخنی را که گویا می شوم به آن، چنان است که پدر به من گفته است.

فصل سی و یکم [باب سیزدهم]

و یسوع پیش از عید فصح می دانست که حاضر شده است ساعتی که نقل می کند از این عالم به جانب پدر، و به غایت دوست می داشت مخصوصان خود را که در این عالم بودند؛ و چون شب شد شیطان در دل یهوذا ولد سمعان اسخریوطی افکند که بدهد یسوع را؛ و چون دید یسوع که پدر همه چیز را به دست او داده، و از خدا بیرون آمده و به جانب خدا می رود، و فارغ شد از خوردن طعام در شب، گذاشت جامه های خود را، و برگرفت دستمالی، و بر کمر بست، و ریخت آب در مطهره، و شروع کرد به شستن پای شاگردان، و می خشکانید پای ایشان را به دستمالی که به کمر بسته بود؛ و چون رسید به سمعان الصفا گفت سمعان که، تو ای پروردگار! می شویی پای مرا؟ جواب گفت که، آنچه می کنم الحال نمی دانی، ولیکن زود باشد بعد از این که بدانی؛ پس گفت سمعان الصفا که، هرگز نمی شویی پای مرا؛ یسوع در جواب گفت: حق را، حق را می گویم به تو، اگر نشویم نخواهد بود تو را با من بهره ای. گفت سمعان الصفا که، ای بزرگ! پای مرا مشوی و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز بشوی؛ گفت یسوع

که، هر که پاک است محتاج نیست مگر به شستن پاها، زیرا که تمام او پاک است و شما پاکانید ولیکن نه همه شما ای شاگردان! برای آنکه می شناخت کسی را که می دهد او را به یهود؛ و از این جهت گفت که، همه شما پاک نیستید. و چون شست پاهای ایشان را، گرفت جامه های خود را و نشست و گفت به ایشان که، آیا می دانید آنچه کردم با شما، شما مرا معلم و پروردگار می خوانید و نیکو می گوئید، برای آنکه منم معلم و پروردگار، و من که هستم معلم و پروردگار شما، شسته ام پاهای شما را، پس شما سزاوارترید که بشوئید پاهای یکدیگر را. دادم به شما نمونه ای تا چنانکه من با شما کردم شما نیز با یکدیگر بکنید. حق را، حق را می گوئیم به شما؛ نیست بنده ای بزرگوارتر از آقای خود، و نیست رسولی بزرگوارتر از کسی که او را فرستاده؛ اگر شما این را دانسته اید پس خوشحال شما، هرگاه عمل کنید. قصد نکردم به این خطاب شما را همگی، بلکه برگزیدگان را، لیکن گفتم این را تا تمام شود آنچه در کتاب نوشته شده است که، کسی که نان می خورد با من، بلند (۱۶) می کند بر من عقب خود را، الحال می گوئیم به شما پیش از اینکه واقع شود، تا هرگاه واقع شود ایمان آورید به این که من اویم. حق را، حق را می گوئیم به شما؛ کسی که قبول کند یکی از رسولان مرا، پس مرا قبول کرده، و کسی که مرا قبول کند پس قبول کرده کسی را که مرا فرستاده. گفت یسوع این سخن را و روح او مضطرب شد، و گواهی داد و گفت: حق را، حق را می گوئیم به شما که، یکی از شما می دهد مرا به یهود؛ پس نظر کردند شاگردان بعضی به بعضی، چون که ندانسته بودند که کدامیک را یسوع اراده کرده، و یکی از شاگردان در پهلوی یسوع (۱۷) نشست بود و یسوع او را بسیار دوست می داشت؛ پس اشاره کرد شمعون الصفا به او که سؤال کند از یسوع که، کیست آن کسی که یسوع این سخن را در باب او می گوید. پس افتاد آن شاگرد بر روی سینه یسوع، و گفت: ای سید! کیست او؟ یسوع گفت که، او کسی است که تر می کنم نان را و به او می دهم، پس تر کرد نانی را و داد به یهوذا ولد سمعان اسخریوطی؛ و بعد از دادن نان داخل شد در یهوذا ی اسخریوطی شیطان، و به او گفت که، در چه زمانی خواهی کرد؟ پس بکن زودتر؛ و هیچیک از اهل مجلس قصد یسوع را نفهمیدند. بعضی از ایشان گمان کردند که چون صندوق را به یهوذا سپرده بود امر کرده است به او که آنچه به آن در عید محتاجند بخرد یا به

فقرا چیزی بدهد؛ و یهوذا چون گرفت نان را، بیرون آمد و آن وقت شب بود. پس گفت یسوع که، الحال بزرگواری یافت ابن الانسان، و خدا تعظیم کرده شد به سبب او، و چون که خدا تعظیم کرده شده به سبب او، پس خدا بزرگواری می دهد او را در ذات خود، و فی الحال بزرگواری به او می دهد.

فصل سی و دوم

ای فرزندان من! من با شما خواهم بود اندک زمانی، و طلب خواهید کرد مرا، و چنانکه گفته ام به یهود، می روم به مکانی که قادر نیستید بر آمدن به آنجا؛ و می گویم به شما الحال که، می دهم به شما وصیتی تازه به این که دوست دارید یکدیگر را، چنانکه من دوست داشتم شما را، و به این علامت می شناسد هر کسی شاگردان مرا؛ سمعان گفت که، به کجا می روی ای سید؟ جواب گفت که، به هر جایی که می روم الحال تو قادر نیستی که با من بیایی؛ لیکن آخر خواهی آمد. گفت بطرس که، ای سید! چرا قادر نیستم بر آمدن با تو الحال؟ و الحال جان خود را می دهم به عوض تو. جواب گفت که، الحال آیا می دهی جان خود را به عوض و فدای من؟ حق را، حق را می گویم به تو که، بانگ نمی دهد خروس تا آنکه انکار کنی مرا سه مرتبه. [باب چهاردهم] مضطرب نشود دل‌های شما، و ایمان آورید به خدا، و ایمان آورید به من، به درستی که منزلها و مکانها در خانه پدر من بسیار است، و اگر نمی بود چنین، هر آینه می گفتم به شما که می روم تا مهیا کنم برای شما مکانی، و اگر بروم و مهیا کنم، پس زود باشد که بیایم و با خود ببرم شما را تا باشید شما در جایی که من می باشم، و شما می دانید که به کجا می روم و می دانید راه را. گفت ثوما که، ای سید! ما نمی دانیم که به کجا می روی و چگونه قدرت داریم که بدانیم راه را؟ گفت یسوع که، راه منم، و حق زندگی منم، نمی آید کسی به جانب پدر من مگر به وسیله من، و اگر شما مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید و الحال می شناسید و به تحقیق که دیده اید او را.

فصل سی و سوم

فیلبس گفت که، ای سید! پدر را به ما بنمای که همین کافی است. یسوع گفت که، من با شما

بودم در تمام این مدت، و نشناختی مرا ای فیلبا، کسی که مرا دیده، به تحقیق که پدر را دیده؛ پس چگونه می‌گویی تو که بنمای به ما پدر را؟ ایمان و اقرار نداری که من در پدر و پدر در من است؟ و این سخن را از پیش خود نمی‌گویم، لیکن پدر من که در من حلول کرده، می‌کند این کارها را. ایمان آورید و اعتقاد کنید به این که من در پدر و پدر در من است و الا پس ایمان آورید به من، به سبب معجزاتی که از من صادر می‌شود. حق را، حق را می‌گویم به شما؛ به درستی که هر که ایمان آورد به من، می‌کند معجزاتی را که من می‌کنم، و بهتر از اینها را، زیرا که من می‌روم به نزد پدر، و هر چه سؤال می‌کنید به نام من، می‌کنم آن را برای شما، تا تعظیم کرده شود پدر به سبب پسر، و اگر سؤال کنید مرا به نام من، می‌کنم برای شما هر چه می‌خواهید، و اگر دوست می‌دارید مرا، پس حفظ کنید وصیتهای مرا؛ و من طلب می‌کنم از پدر تا عطا کند به شما فارقلیطی (۱۸) دیگر، تا باقی بماند پیوسته با شما روح حق که هیچ وقت قادر نیستند اهل عالم که او را قبول کنند، به جهت آنکه او را ندیده و نشاخته‌اند؛ و شما او را می‌شناسید زیرا که او ساکن است نزد شما، و ثابت است در شما؛ شما را یتیم نمی‌گذارم، برای آنکه بعد از اندک زمانی می‌آیم به نزد شما، و عالم نمی‌بینند مرا، و شما می‌بینید، به درستی که من زنده‌ام و شما زنده می‌شوید به جهت من، و در آن روز می‌دانید که من هستم در پدر، و شما هستید در من، و من در شما؛ کسی که بوده باشد نزد او وصیتهای من، و حفظ کند آنها را، دوست من است، و کسی که دوست دارد مرا، پدر من دوست اوست، و من او را دوست می‌دارم، و ظاهر می‌شوم برای او. گفت یهودا- و این یهودا، غیر یهوذای اسخریوطی است - که ای سید! معنی گفته‌ تو که ظاهر می‌شوی برای ما، نه از برای عالم، چیست؟ جواب گفت یسوع که، هر که دوست می‌دارد مرا، حفظ می‌کند سخن مرا، و پدر من او را دوست می‌دارد، و می‌آیم و نزد او می‌سازم منزلی؛ و کسی که دوست نمی‌دارد مرا و حفظ نمی‌کند سخن مرا، و سخنی که می‌شنوید نیست سخن من، بلکه سخن پدری است که مرا فرستاده است با شما، این سخن را می‌گویم زیرا که نزد شما اقامت کرده‌ام.

فصل سی و چهارم

و فارقلیط روح پاکی است که می‌فرستد او را پدر من به نام من، و او تعلیم می‌کند به شما

همه چیزها را، و به یاد شما می‌آورد جمیع آنچه من گفته‌ام به شما؛ سلام را نزد شما به امانت می‌گذارم، سلام خود را عطا می‌کنم به شما، و بس؛ عطا نمی‌کنم به شما چنانکه عطا کرده‌ام به همه عالم؛ مضطرب نشود دل‌های شما، و جزع نکند؛ به تحقیق که شنیده‌اید که من گفته‌ام به شما که می‌روم و خواهم آمد به جانب شما، اگر شما دوستان من بودید شاد می‌شدید به سبب رفتن من به جانب پدر، زیرا که پدر بزرگتر است از من، و الحال گفتم به شما پیش از آنکه واقع شود، تا هرگاه گفته‌ام من به فعل آید، ایمان بیاورید. و سخن بسیار با شما نمی‌گویم برای آنکه رئیس عالم می‌آید، و نیست او را در من چیزی؛ ولیکن باید که بدانند اهل عالم که من دوست می‌دارم پدر را، و می‌کنم چنانکه به من وصیت کرده است پدر؛ برخیزید از این مکان تا برویم. [باب پانزدهم] من هستم رَزِ حقیقی، و پدر من مرا غرس کرده، و هر نهالی که در من باشد و میوه ندهد، پدر او را قطع می‌کند، و هر نهالی که میوه می‌دهد پاک می‌کند آن را تا بیاورد میوه‌های بسیار؛ شما پاکانید به جهت سخنی که گفتم به شما، ثابت باشید در من و من هستم در شما، چنانکه نهال توانایی ندارد که میوه‌ای آورد از پیش خود، اگر ثابت نباشد در رز، شما نیز قادر نیستید، اگر نباشید ثابت در من؛ من هستم رَز و شما هستید نهالها، و کسی که ثابت باشد در من و من در او، پس می‌آورد میوه‌های بسیار؛ به سبب غیر من کاری نمی‌توانید کرد، پس اگر ثابت نباشد کسی در من، بیرون افکنده می‌شود مانند نهالی که خشک شود، پس می‌گیرند او را، و می‌افکنند در آتش پس می‌سوزد؛ پس اگر شما ثابت باشید در من، و ثابت باشد سخن من در شما، خواهد بود برای شما هر چه سؤال کنید، و پدر من به این تعظیم کرده شود. میوه‌های بسیار دهید و بوده باشید شاگردان من چنانکه دوست داشت مرا پدر، آن چنانکه دوست داشتم من شما را، ثابت باشید در محبت من، پس اگر حفظ کنید وصیتهای مرا، ثابت خواهید بود در محبت من، چنانکه من حفظ کردم و صایای پدر را، و من ثابتم در محبت او؛ این سخن را با شما گفتم تا بوده باشد شادی من به سبب شما، و تمام شود شادی شما؛ وصیت من این است که دوست دارید یکدیگر را، چنانکه من دوست داشتم شما را، نیست محبتی عظیم‌تر از دادن کسی جان خود را در عوض دوستان خود، و شما هستید دوستان من، اگر عمل کنید به هر چه شما را به آن وصیت کرده‌ام. و شما را الحال نام نمی‌کنم بنده، برای آنکه بنده نمی‌داند که آقای او چه می‌کند، ولیکن نامیدم شما را دوستان خود، زیرا که اعلام کردم به

شما هر چه را شنیده بودم از پدر خود؛ شما مرا بر نگزیده‌اید بلکه من شما را برگزیده‌ام و مقرر کرده‌ام، برای آنکه بروید تا بیاورید میوه‌های بسیار و دایمی باشد میوه‌های شما، تا بدهد به شما پدر من هر چه از او سؤال کنید. وصیت می‌کنم شما را به این تا یکدیگر را دوست دارید؛ پس اگر عالم دشمن شما باشد، بدانید که قبل از شما مرا دشمن داشته، اگر از عالم بودید، عالم شما را دوست می‌داشت، زیرا که عالم دوست می‌دارد کسی را که از او باشد، لیکن شما از عالم نیستید بلکه من برگزیدم شما را از عالم، از این جهت است که عالم شما را دشمن می‌دارد. به یاد آورید سخنی را که گفتم به شما که نیست بنده بزرگتر از آقای خود، اگر شما برانید مرا و قبول نکنید، پس زود باشد که برانند شما را؛ و اگر حفظ کنند سخنان مرا، پس زود باشد که حفظ کنند سخن شما را؛ ولیکن ایشان می‌کنند همه این کارها را با شما از جهت نام من، زیرا که نمی‌شناسند کسی را که مرا فرستاده؛ اگر نمی‌آدمم و با ایشان سخن نمی‌گفتم نخواهد بود ایشان را گناهی، و الحال پس نیست ایشان را حجتی و عذری در گناهان ایشان. کسی که مرا دشمن دارد دشمن است با پدر من؛ اگر نکرده بودم در میان ایشان معجزاتی را که دیگری نکرده، نبود ایشان را گناهی؛ و الحال، پس ایشان معجزات را دیدند، و با من و پدر من دشمنی کردند تا تمام شود سخنی که نوشته شده است در ناموس ایشان که، دشمنی کردند با من رایگان.

فصل سی و پنجم

چون بیاید فارقلیطی که ارسال می‌کنم او را به سوی شما از جانب پدر، روح حقی که از پدر ظاهر می‌شود، او گواهی می‌دهد برای من، و برای شما گواهی می‌دهد به این که بوده‌اید با من از نخست. [باب شانزدهم] این سخن را گفتم به شما تا شک نکنید، پس زود باشد که بیرون کنند شما را از مجمعهای خود، ولیکن زود باشد که بیاید زمانی که، هر که شما را به قتل رساند گمان کند که برای خدا قربانی کرده؛ و نمی‌کنند این را مگر به جهت اینکه نشناخته‌اند پدر را و نه مرا، لیکن این سخن را به شما گفتم تا چون آن ساعت در رسد به یاد آورید که من گفته بودم به شما؛ و این خبر را پیش از این به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم و الحال می‌روم به نزد کسی که مرا فرستاده، و هیچ‌یک از شما سؤال نکردید از من که، به کجا می‌روم؛ و

به جهت آنکه گفتم به شما این سخن را اندوه آمد و پرکرد دل‌های شما را؛ لیکن حق را می‌گویم به شما که، رفتن من بهتر است برای شما، زیرا که اگر من نروم نمی‌آید به نزد شما فارقلیط، و اگر بروم می‌فرستم او را به جانب شما، و هرگاه آمد، پس سرزنش می‌کند عالم را بر گناه، و بر نیکوکاری و بر حکم؛ اما بر گناه، پس به جهت آنکه ایشان ایمان نیاوردند به من؛ و اما بر نیکوکاری، پس به جهت آنکه من می‌روم به نزد پدر و شما نمی‌بینید مرا؛ و اما بر حکم، پس به درستی که رئیس این عالم جزا داده می‌شود. و مرا بسیار سخن هست، و می‌خواهم که بگویم به شما ولیکن شما را الحال طاقت برداشت آنها نیست؛ و هرگاه آمد آن روح حق، پس جمیع حق را به شما تعلیم می‌کند به جهت این که او از پیش خود سخن نمی‌گوید بلکه سخن می‌گوید به هر چه بعد از او واقع می‌شود، مرا تعظیم می‌کند زیرا که می‌ستاند از آنچه من دارم و به شما خبر می‌دهد؛ جمیع آنچه از پدر است از من است؛ از این جهت گفتم به شما که از آنچه من دارم می‌ستاند و به شما خبر می‌دهد. اندک زمانی نمی‌بینید مرا و باز اندک زمانی می‌بینید مرا، برای آنکه می‌روم به نزد پدر. پس گفتند جمعی از شاگردان او با یکدیگر که، چیست معنی سخنی که می‌گوید یسوع که، اندک زمانی نمی‌بینید مرا، و باز اندک زمانی می‌بینید مرا، و من می‌روم به نزد پدر؟ و گفتند که، چیست این قلیلی که می‌گوید و نمی‌دانیم که چه می‌گوید؟ پس دانست یسوع که ایشان اراده دارند که از او سؤال کنند. پس گفت که، آیا مناظره می‌کنید بعضی با بعضی در این که من گفتم به شما که اندک زمانی نمی‌بینید و اندک زمانی می‌بینید مرا؟ حق را، حق را می‌گویم به شما؛ به درستی که شما خواهید گریست و نوحه خواهید کرد و عالم شاد خواهند شد، و شما اندوهناک می‌شوید؛ لیکن اندوه شما باز می‌گردد به شادی، مانند زن، چون حاضر شود زادن او، غمگین می‌شود، برای آنکه رسیده است وقت او، و هرگاه زایید پسر، از یاد او می‌رود شدت و سختی، به جهت فرح و شادی، زیرا که زاده است انسانی را در عالم و شما الحال هستید اندوهناک، ولیکن زود باشد که بینم شما را و حال آنکه شاد باشد دل‌های شما، و هرگز کسی جدا نکند از شما شادی را، و در آن روز از من چیزی سؤال نخواهید کرد.

فصل سی و ششم

حق را، حق را می‌گویم به شما؛ هر چه سؤال کنید از پدر، به نام من می‌دهد به شما؛ و تا

الحال سؤال نکرده‌اید چیزی به نام من، سؤال کنید تا داده شوید، تا شادی شما به کمال رسد؛ سخن گفتم با شما به این مثلها ولیکن زود باشد که بیاید ساعتی که سخن نگویم با شما به مثلها، ولیکن خبر دهم به شما از جهت پدر، آشکار؛ در آن روز سؤال می‌کنید به نام من و نمی‌گویم به شما که من طلب می‌کنم از پدر به جهت شما، برای آنکه پدر دوست می‌دارد شما را، زیرا که شما دوست می‌دارید مرا، و ایمان دارید به این که من از خدا بیرون آمده‌ام؛ بیرون آمده‌ام از پدر و آمده‌ام به عالم و ترک می‌کنم عالم را و می‌روم به نزد پدر. گفتند شاگردان که، الحال آشکار سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی؛ اکنون دانستیم که تو دانایی به هر چیزی و محتاج نیستی که کسی از تو سؤال کند. به سبب این ایمان می‌آوریم به این که تو از خدا بیرون آمده‌ای. یسوع در جواب ایشان گفت که، الحال ایمان آوردید، زود باشد که بیاید ساعتی و به تحقیق که اکنون آمده است آن ساعت که متفرق شود هر یک از شما به جای خود، و مرا تنها گذارید، و من تنها نیستم، زیرا که پدر با من است. گفتم به شما این سخن را تا باشد شما را سلامتی و امنیت به سبب من، و زود باشد که به هم رسد برای شما تنگی در عالم، لیکن دل قوی دارید که من غالب شده‌ام بر عالم.

فصل سی و هفتم [باب هفدهم]

یسوع این سخن را گفت و بلند کرد چشمهای خود را به جانب آسمان، و گفت: ای پدر! حاضر شده است وقت، پس بزرگواری کن پسر خود را تا تعظیم کند تو را پسر تو، چنانکه داده‌ای به او تسلط را بر هر صاحب بدنی تا بدهد به هر که عطا کرده‌ای به او حیات (۱۹) ابدی را؛ و حیات ابدی آن است که بشناسند تو را که تویی خدای حق یگانه، و بدانند که آن کسی را که رسول (۲۰) نموده‌ای، یسوع مسیح است؛ من به تحقیق که تعظیم کرده‌ام تو را بر روی زمین و به کمال رسانیده‌ام عملی را که داده‌ای به من تا بکنم آن را، و الحال بزرگواری ده مرا تو ای پدر نزد خود، به بزرگواری [ای] که بود مرا نزد تو قبل از آفرینش این جهان؛ به تحقیق که ظاهر ساختم نام تو را برای کسانی که ایشان را به من داده‌ای، از تو بودند ایشان و به من دادی، و حفظ کرده‌اند سخن تو را؛ اکنون دانستند که هر چیزی که داده‌ای به من از نزد تو است، برای

آنکه سخنی که به من داده‌ای داده‌ام به ایشان و ایشان قبول کرده‌اند و دانسته‌اند حق را که من از نزد تو آمده‌ام، و ایمان آورده‌اند که تو مرا فرستاده‌ای و من سؤال می‌کنم در باب ایشان، نه در باب همهٔ عالم، بلکه در باب کسانی که به من داده‌ای، برای این که ایشان هستند از تو، و هر چه از من است از تو است، و هر چه از تو است از من است، و من به سبب ایشان تعظیم کرده شده‌ام و نیستم در عالم، و ایشان در عالم‌اند، و من می‌آیم به نزد تو ای پدر بسیار پاک! حفظ کن ایشان را به نام خود، و ایشانند کسانی که به من داده‌ای تا بوده باشند یکی مانند من و تو در وقتی که بودم با ایشان در عالم، حفظ می‌کردم ایشان را به نام تو، و به تحقیق که حفظ کرده‌ام کسانی را که داده‌ای به من، و هلاک نشده هیچ‌یک از ایشان مگر پسرِ هلاک، تا تمام شود آنچه در کتاب است؛ و الحال به نزد تو می‌آیم و در عالم می‌گویم این سخنان را و ایشان را می‌گذارم در عالم تا شادی من در ایشان به کمال رسد، و من به ایشان داده‌ام سخن تو را و همهٔ عالم با ایشان دشمنند زیرا که ایشان از عالم نیستند، چنانکه من نیستم از عالم؛ سؤال نمی‌کنم که ایشان را از عالم برگیری، سؤال می‌کنم که حفظ کنی ایشان را از بدی، برای آنکه ایشان نیستند از عالم، چنانکه من نیستم از عالم، پاک کن ایشان را به حق خودت، پس به درستی که سخن تو حق است و بس. چنانکه تو فرستاده‌ای مرا به عالم، من نیز ایشان را فرستاده‌ام به عالم، و برای ایشان پاک می‌کنم خود را، تا ایشان پاک باشند به حق، و سؤال نمی‌کنم در باب این گروه و بس بلکه در باب ایشان و در شأن جماعتی که ایمان آورند به من به گفتهٔ ایشان، تا یکی باشند، همچنانکه تو ای پدر در منی و من در تو، تا بوده باشند ایشان نیز در ما یکی تا ایمان آورند عالم به این که تو فرستاده‌ای مرا و من داده‌ام به ایشان بزرگواری را که داده‌ای به من، تا بوده باشند یکی، چنانکه ما هستیم یکی؛ من در ایشانم و تو در منی، و باشند کامل برای یکی، تا بدانند عالم که فرستاده‌ای مرا و دوست داشتی ایشان را، چنانکه دوست داشته‌ای مرا؛ ای پدر! گروهی که به من داده‌ای می‌خواهم که بوده باشند با من، در جایی که من هستم، تا ببینند بزرگواری [ای] را که به من عطا کرده‌ای؛ به درستی که تو دوست داشتی مرا پیش از آفرینش عالم؛ ای پدر مهربان! اهل عالم نشناختند تو را و من می‌شناسم تو را و ایشان می‌دانند که تو فرستاده‌ای و به تحقیق که شناسانیدم به ایشان تو را، و خواهم شناسانید، و محبتی که مرا به آن دوست داشتی در ایشان باشد و من باشم در ایشان.

فصل سی و هشتم [باب هجدهم]

گفت یسوع این سخن را و بیرون رفت با شاگردان به گذاره درّه ارز^۱، و با شاگردان داخل بستانی شد که در آن درّه بود؛ و یهوذا که نشان داد یسوع را، می دانست آن مکان را، زیرا که یسوع با شاگردان در آنجا مکرر اجتماع می نمودند، و یهوذا با خود آورد سپاهی از نزد عظیمای کهنه و فریسیین و سرهنگان؛ و آمد به آن مکان با مشعلها و چراغها و اسلحه؛ و یسوع می دانست تمام آنچه بر او واقع می شد. پس بیرون آمد و به ایشان گفت که، شما که را می خواهید؟ گفتند: یسوع ناصری را. گفت: منم. و یهوذای دهنده یسوع در آن مکان ایستاده بود با ایشان؛ و چون گفت به ایشان یسوع که، منم یسوع، باز گردیدند به عقب و افتادند بر زمین؛ پس بار دیگر از ایشان سؤال کرد که، شما که را طلب می کنید؟ گفتند: یسوع ناصری را. گفت که، گفتم به شما که منم یسوع، اگر شما به طلب من آمده اید، بگذارید این جماعت را تا بروند؛ تا تمام شود سخنی که یسوع گفته بود که، کسانی که به من داده، هلاک نشد از ایشان یکی، و بود با شمعون الصفا شمشیری، پس آن را از غلاف کشید و زد غلام بزرگ کاهنان را، پس افکند گوش راست او را؛ و نام آن غلام ملخس بود. پس گفت یسوع به شمعون الصفا که باز گردان شمشیر را به غلاف، جامی را که بخشیده است به من پدر، نمی خواهی که بیاشامم؟ و سپاه و سردار هزار نفر و خدمتکاران یهود، گرفتند یسوع را، و بستند؛ و مرتبه اول آوردند او را به نزد حنان، زیرا که او پدر زن قیافا، و قیافا سرکرده کاهنان بود در آن سال؛ و قیافا آن بود که گفت به یهود که، یک کس بمیرد بهتر باشد در عوض همه امت.

فصل سی و نهم

شمعون الصفا و یک شاگرد دیگر، از پی یسوع رفتند و بزرگ کاهنان می شناخت آن شاگرد را؛ پس اندرون رفت با یسوع تا به صحن خانه بزرگ کاهنان، و شمعون بیرون ایستاد در پیش در؛ پس بیرون آمد آن شاگرد دیگر که بزرگ کاهنان می شناخت او را، و گفت به دربانان، و

۱. در انجیل ترجمه انجمن پخش کتب مقدسه آمده: چون عیسی این را گفت با شاگردان به آن طرف وادی قدرون رفت و

بطرس را داخل خانه کرد؛ پس گفت کنیزی، که دربان بود، به شمعون الصفا که، تو مگر از شاگردان این مردی؟ گفت: از شاگردان او نیستم؛ و غلامان و سرهنگان آتشی بر افروخته ایستاده بودند در کنار آتش، و خود را گرم می کردند، برای آنکه آن شب بسیار سرد بود؛ پس ایستاد شمعون نیز با ایشان و گرم می شد، و بزرگ کاهنان پرسید از یسوع احوال شاگردان و تعلیم دادن او را؛ یسوع در جواب گفت که، من سخن گفتم با عالم آشکار و تعلیم کردم در همه اوقات در هیکل، و در مجمعهها در جایی که جمیع یهود حاضر بودند و سخنی پنهان نگفتم؛ چرا از من می پرسی؟ سؤال کن از ایشان که شنیده اند آنچه گفته ام و می دانند. چون یسوع این را بگفت، یکی از سرهنگان که ایستاده بود، طپانچه زد به یسوع و گفت: چنین جواب می دهی بزرگ کاهنان را؟ یسوع در جواب گفت که، اگر سخن بدی گفتم گواهی بده به بدی، و اگر نیکو جواب گفتم چرا می زنی مرا؟ و حنان فرستاد یسوع را بسته نزد قیافا بزرگ کهنه، و شمعون الصفا ایستاده گرم می شد؛ پس گفتند به او که، مگر تو از شاگردان یسوعی؟ او انکار کرد و گفت: من نیستم از شاگردان. گفت با او یکی از غلامان بزرگ کهنه که خویش بود با آن غلامی که شمعون الصفا بریده بود گوش او را که، آیا من در باغ ندیده بودم تو را با یسوع؟ پس انکار کرد شمعون الصفا، و در آن وقت بانگ داد خروس، پس آوردند یسوع را از پیش قیافا به ایوان، و در وقت صبح، و ایشان داخل ایوان نشدند تا نجس (۲۱) نشوند پیش از خوردن فصیح؛ پس بیرون آمد فیلاطس به جانب ایشان و گفت: چه حجت هست شما را تا جواب این مرد گویند؟ جواب گفتند که: اگر این مرد بدکار نمی بود او را به تو نمی سپردیم. گفت فیلاطس که: بگیری او را شما، و حکم کنید بر او به آنچه در ناموس و شریعت شماست. گفتند یهود که، جایز نیست برای ما که، کسی را بکشیم. تا تمام شود سخن یسوع که خیر داده بود که، به کدام مرگ خواهد مرد؛ پس داخل شد فیلاطس به اندرون ایوان، و طلب کرد یسوع را، و گفت: تویی پادشاه یهود؟ یسوع در جواب گفت که، آیا از پیش خود گفتم این سخن را یا دیگران درباب من به تو گفتند؟ فیلاطس جواب گفت که، مگر من از یهودم؟ لیکن امت تو و بزرگان کاهنان تو را به من دادند، تو چه کار کرده ای؟ یسوع جواب گفت که، مملکت من از این جهان نیست، و اگر مملکت من از این جهان می بود خدمتکاران من جنگ می کردند تا سپرده

نمی‌شدم به یهودان، و الحال مملکت من از اینجا نیست. گفت فیلاطس که، آیا تو پادشاهی؟ گفت: تو گفتی که من پادشاهم، و من برای این متولد شدم و برای این آمدم به عالم تا گواهی دهم بر حق، و هر که بر حق است می‌شنود آواز مرا. فیلاطس گفت که، حق چیست؟ این را گفت فیلاطس و باز بیرون آمد سوی یهودان و گفت: من هیچ حجتی بر او نمی‌یابم و قاعده شما آن است که رها کنم برای شما در فصح یک محبوس را، پس می‌خواهید که پادشاه یهود را برای شما خلاص کنم؟ پس همگی آواز بلند کردند و گفتند: نمی‌خواهیم که این را خلاص کنی، بلکه می‌خواهیم که باربنان را خلاص کنی و او دزد بود.

فصل چهارم [باب نوزدهم]

آنگاه گرفت فیلاطس یسوع را و بر او تازیانه زد؛ و سپاه تاجی ساختند از خار و بر سر او نهادند و به او پوشانیدند جامه‌های ارغوانی؛ و می‌آمدند نزد او می‌گفتند: شاد باش ای پادشاه یهود! و بر او طپانچه می‌زدند. پس بیرون آمد فیلاطس و گفت به ایشان که، او را اینک سوی شما بیرون می‌آورم تا بدانید که در او عیبی نیافتم؛ پس بیرون آمد، تاج خاری بر سر نهاده و جامه‌های ارغوانی پوشیده، و فیلاطس به ایشان گفت که، این است آن مرد؛ چون دیدند او را بزرگان کاهنان و سرهنگان، بانگ بر آوردند و گفتند: بر دار کن او را، بر دار کن؛ گفت فیلاطس که، بگیری او را و بر دار کنید زیرا که من در او هیچ بدی نمی‌بینم، یهود در جواب گفتند که، ما را هست ناموسی، و موافق آنچه در ناموس ماست او مستحق کشتن است، زیرا که خود را پسر خدا کرده، چون فیلاطس این سخن را شنید، خوف او زیاده شد، و بار دیگر داخل ایوان شده با یسوع گفت که، تو از کجایی؟ یسوع در جواب او هیچ نگفت. فیلاطس گفت که، چرا با من سخن نمی‌گویی؟ آیا نمی‌دانی که من قادرم که تو را رها کنم و قادرم که تو را بر دار زنم؟ یسوع گفت که، تو را بر من هیچ تسلط نبود، اگر داده نمی‌شد به تو از بالا، از این جهت است که گناه هر که مرا به دست تو داده عظیم است، و به این سبب خواست فیلاطس که رها کند او را، و یهود فریاد بر آوردند و گفتند که، اگر رها کنی او را، دوست قیصر نخواهی بود زیرا که هر که خود را پادشاه کند معاند قیصر است.

فصل چهل و یکم

و چون شنید فیلاطس این سخن را، بیرون کرد یسوع را، و نشست بر کرسی در مکانی که مشهور بود به وصیف الحجارة، و به لغت عبرانی آن موضع را غیافا می‌نامیدند، و آن روز، روز جمعه فصیح و شش ساعت از روز گذشته بود؛ و گفت به یهود که، این است پادشاه شما؟ پس به فریاد آمدند که، بلند کن، بلند کن، بر دار زن او را؛ فیلاطس گفت به ایشان که، پادشاه شما را بر دار زنم؟ در جواب گفتند بزرگان کاهنان که، ما غیر قیصر پادشاهی نداریم. پس داد یسوع را به ایشان تا بر دار زنند؛ پس گرفتند او را و رفتند؛ و چوبِ دار (۲۲) را یسوع برداشت تا به مکانی که آن را جمجمه و در زبان عبرانی آن را جاجله می‌نامیدند، و آن مکانی بود که بر دار زدند یسوع را در آنجا، و با یسوع دو نفر دیگر از دو طرف او بردار زده و او در میان بود، بعد از آن نوشت فیلاطس تخته، و گذاشت آن را بر بالای چوبِ دار، و در آن تخته نوشته بود که: این است یسوع ناصری پادشاه یهود؛ و آن تخته را بسیاری از یهود خواندند زیرا که درجایی که صلب کرده بودند یسوع را، نزدیک شهر بود؛ و نوشته بود به لغت عبرانی و یونانی و رومی (۲۳). پس گفتند بزرگان کاهنان به فیلاطس که، منویس که او پادشاه یهود است، لیکن بنویس که او می‌گفت که، من پادشاه یهودم؛ فیلاطس جواب گفت که، آنچه نوشته شده، نوشته شده است. و اما سپاه، چون صلب کردند یسوع را، گرفتند جامه‌ها و پیراهن او را، و چهار بخش کردند و هر بخشی را به لشکری دادند، و پیراهن او دوخته نبود از بالا، بلکه همه آن منسوج بود، پس گفتند بعضی با بعضی که، آن را پاره نکنیم بلکه قرعه اندازیم بر آن تا معلوم شود که از کیست تا تمام شود کتاب که گفت: قسمت کردند جامه‌های مراد در میان خود و بر جامه‌های من قرعه انداختند؛ و سرهنگان این کار را کردند و مادر یسوع و خواهر مادر او که مریم دختر (۲۴) اکلاوبا است، و مریم مجدلانیه ایستاده بودند؛ پس نظر کرد یسوع به مادر خود و به شاگردی که ایستاده بود و او را دوست می‌داشت، و گفت به مادر که، ای زن! این پسر تو است؛ و گفت به شاگرد که این زن مادر تو است، و در آن وقت شاگرد برد مادر را پیش خود.

فصل چهل و دوم

بعد از آن دانست یسوع که به کمال رسیده هر چیزی تا تمام شود آنچه نوشته شده است؛ و

گفت که، من تشنه‌ام و در آنجا ظرفی بود پر از سرکه، پس پر کردند اسفنجی از سرکه و بر سر نی نهادند و به نزدیک دهان او بردند؛ چون یسوع گرفت سرکه را، گفت: همه چیز به کمال رسید و سر خود را به زیر افکند و جان را تسلیم کرد (۲۵). و چون روز جمعه بود، یهود گفتند که، باید این بدن‌ها، بر دار نماند به جهت شنبه، زیرا که آن شنبه بزرگ بود نزد ایشان؛ پس سؤال کردند از فیلاطس که ساقهای ایشان را بشکنند و از دار فرود آورند؛ پس آمدند سپاهیان و شکستند ساقهای اولی و آخری را که با یسوع بر دار زده بودند؛ و چون رسیدند به یسوع، دیدند که او مرده، پس نشکستند ساقهای او را، لیکن یکی از سپاهیان حربه‌ای بر پهلوئی راست آورد، و همان وقت بیرون آمد آبی و خونی، و آنکه بینا شد گواهی داد، و گواهی او حق است، و دانست که او حق گفته (۲۶)، و تا شما ایمان آورید، زیرا که این امور واقع شد تا تمام شود آنچه نوشته شده است که استخوانی از او شکسته نشود. و نیز نوشته دیگر تمام شود که گفته که، زود باشد که نظر کنند کسانی که او را زخم زدند. و بعد از آن یوسفی که از اهل رامه بود، چون شاگرد یسوع بود و پنهان می‌کرد به سبب خوف از یهود، سؤال کرد از فیلاطس که جسد او را بردارد، پس رخصت داد فیلاطس و برداشت جسد یسوع را، و آمد به نیقودیمس که قبل از این در شب آمده بود نزد یسوع، و آورد با خود حنوط از مرّ و صبر به قدر صد رطل، پس برداشتند بدن یسوع را، و پیچیدند در لفافه کتان با خوشبویی، چنانکه قاعده یهود بود در دفن کردن. و بود در موضع صلب باغی و در آن باغ قبر تازه بود، و در آن قبر کسی را دفن نکرده بودند؛ پس گذاردند یسوع را در آن قبر، زیرا که آخر جمعه یهود و قبر نزدیک بود.

فصل چهل و سوم [باب بیستم]

چون روز یکشنبه شد، مریم مجدلیه در وقت صبح زود، که هنوز ظلمت شب باقی بود، آمد بر سر قبر، پس دید سنگی را که بر سر قبر افکنده بودند برداشته شده؛ پس بشتافت و آمد به خدمت سمعون بطرس و شاگرد دیگر که یسوع او را دوست می‌داشت، و گفت که، برداشته‌اند پروردگار را از قبر، و نمی‌دانم که کجا گذارده‌اند؛ پس بیرون آمد بطرس با شاگرد دیگر، و شتافتند به نزد قبر، و قبل از بطرس شاگرد دیگر آمد بر سر قبر، و به اندرون قبر نظر

کرد، و لفافه‌ها را دید گذارده و داخل قبر نشده، پس آمد شمعون الصفا از عقب او، و داخل قبر شد و دید که لفافه‌ها آنجا است، و دید که با لفافه‌ها نیست دستمالی که بر سر او بسته بود، لیکن در جای دیگر جداگانه پیچیده و گذارده بود، پس داخل قبر شد آن شاگرد دیگر که اول بر سر قبر آمده بود، پس دید و ایمان آورد، زیرا که ایشان ندانسته بودند آنچه در کتابها بوده که یسوع زنده می‌شود از میان مردگان، پس باز گردیدند آن دو شاگرد به مکان خود، و مریم بر سر قبر ایستاده می‌گریست و در اثنای گریستن، نظر کرد در قبر، دید دو فرشته نشسته‌اند با جامه‌های سفید، یکی در پیش سر و یکی در پیش پا، در آنجا که گذارده بود یسوع؛ پس گفتند با مریم که، ای زن! چرا می‌گریی؟ جواب گفت که، بردند یهود آقای مرا، و نمی‌دانم که او را در کجا افکنده‌اند؛ این را بگفت، و به عقب خود نظر کرد، دید که یسوع ایستاده و ندانست که او یسوع است؛ گفت یسوع که، ای زن! چرا می‌گریی و که را می‌طلبی؟ گمان کرد مریم که او پاسبان باغ است؛ پس گفت که، ای سید! اگر تو برده‌ای یسوع را، بگو به من که کجا گذاشته‌ای، تا بروم و بردارم و خوشبو کنم او را؛ گفت یسوع: ای مریم! پس نظر کرد مریم و گفت با او به زبان عبری: رابونی که معنی آن این است: ای معلم! گفت یسوع که، دست خود را به من مرسا که هنوز بالا نرفته‌ام به نزد پدر خود، برو به سوی برادران من، و به ایشان بگو که من می‌روم نزد پدر خود و پدر شما، و خدای خود و خدای شما؛ پس آمد مریم مجدلیه و بشارت داد شاگردان را که او پروردگار را دیده، و پروردگار با او این سخنان گفته.

فصل چهل و چهارم

و چون رسید شام آن روز که یکشنبه بود، و شاگردان بسته بودند درهای مکانی را که در آن جمعیت نموده بودند، از جهت خوف از یهود، آمد یسوع و ایستاد در میان ایشان، و گفت: سلام به شما، این را گفت و نمود به ایشان دستها و پهلوی خود را، پس شاد شدند از دیدن پروردگار، و بار دیگر گفت: سلام به شما، چنان که پدر مرا فرستاد چنین می‌فرستم شما را، پس گفت این را و دمید در ایشان، و گفت: قبول کنید روح القدس را، و گناهان کسانی که از ایشان عفو کنید آمرزیده شده است، و هر که را بگیری و عفو نکنید، گرفته می‌شود؛ و ثوما که

یکی از دوازده شاگرد بود و او را توم می‌نامیدند با ایشان نبود در وقت آمدن یسوع، پس به او گفتند شاگردان دیگر که، دیدیم پروردگار را؛ گفت ثوما که، اگر نبینم در دستهای او اثر زخم میخها را، و نگذارم انگشت خود را در جای میخها، و نگذارم دست خود را بر پهلوی او، باور نکنم؛ و بعد از هشت روز شاگردان نیز داخل شدند و ثوما با ایشان بود. پس آمد یسوع و درها بسته بود، و ایستاد در میان ایشان، و گفت: سلام به شما، بعد از آن گفت با ثوما که، بگذار انگشت خود را به اینجا و ببین دستهای مرا، و بگذار دست خود را در پهلوی من، و مباش بی ایمان، بلکه با ایمان باش، ثوما گفت: ای پروردگار من! و ای اله من! یسوع گفت که، چون دیدی مرا ایمان آوردی، خوشحال کسانی که ندیدند مرا و ایمان آوردند. و کرد یسوع بسیاری از معجزات دیگر در خصوص شاگردان که در این کتاب نوشته نشده؛ و اینها نوشته شد تا ایمان آورید به این که یسوع مسیح پسر خداست، و هرگاه ایمان آورید واجب شود برای شما حیات دایمی، به نام او.

فصل چهل و پنجم [باب بیست و یکم]

بعد از این ظاهر شد یسوع بار دیگر بر شاگردان در دریاچه طبریه، و خود را چنین ظاهر کرد که بودند شمعون الصفا و ثوما که توم نامیده می‌شد، و نائیل که از قانای جلیل بود، و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان؛ پس گفت شمعون الصفا که، من می‌روم تا شکار ماهی کنم. گفتند که، ما نیز با تو می‌آییم؛ و بیرون رفتند، و فی الحال به کشتی بالا رفتند؛ و در آن شب چیزی شکار نکردند؛ و چون صبح شد ایستاده بود یسوع بر کنار دریا، و شاگردان ندانستند که او یسوع است. پس به ایشان گفت که، ای جوانان! آیا چیز خوردنی دارید؟ گفتند: نه. گفت: بیفکنید دام خود را در دریاچه تا بیاید؛ پس دام افکندند و از بسیاری ماهی که شکار شده بود دام را نتوانستند برکشید؛ پس گفت شاگردی که دوست می‌داشت او را یسوع با بطرس که، این پروردگار است؛ چون شنید شمعون الصفا که پروردگار است، گرفت پیراهن خود را، و بست بر میان، زیرا که او برهنه بود، و افکند خود را به دریا، و آمدند شاگردان دیگر به کشتی، زیرا که از زمین دور نبودند مگر به قدر دویست زرع؛ و ایشان می‌کشیدند دامی را که ماهیها در آن

بود، و چون فرود آمدند به زمین، دیدند اخگرهای آتش گذارده، و ماهیها بر روی آنها گذارده و نانی؛ پس گفت یسوع که، بیاورید از آن ماهیها که الحال شکار کردید؛ پس بالا رفت شمعون الصفا به کشتی، و کشید دام را به جانب زمین، زیرا که دام پر بود از ماهیهای بزرگ، و ماهیها صد و پنجاه و سه عدد بود، و با این سنگینی، دام پاره نشد؛ گفت یسوع بیاید و بخورید، و جرأت نکردند هیچ یک از شاگردان که بپرسند که او کیست، برای آنکه می دانستند که او پروردگار است. و آمد یسوع و برگرفت نان و ماهی را، و به ایشان داد، و این مرتبه سوّم بود که ظاهر شد بر شاگردان، بعد از زنده شدن او از میان مردگان. (۲۷)

فصل چهل و ششم

و چون خوردند، گفت یسوع: ای سمعان الصفا! ای سمعان پسر یونا، آیا دوست می داری مرا بیش از این گروه؟ گفت: بلی ای پروردگار، تو می دانی که من دوست می دارم تو را؛ گفت یسوع به او که، شبانی کن گوسفندان مرا، و بار دیگر به او گفت: ای سمعان پسر یونا! دوست می داری مرا؟ گفت سمعان: بلی ای سید، تو می دانی که من دوست می دارم تو را، پس گفت: شبانی کن گوسفندان مرا؛ گفت یسوع نوبت سوم که، ای سمعان پسر یونا! دوست می داری مرا؟ پس غمگین شد بطرس از جهت گفتن یسوع به او سه نوبت که، مرا دوست می داری و گفت ای سید! تو می دانی هر چیز را، و تو می دانی که من تو را دوست می دارم. پس گفت یسوع به او که، شبانی کن گوسفندان مرا؛ حق را می گویم به تو، در وقتی که جوان بودی می بستی کمر خود را برای خود، و می رفتی به هر جا که می خواستی، و هرگاه پیر شدی می گشایی و بلند می کنی دستهای خود را، و دیگری می بندد کمر تو را و می برد تو را به جایی که نمی خواهی؛ گفت یسوع این سخن را تا اعلام کند به او که مردن او به چه نحو واقع می شود، و به چه نحو اراده تعظیم خدا دارد. و چون گفت یسوع این سخن را، گفت به او که، با من بیا؛ و نظر کرد شمعون الصفا، پس دید شاگردی را که یسوع او را دوست می داشت که از عقب او می آید، و او بود کسی که تکیه کرده بود وقت چیزی خوردن در شام بر سینه یسوع، و گفته بود: ای آقا! کیست تو را به دست می دهد، دید بطرس این را و گفت به یسوع که ای

خداوند! این را چه شده؟ گفت یسوع که، اگر خواهم که باقی بماند این شاگرد تا آمدن من، چه کار داری؛ پس با من بیا، پس بیرون آمد، این سخن در میان برادران به این طریق که این شاگرد نمی‌میرد، و یسوع نگفته بود که آن شاگرد نمی‌میرد، بلکه گفته بود که، اگر خواهم که باقی بماند این شاگرد، تا من بیایم، تو را چه کار است. این است شاگردی که بر این گواهی داد و نوشت آن را، و ما می‌دانیم که گواهی او حق است؛ و کرد یسوع این کار و کارهای بسیار دیگر را که اگر آنها یکان یکان نوشته می‌شود، گمان می‌کنم که عالم اگر همه صحیفه می‌بود، گنجایش آن نداشت.

سخن مترجم در پایان ترجمه

الحمد لله و المنه که شاهد حسناى مرام و قامت زيباى مقصد خير نظام حله مطرز انجام و تشریف گرنامه‌ی اختتام به تاریخ بیستم شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال من سنة ثمان و مائة بعد الألف من الهجرة النبوية المحمدية على هاجرها و آله الف الف سلام و صلوة و تحية در بر کرده، فقير قليل البضاعة^۱ را منت پذیری تمشیت این امر لازم الامتثال و سعادت یابی تتمیم این خدمت عظیم المنال، دست داد. امید از کرم بی منتهای رب الأرباب و مرحمت لا تعد و لا تحصى مسبب الأسباب آن است که هر کس را به این وسیله جبهه نورانی صبح صادق هدایت از پس پرده ظلام جهالت عیان و چهره مهر شارق آگاهی از وراء حجاب غمام گمراهی نمایان شده اطلاع بر سخافت حجت و بطلان ملت این جماعت حاصل نماید. در صحایف خلود و دیوان اُبود برکات والا و درجات علیای آن ذخر عواقب اعلی حضرت گردون بسطت شاهنشاهی و نواب کامیاب سپهر جناب ظل اللهی و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار عاید گردد. انه على ما يشاء قدير و بالإجابة جدير.

۱. البضاعة.

تعليقات مترجم

حواشی انجیل متی

۱. انجیل در لغت عبرانی به معنی بشارت و در اصطلاح نصارا عبارت از کتابی است که مشتمل باشد بر ذکر احوال و اقوال و معجزات و سایر افعال حضرت مسیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - از حال ولادت تا زمان صعود او به آسمان و بالجمله تاریخ آن حضرت است که بعد از صعود او چهار کس هر یک علی حده ضبط و تألیف نموده‌اند بر این نحو که بعد از شش سال از صعود به قولی، و هشت سال به قولی دیگر، و نه سال به قولی دیگر، یکی از حواریین که نام او متی بوده در شهر فلسطین به لغت عبرانی تألیف نموده و بعد از دوازده یا پانزده سال از صعود، مرقس نامی از شاگردان بطرس رأس الحواریین به لغت افرنجی تألیف نموده و بعضی گویند که بطرس خود تألیف کرده و به مرقس منسوب ساخته و بعد از هفده یا بیست یا بیست و دو سال از صعود، علی اختلاف الاقوال، لوقا نامی طبیب از شاگردان بولس در اسکندریه به جهت یکی از اکابر روم که نام او ثاوفیلا بوده به لغت یونانی تألیف نموده و بعد از سی یا پنجاه و سه سال از صعود یوحنا که از جمله حواریین است باز به لغت یونانی تألیف نموده؛ و چون کتاب مذکور متضمن بشارت به بهشت است به انجیل موسوم گشته و از کتب و رسایل نصارا ظاهر می‌شود که بسیاری از ارباب فضل مسیحیه تألیف تاریخ مسیح نموده‌اند و آن تواریخ موسوم به انجیل بوده، از آنها چهار باقی مانده و اجماع بر ترک بواقی نموده‌اند؛ و گویند در هر زمانی که بدعتها در ملت

عیسویه زیاد و به آن سبب اختلال و تشویش در عقاید نصارا به هم می‌رسیده علما و عظمای آن مذهب، از اطراف بلاد، اجتماع و قوانین و شرایع وضع و رفع بدعتها می‌نموده‌اند؛ و گویند که هفت مجمع چنین منعقد شده بعضی قبل از اسلام و بعضی بعد از آن؛ و مستند نصارا در اکثر احکام شرعیه اتفاقی است که در یکی از این مجامع واقع شده و تعبیر می‌کنند از مجمع چنین به سینودس و راهبه رومی که از معتبرترین اهل آن مذهب است دو کتاب خود این مضمون را که بعد از مسیح دوازده کتاب تصنیف شده و تعداد اسامی کتب کرده از آن جمله انجیل برنابا و انجیل متناست، و ذکر کرده که قانون شصت و سیم از قوانینی که در مجمع ششم وضع کرده‌اند این است که آن کتابها را مشهور نسازند و بسوزانند تا اثری از آنها باقی نماند؛ و مخفی نماند که انجیلیان اربعه، احوال مسیح را مطابق نقل نکرده‌اند و اکثر حکایات را هر یک به نحوی نقل کرده‌اند که قدری از آن مشترک است بین الکل و نقل هر یک مختص است به چیزی که دیگری نقل نکرده یا یکی خبری و دیگری نقیض آن خبر را نقل کرده و اقوال و اوامر و نصایح مسیح را - کمابنغی - ضبط نکرده‌اند و آنچه متفقند در اسناد آن به مسیح به یک عبارت نقل نکرده‌اند بلکه فرموده او را بر طبق آنچه هر یک فهمیده بالمعنی نقل کرده‌اند چنانکه به هر یک از این امور در موضعش اشاره خواهیم نمود ان شاء الله تعالی؛ و واضح است که بدیهه یا برهانی دلالت نکرده بر این که مؤلفان اناجیل هر چه از مسیح شنیده، حقیقت مراد او را فهم کرده باشند تا اگر کسی ایشان را خوب داند اعتماد بر نقل ایشان تواند نمود با آنکه در اناجیل سخنان مسیح بسیار است که دلالت می‌کند بر سوء فهم و قلت ایمان و عدم تأمل و دیر غور نمودن تلامذه سخنان مسیح را و ایضاً در کتب معتبره نصارا سخنانی که دلالت بر وقوع تحریف و تغییر در انجیل کند بسیار است چنانچه اوغابوس نصرانی در کتاب خود در بیان مجمع اول از مجامع سبعة نصارا که در عصر قسطنطنین واقع شده آورده که در آن عهد، خلاف و شقاق میان مسیحیه به حدی رسید که کتابهای کنیسه الهیه را بسوزانیدند و بر آنها هر چه خواستند افزودند و کاستند به حدی که تمامی قواعدی که حواریین قرار داده بودند باطل شد، انتهی. و بالجمله ادعای آنکه تألیفی چنین، کتابی است آسمانی که

مانند حضرت مسیح جلیل القدری اتیان به آن کرده به جهت هدایت کافه مکلفین و عامه انس و جن، کلامی است در غایت سخافت و نهایت وهن و رخاوت؛ و آنچه یکی از قسیسان در کتاب خود ذکر کرده که اسناد عدم فهم و غفلت به حواریین قبل از رفع مسیح محتمل است لیکن چون مسیح بعد از رفع روح القدس را به جانب ایشان فرستاده و ایشان را اتصال به روح القدس حاصل شده آنچه هر یک از ایشان گفته و نوشته‌اند به تلقین روح القدس بوده و حق تعالی تأیید نموده و خلاف حق از زبان قلم ایشان نریخته، فساد آن واضح است زیرا که اگر به تأیید الهی و تلقین روح القدس بوده بایست که مشتمل بر اختلاف و تناقض نباشد با آنکه ادعای فرستادن روح القدس به جانب ایشان و تلقین روح و تأیید حق تعالی ایشان را در مرتبه دعوی و محل منع است و قسیس مزبور بر اثبات این دعاوی دلیلی اقامت ننموده سوای ذکر در اناجیل و ظاهر است که ذکر در انجیل بر منکر حقیقت آن، حجت نیست.

۲. یسوع مخفف ایسوع و اصل آن ایشوع و علم حضرت مسیح است - علیه السلام - . و از انجیل ظاهر می شود که جهت تسمیه مسیح به یسوع آن است که خلاص کننده خلائق است از آتش جهنم؛ و در کتاب ترجمه الاسماء که از کتب معتبره نصارا است مذکور است که یسوع به معنی خدای خلاص کننده است. و بعضی گفته‌اند که عیسی معرب ایسوع است و مسیح لقب آن حضرت، و معرب مشیخاست که در لغت عبرانی به معنی مبارک است و بعضی از نصارا گفته‌اند که معرب مشیایا، مشیع است و هر یک از این دو لفظ به معنی تخمیر کرده شده است، و عیسی ملقب به آن شده به جهت آنکه پروردگار، خود را با او تخمیر نموده و متحد شده - تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً - . و بعضی گفته‌اند که عربی و مأخوذ است از مسح به دست مالیدن؛ و عیسی ملقب به آن شده به جهت آنکه مسح کرده شده از جانب خدا به برکت و میمنت؛ یا [به] جهت آنکه ممسوح شده به رحمتی که موجب پاکی او شده از گناهان؛ یا به جهت آنکه مسح کرده شده است بعد از ولادت به روغن زیت؛ یا به جهت آنکه جبرئیل - علیه السلام - بال خود را بر او مالیده بعد از ولادت تا سبب حفظ او باشد از شر شیطان؛ یا به جهت آنکه قدم او مسح بلاد

کرده و مسافرت بسیار نموده؛ یا به جهت آنکه دست بر سر یتیمان می کشیده از روی ترحم؛ یا به جهت آنکه به مسح او بیماران صحیح و نابینایان بینا می گردیده‌اند؛ و بعضی گفته‌اند که مسح استعمال شده به معنی خلق کردن چیزی مبارک، و چون عیسی مبارک مخلوق شده ملقب شده به مسیح.

۳. مخفی نماند که از ابراهیم تا داوود چهارده نفرند بر تقدیری که داوود از آن جمله باشد و از داوود تا جلاء بابل چهارده نفرند بر تقدیری که داوود خارج باشد، زیرا که یوحانیا داخل چهارده نفر ثانی است، به قرینه آنکه او در چهارده نفر ثانی نظیر داوود است در چهارده نفر اول؛ و بنابر این، مبدأ چهارده نفر ثالث شلتائیل است و از شلتائیل تا مسیح سیزده نفرند و حال آنکه متی چهارده نفر گفته؛ و بالجمله مجموع را چهل و دو نفر گفته و حال آنکه چهل و یک نفرند و نمی تواند شد که یک کس دو بار از پدران شمرده شود؛ و ایضاً مخفی نماند که در عنوان فصل ذکر نسب مسیح و در فصل ذکر نسب یوسف نجار نمودن با آنکه مسیح به اتفاق پدر نداشته، بی وجه است و مناسب در این فصل ذکر پدران مریم است؛ و ایضاً نباید دانست که اسامی و عدد و ترتیب پدران بر این نحو مخالف است به آنچه در تورات مذکور است در چند چیز از جمله آنها اینکه مذکور در این انجیل آن است که یوئاتم فرزند بی واسطه احاز است و در تورات چنین است که یوئاتم ولد غرریا ولد امصیا ولد یواش ولد احاز است و حال آنکه در مواضع متعدده انجیل حقیقت جمیع تورات مذکور است و اگر نصارا گویند که یهود تورات را تحریف نموده‌اند جواب گوئیم که انجیل شاید محرف باشد، اگر نصارا نفی تحریف از انجیل نمایند به دلایلی که در موضع لایق به آن ذکر نموده‌اند؛ ما قطع نظر از وجوه بطلان آن دلایل نموده به همان دلایل، نفی می کنیم تحریف را از تورات؛ و هر یک از امور مذکوره دلیلی است واضح بر اینکه کتابی که آن را الحال نصارا انجیل می نامند کلام الهی نیست بلکه تألیف انجیلیان اربعه است بر طبق فهم و خواهش ایشان و نظایر این امور در این انجیل بسیار است.

۴. گویند که مریم در لغت عبرانی به معنی زن عبادت کننده است.

۵. نصارا گویند که بیت اللحم قریه‌ای است منسوب به یهوذا که حوا - علیها السلام - در آن قریه مدفون و یسوع در آن متولد شده، و گویند که قبل از تولد مسیح روح پروردگار یعنی

روح القدس متعلق نشده بوده به بدن ناسوتی که مشتمل بر لحم و عظم باشد و بعد از تولد مسیح روح القدس به بدن او متعلق شده و در مکان تولد یسوع چون اولاً تعلق روح القدس به لحم حاصل شده آن را بیت اللحم نامیدند، و در اخبار اهل اسلام نیز بیت اللحم وارد شده چنانکه در حدیث معراج مذکور است که در مکانی جبرئیل حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - را فرود آورده گفت که، در اینجا نماز کن، حضرت پرسیدند که، این کجاست؟ جبرئیل گفت که، این بیت اللحم است و بعضی از علمای اسلام گفته‌اند که یهود را دستور آن بوده که در امکانه شریفه ذبایح را ذبح می‌نموده‌اند و در آن حدود مکانی که شریف بوده و در آنجا ذبح می‌نموده‌اند مکانی بوده که عیسی در آن متولد شده و به سبب آنکه مذبح بوده آن را بیت اللحم نامیدند، و از مواضع انجیل ظاهر می‌شود که بیت اللحم اسم کل آن قریه است.

۶. گویند که اورشلیم نام شهر بیت المقدس است و یاروشلیم و اورشلیم نیز گویند؛ و معبدی را که در آن واقع و از بناهای حضرت سلیمان است هیکل می‌نامند، و بیت المقدس را بر شهر و معبد هر دو اطلاق می‌کنند.

۷. کهنه جمع کاهن است و نصارا گویند که، در انجیل کاهن به دو معنی استعمال می‌شود: یکی هر که عابد و کثیرالعباده و تارک دنیا باشد و دیگری کسی که از اولاد کهانوت ولد یعقوب باشد و گویند که دستور چنان بوده که اولاد کهانوت به زراعت و تجارت و سایر اشغال دنیویه اشتغال نمی‌نموده‌اند و به امر حضرت موسی هریک از یهود که قربانی ذبح می‌نموده پوست و کله و قدری از گوشت آن مختص ایشان بوده و به واجبات و سنن ملت موسی کمال اهتمام داشته‌اند.

۸. در عبارت انجیل لبان وارد شده، و موافق لغت لبان کنندر است، لیکن بعضی از نصارا گفته که لبان عطر خاصی است و گویند که مراد از مرّ لاکیست یا زهره گاو؛ و نیز گویند که آوردن مجوس طلا را اشاره به آن است که این طفل پادشاه خواهد بود و بوی خوش اشاره به آن است که او متخلق به اخلاق حسنه و در آخر معطر شده از زمین خواهد رفت؛ و آوردن مرّ اشاره به آن است که یهود، مرّ داخل شراب نموده و در وقت صلب به او خواهند داد

چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد؛ و بعضی از نصارا گویند که مراد از مَرّ کرباس و اشاره به آن است که او به کرباس پیچیده مدفون خواهد شد.

۹. گویند رامه دهی است نزدیک ده یهوذا و راحیل نام زن حضرت یعقوب و مادر یوسف و ابن یامین است و قبل از تولد یسوع به ششصد سال راحیل وارد رامه شده و در آن ده اولاد او همگی مرده‌اند و راحیل می‌گریسته و باعث بر گریه او محبت اولاد نبوده لیکن از ارباب وحی به او رسیده بوده که در وقت تولد مسیح ظالمان اطفال بسیار را خواهند کشت تا شاید که مسیح در میان ایشان کشته شود و والدین و اجداد هر یک از آن اطفال به ثواب بسیار خواهند رسید و سبب گریه راحیل این بوده که چرا اولاد از او باقی نمانده تا در وقت ولادت مسیح کشته شوند و او ثواب یابد و معنی آنچه از او نقل شده این است که راحیل در ادامه در اولاد خود گریست و باعث بر گریه او دوستی اولاد نبوده تا کسی او را تسلی دهد بلکه حرمان از ثواب مذکور بوده؛ و ایضاً گویند که هیرودس به جهت آنکه شاید یسوع کشته شود چهارده هزار طفل را کشته.

۱۰. نصارا غسل توبه دادن را عمادا و غسل دهنده را معمد و معمدان و معمدانی و آبی که به آن غسل کنند معمودیّه می‌نامند و غسل دادن را نیز معمودیّه؛ و گویند که در غسل دهنده معتبر است چند شرط: یکی آنکه در مراتب ریاضت و سلوک و عبادت کامل باشد و اگر کسی خود غسل کند بدون آنکه چنین کسی او را غسل دهد اثری بر آن مترتب نمی‌شود و چنانکه در انجیل مذکور است اکثر مردمان حتی یسوع غسل کرده‌اند در نهر اردن بر دست یوحنا؛ و به این سبب مشهور و ملقب شده به معمدانی و رسم معمودیّه در میان نصارا باقی مانده تا این زمان؛ و خاج شویانی که الحال در میان ایشان معمول است همان است لیکن در آن بدعتها و تصرفات کرده‌اند از آن جمله اینکه آب را زرد کرده به آن عمادا می‌دهند و به این سبب گاهی تعبیر از آن به صبغت و رنگ کردن می‌کنند و گویند که هر کس عمادا نگرفته باشد نصرانی نیست و بهشت بر او حرام است و هر که گرفته باشد قطعاً داخل بهشت می‌شود و اطفال را نیز به آن آب عمادا می‌دهند و یوحنا معمدانی یحیی بن زکریاست - علی نبینا و آله و علیهما السلام - و خاله زاده مسیح و در سن، از او بزرگتر بوده.

۱۱. در این کتاب لفظ فریسیین مکرر ذکر شده و از مواقع استعمال آن ظاهر می شود که مراد جمعی باشند از یهود که ممتاز به فضل و دانایی باشند و یکی از نصارا نیز چنین گفته و بنابر این می تواند بود که عربی و مأخوذ از فراست باشد، و بعضی از نصارا گفته که فریسی کسی را گویند که به زیارت هیکل و بیت المقدس رفته باشد خواه در هیکل اقامت کرده باشد یا به وطن خود باز گردیده باشد.

۱۲. مراد آن است که چون توبه کرده ای از گناهان، پس لایق آن است که من بعد اعمال نیکو صادر شود از شما تا مناسب و لایق به توبه شما باشد و این نصیحت اشاره به آن است که هنگام آمدن یسوع مخالفت او نکنید.

۱۳. یعنی چنانچه من به آب پاک می کنم شما را او پاک می کند خوبان را به روح القدس و بدان را به آتش؛ و مراد از رُفش آن چیزی است که زارعان خرمن خورده شده را به آن، به باد داده گندم و گاه را از هم جدا می کنند.

۱۴. ظاهر آن است که مراد از اخراج از روح، مفارقت روح القدس باشد از یسوع به جهت امتحان یسوع، زیرا که با وجود روح القدس با یسوع ممکن نیست تسلط شیطان و با عدم امکان تسلط امتحان متصور نیست و مخفی نماند که خروج روح القدس و در معرض امتحان در آوردن یسوع و اطاعت نمودن یسوع شیطان را در بالا شدن به کنگره و رفتن به بالای کوه و توقع داشتن شیطان از یسوع سجده او کردن و وعده دادن مملکت زمین را به او قراین واضح اند بر بطلان دعوی نصارا در باب مسیح؛ و بعضی از نصارا گویند که مراد آن است که یسوع را روح القدس به صحرا برد به جهت امتحان و بعد این معنی از عبارت واضح است.

۱۵. نصارا گویند که یسوع در این چهل شبانه روز اصلا چیزی نخورده و نیاشامیده و گویند موسی سه مرتبه و الیاس یک مرتبه در تمام عمر چنین روزه داشته اند و گویند که بعد از صعود یسوع شاگردان قرار دادند که پیروان یسوع همگی در هر سال شمسی حقیقی، چهل شبانه روز را روزه بدارند به انضمام هفت روز دیگر، به جهت اشتغال به تعزیه یسوع؛ و گویند که چون غیر یسوع را مقدور نبود که در این مدت اصلا چیزی نخورد و

نیاشامد و اقدام بر آن موجب هلاکت بود تلامذه مقرر کردند که در روزه غیر حیوانی بخورند لیکن از حیوانی‌ها که عمدۀ مستلذات و مقوات است اجتناب نمایند؛ و بعضی از ایشان گفته‌اند که با وجود آنکه یسوع در تمام عمر یک مرتبه به این طریق روزه داشته حواریین لازم گردانیدند که هر ساله روزه بدارند به جهت آنکه چون در روزه چیزی می‌خورند و می‌آشامند روزه ایشان ناقص است پس خواستند که نقصان آن را به تکرر روزه در هر سال تدارک کنند و مبدأ ایام این روزه، روز دهم تحویل آفتاب است به برج حوت و منتهای آن بیست و ششم تحویل به حمل است.

۱۶. کفر ناحوم نام شهری است.

۱۷. در انجیل عربی به لفظ مخلعین مذکور شده و مخلع به معنی کسی که خوف بر او مستولی شده، قصور در فهم آن حاصل شود و به معنی کسی که پای او از وضع طبیعی پیچیده باشد و به معنی کسی که از غول به او رنج رسیده باشد و به معنی ناتوان استعمال شده و اکثر این معانی مناسبست؛ و بعضی از نصارا گفته‌اند که آن لفظی که در انجیل عبری به جای مخلعین واقع است به معنی کسی است که متولد شده باشد بی دست و بی پا مانند قطعه‌ای از گوشت، و دیگری از ایشان گفته که به معنی شل است.

۱۸. مخفی نماند که نصارا دلیلی عقلی بر اثبات آنکه مسیح ابن الله است اقامت ننموده‌اند بلکه در تطبیق اعتقاد فاسد خود بر قوانین عقلیه سعی بلیغ مبذول داشته و بالاخره از عهدۀ آن بیرون نیامده‌اند و چنانچه در رسایل خود ذکر نموده‌اند تمسک ایشان به دلیل نقلی است؛ گویند که از مسیح و حواریین در کتاب و غیر آن بر سبیل تواتر به ما رسیده عباراتی که دلالت می‌کند بر بودن مسیح پسر خدا و بودن خدا پدر مسیح و بر اینکه پدر و پسر بالذات متحداند و هر کلامی که از ایشان باشد واجب است اعتقاد به آن اگر ممکن باشد به حسب عقل و پسر خدا بودن مسیح ممکن است، پس واجب است اعتقاد به آن. و اعتراض بر ایشان در این مقام بر چند وجه است و به هر یک از وجوه در موضوع مناسب اشاره خواهیم نمود. از جمله وجوه این است که اگرچه در بعضی از مواضع انجیل اطلاق ابن الله بر مسیح شده لیکن اطلاق ابن الله بر شاگردان و خوبان از اصحاب او نیز در مواضع

متعدد شده چنانچه در این موضع است و اطلاق آب بر خدا نسبت به غیر مسیح نیز شده؛ اگر نصارا بنوّت را بر معنی حقیقی حمل کنند باید که حواریین و بسیاری از اتباع یسوع را نیز ابناء الله دانند و اگر بر معنی مجازی مناسب صحیح حمل کنند چنانکه گویند که چون ایشان به ایجاد الهی موجود و به تربیت او تربیت یافته و به اخلاق مأموره او متخلق و او با ایشان در کمال لطف است بنابر این ایشان را ابناء خوانده، لازم می آید که پسر بودن مسیح نیز بر این معنی باشد و انجیل دلالت بر مراد ایشان نکند و از بعضی مواضع انجیل معانی به جهت لفظ ابن، غیر معنایی که نصارا فهمیده اند ظاهر می شود چنانچه اشاره به آن خواهیم نمود، ان شاء الله تعالی.

۱۹. این سخن یسوع دلالت کند بر حقیقت تورات و شریعت موسی و منسوخ نبودن آن، پس بر نصارا لازم آید به حکم انجیل که مخالفت شریعت موسی را جایز ندانند و حال آنکه در بسیاری از احکام غیر وارده در انجیل و بعضی از احکام وارده در انجیل مثل حکم طلاق و رجم و قصاص و قسم یاد نمودن و امثال آن مخالفت کرده اند و جواب احتمال تحریف تورات معارض است به مثل، چنانچه مذکور شد؛ لیکن بعضی از نصارا این عبارت انجیل را تحریف معنوی نموده، گفته که چون ناموس، اخبار به بعثت و اوصاف مسیح نموده پس اگر مسیح متصف به آن اوصاف و نیکویی نباشد لازم آید بطلان ناموس و اگر متصف باشد لازم آید کمال ناموس، بنابر این یسوع گوید که من نیامده ام که از هم بپاشم و بر طرف کنم ناموس را به این معنی که مکذب آن بوده دلیل بر صادق نبودن خبر آن باشم لیکن آمده ام تا کامل کنم ناموس را و مصدق خبر آن باشم و مخفی نیست کمال بعد این معنی از عبارت چنانچه از عبارت بعد نیز ظاهر می شود.

۲۰. چنانچه ظاهر می شود که توصیف وصیت به کوچکی به جهت کسر نفس و اشاره به آن است که وصیت بزرگ در تورات است.

۲۱. مراد از گروه اولین، امت موسی - علیه السلام - است و در احکام آتیه مخالفت نموده یسوع ناموس را و این مخالف است با ظاهر آنچه در فصل سابق مذکور شد که آسمان و زمین بر طرف می شوند و یک کلمه از ناموس بر طرف نمی شود مگر کسی گوید که آن عام

مختص شده به دلیل تصریح یسوع در این فصل، لیکن عبارت فصل سابق ظاهراً سد باب تخصیص نموده.

۲۲. عبارت انجیل عربی چنین است: «و من قال لآخیه راقا فقد وجبت علیه ائمة الجماعة»؛ و کلمه راقا در لغت عربی معنای مناسبی ندارد و نصارا گویند که آن به لغت عبری است و بعضی تفسیر کرده‌اند آن را به پلید و بعضی بر نادان؛ و گویند که مراد از وجوب ائمة جماعت بر او احضار گوینده است به مجلس دیوان و مجمع ارباب حلّ و عقد احکام شریعت مسیحیه و تأدیب و تنبیه نمودن او و آنچه مصلحت و مناسب دانند و بعضی دیگر گویند که مراد از وجوب ائمة جماعت استحقاق مطالبه نمودن برادر است از گوینده عوض استخفاف را در روز قیامت که مجمع پیشوایان است.

۲۳. اطلاق پدر بر خدا شده در این موضع.

۲۴. در اینجا نیز اطلاق اب بر رب شده نسبت به جمیع امت.

۲۵. در این موضع نیز اطلاق پدر بر خدای عزّ و جلّ شده نسبت به کافّة امت.

۲۶. در این زمان نیز نصارا در نماز لفظ آمین گویند و مراد از بدکار شیطان است و بعضی از ایشان گفته‌اند که آنچه از انجیل اصل فهمیده می‌شود این است که نجات ده ما را از بدیها و مترجم به عربی غلط کرده و به لفظ شرییر ترجمه نموده.

۲۷. در این عبارت مکرر اطلاق اب بر خدا شده نسبت به امت.

۲۸. نصارا در نماز شرط نمی‌دانند توجه به سمتی را علی‌الخصوص و یکی از ایشان گفته که، چون یهود در نماز رو به مغرب می‌کنند علما و عظمای نصارا در یکی از سینودسات سبعة علی رغم اليهود اجماع کردند بر این که در کنایس و معابد خود در حال نماز متوجه جانب مشرق شوند و بعضی از ایشان گفته‌اند که جهت این که در معابد رو به مشرق عبادت می‌کنند آن است که در آخرالزمان مسیح مانند برق از جانب مشرق ظاهر خواهد شد، چنانکه متی در فصل هفتاد و هشتم ذکر کرده. و در نماز، حضور به معبد و طهارت را شرط و رکوع و سجود را جزء نمی‌دانند، می‌گویند که اگر در معبد واقع شوند و مشتمل بر سجود باشد بهتر است و ظاهر از مذهب ایشان این است که آنچه در نماز می‌خوانند

ضرور نیست که به لغت عبری یا به لغت خاصهٔ دیگر باشد بلکه کافی می‌دانند ادا کردن آن مضمون را به هر لغتی که اتفاق افتد و مخفی نماند که یسوع در این موضع تعلیم نماز به امت خود کرده و ضرور است ایشان را همگی که آن را در نماز بخوانند و آنچه اولاً باید گفت این است که، ای پدر؛ پس از کتاب ایشان ظاهر شد که همه کس را جایز است بل واجب که پروردگار را پدر خود دانند و با او به این وصف مخاطبه نمایند و بنابر این ابوت باری تعالی شأنه اختصاص به یسوع ندارد و برایشان لازم است که یا جمیع امت را پسران خود دانند - تعالی عن ذلک - یا ابوت و بنوت را بر یکی مناسبه صحیحه حمل کنند، پس پسر خدا بودن مسیح به نحوی که ادا می‌کنند از کتاب ایشان نیز ظاهر نمی‌شود.

۲۹. در این فصل نیز مکرر اطلاق پدر بر پروردگار شده است نسبت به مردم.

۳۰. یعنی قادر نیست.

۳۱. یعنی بهشت.

۳۲. یعنی عیب بزرگ خود را نمی‌بینی و عیب کم برادر خود را می‌بینی.

۳۳. مراد از ناموس تورات است یا شریعت موسی - علیه السلام -.

۳۴. ظاهر این عبارت آن است که حضرت مسیح سلب ربوبیت از خود نموده و اثبات پروردگاری به جهت خدا کرده چنانچه اهل اسلام قایلند.

۳۵. مراد این است که خبر دادیم آنچه در دل مردم بود به برکت نام تو، یا مراد این است که خبر تو را به آنچه در دل دشمنان تو بود و چون به لفظ «تنبأنا» وارد شده ممکن است که مراد آن باشد که به نام تو پیغمبری کردیم.

۳۶. مراد این است که به نام تو قدرت به هم رسانیدیم بر کارهای عظیم.

۳۷. یعنی یسوع را در تفهیم نصایح و تعلیم مواضع، تسلط کامل حاصل بود و او را در تقریر آنها هیچ گونه عجزی و قصوری نبود با آنکه منظور او در تعلیم و تفهیم جلب نفع و گذرانیدن معاش نبود به خلاف کتب فریسیین که تقریر ایشان قاصر بود و منظور ایشان از تعلیم آن بود که از متعلمان به ایشان نفع عاید شود.

۳۸. بطرس از جمله حواریین و شاگردان یسوع است و احوال او بعد از این مذکور می‌شود.

۳۹. مراد از مردگان اول گمراهان است.

۴۰. این کلام یسوع دلالت کند بر قلت ایمان تلامذه او.

۴۱. متی از جمله حواریین و شاگردان یسوع و مؤلف انجیل اول است از چهار انجیل؛ و گویند که او قبل از متابعت یسوع عشار بوده.

۴۲. در فصل هفتم از انجیل مرقس و فصل هفدهم از انجیل لوقا این مثل مذکور شد به عبارتی دیگر که بدون تکلف، معانی متطابق نیست و این اختلاف از جمله ادله است بر این که مؤلفان اناجیل امثال و مکالمات و نصایح و اوامر و نواهی یسوع را - کمابینگی - ضبط ننموده هر یک هر چه در خاطر داشته و به هر نحو که فهمیده ضبط نموده‌اند و از این ظاهر می‌شود که مضمون اناجیل، عقاید مؤلفین است و حجیتی در آنها نیست سیما هرگاه ضم شود به این، آنچه از مواضع متعدده اناجیل مستفاد می‌شود که یسوع به حواریین جهل و سوء فهم و قلت تدبر اسناد می‌کرده.

۴۳. چون فریسیین از قربانیهای مردم سهمی به جهت خود می‌گرفتند و مقصود ایشان از ترغیب خلق به قربان کردن، گرفتن آن سهم بوده، یسوع به ایشان تعریض نموده در این کلام.

۴۴. در انجیل عربی به لفظ عروس ذکر شده و در لغت، عروس به معنی داماد آمده؛ و مناسب است در این مقام به جهت آنکه مراد از عروس یسوع است و حاصل معنی آن است که تا یسوع در میان شاگردان است کم روزه می‌دارند و وقتی که یسوع از میان ایشان خواهد رفت روزه بسیار خواهند داشت لهذا به معنی داماد ترجمه شده.

۴۵. مراد یسوع از درو، جدا کردن مردمان خوب است از بدان چنانچه درو یکی از اسباب جدا کردن دانه است از کاه؛ و مراد از کارکنان، واعظان و ناصحانند و مراد از صاحب درو پروردگار است، و حاصل معنی آن است که یسوع به تنهایی در موعظه خلق کافی نیست بلکه باید جمعی معین او باشند در این کار به امر پروردگار، و به این سبب است که شاگردان را طلبیده و تسلط داده.

۴۶. مراد از روحهای نجس شیاطینند که آزار مردم می‌کنند و دیوانه می‌کنند مردم را.

۴۷. و نصارا بطرس را بطرس و بیطرس نیز می‌گویند و فیلیس را فیلقوس و برثولوماوس را برثلیموس و ثوما را توما نیز می‌گویند.
۴۸. مراد از متاوس، متی صاحب انجیل است که پیش از رسیدن یسوع عشار بوده.
۴۹. یهوذا اسخریوطی از شاگردان یسوع بوده و او یسوع را نشان یهودان داده تا گرفتند و بر دار زدند، و یوطی در لغت به معنی چغل است و یهوذا نزد نصارا بسیار بد است.
۵۰. یعنی چیزی از آن خانه و شهر با خود بر نداشتی حتی غباری که بر پای شما باشد.
۵۱. نصارا گویند که دانایی مار به اعتبار این است که مار سر خود را محافظت می‌کند از دشمن چون که تا سر او هست، زنده است و اگر چه تمام بدنش کوبیده شود. یسوع به شاگردان نیز این را فرموده و مراد این است که ایمان مانند سر است در بدن، ایمان را باید نگاه داشت هر چند که بدن شما را آزار کنند.
۵۲. در این موضع اطلاق پدر بر خدا شده نسبت به امت.
۵۳. نصارا گویند باعل زبول سرکرده شیاطین است.
۵۴. مراد آن است که هرگاه گنجشک با کمال بی‌قدری نیفتد بر زمین، بی‌اراده پروردگار، و با آنکه پروردگار کمال علم و اطلاع بر احوال شما دارد به حدی که عدد موهای سر شما را می‌داند، پس ضروری به شما نخواهد رسید بی‌اراده او، و باید که شما در دعوت خلق به حق از کسی خوف مکنید.
۵۵. در این موضع نیز اطلاق پدر بر خدای عزّ و جلّ نسبت به امت شده.
۵۶. نصارا گویند که صلیب شبیه چوبی است که مسیح را به آن بر دار کشیدند و پیش از آنکه مسیح را صلب کنند در شریعت ایشان راجح بوده با خود داشتن آن، و بعضی از ایشان گویند که مراد از برداشتن صلیب مهیا شدن است به جهت ورود مشاق و مزاحم و صبر نمودن بر آنها چنانکه یسوع در حالت صلب صبر نمود.
۵۷. مخفی نماند که این کلام یسوع دلالت می‌کند بر آنکه یسوع دعوی رسالت می‌نموده و ظاهر این کلام، مغایرت بالذات است میان او و مرسل او.
۵۸. نصارا گویند که چون شاگردان فهم و علم کامل نداشتند ایشان را یسوع توصیف به صغر و حقارت نموده.

۵۹. این یوحنا، یوحنا ی معمدان است یعنی یحیی بن زکریا.
۶۰. اشاره است به آنچه در فصل پنجم گذشت که یوحنا به صحرای یهوذا آمد و مردمان رفتند به خدمت او و عمادا از او گرفتند و بشارت داد ایشان را به یسوع و مقصود آن است که هرگاه یوحنا خوب و مرشد شما بود چرا او را حبس کرده‌اید و هرگاه او بشارت داد شما [را] به من، چرا متابعت من نمی‌کنید؟
۶۱. نصارا گویند که مراد از ایلیا حضرت الیاس است و در اخبار اهل اسلام احوال ایلیا ذکر شده و بعضی علمای مسلمانان محتمل دانسته‌اند که الیاس باشد، واللّه تعالیٰ یعلم.
۶۲. در این مقام عبارت انجیل عربی چنین است: فعدلت الحکمة من بینها؛ و در انجیل لوقا در پی نقل این حکایت این عبارت ذکر شده: فتبررت الحکمة من بینها؛ و گویند نصارا که مراد از هر دو عبارت، یک معناست و آن این است که آنچه ارباب حکمت که به منزله پسران و پروردگاران حکمتند به آن خبر داده‌اند واقع شد مانند سلیمان که به آن یوحنا و یسوع و به آنچه بر ایشان واقع شده خبر داده بود و به این سبب حکمت روسفید و نیکوکار شد و در نظر پسران خود خجل و شرمسار نشد و بعد این معنی از عبارت فعدلت الحکمة ظاهر است.
۶۳. کوره زین و صیدا و صور و صیدون اسم شهرهاست.
۶۴. ظاهر آن است که مراد این باشد که، ای پروردگار! اخفا کردی تسلط بر امور غریبه و معجزات را از حکما و ارباب فهم، یعنی به ایشان چنین تسلط عنایت نکردی و بر اطفال یعنی تلامذه یسوع کردی و عنایت فرمودی؛ آری خواسته تو چنین بود که به آنها عنایت نکنی و به اینها عنایت بکنی؛ و اطلاق صغار و اطفال بر تلامذه مکرر شده.
۶۵. نصارا گویند که در شرع موسی مقرر بوده که صبح هر روز قدری از نان با قدحی از شراب در هیکل و سایر معابد خود حاضر می‌نموده‌اند و بعد از فراغ از نماز قسیسی که از کهنه بوده نان را در آن شراب ریزه نموده می‌خورده و بر غیر کهنه آن نان حرام بوده و مراد از نان تقدمه این است؛ و الحال در میان نصارا نیز چنین معمول است.
۶۶. گویند که مراد از نجس کردن شنبه و گشودن آن، کردن کاری است که به حسب ظاهر در شنبه جایز نباشد.

۶۷. مراد از بزرگتر از هیکل نفس یسوع است.
۶۸. مراد از پسران شما شاگردان یسوعند زیرا که یسوع به شاگردان نیز این تسلط را داده بود.
۶۹. نصارا گویند که مراد از یونان حضرت یونس پیغمبر است.
۷۰. نصارا گویند مراد از نینوا بلده موصل است.
۷۱. مراد از اینکه مردمان نینوا مجادله می کنند با این گروه این است که در روز قیامت اهل نینوا می گویند به این گروه که ما توبه کردیم بر دست یونان و در اینجا بهتر از یونان بود که یسوع باشد شما چرا به او ایمان نیاوردید، و همچنین زنی که پادشاه بود در طرف جنوب با ایشان این مجادله را می کند که من به نزد سلیمان آمدم برای شنیدن حکمت و یسوع بهتر از سلیمان بود چرا اطاعت او نکردید و این جماعت در جواب عاجز می شوند.
۷۲. مراد از بهتر از یونان یسوع است و از شخص بهتر از سلیمان نیز مراد یسوع است.
۷۳. ظاهر آن است که مراد از زنی که پادشاه بوده در طرف جنوب، بلقیس باشد.
۷۴. مراد از روح نجس شیطان است که باعث ضلالت و گمراهی می شود.
۷۵. در این موضع نیز اطلاق پدر بر پروردگار شده نسبت به جمیع خوبان.
۷۶. مراد از تازه و کهنه آن است که شاگرد چون از نویسندگان تورات است علوم از آنجا فرا گرفته و از یسوع نیز فرا گرفته، پس علوم تازه و کهنه هر دو دارد.
۷۷. بعضی از نصارا گفته اند که هیرو دس نام پادشاهان متعدد بوده و هیرو دسی که در این موضع مذکور شده چهارمین است و به این جهت در این موضع از انجیل هیرو دس توصیف شده به رئیس ربع یعنی پادشاه چهارم؛ و موافق لغت عربی این تعبیر صحیح نیست و آنچه از فصل نهم انجیل لوقا ظاهر می شود و بعضی نصارا نیز گفته اند این است که قیصر ولایت خود را به چهار قسم منقسم نموده بر هر یک از ارباع حاکمی می گماشته از آن جمله هیرو دس حاکم بر یک ربع بوده و ولایت جلیل در این ربع بوده، و بعضی از نصارا گفته اند که چون هیرو دس رئیس چهار شهر بوده به این جهت او را رئیس الربع می نامند، و این تعبیر نیز صحیح نیست.
۷۸. گویند که در آن عصر معمول بوده که هر روزی از ایام سال که پادشاه در آن روز متولد

شده بوده در سالهای دیگر چون آن روز می رسیده پادشاه بزمی می آراسته و اعیان ولایت خود را حاضر می ساخته و آن روز را به عیش می گذرانیده و این است مراد از روز تولد هیرودس.

۷۹. جاناشر نام شهری است.

۸۰. ترجمه عربی چنین است که مرقوم شد و پادریان تفسیر این عبارت انجیل را چنین کرده اند که، هرگاه فرزند گوسفندی مثلاً به جهت قربانی داشته باشد و پدر یا مادر گوسفند را به جهت خود خواهند و فرزند ندهد و گوید در جواب که من این را به جهت قربان می خواهم و به شما نمی دهم و قربان کردن من به شما نافع است، کتبه و زوار هیکل تصویب فرزند می نموده اند به جهت آنکه شاید گوسفند قربان شده آنچه از پوست و کله و گوشت که متعلق به ایشان بوده بگیرند و یسوع گوید که غلط نموده اید، فرزندی چنین تکریم والدین خود نکرده و تطبیق عبارت عربی بر این معنی بسیار بعید است.

۸۱. این کلام نیز دلالت می کند بر قلت فهم شاگردان.

۸۲. به این عبارت انجیل استدلال کرده اند فرنگان که طایفه ای از مسیحیه اند بر نجس نبودن بول و غایط و منی و خون و امثال آن و بر ایشان لازم آید مخالفت تورات زیرا که در تورات مذکور است نجاست آنها و فرقه دیگر از ایشان قایلند به نجاست امور مذکوره و عبارت انجیل را مأول می دانند.

۸۳. در اصطلاح نصارا زنی که شوهر داشته باشد و جماع کند مردی با او، آن را زنا گویند و زنی که شوهر نداشته باشد و به حرامی جماع کند به او، آن را فسق گویند.

۸۴. در این موضع حاصل ترجمه عربی آنچه در انجیل است چنان است که مذکور شده و خالی از تشویش و قصور نیست لیکن آنچه از کلام پادریان در تفسیر این موضع فهمیده می شود آن است که شما معرفت به احوال سماویات به هم می توانید رسانید و حال آنکه معجزه را که واضح تر از آنهاست نمی فهمید.

۸۵. این کلام مسیح نیز دلالت می کند بر قلت ایمان شاگردان او.

۸۶. مراد آن است که از بدن جسمانی من استنباط نکرده که من پسر خدایم لیکن پدر من که

- در آسمانهاست تو را فهم آن داده و الهام نموده که من پسر خدایم.
۸۷. در این مقام یسوع به بطرس که رأس الحواریین است شیطان خطاب نموده و اسناد فکرهای غلط به او داده و این نیز دلیلی است واضح بر عدم اعتماد به قول شاگردان.
۸۸. عبارت عربی در این فقره احتمال دیگر دارد و آن این است که در وقتی که بیاید یسوع با فرشتگان جزا خواهد داد هر کسی را بر وفق عمل او اگر نیک است نیک و اگر بد است بد؛ و بعضی از نصارا گفته‌اند که معنی عبارت انجیل عبری منحصر است در این.
۸۹. مراد آن است که بعضی از ایستادگان در حال حیات یسوع را خواهند دید که به آسمان یا به بهشت می‌رود.
۹۰. مراد بعد از سه روز از کشته شدن یسوع است که زنده می‌شود.
۹۱. ظاهر آن است که مراد این باشد که معتقد کتبه، منحصر در این نیست که ایلیا خواهد آمد بلکه آن است با اینکه به ایشان خواهد شناسانید هر چیز را و یسوع گوید که غلطی که ایشان کرده‌اند این است که ایلیا بعد از این خواهد آمد و صحیح آن است که آمده و نشناخته‌اند او را و اگر مراد این نباشد عبارت بی‌ربط خواهد بود.
۹۲. در نسخ متعدده انجیل عربی به لفظ جنس مذکور شده و پادریان گویند که لفظ جنس غلط است و آنچه در انجیل لاتینی مذکور است به لفظ جن است.
۹۳. مراد آن است که به سبب زیادتی عبادت و طاعت و کمال ایمان تسلط بر اخراج جن و شیطان حاصل می‌شود و از اینجا معلوم می‌شود که در این وقت حواریین در ایمان و عبادت کامل نبوده‌اند.
۹۴. در انجیل عربی به لفظ منغرم ذکر شده و نصارا گویند که مراد از او جزیه است چنانکه ترجمه شده.
۹۵. نصارا گویند که حضرت موسی مقرر نموده که هر طفلی که متولد شود و سبب بزرگی در او باشد به حَسَبِ نسب یا حسب، باید که در خدمت کاهنان باشد یا جزیه دهد به قدر یک اشرفی؛ لهذا از یسوع که بزرگ بوده و از بطرس که بزرگ شاگردان بوده جزیه طلب نمودند و یسوع اعتراض نمود که بنابر این از پسران پادشاهان باید که جزیه گرفته شود با

آنکه از ایشان نمی‌گیرند و احتمال دارد که مراد این باشد که ایشان جزیه را به امر پروردگار می‌گیرند و پروردگار کجا امر کرده که از پسر او بگیرند مانند سایر پادشاهان که از پسران خود جزیه نمی‌گیرند.

۹۶. نصارا گویند که آن صطل به قدر دو اشرفی بوده یک اشرفی جزیه یسوع و دیگری جزیه بطرس؛ و مشهور میان ایشان آن است که یکی از پادشاهان مصر هفتاد و دو نفر از علمای یهود را جمع نمود برای ترجمه کردن تورات از زبان عبرانی به لغت پادشاه و مقرر کرد که هر یک نفر یا دو نفر از ایشان در کشتی تنها بنشینند و ترجمه را تمام کنند و ما بین هر دو کشتی یک فرسخ باشد که از یکدیگر خبر نداشته باشند و یکی از این جماعت صطل طلایی را آب کرده در پیش خود گذاشته بود که آب به دوات چکاند، آن صطل به دریا افتاد در وقتی که بطرس قلاب را افکند؛ ماهی آن صطل را فرو برد و گرفتار قلاب شد.

۹۷. مراد از کوچکان شاگردان یسوع است.

۹۸. مراد ظاهراً آن است که حصول شکوک و شبهات در عالم لازم است نظر به نظام عالم و تقدیر الهی.

۹۹. مراد از هفت، هفتاد است.

۱۰۰. نصارا گویند که در لغت عبری لفظی که در این مقام وارد شده چنان که به معنی شتر آمده، به معنی ریسمانی که بسیار ضخیم و گنده باشد نیز آمده و هر دو مناسب و ثانی انسب است.

۱۰۱. مراد از این عبارت در فصل بعد از این بیان می‌شود.

۱۰۲. یعنی در مرتبه بهشت.

۱۰۳. این کلام یسوع دلالت کند بر مغایر بودن او با پروردگار بالذات.

۱۰۴. اریحا اسم شهری است.

۱۰۵. فاجی نام مردی است.

۱۰۶. گویند صهیون نام معبدی است که داوود آن را بنا کرده در زمین اورشلیم و فاصله میان آن و هیکل نصف فرسخ است تخمیناً؛ و هر معبدی که بعد از آن بنا شده آن را دختر

صهیون می نامند و این اصطلاح الحال نیز در میان نصارا دایر است و در این موضع مراد از بنت صهیون هیکل است.

۱۰۷. مراد آن است که گاهی بر الاغ و گاهی بر کرّه آن سوار می شده.

۱۰۸. ظاهر آن است که مردمان تعظیم یسوع نموده خواستند که مرکوب او بر خاک راه نرود و به این سبب راه را به جامه و شاخ درخت فرش نمودند.

۱۰۹. عبارت مذکوره در انجیل عربی در این مقام چنین است که: اوصنا فی العلا؛ و ترجمه آن به نحوی است که نوشته شده در اصل؛ و در بعض انجیلها نون اوصنا مشدد است و معنی محصلی ندارد و در بعضی از انجیل اوسنا به سین نوشته شده و پادریان گویند که آن کلمه عربی نیست و معنی آن این است که، کیست این بزرگی که تمام اهل شهر به جهت او از منازل خود برآمده اند و بنا بر این معنی آنچه بعد از اوصنا مذکور است مربوط به سابق نخواهد بود؛ و در بعض انجیلهایی که به لغت ایشان است گویند که این عبارت اصلاً در آن مذکور نیست.

۱۱۰. در این مقام نیز لفظ اوصنا مذکور است چنانچه در سابق؛ لیکن در همه انجیلها در این موضع مذکور شده.

۱۱۱. معمولیّه در این مقام به معنی مصدر استعمال شده و حاصل سؤال این است که غسل توبه دادن یوحنا مردم را به امر خدا و نازل از آسمان بود یا بدعت و موافق خواهش خلق بود؟ و منظور یسوع این بود که ایشان شق ثانی را اختیار نمی کنند و هرگاه شق اول را اختیار کنند جواب ایشان گوید که، هرگاه معمولیّه یوحنا از آسمان و به امر الهی بود و بشارت به من داده و من نیز به امر خدا این کار می کنم و او سلطنت به من داده.

۱۱۲. یعنی پس شما مانند پسر دوم و عشاران و زناکاران مانند پسر اول اند و شما گفتید که پسر اول اطاعت پدر کرده است نه پسر دوم؛ پس به گفته خود شما بدکارانید.

۱۱۳. گویند که مراد از صاحب خانه، پروردگار و از باغ، ملکوت آسمان و از باغبانان، مردمان بدکردار و از حیات، عبادات و اطاعت اوامر خداوند و از غلامان، پیغمبران و از پسر، یسوع است و حاصل مقصود از مثل این است که مسلط کرده پروردگار خلاق را بر

تحصیل ملکوت آسمانها و پیغمبران را فرستاده تا خلایق عبادت او کنند، پس بعضی از ایشان بعضی پیغمبران را زدند و بعضی بعضی را کشتند، آنگاه پروردگار پسر خود را که گویند یسوع است فرستاد او را نیز به قتل می‌رسانند، پس لایق است که پروردگار ملکوت آسمانها را از ایشان گرفته به کسانی دهد که عبادت او کنند.

۱۱۴. یعنی چون که بنیان به نظر حقارت آن سنگ را دیده‌اند چنین می‌کند خدای تعالی که آن در موضعی از عمارت به کار رود که اصل باشد و اعتنا به شأن او زیاده باشد.

۱۱۵. مراد آن است که به تدبیر از یسوع سخنی ظاهر شود که به وسیله آن سخن، او را هلاک سازند.

۱۱۶. یعنی طرف نمی‌گیری و از کسی نمی‌ترسی.

۱۱۷. نصارا را اعتقاد آن است که در آخرت لذت مقاربت زنان نمی‌باشد و اهل بهشت را رغبتی به این امر نخواهد بود و به این عبارت انجیل متمسک‌اند و بعضی از نصارا در رساله خود آورده که عقیده نصارا در معاد آن است که عاصیان در آخرت در آتش خواهند سوخت و حشر ایشان حشر جسمانی و عذاب ایشان عذاب بدنی است حقیقه؛ و نیکان با ابدان جسمانیه محشور می‌شوند لیکن چون باید که ایشان به لذات کامله التذاذ یابند و کمال لذت مقتضی عدم احتیاج است ایشان را به مأكولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات و ملبوسات حاجت نیست و لذت ایشان منحصر است در رؤیت باری تعالی، تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً.

۱۱۸. در این موضع برادران در انجیل به لفظ قریب مذکور شده لیکن از ظاهر سیاق و تفسیر نصارا همان ظاهر می‌شود که در اصل است.

۱۱۹. مراد آن است که خدا به یسوع گفته که بنشین بر راست من و داوود تعبیر از یسوع کرده به پروردگار خود پس نامیده او را پروردگار، لیکن ظاهر نمی‌شود صریحاً از این عبارت که او را نامیده باشد روح پروردگار و محتمل است که عبارت حمل شود بر این که داوود به سبب امر روح نامیده یسوع را پروردگار.

۱۲۰. یعنی فریسیین و کتبه بعد از این جواب، از او سؤالی نکردند از روی امتحان؛ و مراد آن

نیست که از او کسی اصلاً سؤال نتوانست کرد.

۱۲۱. در این موضع نیز اطلاق پدر بر پروردگار شده نسبت به جمیع مردم.

۱۲۲. نصارا گویند که مذبح مکانی است که یهود قربانیها و نذرهای خود را به آن مکان

می‌برند و در آن مکان شرطی چند اعتبار می‌کنند و موافق تورات آن مکان را شریف

می‌دانند و می‌گویند که، اگر در غیر مذبح قربانی ذبح شود نجس خواهد بود.

۱۲۳. مراد آن است که عشور می‌گیرید و ترک عبادات می‌کنید و لایق آن است که چنانچه

عشور می‌گیرید عبادات را نیز بکنید.

۱۲۴. یعنی به مهربانی و اشفاق، اهل اورشلیم را در زیر بال خود تربیت نموده متفق سازم

ایشان را بر متابعت حق.

۱۲۵. مراد آن است که این بلایا حکم اول درد مخاض دارد و در عقب آن اوجاع و مشاق اعظم

از سابق نیز واقع خواهد شد.

۱۲۶. نصارا گویند که مراد از نجس و خراب کننده دجال است.

۱۲۷. زیرا که اگر در زمستان باشد به سبب سرما از او بسیار به ایشان خواهد رسید و اگر در

روز شنبه باشد مرتکب معصیت خواهند شد زیرا که در روز شنبه ممنوعند از ارتکاب

آشغال.

۱۲۸. گویند که مراد از قوت‌های آسمانی ملایک است.

۱۲۹. نصارا گویند که از چهار طرف باده‌ها خواهد وزید و آن باده‌ها پسندیدگان مسیح را از

اطراف عالم برداشته نزد مسیح جمع خواهد نمود و بعضی از نصارا گفته‌اند که مراد از

ریاح اربعه، عناصر اربعه است و مقصود آن است که به وسیله اجتماع اجزای عناصر،

پسندیدگان ابن‌الانسان زنده شده به دنیا رجوع خواهند کرد.

۱۳۰. گویند که مراد از این گروه بنی نوع انسان است نه جماعتی که در آن عصر بوده‌اند زیرا

که ایشان تا وقوع این علامات باقی نمانند.

۱۳۱. یکی از نصارا در رساله خود این فقره را چنانکه ترجمه شده معنی گفته و عبارت،

احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن این است که هر که برای نفع آفا سعی کند عطا کرده

می شود و زیاد کرده می شود عطای او، و هر که برای نفع آقا ساعی نیست گرفته می شود از او آنچه با او است.

۱۳۲. مراد از پادشاه ابن الانسان است که یسوع باشد.

۱۳۳. نصارا گویند که یهود بعد از روزه واجب هفت روز عید می نموده اند و در روز اول از آن هفت روز گوسفندی ذبح نموده آن را پاسک می نامیده اند و خوردن گوشت آن را بانان بی نمک و بی خمیر مایه لازم می دانسته اند و آن عید را پاسک می نامند و گویند که فصیح معرب پاسک است و فصیح بر آن گوسفند و بر آن عید و بر گوشت آن گوسفند نیز اطلاق کنند.

۱۳۴. در انجیل چنین است که سی عدد نقره، و معلوم نمی شود که نزد ایشان وزن معهود چقدر بوده و نصارا گویند که در این باب عبارت انجیل مجمل است.

۱۳۵. در این عبارت لفظ فصیح بر آن گوشت اطلاق شده که افطار به آن کنند.

۱۳۶. در میان نصارا دو عهد معروف است، گویند اول عهدی است که موسی بر اصحاب خود اخذ نمود به این نحو که گوسفندی ذبح نمود و خون آن را در ظرفی که قدری آب در او بود ریخت و اصحاب را امر نمود تا آن را بر یکدیگر پاشیدند و فرمود که، این عهدی است از پروردگار بر شما که او را به پروردگاری و خود را به بندگی او قبول و اعتقاد کنید؛ و دویم عهدی است که یسوع از شاگردان اخذ نمود که او را معلم و خود را شاگرد او دانند و در این مقام ذکر شده و گویند که اصل عهد به ریختن خون یسوع است و تنزیل نموده یسوع به آن و شراب را منزله جسد و خون خود تا خود از ایشان در این وقت اخذ عهد نماید، و گویند که مراد از آمرزش گناهان آن است که به سبب ریختن خون یسوع آمرزیده می شود گناه هر کسی که در آن وقت و بعد از آن تا روز قیامت ایمان آورد به او.

۱۳۷. مخفی نماند که بطرس در حال دعوی انکار نکردن یسوع، رد بر یسوع و انکار سخن او نموده و غافل بوده از این که رد بر او به هیچ وجه جایز نیست.

۱۳۸. ظاهر آن است که مراد از آشامیدن جام مرگ باشد و یسوع از خدا طلب نموده باشد تبدیل این تقدیر را به اراده خدا.

۱۳۹. این مضمون را مرقس در فصل چهل و هفتم و لوقا در فصل هشتادم نیز آورده‌اند و مخفی نماند که یسوع در این سخن اثبات دو مشیت متخالف کرده یکی به جهت پروردگار و یکی به جهت خود و معلوم است که مذهب نصارا این است که طبیعت اقنوم الابن با طبیعت انسان مولود از مریم متحدند در تشخیص، و ایضاً معلوم است که مخاطب او در این سخن اقنوم الاب است، پس سؤال می‌کنیم که متکلم به کلام مذکور اقنوم الابن است یا انسان مولود از مریم؟ و ممکن نیست که اقنوم الابن باشد زیرا که ایشان می‌گویند که ممتنع است که مشیت او غیر مشیت اقنوم الاب باشد به جهت آنکه اگر در مشیت متغایر باشند لازم آید که دو ذات باشند و حال اینکه ایشان نفی تعدد ذاتی می‌کنند و انسان مولود از مریم نیز نمی‌تواند بود زیرا که هیچ طبیعتی منشأ اراده و مشیت نیست بدون تشخیص؛ و مفروض آن است که انسان مولود از مریم متشخص شده به عین تشخیص اقنوم الابن؛ پس مشیت او عین اقنوم الابن و مشیت اقنوم الابن عین مشیت اقنوم الاب است، پس این کلام دال است بر نفی الاهییت و الحادی که ایشان در باب مسیح ادعا می‌کنند.

۱۴۰. مراد بیان عذر شاگردان است در خواب رفتن.

۱۴۱. ظاهر آن است که مراد از خوابیدن و استراحت نمودن فراغ از تزلزل و تشویش باشد به قرینه آنچه بعد می‌گوید: برخیزید تا برویم.

۱۴۲. از فصل ششم انجیل یوحنا چنین ظاهر می‌شود که مراد یسوع از هیکل خدا جسد یسوع است و از خراب کردن آن کشته شدن او، و از ساختن بعد از سه روز، زنده شدن اوست، بعد از سه روز چنانچه خبر داده بود و یهود کلام او را بر ظاهر حمل کردند و گفتند: چگونه مخلوق تواند ساخت در سه روز هیکل و بنایی را که سلیمان به دستگیری جن و انس در ظرف چهل و شش سال ساخته؟ پس یسوع که دعوی می‌کند قدرت بر ساختن آن را در این زمان قلیل در معنی، الوهیت به جهت خود اثبات می‌کند، پس کافر است و به این سبب در صدد اثبات این سخن بودند بر یسوع.

۱۴۳. ظاهر آن است که مراد این باشد که آنچه من گفتم تو گفتی و بنا بر این منشأ حکم یهود به

- کفر یسوع دعوی پسر خدا بودن و نشستن بر جانب راست قوت است.
۱۴۴. گویند که مراد از قوت، قدرت پروردگار است و اشاره به آنچه در فصل هفتاد و پنجم گذشت در ذکر حکایت داوود.
۱۴۵. و بعضی معنی این عبارت را چنین گفته‌اند: پیغمبری کن ما را ای مسیح! و بعد آن ظاهر است.
۱۴۶. یعنی بر ما لازم نیست که گوئیم بردار سی عدد نقره را یا نه.
۱۴۷. مراد از خانه قربانی، مکانی بوده در هیکل که نذورات را در آن مکان ضبط می‌نموده‌اند.
۱۴۸. ابرو و طوریون به معنی دهلیز است.
۱۴۹. صاحب کتاب ترجمه الاسماء گفته که جاجله و جلجله و جلجه و جمجمه هر یک به معنی موضعی است که مدفون می‌شود در آن رؤوس موتی؛ و بعضی از نصارا گفته‌اند که مکان صلب یسوع موضع دفن سر حضرت آدم - علیه السلام - بوده.
۱۵۰. در انجیل به لفظ خل ذکر شده و نصارا گویند که مراد سرکه نیست بلکه شراب است؛ و ایضاً لفظ مر مذکور است و ایشان گویند که مراد از آن زهره گاو است چنانچه در ترجمه نوشته شده است.
۱۵۱. یعنی ساعت ششم روز.
۱۵۲. نصارا گویند که کاهنان به جهت آنکه لغت عبری می‌دانستند فهمیدند که یسوع با خدا مناجات کرد لیکن به جهت تشنیع بر او گفتند به عوام که، ایلیا را می‌طلبند تا عوام او را بد دانند به جهت آنکه بایست خدا را طلب کند.
۱۵۳. نصارا گویند که اسفنجه معرب اسفنگه است و اسفنگه به لغت ایشان چیزی است متخلخل که با او آب بر می‌دارند و آنرا ابر می‌نامند.
۱۵۴. مجدل نام شهری است که آن زن از اهل آن شهر بوده و در کتاب ترجمه الاسماء مذکور است که مجدلانیه به معنی صاحب عظمت است.
۱۵۵. نسخ انجیل در این مقام مختلف است و در بعضی نسخ چنین است: و فی عشية احد السبوت؛ و در بعضی دیگر چنین: و فی عشية السبت صبيحة احد السبوت؛ و گویند که

مراد از هر دو یکی است و آن این است که آمدن دو مریم در شبی بوده که مابین روز شنبه و روز یکشنبه است؛ و عدم فصاحت و ربط هر دو عبارت واضح است و مخفی نماند که به اعتقاد نصارا صلب یسوع در ساعت ششم روز جمعه واقع شده چنانکه از فصل نود و ششم انجیل متی و پنجاه و چهارم انجیل مرقس نیز ظاهر می شود و در فصل نود و نهم گذشت که چون شب شد یعنی شب شنبه، یوسف التماس دفن جسد یسوع کرد از بیلاطس، پس ظاهر شد که در اثنای شب شنبه یسوع مدفون شده و از فصل صدم ظاهر می شود که در اثنای شب یکشنبه یسوع از قبر بر آمده و به جانب جلیل رفته زیرا که دو مریم در اثنای شب یکشنبه بر سر قبر آمدند و ملک گفت به ایشان که قبل از ورود شما یسوع برخاست و رفت؛ پس از مجموع این سخنان ظاهر شد که مدت مدفون بودن یسوع قدری از شب شنبه و تمام روز شنبه و قدری از روز شب یکشنبه بوده و واضح است که مجموع یک روز است و کمتر از دو شب و بر تقدیر تنزل یک روز است و دو شب؛ و این مناقض است با آنچه متی در فصل سی و ششم نقل کرده که یسوع در جواب کتبه و فریسیین گفت که، چنانکه بود یونان در شکم ماهی سه روز و سه شب خواهد بود ابن الانسان در دل زمین سه روز و سه شب و به اتفاق کل نصارا مراد از این کلام مدفون بودن یسوع است سه روز و سه شب؛ و از فصل نود و نهم نیز ظاهر می شود و بعضی از ارباب فضل مسلمین ایراد کرده این تناقض را بر یکی از بطارقه نصارا به طریق مزبور، به طریق سایر اهل لجاج از روی اضطراب اختیار این نموده که ظهر روز جمعه یسوع مصلوب شده و بعد از صلب ظلمتی شدید در روی زمین حاصل شده به نوعی که ستارگان نمودار شده اند و قدری از روز باقی مانده ظلمت زایل شده و قبل از ظلمت در حساب یک روز است و حالت ظلمت در حساب یک شب، و قدری باقی از روز جمعه بعد از رفع ظلمت در شمار روز دیگر، پس بعضی یک روز در حساب دو روز و یک شب است و به انضمام دو شب و یک روز دیگر سه شب و سه روز تمام می شود و تا تمامی این سخن از وجوه شتی واضح است.

۱۵۶. مراد از این سخن دزدیدن جسد یسوع است.

حواشی انجیل مرقس

۱. در فصل سی و ششم انجیل لوقا مذکور است که یسوع هفتاد و دو کس غیر حواریین از اتباع خود انتخاب کرد و ایشان را از جانب خود رسول نموده به اطراف به جهت هدایت خلق فرستاد و اسامی ایشان در انجیل مذکور نیست و یکی از نصارا در رساله خود آورده که بعد از صعود یسوع، هر یک از هفتاد و دو کس که فوت یا بدی از او صادر می شده که لیاقت رسالت نداشته رأس الحواریین، دیگری را به جای او رسول می نموده و اگر از حواریین نیز یکی فوت یا به سبب بدی غیر لایق به مرتبه خود می شده رأس الحواریین دیگری را که راجح می دانسته به جای او نصب می نموده و اگر رجحان او معلوم نبوده به قرعه ترجیح می داده، چنانکه بعد از نشان دادن یهوذای اسخریوطی که از حواریین بوده یسوع را به یهود، و کشتن یهوذا خود را، سمعان بطرس یعنی شمعان الصفا که رأس الحواریین است بعد از قرعه زدن به اسم متیاس و یوسف و بر آمدن قرعه به اسم متیاس، او را به جای یهوذا تعیین نموده و بالجمله گفته که مرقس یسوع را دیده و به صحبت او رسیده لیکن از حواریین و تلامذه یسوع نبوده و بعد از صعود در خدمت رأس الحواریین تلمذ می نموده و بعد از زمانی رأس الحواریین او را به جای یکی از هفتاد و دو کس داخل رسل نموده و مشهور بینهم آن است که مرقس انجیل دویم را خود تألیف نموده و چنانکه در اول ترجمه مذکور شد، بعضی از ایشان را اعتقاد آن است که رأس الحواریین تألیف نموده و به مرقس منسوب ساخته.

۲. یعنی دیوانه، و سبب جنون او شیطانی بود و ظاهر آن است که فریاد کننده روح نجس باشد نه مرد دیوانه.
۳. مراد از مخلع آن کسی است که دست و پا نداشته و بر کرسی افتاده بوده و تفصیل تصحیح لفظ آن در انجیل متی گذشته.
۴. مراد آن است که چون آمرزیدن گناهان عظیم تر و دشوارتر از شفا دادن مخلع است، لهذا گفتم به مخلع که آمرزیدم گناهان تو را تا شما ای نویسندگان بدانید که ابن الانسان تسلط بر آمرزش گناهان دارد نه به جهت آن بود که قادر بر شفادادن مخلع نبودم.
۵. گویند که مراد از لاوی متی است و چون متی از اولاد لاوی بن یعقوب است او را، مرقس، منسوب به لاوی ساخته و بنابر این یای لاوی در این مورد مشدد باشد و مؤید این سخن است آنکه این حکایت را متی در فصل بیست و دویم انجیل خود به اسم متی ذکر کرده.
۶. ابتیار نام رئیس کهنه است در زمان داوود، و گویند که اصل آن ابیاتار است.
۷. بیان مراد از نان تقدمه در فصل سی و سیم از انجیل متی گذشته.
۸. هیروودس نام پادشاهی که یسوع در زمان او متولد شده بوده در حال طفولیت یسوع مرده و هیروودی که در این موضع مذکور است دیگری است که به جای او پادشاه شده.
۹. در اناجیل عربی که به نظر حقیر مترجم رسیده بوانرجس نوشته شده و نصارا گویند که آن غلط است و صحیح «بن ارجس» است معرب «بن اركس» است به معنی پسر رعد؛ و گویند جهت تسمیه ایشان به پسر رعد این است که ایشان از آسمان و از جانب الله سخن می گفتند و بعضی از نصارا گفته اند که صحیح بواسیر مسیس است و بوانرجس معرب آن است.
۱۰. نصارا گویند که تداً مخفف تداوس است که در انجیل متی نیز مذکور است.
۱۱. از مواضعی که دلالت بر جهل و سوء فهم حواریین و تلامذه یسوع می کند این موضع است.
۱۲. این عبارت نیز دلالت بر ضعف ایمان تلامذه می کند.
- ۱۲-۲. ظاهر آن است که متکلم به این کلام، روح نجس باشد نه مرد مجنون، چنانکه از سیاق

معلوم می‌شود و نصارا نیز گویند.

۱۳. نصارا گویند که لاجاؤون معرب لا کاؤون است و در لغت یونانی به معنی بسیار وضع شده.

۱۴. این حکایت در فصل بیست و چهارم انجیل متی مذکور است و در لفظ و معنی مخالفت دارد با آنچه مرقس نقل کرده.

۱۵. این عبارت دلالت می‌کند بر این که یسوع دعوی پیغمبری می‌نموده.

۱۶. این موضع از انجیل مرقس مخالف است با آنچه در فصل بیست و ششم از انجیل متی گذشت زیرا که آن دلالت می‌کند بر این که کفش و عصا نیز نباید که با خود بردارند.

۱۷. در انجیل متی که این حکایت مذکور شده مقید شده به این که خورندگان پنج هزار کس بودند سوای اطفال و زنان و در این انجیل مقید نشده و این دلیل بر عدم ضبط صاحبان انجیل است.

۱۸. مذکور در اناجیل به زبان نصارا حکایت خریدن نیست بلکه این است که از بازار که می‌آمدند تا دست نمی‌شستند چیز نمی‌خوردند.

۱۹. در این موضع در انجیل به لفظ اسره مذکور است و در لغت به معنی زره محکم آمده لیکن پادریان گویند که مراد چنانچه از انجیل به لغت ایشان معلوم می‌شود جامه خواب است.

۲۰. بیان مراد از این عبارت در فصل چهل و پنجم انجیل متی گذشته.

۲۱. مراد از این عبارت واضح نیست و از سابق لازم نمی‌آید پاکی خوراکیها مگر تکلف نموده کسی گوید که مراد آن است که مأکولات چون به قلب نمی‌رسند پاکند زیرا اگر به قلب می‌رسیدند قلب نجس سبب نجاست آنها می‌گردید؛ و مخفی نماند که این کلام مقول قول یسوع است و حال آنکه مرقس موافق متی نقل نکرده، چنانکه از رجوع به فصل چهل و پنجم انجیل متی ظاهر می‌شود و از این واضح می‌شود که مؤلفین انجیل سخنان یسوع را چنانکه فرموده ضبط ننموده‌اند و از این مقوله اختلافات در اناجیل اربعه از شمار بیرون است.

۲۲. گویند که تشبیه کرده یسوع بنی اسرائیل را به سبب شرافت به پسران، و غیر بنی اسرائیل را

از طوایف دیگر به سبب بُعد ایشان از حق و صلاح به سگان، و مراد از این مثل آن است که چون آن زن از بنی اسرائیل نبود یسوع به او گفته که صبر کن تا در بنی اسرائیل معجزات و رفع امراض واقع شود به حدی که ایشان را دیگر احتیاج به آنها نباشد آنگاه نسبت به تو واقع شود؛ آن زن در جواب گفته که چه شود اگر بالعرض و به برکت بنی اسرائیل غیر بنی اسرائیل نیز منتفع شوند.

۲۳. عبارت عربی چنین است که «فتنهد بالروح»؛ و جمعی از نصارا چنانکه در متن نوشته شده تفسیر کرده‌اند و یکی از ایشان گفته که از انجیل اصل ظاهر می‌شود که مراد آن است که برخاست یسوع با روح و گفته که مراد از برخاستن یسوع با روح ناخوش آمدن و مکدر شدن و از جا برآمدن هر دو است.

۲۴. نصارا گویند که یهود و فریسیین را اعتقاد آن بود که یسوع اخراج ارواح نجسه و رفع امراض به اعانت شیاطین صادر می‌شود (می‌کند) و دلالت بر صدق دعوی او نمی‌کند و به این سبب از یسوع معجزه آسمانی طلب می‌نمودند و یسوع می‌فرمود که، به این گروه داده نمی‌شود معجزه یعنی معجزه آسمانی؛ و گویند که به این توجیه دفع می‌شود اعتراضی و آن این است که چگونه راست گوید یسوع که داده نمی‌شود به این گروه معجزه و حال آنکه احیای اموات و رفع امراض و سایر معجزات در حضور ایشان واقع می‌شد.

۲۵. این کلام یسوع نیز دلالت می‌کند بر ضعف ایمان و عدم اعتماد بر بطرس که نزد نصارا سرکرده شاگردان و حواریین و وصی یسوع است و نقل کلام یسوع در این موضع نیز به حسب لفظ و قدری از معنی مخالف است با آنچه در فصل پنجاه و یکم از انجیل متی ذکر شده.

۲۶. گویند که مراد از این عبارت، چنانچه از لغت انجیل به زبان لاتینی ظاهر می‌شود، آن است که تو ای بطرس! خوف نداری از تقدیرات الهی و در فکر دعا به جهت رفع آنها نیستی لیکن پیوسته از خلق می‌ترسی و می‌خواهی که به تدبیرات جزئیة رفع ضرر ایشان کنی.

۲۷. مراد این است که معنی برخاستن ابن‌الانسان را از میان مردگان نفهمیده بودند و این اشاره

بود به زنده شدن یسوع بعد از سه روز از کشته شدن او در دار.

۲۸. مراد از ایلیا یوحنا ی معمدانی است چنانکه از فصل پنجاه و سیم از انجیل متی ظاهر می شود.

۲۹. در عبارت انجیل چنین است که «به روح ابکم» و در اواخر فصل در کلام یسوع چنین است که: «ایها الروح الاصم غیر الناطق» و چنانکه توصیف روح به این دو وصف مجاز به اعتبار سببیت ممکن است، محتمل است نیز که ارواح، بعضی متکلم و سامع باشند و بعضی ابکم و اصم و این روح از قسم ثانی باشد.

۳۰. مراد این است که این پسر را شفا داده تا معجزه باشد و ایمان من به این سبب قوی شود.

۳۱. در این مقام نیز پادریان گویند که صحیح لفظ جن است و جنس غلط است چنانچه در فصل پنجاه و چهارم انجیل متی گذشته.

۳۲. ظاهر این عبارت چنانچه از عبارت بعد نیز ظاهر می شود آن است که هر کس قبول و رعایت کند دیگری را به سبب اینکه او نام مسیح را بر زبان جاری می سازد یعنی به محض آنکه او را ظاهراً مطیع مسیح یابد رعایت نماید، پس مسیح را قبول نموده لیکن نصارا گویند که معنی این عبارت آن است که هر کس دیگری را به سبب خوبی و بی گناهی خوب داند و رعایت کند، چنانچه شما مرا به سبب خوبی و بی گناهی خوب دانسته رعایت می کنید، پس مرا خوب دانسته و رعایت نموده و مخفی نیست که تطبیق عبارت بر معنی ثانی مشکل است.

۳۳. مراد این است که هر که بر ضرر شما نیست با شماست و جماعتی که شیاطین را به نام من بیرون می کنند بر ضرر شما نیستند پس با شما موافقند.

۳۴. در این موضع و سه موضع بعد نیز «شکک» به لفظ مضاعف در عربی انجیل ذکر شده و ترجمه آن چنان است که نوشته شده و یکی از نصارا در کتاب خود چنین تفسیر کرده که هر که رنج رساند به یکی از این گروه کوچک، و در سه موضع بعد نیز بر این دستور تفسیر کرده و به حسب معنی آنچه او گفته انسب است لیکن بنا بر آن در اول شکی و در سه موضع بعد شکتک بایست که معتدل است و حال آنکه مضاعف ذکر شده و ممکن است که کسی که

به عربی نقل کرده در ماده کلمه غلط کرده باشد، چنانچه در مواضع کثیره غلط او واضح است.

۳۵. ظاهر آن است که مراد این باشد که هر چیزی سبب امری مستحسن و مرغوب می شود مثل مطبوخات که به سبب آتش طبخ یافته مرغوب می شوند و گوشتها به سبب نمک به اصلاح آمده مستحسن می گردند پس اگر شوری نمک زایل شود آن اصلاح چیزی و چیزی اصلاح آن نمی کند شما نیز باعث صلاح اهل زمینید مثل نمک که سبب صلاح گوشت است پس باید که در شما خوبی باشد چنانچه در نمک باید که شوری باشد و بنابر این معنی لفظ نمک که در آخر مذکور است به معنی شوری خواهد بود و مراد از آن خوبی و صلاح است و قریب به این در فصل هشتم از انجیل متی مذکور شده لیکن مراد از آن واضح و با آنچه در این موضع مذکور است تفاوتی دارد.

۳۶. در این موضع مخالفت نموده مرقس با آنچه متی در فصل شصت و چهارم ذکر نموده زیرا که مرقس سؤال را به پسران زبدی یسوع ذکر نموده و متی سؤال را به مادر اسناد کرده.

۳۷. مرقس در این نقل مخالفت نموده با آنچه متی در فصل شصت و ششم ذکر کرده زیرا که متی گفته که یسوع امر کرده به دو شاگرد که کره الاغ را با الاغ بیاورند و یسوع بر هر دو سوار شد و نیز نقل کرده که پیغمبری چنین خبر داده و مرقس ذکر نکرده الاغ و قول پیغمبر را.

۳۸. ظاهر آن است که مردمان تعظیم یسوع نموده خواستند که مرکوب او بر خاک راه نرود به این سبب راه را به جامه و شاخ درخت فرش نمودند.

۳۹. در این موضع از انجیل مرقس نیز به لفظ او صنا مذکور شده و تفصیل مراد از آن در تعلیق متعلقه به فصل شصت و ششم انجیل متی گذشته.

۴۰. مخفی نماند که از نقل مرقس در این دو فصل ظاهر می شود که یسوع در روز اول دخول به اورشلیم اکتفا به دیدن هیكل کرده و شام آن روز به بیت عنیا رفته و روز دوم که بیرون آمده از بیت عنیا گرسنه شده و بر درخت نفرین کرده و نهی و منع صرافان و کبوتر

فروشان نموده و شام این روز باز به بیت عنیا رفته و روز سیم بر درخت انجیر گذشته آن را خشک شده یافته‌اند و این مناقض است با آنچه از فصل شصت و هفتم انجیل متی ظاهر می‌شود زیرا که او گفته که منع خرید و فروش در روز اول دخول به اورشلیم بوده و نفرین درخت انجیر و خشکیدن آن در روز دوم بوده.

۴۱. آنچه مرقس نقل کرده از مطلع شدن شاگردان بر خشکیدن درخت انجیر در صبح روز دیگر مناقض است با آنچه متی در فصل شصت و هفتم نقل کرده که چون نفرین کرد یسوع بر درخت در همان ساعت خشکید و شاگردان دیدند و تعجب کردند و گفتند که فی الحال چگونه خشکید.

۴۲. در این موضع نیز اطلاق شده پدر بر خدا نسبت به جمیع امت.

۴۳. عوسج در لغت به معنی خار است و گویند که مراد از آن درختی است که در کوه طور بوده و کلام الهی از آن شنیده می‌شده.

۴۴. اسرائیل در لغت عبرانی به معنی بنده خداست پس مراد این است که ای بنده خدا؛ و محتمل است که یاء نسبت به سبب تخفیف حذف شده باشد و مراد آن باشد که ای کسی که از بنی اسرائیل و از اولاد یعقوبی.

۴۵. نصارا گویند که مراد از خویش در این مقام، خویش نسبی نیست بلکه برادر دینی است.

۴۶. نظیر این عبارت گذشت در فصل هفتاد و پنجم انجیل متی، و مراد از آن در آن موضع ذکر شده و در این نقل نیز مخالفی هست.

۴۷. یعنی زحمت اهل آن زمان مانند زنی است که درد زاییدن را متحمل شود.

۴۸. در انجیل عربی به لفظ انجیل مذکور است و گویند که مراد از آن بشارت است چنانچه ترجمه شده.

۴۹. مخفی نماند که نصارا مدعی آنند که طبیعت انسان مولود از مریم با طبیعت اقنوم الابن در تشخیص متحد شده و این است معنی اتحاد مسیح با پروردگار و اقنوم الابن و اقنوم الاب متفقند در طبیعت کلیه الهیه و هر یک متشخصند به تشخیص علی حده به نحوی که ممتنع است افتراق احد شخصین از دیگری؛ و بعد از تفتیش ظاهر می‌شود. و بسیاری از مدققین

ایشان نیز تصریح کرده‌اند که مراد از امتناع افتراق اقنومین از یکدیگر، این است که بالذات متحد و بالاعتبار متغایرند؛ و گویند که در مسیح دو جهت هست یکی جهت ناسوتی و تعبیر می‌کنند از آن به ابن الانسان یا ابن البشر؛ و دیگری جهت لاهوتی و تعبیر می‌کنند به ابن الله؛ و در این موضع از انجیل لفظ «ابن» بدون اضافه ذکر شده و اولاً نفی کرده علم به آن ساعت را از مردمان و ثانیاً از فرشتگان و ثالثاً از ابن، و بعد از این اثبات آن علم کرده برای آب، و بنابر آنکه مقام اقتضای ترقی از ادنی به اعلی می‌کند واضح می‌شود که مراد از ابن اقنوم الابن است اعنی جهت لاهوت؛ و ایضاً در هیچ موضع از انجیل تعبیر از جهت ناسوت به ابن مطلق نشده، پس در این موضع نیز لایق است که مراد آن نباشد، پس ظاهر شد که اگر بالفرض نصارا در این دعاوی صادق باشند باید که مراد از ابن در این مقام جهت لاهوت باشد بنابر این لازم آید سلب علم از اقنوم الابن و اثبات آن از برای اقنوم الاب؛ و این دلیلی است واضح بر عدم اتحاد اقنومین بالذات.

۵۰. نصارا گویند که ناردین معرب ناریتان است و آن در لغت عبری وضع شده برای عطری که در آن زمان می‌ساخته‌اند.

۵۱. مقصود از عهد و تفصیل حکایتان در حاشیه فصل هشتاد و نهم انجیل متی گذشته.

۵۲. گویند مراد از مرّ لاک است یا زهره گاو؛ و بعضی گفته‌اند که مراد آن است که خمرا را ممزوج کردند به چیز تلخ.

۵۳. یعنی در کتاب نوشته شده که زمانی آید که رفقا و همنشینان یسوع منحصر در منافقان باشد و در وقتی که یسوع بر دار بوده این خبر به عمل آمده زیرا که رفیق او در دار منحصر در آن دو دزد بوده؛ و عبارت احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن این است که روزی آید که مسیح با منافقان حساب شده باشد یعنی در اعداد و تلو منافقان باشد و هنگام صلب این سخن تمام شده و به عمل آمده زیرا که در تلو آن دو دزد بوده.

۵۴. بیان اسفنج در فصل نود و هفتم انجیل متی گذشته.

۵۵. آنچه مرقس در این فصل ذکر کرده که آمدن دو مریم بر سر قبر در وقت طلوع آفتاب روز یکشنبه بوده مناقض است به آنچه متی در فصل صدم آورده که آمدن مریم در اثنای شب

یکشنبه بوده زیرا که به لفظ عشیه ذکر کرده و متبادر از آن قبل از نصف شب است و با قطع نظر از آن صریح است در اینکه قبل از صبح بوده و مخفی نماند که تناقضی که در فصل صدم انجیل متی ذکر شده به تغییری که مرقس داده رفع نمی شود.

۵۶. نسخ انجیل عربی در این مقام مختلف است در بعضی چنین است: «و من بعد هؤلاء ترأ الاثنین منهم و هما منطلقین الی قریة فی لباس آخر»، و در بعضی از نسخ بدل «فی لباس آخر»، «فی الصورة آخر»، و در بعضی دیگر «فی شبه آخر»؛ و مخفی نماند که این عبارت تأیید می کند قول اهل اسلام در باب قتل و صلب، چنانکه در فصل چهل و یکم یوحنا به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

۵۷. مراد آن است که هر که مؤمن است این علامات با او است.

حواشی انجیل لوقا

۱. مراد از کاهن در این مقام عابد کثیرالعباده است چنانچه در اوایل کتاب اشاره به آن گذشته.
۲. این کلام دلالت می‌کند بر اینکه نخوردن شراب سبب خوبی و مدح است و مخالف است با اصرار نصارا در شرب خمر و راجح دانستن بلکه لازم شمردن آن در چند موضع که در مقام لایق به آن بیان شده.
۳. در عبارت انجیل «افرحی» ذکر شده و بعضی از نصارا گویند که غلط ترجمه شده به عربی و درست این است که جبرئیل سلام کرد بر مریم؛ و قرینه است بر این آنچه بعد ذکر شده که مریم گفت: ما هذا السلام.
۴. گویند که مراد از پروردگار یسوع است زیرا که یوحنا قبل از ظهور امر یسوع، بشارت داد خلق را به یسوع.
۵. بعضی گفته‌اند که معنی این که پسر بکر بود، آن است که اول پسر او بود و بعضی گفته‌اند که نصارا را اعتقاد آن است که مریم بعد از زادن مسیح بر بکارتی که داشت باقی بود و سند ایشان این عبارت انجیل است و عدم افاده عبارت انجیل عربی این معنی را سمت وضوح دارد زیرا که عبارت این است: فولدت ابنها البکر.
۶. گویند که مراد از «مذود» مکانی است که به جهت ستوران، کاه و علف ریزند برای خوردن ایشان و در فارسی آخور گویند و بعضی گویند که مذود علف برنج است و بعضی دیگر

- گویند که پشم گوسفند است لیکن ظاهر است عدم مناسبت دو معنی آخر به مقام.
۷. یعنی ایام نفاس، و گویند ایام نفاس موافق تورات و شریعت موسی چهل روز است و مریم خون نفاس ندیده لیکن چهل روز بعد از وضع حمل صبر کرده و بعد از آن برده‌اند او را به اورشلیم تا آنچه مقتضی شریعت موسی باشد در باب آداب مولود به عمل آورند؛ و مراد از گشودن طفل رحم مادر را آن است که قبل از وضع حمل مردی با او مقاربت نکرده باشد.
۸. مخفی نماند که این فقره معنی محصلی ندارد و گویند که در انجیل اصل که به لغت یونانی است لفظی که مفید معنی شک باشد مذکور نیست و ترجمه آنچه در آن است چنین است: و بگذارد در جان تو شمشیر تا ظاهر شود اندیشه‌ها از دل‌های بسیار؛ و مخفی نیست که این نیز معنی محصلی ندارد.
۹. مخفی نماند که لوقا پدران یسوع را تا داوود چهل تن شمرده و متی در فصل اول پدران او را تا داوود بیست و شش تن شمرده و اسامی بیست و شش تن را که هر دو ذکر کرده‌اند نیز موافق نقل نکرده‌اند و این اختلاف در حقیقت متضمن چند اختلاف است.
۱۰. عبارت عربی انجیل محتمل است معنی دیگری را و آن این است که دعوت کنم اسیران را به اینکه دست از ایشان بردارند و این معنی قریب به مضمون فقره بعد است؛ و گویند که از انجیل به لغت لاتینی معنی که در اصل مذکور شده مستفاد می‌شود.
۱۱. مراد از این مثل همان است که بعد از او ذکر کرده و حاصل این است که باید طبیب اول خود را شفا دهد و اهل شهر طبیب نیز حکم طبیب دارند؛ پس باید اول ایشان را شفا دهد بعد از آن اهل شهرهای دیگر را؛ پس باید که یسوع معجزات عظیمه را اول در شهر خود ظاهر ساخته ایشان را مهدی سازد و لااقل در شهر خود بکند آنچه در کفر ناحوم کرده.
۱۲. آواز دهنده روح نجس بود نه آن مرد.
۱۳. مخفی نماند که نقل لوقا کیفیت ایمان سمعان بطرس را مطابقت نیست با آنچه متی در فصل هشتم از انجیل خود و با آنچه مرقس در فصل دویم از انجیل خود ذکر کرده‌اند چنانچه بعد از مراجعت ظاهر می‌شود.

۱۴. در انجیل عربی عبارت چنین است: لثلا يقطع الجديد، و به لفظ لثلا عبارت مربوط نیست؛ و بعضی از نصارا گفته‌اند که در ترجمه به عربی غلط شده و باید که بدل لثلا «الا» باشد و بنا بر این در ترجمه معنی، «الا» مرقوم شده، و مخفی نماند که این مثل به عبارتی که لوقا نقل کرده مطابق آنچه متی در فصل بیست و سیم و مرقس در فصل هفتم ذکر کرده‌اند نیست.

۱۵. آنچه در آخر فصل، لوقا ذکر کرده در انجیل متی و مرقس نقل نشده.

۱۶. در این موضع نیز اطلاق پسر خدا بر هر یک از نیکان، و اطلاق پدر بر خدا شده نسبت به همه مردمان.

۱۷. مراد از کوچک یسوع است زیرا که یسوع کوچکتر است از یوحنا ی معمد در سن.

۱۸. نظیر این عبارت در فصل سی‌ام انجیل متی (آمده) و تفصیل معنی آن گذشته.

۱۹. یعنی اموال خود را صرف یسوع می‌نموده‌اند.

۲۰. این حکایت در فصل بیست و چهارم انجیل متی و شانزدهم انجیل مرقس مذکور است و نقلها با هم موافق نیستند در لفظ، و در معنی نیز فی‌الجمله مخالفت دارند چنانچه بعد از رجوع ظاهر می‌شود.

۲۱. بعضی از فضلاهی اهل اسلام گفته که آنچه لوقا در این فصل ذکر کرده صریحاً مفید آن است که دوازده نفر را تسلط بر شیاطین قاطبه باشد و انجیلیان دیگر نیز این مضمون را گفته‌اند لیکن لفظ جمیع در نقل ایشان نیست و بالجمله این مناقض است با آنچه متی در فصل پنجاه و چهارم و مرقس در فصل بیست و نهم آورده‌اند که بعد از آنکه یسوع شیطان را از پسری اخراج نمود و قبل از آن شاگردان بر آن شده بودند که آن شیطان را اخراج کنند و نتوانسته بودند سؤال کردند از یسوع که جهت چیست که نتوانستیم این شیطان را اخراج نماییم؟ یسوع گفت که مقدور نیست اخراج این جنس مگر به روزه و نماز.

۲۲. نهی از برداشتن عصا مناقض است نقل لوقا با آنچه در فصل هفدهم انجیل مرقس مذکور است زیرا که در آن انجیل استثناء نموده عصا را و ایضاً عموم نهی از برداشتن چیزی مناقض است با استثنای کفش که در انجیل مرقس مذکور است.

۲۳. عبارت عربی چنین است که: و بداء النهار یمیل، و مراد از آن ظاهراً آن است که آفتاب زوال کرد لیکن به قرینه مقام و تفسیر بعضی از نصارا آن است که حمل شود بر اینکه نزدیک شد روز به آخر شدن.

۲۴. آنچه لوقا گفته که بعد از هشت روز یسوع، بطرس و یعقوب و یوحنا را برد به بالای جبل، مناقض است با آنچه متی در فصل پنجاه و سیم و مرقس در فصل بیست و هشتم آورده اند که بعد از شش روز برد ایشان را به بالای جبل؛ و قول یسوع را نیز موافق نقل نکرده اند چنانکه بعد از رجوع ظاهر می شود.

۲۵. در خواب گران بودن بطرس و رفقای او و خصوص سخن موسی و ایلیا با یسوع که نقل کرده متی در فصل پنجاه و سیم انجیل خود و مرقس در فصل بیست و هشتم انجیل خود که این حکایت را ذکر کرده اند، ذکر نکرده اند.

۲۶. نصارا گویند که اگر کسی گوید که هرگاه ایشان نفهمیدند سخن مسیح را و حکمت در آن بود که نفهمند تا مبادا به دیگری بفهمانند پس فایده اخبار مسیح چه بود؟ جواب این است که شاید فایده گفتن این باشد که بعد از وقوع مدلول خبر و فهم ایشان که مراد مسیح این بوده یقین ایشان بر صدق مسیح قوت گیرد.

۲۷. مخفی نماند که نقل لوقا سخنان مسیح را در این فصل موافق نیست با آنچه متی در فصل پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم و مرقس در فصل سی ام از انجیل خود ذکر نموده اند و آنچه لوقا گفته که نفهمیدند شاگردان سخن مسیح را در اخبار به گرفتار شدن خود، مناقض است با آنچه متی گفته که بعد از اخبار شاگردان محزون شدند زیرا که حزن فرع فهم معنی است.

۲۸. گویند که اورشلیم در مکانی مرتفع واقع شده و از رفتن به جانب آن تعبیر می کنند به بالا رفتن، و در این مقام مراد این است که چون ایام رفتن یسوع به اورشلیم تمام شد و رسید و خواست که داخل اورشلیم شود هنوز داخل نشده مخبران فرستاد به قریه سامره که نزدیک اورشلیم بود.

۲۹. گویند نصارا که مراد از محرات موضع دست است از آلتی که زارعان به آن شیار کنند و

بعضی از ایشان تفسیر کرده‌اند او را به آهن جفت.

۳۰. این کلام دلالت کند بر اینکه یسوع دعوی رسالت می‌نموده چنانچه اهل اسلام گویند.

۳۱. مراد یسوع آن است که شما صادقید در سخن خود به جهت آنکه افتادن شیطان را در تواضع شما من دیدم.

۳۲. در این فصل لوقا با آنچه متی در فصل سی و دوم از انجیل خود ذکر کرده در لفظ و معنی مخالفت نموده چنانچه بعد از رجوع و تأمل ظاهر می‌شود.

۳۳. نصارا گویند که نزد یهود کهنه و اولاد لاوی معتبر و نیک بوده‌اند و سامری را بسیار بد می‌دانسته‌اند و مراد یسوع در تمثیل رحم‌کننده به سامری آن است که اگرچه رحم‌کننده سامری باشد که باید به او نیکی کرد و عوض احسان او را به او رسانید.

۳۴. در این موضع نیز اطلاق پدر بر پروردگار شده نسبت به امت.

۳۵. نصارا گویند که هر کسی را از روح القدس را بهره و نصیبی هست بر قدر استعداد و قابلیت، و مراد از دادن روح القدس در اینجا دادن آن بهره است.

۳۶. مراد از این عبارت واضح نیست و گویند که عبارتی که در انجیل لوقا است به لغت یونانی مدلول آن مطابق است با آنچه متی در فصل سی و پنجم و مرقس در فصل یازدهم ایراد کرده است و آن این است که هر خانه که اهل آن دو طایفه شوند خراب می‌شود و مترجم به عربی در ترجمه غلط کرده.

۳۷. در این مقام عبارت عربی انجیل مربوط نیست و حاصل مراد از عبارت آن است که در ترجمه مرقوم شده چنانچه در فصل هفتاد و هفتم انجیل متی گذشته.

۳۸. ترجمه عربی چنین است که مرقوم شده لیکن عدم ربط آن واضح است به جهت آنکه تعمیر ایشان قبور انبیا را دلیل بر رضا و سرور ایشان به افعال آباء نمی‌شود و عبارت معانی دیگر نیز احتمال دارد که عدم ربط آنها واضح از این معنی است.

۳۹. در این موضع نیز اطلاق پدر بر خدا شده نسبت به امت.

۴۰. مراد آن است که هرگاه آقا در ریع اول شب آید و ایشان بیدار باشند با غلامان اشفاق زیاد کند و به خدمت ایشان مشغول شود پس به طریق اولی خدمت ایشان خواهد کرد اگر در

ربع دوم یا سوم آید و ایشان را بیدار یابد.

۴۱. سیلوحا نام شهری است که در آن قلعه [ای] بوده مشتمل بر برجها و یک برج از آن جمله منهدم شده بر سر هیجده کس.

۴۲. به لفظ روح در عربی ذکر شده و گویند که بدل روح «ریح» باید، و مراد آن است که آن زن باد آورده بود در مدت هیجده سال؛ ولیکن آنچه بعد ذکر شده در کلام یسوع که شیطان زن را در مدت هیجده سال بسته، مؤید آن است که در این مقام روح صحیح باشد و مراد از روح، روح نجس و شیطان باشد.

۴۳. مراد آن است که کرده من نزد خدا و نزد تو هر دو بد بود.

۴۴. گویند که مراد از مال ظلم قاطبه اموال دنیا است و آن را مال ظلم گفته به جهت آنکه اکثر آن به ظلم حاصل شود و نصیحت یسوع این است که مال خود را به فقرا و مساکین دهید و در راه خدا صرف کنید تا به سبب صرف مال، دوست شوند با شما کسانی که جای دهند شما را در مظال ابدیه جنت.

۴۵. یعنی هیچ کس قادر نیست.

۴۶. این مثل در فصل هشتاد و دویم انجیل متی گذشته با کمال اختلاف در لفظ و معنی چنانچه بعد از رجوع معلوم می شود.

۴۷. مخفی نماند که نقل لوقا در باب درازگوش مخالف است با نقل متی زیرا که متی دو درازگوش ذکر کرده لیکن با نقل مرقس در این باب مخالف نیست.

۴۸. چون شاگردان مناقب یسوع می گفتند فریسیین را ناخوش آمد، لهذا به یسوع گفتند که ایشان را منع کن، و جواب گفت که اگر ایشان نگویند سنگها خواهند گفت.

۴۹. در این موضع نیز یسوع، خوبان را همگی پسران خدا گفته.

۵۰. در انجیل عربی به لفظ «علیقه» ذکر شده و گویند که مراد از آن درخت خاری است که کلام الهی بر موسی در آن ظاهر می شده.

۵۱. گویند که تنگی مرضی است که به سبب حیرت از صدای دریا و کثرت زلازل به جهت اهل ارض حاصل شود.

۵۲. بعضی از آنچه در این فصل مذکور است مخالف است با آنچه متی و مرقس در چند فصل نقل کرده‌اند چنانچه بعد از رجوع واضح می‌شود.

۵۳. آنچه لوقا نقل کرده که یسوع به بطرس گفت که آواز نمی‌دهد خروس در این روز تا تو انکار کنی مراسم بار، مخالف واقع است علی‌زعمهم، چه ایشان همگی قایلند که این واقعه در شب واقع شده و با متی نیز در نقل قول یسوع مخالفت کرده زیرا که او بدل روز، شب گفته.

۵۴. مخفی نماند که آنچه لوقا در این فصل ذکر کرده مخالف و مناقض است با آنچه متی در فصل نود و سوم گفته در چند چیز، چنانچه بعد از رجوع ظاهر می‌شود.

۵۵. آنچه لوقا ذکر کرده از نیکی و ایمان آوردن یکی از آن دو دزد که با یسوع مصلوب شده بودند و منع کردن او دیگری را از ناسزا گفتن به یسوع، مناقض است با آنچه متی در فصل نود و ششم و مرقس در فصل پنجاه و سیم آورده‌اند که هر یک از آن دو دزد یسوع را سرزنش می‌کردند.

۵۶. نصارا مدعی‌اند که یسوع بعد از صعود به آسمان به ده روز چنانکه بعضی از ایشان گفته‌اند یا پنجاه روز چنانکه «ابراکسیس» در رساله خود ذکر کرده به این وعده وفا کرده به این نحو که حواریین در علیه صهیون مجتمع بوده‌اند که روح القدس بر ایشان حلول کرده و ممتلی شده‌اند از آن، و در آن وقت بویهای خوش به مشام ایشان رسیده و آوازی عظیم شنیده‌اند و زبانهای آتشین را می‌دیده‌اند که در هوا متمثل شده بوده و بعد از آن هر یک خود را به همه لغات عارف یافته‌اند، و مخفی نماند که روح القدس نزد ایشان شخص ثالث است از اقانیم و اشخاص الهیه، پس گوییم که ارتباط روح القدس با حواریین اگر به طریقی است که اقنوم الابن با مسیح مرتبط شده یعنی متحد شده‌اند در تشخیص؛ پس لازم آید که به الهیت حواریین قایل شوند و حال آنکه نفی آن می‌کنند، و اگر این ارتباط به غیر این طریق است و مستلزم الهیت حواریین نیست، پس شاید که ارتباط اقنوم الابن بر تقدیری که اقنوم الابنی متحقق باشد با مسیح به این نحو باشد.

حواشی انجیل یوحنا

۱. مخفی نماند که از عبارات عدیده وارده در انجیل اربعه ظاهر شد که اطلاق لفظ آب بر خدا نسبت به غیر مسیح، و لفظ ابن بر غیر مسیح نسبت به خدا از شمار بیرون است و خواندن مسیح پروردگار را پدر خود، یا خود را پسر خدا، مثبت دعوی نصارا نیست لیکن ایشان در اثبات تولد اقنوم الابن از اقنوم الاب مستند شده‌اند به مضمون عباراتی که در کتبی دیگر که آنها را کتب سماویة الهیه می‌دانند وارد شده، مانند عبارتی که در مزمو رثانی از مزامیر منسوب به داوود مذکور است و به زعم ایشان دلالت صریحه می‌کند بر تولد از خدا و آن این است: الرب قال لی انت ابنی و انا الیوم ولدتک؛ در جواب بعد از تنزل و تسلیم اینکه این کلام از جانب الله است، گوییم: اولاً که ولادتی که ادعا می‌نمایند چنانکه مفصلاً بیان شده آن است که شخص ثانی از اشخاص الهیه صادر از شخص اول باشد صدوری ازلی زیرا که بناءً علی مذهبهم، اگر ثانی نیز ازلی نباشد مشارک اول نخواهد بود در طبیعت الهیت؛ و ازلیت ثانی که اقنوم الابن است منافی است با صریح عبارت مزامیر، زیرا «ولدتک» مقید شده بالیوم؛ و ثانیاً اینکه مخاطب به این خطاب داوود است چنانکه ظاهر است؛ و هرگاه ولادت حمل شود بر معنی مقصود، لازم آید که داوود بن اقنوم الابن باشد و حال آنکه ایشان نفی آن می‌کنند از دو جهت: یکی آنکه اتحاد در غیر مسیح قایل نیستند و دیگری آنکه ممتنع می‌دانند که انسانی عین اقنوم الابن باشد و آنچه در شأن مسیح ادعا

می نمایند این است که طبیعت مسیح با آنکه طبیعت انسانی است متشخص شده به عین تشخصی که اقنوم الابن متشخص است به آن، با آنکه طبیعت اقنوم الابن طبیعت الهیست و حاصل دعوی آن است که دو طبیعت متشخص اند به یک تشخص؛ و ثالثاً به نحوی که در لفظ ابوت و بنوت جواب گفتیم زیرا که در عبارات عدیده لفظ ولادت از خدا مسند شده به نیکان امت از آن جمله، آنچه در این فصل است و عربی آن چنین است: لکن ولدوا من الله.

۲. آنچه یوحنا انجیلی در این فصل از یوحنا [ی] معمدانی نقل کرده که من ایلیا نیستم مناقض است با آنچه متی در فصل سی ام و پنجاه و سوم نقل کرده در وقتی که شاگردان از یسوع سؤال کردند که یهود بر ما اعتراض کرده می گویند که، یسوع چگونه مسیح موعود باشد و حال آنکه مسلم است که قبل از ظهور مسیح ایلیا ظاهر می شود و تا حال، ایلیا ظاهر نشده؛ یسوع جواب گفته که ایلیا آمد و مردم او را نشناختند و او یوحنا معمدان بوده.

۳. مراد یوحنا آن است که چون ظهور یسوع و شناختن یوحنا و بنی اسرائیل او را موقوف بر این بود که روح از آسمان مانند کبوتر نازل شود بر سر یسوع و نزول روح موقوف بر آن بود که من عمادا دهم او را، لهذا، من قبل از او آمده ام.

۴. گویند که در کتاب اشعیای پیغمبر نوشته بوده که وقتی که یسوع خواهد آمد و خواهد دید که خلاق در هیکل کبوتر فروشی و صرافی و گاو و گوسفند فروشی می نمایند خطاب به پروردگار کرده خواهد گفت که، غیرت خانه تو مرا خورد، یعنی بدن من کاهید و هلاک شدم از غیرت خانه تو.

۵. پادری کبرائیل در رساله خود آورده که از جمله مصالح و فوایدی که بر صلب مسیح و موت او از جهت ناسوت مترتب شده چیزی است که یسوع به این تمثیل اشاره به آن کرده و حاصل آن این است که در فصل بیست و یکم از سفر چهارم تورات مذکور است که در زمان رسالت موسی - علیه السلام - پروردگار مار را بر بنی اسرائیل مسلط کرد و هر کسی را که مار می گزید فی الحال می مرد؛ پس بنی اسرائیل به خدمت موسی رفته شکوه کردند و

وحی رسید به موسی که مس را به هیئت مار بساز و آن را از زمین بلند کن تا هر مار گزیده که به آن نظر کند شفا یابد و یسوع در این کلام تشبیه کرده خود را به آن شبیه مار و صلب خود را به بلند کردن آن از زمین، و خلائق را به مار گزیدگان، و ضلالت و هلاکت اخروی ایشان را به مردن، و هدایت و حیات ابدی ایشان را به شفا یافتن، و گفته که چنانکه موسی ماری را که از مس ساخته بود بلند کرد و لایق است که ابن البشر نیز از زمین بلند یعنی مصلوب شود تا مؤمنان به او نیل حیات ابدی کرده از مردن ضلالت نجات یابند.

۶. در انجیل عربی چنین است که انسان ملکی؛ و گویند که مراد از آن این است که آن مرد پادشاه یا پادشاهزاده یا از ملازمان پادشاه بوده.

۷. نصارا گویند که حضرت آدم - علیه السلام - بعد از خروج از بهشت بیمار شد و پسر خود شیث را فرستاد که بیاورد میوه از بهشت تا [به] سبب خوردن آن شفا یابد؛ پس جبرئیل - علیه السلام - به شیث فرمود: ممکن نیست تو را رفتن به بهشت زیرا که پروردگار، شما را از بهشت اخراج نموده و جبرئیل خود به بهشت رفت و از درخت حیات شاخی قطع کرده آورد و به شیث داد و گفت: این چوب را بر سینه آدم گذار تا شفا یابد پس شیث آن را گرفت و چنان کرد که جبرئیل فرموده بود؛ پس آدم - علیه السلام - شفا یافت و آن چوب در زمین بود تا زمان حضرت سلیمان، و در وقتی که سلیمان هیکل را بنا کرد، خواست آن چوب را به سبب شرافتش در هیکل نصب کند، از جانب پروردگار ممنوع شد و چون امور غریبه و فواید کثیره از آن چوب به ظهور می رسید اشعیای پیغمبر بعد از حضرت سلیمان حوضی ساخت در مکانی که خوابگاه گوسفندان بود و آن چوب را ته آن حوض نصب نمود و در اطراف آن عمارتی بنا کرد مشتمل بر چند رواق و آن موضع مسمی شد به ابروباتیکی قولیمبر ترا، و به جهت آنکه آن موضع پیش از آن خوابگاه گوسفندان بوده آن را به عبرانی بیت صابدا نامیدند، یعنی محل خوابیدن میشها، و به برکت آن چوب و تحریک ملک، آب را هر مریضی که بعد از حرکت آب، اولاً داخل آن می شده صحیح می شده؛ و گویند که در وقتی که یهود اراده صلب مسیح کردند همان چوب بر روی آب آمد و یهود آن را برگرفته مسیح را به آن صلب کردند.

۸. در این مقام نیز «شکک» مذکور شده و تفسیر کنند آن را به رنج رسانیدن. و گویند که مترجم به عربی در ماده کلمه غلط کرده و ناقص را مضاعف گمان کرده و نظیر این در انجیل مرقس گذشت.

۹. گویند که عید عظیم دوازده روز متوالی است در هر سال که پنج روز اول را از آن جمله عید مظل می نامند به جهت عید کردن و ارتکاب عبادت در آن پنج روز به جهت شکرگزاری؛ این است که پدران ایشان در تیه در زیر سایه بوده اند و از گرمی آفتاب در آن صحرا به ایشان رنجی نرسیده و هفت روز باقی را عید کرده اند به جهت ادای شکر این که پروردگار توبه پدران ایشان را قبول کرده بعد از آنکه با اغوای سامری مرتد و گوساله پرست شده بودند و اول این دوازده روز، روزی است که شمس به درجه اول میزان تحویل کند.

۱۰. یعنی بنای حکم شما بر ظاهر و بنای حکم من بر واقع است و این اشاره است به اینکه شما جسد مرا می بینید که از مریم متولد شده و از جلیل آمده ام؛ و من که می گویم که شما نمی دانید که من از کجا آمده ام و به کجا می روم، بنا بر واقع است زیرا که مراد این است که از جانب خدا آمده ام و به نزد خدا می روم و در عربی عبارت چنین است که: انتم انما تدینون جسديا، و گویند که مراد از حکم جسدی حکم بر ظاهر است.

۱۱. یعنی وقتی که مقدر بود گرفتار شدن یسوع در آن وقت، نرسیده بود.

۱۲. و جهت آنکه در آن وقت خواهند شناخت او را، آن است که می بینند علامات مسیح را که پیغمبران بیان کرده اند که مسیح را به چه خواهند کشت و بر دار خواهند زد.

۱۳. نصارا از این کلام یسوع و از آنچه در فصل اول و ثانی و ثالث همین انجیل از یوحنا ی معمدانی نقل شده که می گفته که یسوع اقدام است از من، استدلال کرده اند بر ازلیت و قدم مسیح؛ و مکرر بیان نمودیم که اعتماد نیست بر آنچه از یسوع در اناجیل نقل کرده اند و آنچه نقل شده و اگر ناقل عمداً جعل نکرده باشد به سبب آنکه بالمعنی نقل کرده ممکن است که غلط فهمیده و فهمیده باطل خود را نقل کرده باشد؛ و دیگر آنکه قبل از یوحنا و ابراهیم بودن، منافات با حدوث ندارد و با قطع نظر از این سخنان، این کلام یسوع و یوحنا را می توان حمل کرد بر محملی که حق باشد چنانکه بعضی از فضلاء اهل اسلام گفته اند

که ممکن است که قبلیت و بعدیت به اعتبار شرف و منزلت باشد و یا به حسب قلت و کثرت وسایط باشد میان مبدأالمبادی جلّ شأنه و آن دو معلول، یا به اعتبار قرب و بُعد باشد از غایة الغایات؛ و هرگاه دلیل نقلی نص در مدعا نباشد و معارض باشد با دلیل عقلی بلکه با بعضی از ادله نقلیه دیگر که وارد (شده) در انجیل و دال است بر حدوث مسیح، پس استدلال به آن به غایت سخیف است.

۱۴. نصارا به این عبارت انجیل استدلال کرده اند بر اتحاد مسیح با پروردگار و به عبارتی نیز که در فصل سی و سوم از یسوع نقل شده در جواب فیلبس و جواب این استدلال از آنچه در حواشی در ردّ ادله نقلیه ایشان مکرر ذکر شده واضح می شود و با قطع نظر از آن اجوبه گوئیم که، اگر این عبارت دلالت کند بر اتحاد مسیح با پروردگار، لازم آید اتحاد مسیح با اتباع او، بلکه اتحاد پروردگار با اتباع مسیح زیرا که در فصل هفدهم و در فصل سی و چهارم و در فصل سی و هفتم از انجیل یوحنا عبارتی مذکور است که صریحاً دلالت می کند بر بودن یسوع در اتباع و اتباع در یسوع، و هرگاه مراد از بودن احدهما در دیگری اتحاد باشد لازم آید آنچه گفتیم و حال آنکه نصارا نفی آن می کنند.

۱۵. در این مقام نیز اطلاق کرده ابناء الله را بر نیکان.

۱۶. عبارت عربی این است: یرفع علی عقبه، و معنی آن چنان است که نوشته شده و بعضی از نصارا تفسیر نموده اند این عبارت را به اینکه مخالفت می کند با من؛ و بعضی گویند که عبارتی که مترجم به عربی ترجمه کرده معنی آن این است که، حيله می کند با من، و مترجم به عربی غلط کرده.

۱۷. گویند شاگردی که پهلوی یسوع نشسته یوحنا ی انجیلی بوده.

۱۸. فارقلیط در سه معنی استعمال شده: اول تعلیم کننده، دوم تسلی دهنده و صبر فرماینده، سیم شفاعت کننده؛ و صاحب کتاب ترجمه الاسماء دو معنی آخر را ذکر کرده و معنی اول را نگفته. و نصارا گویند که در این موضع به معنی تسلی دهنده و مراد از او روح القدس است، یعنی شخص ثالث از اشخاص و اقانیم الهیه و مدعی آنند که در وقتی که یسوع در زمین بوده روح القدس مرتبط به او بوده به نوعی از ربط، و در بیان حقیقت این ربط

سخنان بی ربط گفته و به اقوال مختلف قایل شده‌اند: بعضی گفته‌اند که روح القدس که مجرد و مفارق است از ماده مجسم و خون و گوشت و عین بدن مسیح شده؛ و بعضی دیگر گفته‌اند که متعلق شده به بدن مسیح چنانکه نفس ناطقه متعلق است به بدن؛ و بعضی دیگر گفته‌اند که حلول کرده در جسد مسیح چنانکه عَرَض در محل خود حلول کرده؛ و برخی گفته‌اند که طبیعت مِنْ حَيْثُ هِيَ روح القدس که طبیعت الهیّه ازلیّه است با مسیح متشخص شده به عین تشخص اقنوم الابن؛ و به اقوال دیگر نیز قایل شده‌اند، چنانکه از تتبع کتب ایشان ظاهر می‌شود و هر یک از اهل این اقوال متمسک‌اند به عبارتی که در انجیل وارد و قدری از اجوبه آنها در حواشی متفرقاً بیان شده؛ و بالجمله گویند که، یسوع در این کلام به حواریین بشارت داده که بعد از صعود من به آسمان می‌فرستم به سوی شما روح القدس را تا تعلیم کند به شما همه چیز را و به یاد شما آورد سخنان مرا و تا من نروم او نمی‌آید؛ و چنانکه در حواشی سابقه مجملاً ذکر شده دعوی می‌کنند که بعد از ده یا پنجاه روز از صعود به این وعده وفا کرده در وقتی که حواریین در علیه صهیون مجتمع بوده‌اند روح القدس بر ایشان حلول کرده و همگی از روح القدس ممتلی شده‌اند و فی الحال خود را به همه لغات و علوم عارف و عالم یافته‌اند؛ و گویند یسوع روح القدس را فارقلیط نامیده به جهت آنکه او تسلی می‌دهد و صبر می‌فرماید؛ حواریین و سایر اتباع او را بر نبودن او و بر تحمل شداید و مشاقق از یهود و سایر مخالفین؛ و بعضی از وجوه فساد سخنان مذکوره از حواشی سابقه مستفاد می‌شود، و ایضاً بر ایشان لازم می‌آید که هر چه اسناد می‌دهند به یسوع به حواریین نیز اسناد دهند زیرا قایلند که به هر نحوی که روح القدس با مسیح مربوط بوده با حواریین نیز بعد از صعود به همان نحو مربوط شده و با قطع نظر از استحاله و امتناع آنچه ایشان در حل این عبارت گفته‌اند گوییم که بعید است از سیاق عبارت انجیل حمل فارقلیط بر این معنی به جهت آنکه یسوع گفته: «و انا اطلب من الاب فیعطیکم فارقلیط آخر لیثبت معکم الی الابد»؛ و واضح است که لفظ آخر مناسب معنایی که ایشان گفته‌اند نیست زیرا که بنابر آن فارقلیطی دیگر به ایشان داده نشده بلکه همان است که قبل از صعود نیز بوده و ایضاً بنابر این معنی لازم آید که روح القدس الی

الابد با ایشان باقی باشد و حال آنکه قایل نیستند و قایل نیز نمی‌توانند بود به اینکه در همه از من روح القدس با راهبان و قسیسان ایشان ثابت است زیرا که گفته‌اند ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی و سایر خوارق عادات از لوازم روح القدس است و هر که روح القدس با او باشد قادر است بر این افعال و عجز راهبان و قسیسان از این افعال بر ایشان و بر همه کس واضح است، و ایضاً از سخنی که یسوع در فصل بعد از این گفته: و هو - یعنی فارقلیط - يعلمکم کل شیء و یذکرکم کلما قلته لکم، ظاهر می‌شود که نسبت فارقلیط به ایشان از قبیل نسبت یسوع است به ایشان، و ایضاً مجیء و نطق و تکلم و سماع و اخبار را یسوع به فارقلیط اسناد کرده؛ و بر فهمیم ناقد مخفی نیست که عبارت مذکوره منطبق و مشعر است بر بعثت و رسالت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و اله و سلم؛ و معنی مناسب آن این است که حضرت مسیح - علیه السلام - حواریین را به بعثت آن حضرت بشارت داده و فرموده که چنانکه من شما را تعلیم کردم او نیز تعلیم می‌کند و گواهی بر حقیقت من می‌دهد؛ و مراد حضرت مسیح از ابقای فارقلیط یا روح الی الابد بقای شریعت مقدسه آن حضرت یا بقای عترت و اوصیای آن حضرت است همیشه. و لفظ فارقلیط بر هر یک از سه معنی که حمل شود مناسب است زیرا که حضرت سید المرسلین هم معلم و هم شفیع و هم صبر فرمایند خلاق است؛ و بعضی از عبارت **٢١٤٦** که غیر ملایم این معنی است قادح در این احتمال نیست چنانکه مکرر اشاره به آن شده و مؤید این معنی است آنچه روایت شده که در وقتی که امام ضامن ثامن ابی الحسن علی بن موسی الرضا - صلوات الله و سلامه علیه - بر ردّ بر نصارا و اثبات مذهب حق اسلام احتجاج به مضمون این عبارت انجیل نموده‌اند؛ جاثلیق که در آن عهد اعلم علمای نصارا بوده ملزم و ساکت شده و تسلیم و قبول کرده که این کلام را یسوع در شأن پیغمبر فرموده لیکن آنچه از آن حضرت منقول است تفاوتی در عبارت با آنچه الحال در انجیل مذکور است دارد و انکار نکردن جاثلیق و تسلیم کردن او حقیقت آن عبارت را، مؤید این است که از آن زمان تا به حال انجیل تحریفات و تغییرات یافته چنانکه در اوایل کتاب مجملاً ذکر شد.

۱۹. یعنی حیات ابدی را دهد به کسانی که ایشان را امت او کرده و در تحت فرمان او در آورده.
۲۰. این عبارت به ابلغ و جهی دلالت می‌کند بر نفی تثلیث و نفی الوهیت مسیح و بر اثبات رسالت او چنانکه بر هیچ عاقل پوشیده نیست.
۲۱. گویند که چون بیلاطس مشرک بوده و اعتقاد یهودان بوده که هرگاه داخل خانه مشرک شوند نجس می‌شوند لهذا نخواستند که در روز عید قبل از خوردن فصح داخل ایوان فیلاطس شوند.
۲۲. آنچه یوحنا گفته که یسوع حامل چوب دار بود مناقض است با آنچه متی در فصل نود و ششم و مرقس در فصل پنجاه و دوم و لوقا در فصل هشتاد و چهارم آورده‌اند که صلیب را بر مردی سمعان نام بار کردند.
۲۳. گویند که لغت رومی لغتی است که در این زمان معروف است به لاتینی.
۲۴. گویند که مریم بنت اکلوبا خاله مریم مادر یسوع است لیکن از عبارت عربی ظاهر می‌شود که خاله یسوع باشد زیرا که « و اخت امه » گفته.
۲۵. اهل اسلام اتفاق نموده‌اند بر اینکه حضرت مسیح - علی نبینا واله و علیه السلام - مصلوب و مقتول نشده و پروردگار تعالی شأنه او را به آسمان برده و بر مردم مشتبه شده و گمان کرده‌اند که او مصلوب شده و مسلمین در کیفیت اشتباه خلاف کرده‌اند؛ بعضی گفته‌اند که چون عیسی را به آسمان بردند بعضی از عظیمای یهود دانستند که بر او دست نخواهند یافت شخصی را گرفتند و در مکانی بسیار بلند بر دار زدند و بر باقی مردم تلبیس کردند و گفتند که این مصلوب عیسی است و کسی را نگذاشتند که نزدیک او رود و به این سبب بر مردم مشتبه شد و در میان خلایق مشهور شد که عیسی مصلوب شده، و بعضی دیگر گفته‌اند که چون یهود اراده قتل آن حضرت کردند جبرئیل - علیه السلام - آن حضرت را برد به جانب روزنه‌ای که در سقف آن خانه بود و از آن روزنه برد او را به آسمان، پس رئیس یهود شخصی را از اصحاب خود که نام او طنطیانوس بود فرستاد تا بالا رود و آن حضرت را گرفته فرود آورد؛ چون بالا رفت عیسی را نیافت و خدای سبحانه و تعالی شباهت عیسی را بر او انداخت به نحوی که هر که او را می‌دید گمان

می‌کرد که عیسی است و وقتی که فرود آمد به ایشان گفت که، من عیسی را ندیدم. ایشان گفتند که تویی عیسی! پس او را گرفتند و بر دار کشیدند و بعد از کشتن به طلب طنطیانوس رفتند نیافتند و متحیر شدند در اینکه او چه شد و اکثر اهل اسلام بر آنند که مسیح - علیه السلام - به حواریین فرمود که، کدامیک از شما قبول می‌کند که شبیح و مثال من بر او افتد و به شباهت من او را صلب کنند و در روز قیامت در بهشت با من باشد؟ پس جوانی از ایشان گفت که من قبول می‌کنم ای روح، پس حق تعالی آن جوان را به صورت مسیح - علیه السلام - مصور ساخت و بر یهود مشتبه شد و او را گرفته صلب کردند. و مخفی نیست بر کسی که خاطر خود را از تعصب بری سازد و از روی انصاف نیک تأمل نماید که بعضی از مدلولات عبارت انجیل خالی نیست از اشاره‌ها به آنچه اهل اسلام گفته‌اند لاسیما قول سوم، از آن جمله اینکه در هر موضعی در کلام یسوع که ذکر قتل و صلب شده تعبیر از مصلوب به ابن الانسان یا ابن البشر و به ضمیر متکلم تعبیر نکرده، چنانکه در فصل پنجاه و پنجم و فصل شصت و سوم و فصل هشتاد و چهارم انجیل متی و در فصل بیست و هفتم و فصل سی‌ام و فصل سی و دوم انجیل مرقس و در فصل سی و چهارم و فصل شصت و ششم و فصل هشتاد و ششم انجیل لوقا و در فصل هفتم انجیل یوحناست و در جایی که اسناد داده مقدمات قتل و صلب را به ضمیر متکلم ذکر قتل و صلب نکرده، چنانکه در آخر فصل هشتاد و ششم لوقاست؛ و در جایی که صعود به آسمان را ذکر کرده به ضمیر متکلم آورده، چنانکه در فصل بیست و نهم یوحناست؛ اگر گویند که، قراین در عبارت دیگر هست بر اینکه مراد از ابن الانسان مصلوب یسوع است گوییم که، آنچه مشعر بر خلاف دعوی نصارا باشد بر ایشان حجت است و آنچه موافق دعوی ایشان باشد بر مسلمانان حجت نیست با آنکه اگر خالی از غرض در آنها نیز نظر کنند استنباط اشاره به مطلوب خواهد نمود و از آن جمله آنچه یوحنا در این فصل ذکر کرده که خطاب کرد به مادر و اشاره کرد به جانب شاگرد و گفت: ای زن! این پسر توست و خطاب به شاگرد و اشاره به جانب زن کرد و گفت: این مادر توست، زیرا که، بر هر که قلیلی از فهم باشد واضح است که این سخن را اشعار کامل هست به اینکه آن کسی که ایستاده بوده و به شکل

شاگرد بوده یسوع باشد تا راست باشد که مریم مادر اوست و آن کسی که بر دار و به شکل یسوع بوده یسوع نباشد و در فصل آخر انجیل مرقس مذکور است عبارتی که دلالت می کند بر مشکل شدن یسوع به شکل غیر خود.

۲۶. گویند که یسوع چنین گفته بود که بعد از موت من کسی که یک چشم او نابینا باشد بر پهلوی راست من حربه ای زند و از بدن من خونی و آبی برآمده قطره ای از آن به چشم او رسد و بینا شود و بعد از صلب و موت من چنانکه گفته بود واقع شد و معنی عبارت این است که آن مرد که بینا شد شهادت داد که او مسیح پسر خداست.

۲۷. کلام انجیلیان اربعه در نقل برآمدن یسوع از قبر و ظهور بر تلامذه به غایت مشوش و مشتمل است بر تناقض و اختلاف از چند وجه چنانچه به آذنی تأملی ظاهر می شود.

فہارس

۱. اشخاص

۲. جايها

۳. فرق، مذاہب و اقوام

۴. کتابها

۵. اصطلاحات

۱. اشخاص

۱۶۳، ۱۴۹	آ
اسکندروس، ۱۰۷	آدم، ۷۸، ۱۱۹
اشعیای پیامبر، ۱۰، ۱۲، ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۳۸	آرام، ۱۱۹
۷۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۷۸، ۲۰۶	آل ابیا، ۱۱۱
ارشلاوس (پسر هیروُدس)، ۱۰	ابتیار (رئیس کهنه)، ۲۵۶
اشیر، ۱۱۶	ابر طیماوس (پسر طیمای اعمی)، ۹۵
اصاف، ۷	ابراهیم (پیامبر)، ۷، ۸، ۱۰، ۲۰، ۵۴، ۹۵
اکلاویا، ۱۷۳، ۲۱۹	۹۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۸
الماضان، ۱۱۹	۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۹۶، ۱۹۷
الیاقیم، ۷، ۱۱۹	ابلیس، ۱۹۶
الیصابات، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴	ابیا، ۷
الیسع (پیامبر)، ۱۲۰	ابیود، ۷
الیعازر، ۸، ۱۱۹	احاز، ۷
الیود، ۸	احمد، ۲
اندرائوس (حواری)، ۷۸	اخنوح، ۱۲۱
انوش، ۱۱۹	اخین، ۸
اوریا، ۷	ادریس (پیامبر)، ۶۵
اوغسطس قیصر (اگوستوس سزار روم)،	آدی، ۱۱۹
۱۱۴	ارفخشد، ۱۱۹
ایسی، ۷	ارمیاء (پیامبر)، ۹، ۴۱، ۶۷
ایل، ۱۱۹	اسحاق (پیامبر)، ۷، ۲۰، ۵۴، ۹۹، ۱۱۹

پدر آسمانی (خدا)، ۱۷	ایلیا (پیامبر)، ۲۸، ۴۱، ۴۲، ۶۹، ۷۰، ۸۳، ۸۸، ۸۹
پطرس (حواری)، ۱۲، ۲۰، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷	۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۸
۷۷، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۴	ایلیا (ظاهر شدن به یسوع)، ۴۲، ۱۳۴
۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶	
۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳	ب
۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲	بابل، ۷
۲۲۳، ۲۲۴ ~ (اولین دیدار بایسوع)،	باراباس، ۶۸
۱۲ ~ (پیش بینی یسوع در انکارش	باربنان، ۱۰۷، ۱۷۰، ۲۱۸
توسط یسوع)، ۶۴، ۱۰۴ ~ (انکار	باعاز، ۷، ۱۱۹
یسوع)، ۶۷، ۱۰۶ ~ (پایان کار یسوع)،	بایرس، ۸۲، ۱۳۳
۱۶۹ ~ (روی آب راه رفتن به فرمان	برتولوما (حواری)، ۲۴، ۷۸، ۱۲۵، ۱۲۶
یسوع)، ۳۷ ~ (سفر با یسوع)، ۴۲،	۲۰۲، ۲۰۹، ۲۲۲
۱۳۶ ~ (شام آخر)، ۶۴ ~ (عتاب با	برثولوما (حواری) ← برثولوما (حواری)
یسوع)، ۴۱ ~ (گفتگو با یسوع)، ۴۱ ~	برثومالوس (حواری) ← برثولوما (حواری)
(نام گرفتن توسط یسوع)، ۱۷۹	بیلاطس (پلاطس، فیلاطس)، ۶۷، ۶۸
پلاطس ← بیلاطس	۷۰، ۷۱، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۷۲
ت	۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
تاریخ، ۱۱۹	بیلاطس نبطی (بلاطس)، ۱۱۷
تداء (حواری = تداوس)، ۲۴، ۷۸	پ
توما حواری ← برثولوما (حواری)	پادشاه، ۱۷۰
ث	پادشاه اسرائیل، ۱۰۸
ثامر، ۷	پدر (خدا)، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵
ثاوفیلا، ۱۱۱	۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۵
ثوما حواری ← برثولوما (حواری)	۴۹، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۲
ج	۷۳، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۵
جبرئیل، ۱۱۲	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
ح	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷
حزقیاء، ۷	۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵
حسلی، ۱۱۹	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
	۲۱۶، ۲۲۱

- حصرون، ۷، ۱۱۹
حنان، ۱۱۷، ۲۱۶، ۲۱۷
حنه، ۱۱۶
- زور بابل، ۷
زور بابیل، ۱۱۹
- س
- سام، ۱۱۹
سارخ، ۱۱۹
سالومی، ۱۰۸، ۱۰۹
سلمون، ۷، ۱۱۹
سلیمان پیامبر، ۷، ۱۷، ۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۰۱
سمعان، ۶۹، ۱۱۹
سمعان (برادر اندراوس و پطرس حواری)، ۱۲
سمعان (پطرس حواری)، ۳۵، ۴۳، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۰۹
سمعان پطرس حواری، ۴۱ ~ (ملقب شدن به پطرس)، ۷۷، ۱۲۵ ~ (پیش‌بینی نبوت)، ۱۲۵
سمعان الصفا (حواری)، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۰۸
سمعان غیور (حواری)، ۱۲۵
سمعان قانانی (حواری)، ۷۸
سمعان قنانی (حواری)، ۲۴
سمعان (برادر یسوع)، ۳۵، ۸۳
سمعان ابرص، ۶۳، ۱۰۲
سمعان قورنتانی (کشنده صلیب یسوع)، ۱۰۷
سمعان قیروانی (سمعان قورنتانی)، ۱۷۱
سمعون، ۲۴، ۲۲۰
- خ
- خدای اسرائیل (یسوع)، ۳۹، ۱۱۴
خوزی (خزانه‌دار هیرووس)، ۱۳۰
- د
- دانیال پیغمبر، ۵۸، ۱۰۱
داوود پیامبر، ۷، ۸، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۴
- ر
- راحاب، ۷
راحیعام، ۷
راعوا، ۱۱۹
روح القدس، ۸، ۱۰، ۱۲، ۳۱، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۲۱
روفس، ۱۰۷
- ز
- زارح، ۷
زبدی (پدر یعقوب و یوحنا حواری)، ۱۲، ۲۴، ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۹۴، ۱۲۲، ۱۷۷، ۲۲۲
زکا، ۱۵۹
زکریا، ۵۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۳ ~ (بشارت داده شدن به تولد یحیی)، ۱۱۲ ~ (بعثت)، ۱۱۴ ~ (زکریا پسر پراشیا)، ۵۷

غ	سمون، ١١٩ سوسنه، ١٣٥	غوش، ٧
ف	ش	
فاجی، ٤٩ فارص، ٧، ١١٩ فالق، ١١٩ فیلیس حواری، ٢٤، ٣٥، ٧٨، ١١٨، ١٢٥، ١٨٧، ٧٩ فیلیس (حواری شدن)، ١٧٩ فیلیس (برادر هیردوس)، ٣٦، ٨٣، ١١٧	شلتائیل، ٧، ١١٩ شمعون الصفا (پطرس حواری)، ٢٠٧، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣ شیث پیامبر، ١١٩ شیطان، ١١، ١٢، ١٩، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٣٠، ٣١، ٣٤، ٣٩، ٤٣، ٤٢، ٧٤، ٧٥، ٧٨، ٧٩، ٨٦، ١٠٩، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٨، ١٤١، ١٤٨، ١٦٦، ١٦٧، ١٩١، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢٠٨ ~ (سخن گفتن با یسوع)، ١١، ٤١، ٨٩	
ق	ص	
قنویل، ١١٦ قوسام، ١١٩ قیافا (رئیس کهنه)، ٦٢، ٦٦، ١٠٥، ١١٧، ٢٠٤، ٢١٦، ٢١٧ قیصر، ٥٤، ٩٨، ١١٤، ١١٧، ١٦٣، ١٧٠، ٢١٩ قینان، ١١٩	صادق، ٧ صالا، ١١٩ صفا، ١٧٩	
ک	ط	
کلمه (یسوع)، ١١١، ١٧٧	طیباریوس قیصر، ١١٧	
ل	ع	
لاجاؤون، ٨١، ١٣٢ لاوی، ١١٩ لاوی پسر حلفا (حواری)، ٧٦، ١٢٣ لباوس (تداوس حواری)، ٢٤ لغازر، ١٥٤، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥ لمک، ١١٩ لوط پیامبر، ١٥٦	عابر، ١١٩ عازور، ٧ عاموس، ١١٩ عامون، ٧ عمانوئیل (یسوع)، ٧ عمیناراب، ٧، ١١٩ عوبید، ٧، ١١٩ عوزیا، ٧	

- لوقا، ۷
کیسیانوس، ۱۱۷
- م
- مات، ۱۱۹
مادر دو پسرزیدی (یوحنا و یعقوب حواری)، ۴۱، ۷۰
مریم (مادر یسوع)، ۸، ۹، ۳۵، ۸۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۱ ~
(زایمان یسوع)، ۱۱۵ ~ (سخن گفتن با جبرئیل)، ۱۱۲ ~ (سخن گفتن با ایصابات)، ۱۱۳
مریم (مادر یعقوب حواری)، ۷۰، ۷۱، ۱۰۹، ۱۷۳
مریم (خواهر مرتا)، ۱۴۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
مریم مجدلانیه، ۷۰، ۷۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۷۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
متوسلخ، ۱۱۹
متی، ۷، ۲۲، ۷۸، ۱۲۵
مرتا (میزبان یسوع)، ۱۴۰
مرثا، ۲۰۱ - ۲۰۴
مرقس، ۶۹
مسیح (مسیا)، ۷، ۸، ۹، ۲۷، ۴۱، ۵۵، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۸۹، ۹۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۲
مسیا ← مسیح
- مطات، ۱۱۹
مطان، ۱۱۹
مطایتوا، ۱۱۹
مطیت، ۱۱۹
معمودیه یوحنا (یحیی)، ۵۱، ۹۷، ۱۲۰
ملکی، ۱۱۹
ملینا، ۱۱۹
منتان، ۱۱۹
مثنان، ۷
منشی، ۷
موسی (پیامبر)، ۱۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۸۵، ۸۹، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹ ~ (ظاهر شدن به یسوع)، ۴۲، ۱۳۶ ~ (وصیت به فریسیین)، ۹۲
مهلائیل، ۱۱۹
- ن
- ناتان، ۱۱۹
ناثانیل، ۱۷۹
ناحوم، ۱۱۹
نجّا، ۱۱۹
نَجّار (یوسف)، ۸۳
نصون، ۷، ۱۱۹
نوح پیامبر، ۵۹، ۱۱۹، ۱۵۶
نیری، ۱۱۹
نیقودیمس، ۱۱۱، ۱۹۴، ۲۲۰
- ه
- هابیل صدیق، ۵۷، ۱۴۳
هارون، ۶۵، ۱۱۱

حواریون به تبلیغ)، ۱۳۴ ~ (اعلام پیامبری)، ۲۰۷ ~ (امتحان)، ۴۶ ~ (امتحان توسط فریسیین)، ۴۶ ~ (انتخاب حواریون)؛ ۱۲، ۷۶، ۷۷ ~ (انتخاب متی)، ۲۲ ~ (انکار شدن توسط پطرس)، ۶۷، ۱۰۶، ۱۶۹ ~ (ایمان آوردن مردم به او)، ۸۴ ~ (بازگشت)، ۷۰، ۷۱، ۱۰۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۱، ۲۲۲ ~ (بازگشت سوی جلیل)، ۱۲۰ ~ (بحث با دشمنان)، ۱۹۷ ~ (بحث با فریسیین)، ۲۰۱ ~ (بر صلیب)، ۶۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۲ ~ (برگزیدن حواریون)، ۱۲۲ ~ (بیدار کردن شاگردان)، ۴۲ ~ (بیرون کردن کسبه از هیكل)، ۵۰، ۹۶، ۱۶۱، ۱۸۰ ~ (پائین آورده شدن از صلیب)، ۱۰۸ ~ (پادشاه یهود)، ۸، ۶۷، ۶۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۰۵ ~ (پروردگار)، ۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۷۳، ۸۱، ۸۶، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳ ~ (پسر)، ۸، ۱۱، ۴۲، ۵۶، ۷۴، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۴ ~ (پسر خدا)، ۱۱، ۲۱، ۲۷، ۴۱

هالی، ۱۱۹
 هیروُدس، ۸، ۹، ۱۰، ۵۳، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۷۰ ~ (اشاره به سر بریدن یحیی)، ۱۴۹ ~ (رئیس ربع)، ۳۶، ۱۱۸، ۱۳۴
 هیروُدیا (زن برادر هیروُدس)، ۳۶، ۸۳، ۸۴، ۱۱۸

ی

یسوع، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۹۲ ~ (آزمودن شاگردان)، ۲۱ ~ (آزموده شدن توسط شیطان)، ۱۱، ۷۴، ۱۱۹ ~ (آزموده شدن توسط صدوقیان)، ۹۸ ~ (آزموده شدن توسط فریسیین)، ۴۰، ۵۴، ۹۲، ۹۳ ~ (آمدن از جلیل)، ۱۱ ~ (آمدن از یهودیه)، ۴۵ ~ (آمدن به جرجسیین)، ۸۱ ~ (آمدن به کفرناحوم)، ۴۳، ۷۵ ~ (آمدن سوی اریحا)، ۹۵ ~ (آموزش گناهان)، ۲۲ ~ (آموزش نماز به شاگردان)، ۱۴۰ ~ (ابن الانسان)، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۰۶، ۲۰۹ ~ (ابن البشر)، ۵۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۶ ~ (استقبال مردم از او در اورشلیم)، ۲۰۵ ~ (اطعام)، ۳۷، ۳۹، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۳۵، ۱۸۸ ~ (اعزام

- حواریون)، ۵۷، ۹۱، ۹۴، ۱۰۰ ~
 (سخن گفتن با خدا)، ۲۹ ~ (سخن گفتن
 با دشمنان)، ۱۹۵ ~ (سخن گفتن با
 شاگردان)، ۴۸ ~ (سخن گفتن با
 صدوقیان)، ۱۶۳ ~ (سخن گفتن با
 فریسیین)، ۲۹، ۳۸، ۹۸، ۱۴۹، ۱۹۸،
 ۱۹۹ ~ (سخن گفتن با کهنه)، ۵۰، ۵۱،
 ۹۷ ~ (سخن گفتن با ناثانیل)،
 ۱۷۹ ~ (سخن گفتن از خیانت یهوذا)،
 ۲۰۸ ~ (سرزنش شهرهای پندناپذیر)،
 ۲۸ ~ (سفر با حواریون)، ۴۲ ~ (سخن
 گفتن با حواریون)، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳ ~
 (سفر با شاگردان)، ۲۱، ۳۶، ۴۹، ۷۷،
 ۸۹ ~ (شام آخر)، ۶۳، ۶۴ ~ (شستن
 پای شاگردان)، ۲۰۷ ~ (شفای مردم)،
 ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۰،
 ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۷۴، ۷۵،
 ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰،
 ۹۱، ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶،
 ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۲۱۰ ~ (ظاهر شدن ایلیا و موسی
 به او)، ۱۳۶ ~ (ظاهر شدن به
 حواریون)، ۲۲۲، ۲۲۳ ~ (غسل داده
 شدن توسط یوحنا معمدان)،
 ۱۱۸ ~ (عزیمت به اورشلیم)، ۴۸،
 ۱۶۰ ~ (عزیمت سوی دریای جلیل)،
 ۱۸۸ ~ (عزیمت سوی کفرناحوم)،
 ۱۲۱ ~ (عزیمت کنار دریای جلیل)،
 ۱۲ ~ (عتاب با شاگردان)، ۸۰،
 ۱۳۲ ~ (عتاب با فریسیین)،
 ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۱۰۶، ۱۰۸،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۵،
 ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۷،
 ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۸،
 ۲۲۲ ~ (پیشبینی انکار شدن توسط
 پطرس)، ۶۴ ~ (پیشبینی خیانت)،
 ۱۰۳، ۱۰۵ ~ (پیشبینی مرگ)، ۴۳،
 ۹۴، ۱۰۳ ~ (پیشبینی ملکوت)، ۵۹ ~
 (تعلیم کردن شاگردان به تبلیغ)، ۱۳۸ ~
 (تعلیم کردن مردم)، ۸۹، ۱۲۲ ~ (توطئه
 علیه وی)، ۵۳ ~ (تولد)، ۸، ۱۱۶ ~
 (خبر از گرفتاری یوحنا معمدان)، ۱۱ ~
 (خروج از اریحا)، ۴۹ ~ (خطاب شدن
 پسر)، ۹۰ ~ (خیانت یهوذا)، ۱۶۶،
 ۲۰۹، ۲۱۶ ~ (داخل شدن به
 کفرناحوم)، ۲۰ ~ (در آستانه مرگ)، ۶۷،
 ۶۸ ~ (درخانه سمعان ابرص)، ۶۳،
 ۱۰۲ ~ (درقبر)، ۲۲۰ ~ (دستگیر
 شدن)، ۶۵، ۲۱۶ ~ (دعا کردن)،
 ۲۰۳ ~ (دعوت از مردم)، ۲۷ ~ (دیدار با
 نيقودمُس)، ۱۸۱ ~ (دیدار با مادر دو
 پسر زبدی)، ۴۸ ~ (دیدار با موسی و
 ایلیا)، ۴۲، ۸۹، دیدار با یوحنا
 معمدان)، ۷۳ ~ (راز و نیاز با خدا)،
 ۲۱۴، ۲۱۵ ~ (رفتن به جانب صور و
 صیدا)، ۳۸ ~ (رفتن به جانب قیساریه)،
 ۴۰ ~ (رفتن به جانب یهودیه)، ۱۸۲ ~
 (رشد و نمو)، ۱۱۷ ~ (رفتن به صور و
 صیدا)، ۸۶ ~ (زننده کردن مرده)، ۸۲،
 ۱۲۸، ۱۳۳ ~ (سخن گفتن با پطرس)،
 ۴۳، ۴۵، ۱۳۰، ۱۶۷ ~ (سخن گفتن با

- ۱۲۳ ~ (فروخته شدن به یهود)، ۶۳ ~
 (فرستادن شاگردان به موعظه و شفای
 مردم)، ۸۳ ~ (قدرت بخشیدن به
 حواریون)، ۱۳۴ ~ (مباحثه با
 فریسیین)، ۵۵، ۵۷، ۹۹ ~ (مثال زدن)،
 ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۹،
 ۶۰، ۶۱، ۷۹، ۸۰، ۹۲، ۹۷، ۱۲۴،
 ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲ ~
 (محاکمه)، ۶۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۷۰،
 ۱۷۱، ۲۱۷، ۲۱۸ ~ (ملقب به مسیح)،
 ۷، ۵۵، ۵۸، ۸۹، ۱۳۵ ~ (مشکوک شرن
 عده‌ای به یسوع ۳۶ ~ (مصلوب شدن)،
 ۷۰، ۲۱۹، ۲۲۰ ~ (معجزه)، ۳۷، ۱۸۰،
 ۱۸۹ ~ (معلم)، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۴۳،
 ۴۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۶،
 ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵،
 ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۸،
 ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲،
 ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸،
 ۲۲۱ ~ (موعظه)، ۱۳، ۲۵، ۲۶، ۳۲،
 ۳۳، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۶، ۶۲،
 ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۸،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۴،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶،
 ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳ ~
 (مهمان زکا شدن)، ۱۵۹ ~ (مهمان
 فریسیین شدن)، ۱۲۹، ۱۴۳ ~ (مهمان
 مرتا شدن)، ۱۴۰، ۲۰۲، ۲۰۳ ~
 (نصیحت یاران)، ۳۸ ~ (نماز کردن)،
 ۶۵، ۷۵، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۸ ~ (نواختن اطفال)، ۴۶،
 ۱۵۷ ~ (ورود به خانه عنیا)،
 ۲۰۴ ~ (همراه یوحنا)، ۱۲۸ ~ (یوحنا
 معمولیه پنداشته شدن)، ۱۳۴
 یعقوب (برادر یسوع)، ۳۵، ۷۰، ۷۸، ۸۳،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹
 یعقوب پیامبر، ۷، ۸، ۲۰، ۵۴، ۹۹، ۱۱۹،
 ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۳
 یعقوب پسر حلفا حواری، ۲۴
 یعقوب پسر زیدی، ۲۴، ۴۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷،
 ۸۲، ۸۹، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۵،
 ۱۳۳، ۱۳۷ ~ (آشنایی با یسوع)،
 ۱۲ ~ (سفر با یسوع)، ۴۲، ۱۳۵
 یواثام، ۷
 یوحانه، ۱۷۳
 یوحانیا، ۷
 یوحنا (حواری)، ۶۹، ۸۵، ۸۷، ۱۳۷، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱،
 ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۴۵ ~ (آشنایی با یسوع)،
 ۷۴ ~ (سفر با یسوع)، ۱۰۴، ۲۰۲
 یوحنا (یحیی)، ۸۹، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۷۷،
 ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۴۵،
 ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۵
 یوحنا عمادا (یحیی)، ۱۹۵، ۲۷۰
 یوحنا معمد (یحیی)، ۱۴۹
 یوحنا معمدان (یحیی)، ۷۲، ۹۸، ۱۰۳

- یوسف ناصری، ۲۲۰
- یوسف نجار، ۷، ۹، ۱۰، ۳۵، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۷۲، ۱۷۹
- یوشا، ۷
- یوشا قاط، ۷
- یونا، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۷۹
- یونا(پدر سمعان حواری)، ۲۲۳
- یونان پیغمبر (یونس)، ۳۱، ۴۰، ۱۱۹، ۱۴۲
- یهودا، ۱۱۹، ۲۱۰
- یهودا پسر یعقوب حواری، ۸۳
- یهودا برادر یسوع، ۳۵
- یهودا اسخریوطی (حواری خائن)، ۲۴، ۶۳،
۷۸، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۲،
۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰ ~ (خیانت به یسوع)،
۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۱۶
- یهودا اسخریوطی (خودکشی)، ۶۷
- ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۹۶
- یوحنا معمدانی (یحیی)، ۱۵۵
- یوحنا (بشارت پیامبری یسوع)، ۲۴۵،
۲۴۷ ~ (حسب)، ۱۳۸، ۱۸۵ ~
(دستگیر شدن)، ۷۳ ~ (دعوت مردم به
توبه)، ۱۸۴ ~ (سخن گفتن در گهواره)،
۱۸۰ ~ (غسل دادن یسوع)، ۷۳ ~
(غسل دادن مردم)، ۱۸۵ ~ (کشته
شدن)، ۹۹ ~ (گمان یکی بودن با
یسوع)، ۲۰۲ ~ (انکار مسیح بودن)،
۲۴۶
- یورام، ۷، ۱۱۹
- یوسا (برادر یسوع)، ۹۸، ۱۴۸
- یوسف، ۷۰، ۱۱۹، ۱۸۳
- یوسف پیامبر، ۸
- یوسف رامی، ۱۰۸

۲. جایها

	آ- الف
بیت عنیا، ۱۷۸	ادوم، ۷۷
بیت لحم، ۸، ۹، ۱۱۵، ۱۹۴	اردن، ۱۰، ۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹
بیت لحم یهوذا، ۹	اریحا، ۴۹، ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۵۹
ج	افرام، ۲۰۴
جاجله، ۶۹، ۱۰۷، ۲۱۹	اقزاینون (محل مصلوب شدن یسوع)، ۱۷۱
جاناشر، ۳۷، ۱۲۱	انطوریه، ۱۱۷
جد سامان، ۱۰۴	انگلیس، ۱۶، ۲۲
جرجسین، ۲۱، ۸۱، ۱۳۲	اورشلیم، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۹۴
جلاء بابل، ۷، ۸	۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹
جلیل (عزیمت یسوع به آن جانب)، ۱۰	۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۷
۱۱، ۱۲، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۶۴	۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵
۷۰-۷۵، ۷۷، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۱۰۴	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۰
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۵۵	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰	ب
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۵	باغ فرح آباد، ۶۳
۲۲۲	بیابان یهوذا، ۱۰
جمسانیه، ۶۵	بیت صایدا، ۱۸۵
ج	
چشمه سلوچا، ۱۹۸	

<p>ص</p> <p>صافیه، ۱۲۰</p> <p>صور، ۲۸، ۳۸، ۷۷، ۸۶، ۱۲۵، ۱۳۸</p> <p>صهیون، ۵۰، ۲۰۵</p> <p>صیدا، ۳۱، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۲۰۵، ۱۳۴</p> <p>صیدون، ۲۸، ۸۷، ۱۳۹</p> <p>ط</p> <p>طبری، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۲</p> <p>ع</p> <p>عبر اردن، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۵</p> <p>عبر دریای جلیل، ۱۸۸</p> <p>عبر نهر اردن، ۹۲، ۱۷۸</p> <p>عمواس، ۱۷۳</p> <p>عنیا، ۵۰، ۶۳، ۹۵، ۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴</p> <p>غ</p> <p>غامورا، ۲۶</p> <p>غیافا (وصیف الحجاره)، ۲۱۹</p> <p>ف</p> <p>فاجی، ۹۵</p> <p>ق</p> <p>قانای جلیل، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۲۲</p> <p>قریه انطرحنون، ۱۱۷</p> <p>قریه جرجیسین، ۱۰۲، ۱۶۰، ۱۷۵</p> <p>قریه عنیا ← ده عنیا</p> <p>قریه فاجی، ۴۹، ۱۶۰</p> <p>قیساریه فیلبس، ۴۰، ۸۸</p>	<p>چشمه نون، ۱۸۲</p> <p>ح</p> <p>حظیره، ۱۹۹</p> <p>د</p> <p>دره ارز، ۲۱۶</p> <p>دریاچه طبری، ۲۲۲</p> <p>دریای جاناشر، ۱۲۱</p> <p>دریای جلیل، ۱۲، ۳۹، ۷۴، ۸۶</p> <p>ده صیدا، ۲۸، ۱۳۸، ۱۷۹</p> <p>ده عنیا، ۶۳، ۱۰۲، ۱۶۰، ۱۷۵</p> <p>ده یهوذا ← یهوذا</p> <p>ر</p> <p>راضه، ۹، ۷۰، ۱۰۸، ۱۷۲، ۲۲۰</p> <p>ز</p> <p>زمین اسرائیل (اورشلیم)، ۱۰</p> <p>زمین جاناشر، ۳۷</p> <p>زمین زابلون، ۱۲</p> <p>زمین سدوم، ۲۵</p> <p>زمین مجدل، ۴۰</p> <p>زمین نفتالیم، ۱۲</p> <p>زمین یهودیه، ۴۵، ۱۸۲، ۱۹۱</p> <p>زمین یهوذا، ۹۰، ۹۲، ۱۱۴</p> <p>س</p> <p>سالیلم، ۱۸۳</p> <p>سامره (سوخر)، ۲۴، ۱۳۷، ۱۸۳</p> <p>سدوم، ۲۸، ۱۳۸، ۱۵۶</p> <p>سوخر ← سامره</p> <p>سیلوحا، ۱۴۷</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ناصره جلیل، ٥٠، ٧٣، ١١٥	ک
نابین، ١٢٨	کفر ناحوم، ١٢، ٢٨، ٤٣، ٧٤، ٧٥، ٩١
نهر اردن، ١٠، ١١، ١٢، ٢٠، ٤٠، ٤٦، ٧٣	١٢٠، ١٢١، ١٢٧، ١٨٠، ١٨٥، ١٨٩
٩٢، ١٢٩، ١٧٨، ١٨٢	١٩١ ~ (داخل شدن یسوع)، ٢٠، ١٣٨
نهر اردن جلیل، ١٢	کنعان، ٣٨
نینوی (نینوا)، ٣١، ١٤٢	کوه زیتون، ٥٧، ٦٤، ٩٥، ١٠٠، ١٠٤
و	١٦٠، ١٦١، ١٦٦، ١٦٨، ١٩٤
وصیف الحجاره ← غیافا	گ
ی	گذاره اردن، ٨١
یهودا (ده یهوذا)، ٧٣، ٧٧، ١٠١، ١٨٥	م
یهودا (شهر)، ١١٣، ١٧٢	مزرعه خون، ٦٧
یهودیه، ١٠، ١٢، ١١٥، ١١٧، ١٢٢، ١٢٥	مصر، ٩، ١٠
١٢٨، ١٦٥، ١٧٠، ١٨٣، ١٩٢، ٢٠٢	ن
	ناصره، ١٠، ١٢، ١١٢، ١١٦، ١١٧، ١٢٠
	١٧٩

۳. فرق، مذاهب و اقوام

آ- الف	ف
آل ابیا، ۱۱۱	فریسیین، ۱۰، ۱۳، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹،
اسرائیل، ۹، ۱۰، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۹،	۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴،
۴۷، ۶۷، ۶۹، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳،	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۷،
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۶۷،	۸۸، ۹۲، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹،
۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳،
اشراقی، ۲۰۵	۱۵۵، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳،
	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵،
	۲۰۶، ۲۱۶ ~ (آزمودن یسوع)، ۴۰،
ب	۵۴، ۹۲، ۹۳ ~ (آمدن نزد یسوع)، ۳۸،
بنی اسرائیل، ← اسرائیل	~ (توطئه قتل یسوع)، ۷۰، ۷۷ ~
	(درخواست معجزه) ۳۱ ~ (سخن گفتن
ز	یسوع)، ۲۹، ۳۵، ۹۸، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۹۹
زناده (صدوقیان از فرق یهود)، ۹۹	~ (مباحثه با یسوع)، ۵۵، ۵۷، ۹۹ ~
زندیق، ۹۸	(مهمان کردن یسوع)، ۱۲۹، ۱۴۳
زندیقان (صدوقیان)، ۱۰، ۴۰، ۵۴، ۹۸،	
۱۶۳ ~ (آزمودن یسوع)، ۵۴، ۱۶۳	
س	
سامریان (از فرق پست یهود)، ۱۳۹، ۱۵۱،	لاوی (از فرق یهود)، ۷۶، ۱۷۸
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۷	لاویان، ۱۷۸
ص	
صدوقیان ← زندیقان	یهود (یهودی - یهودیان)، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۴،

،۱۹۱ ،۱۹۰ ،۱۸۸-۱۸۰ ،۱۷۸ ،۱۷۲	،۶۹ ،۶۷ ،۶۶ ،۶۵ ،۶۴ ،۶۳ ،۴۵ ،۴۱
،۱۹۸ ،۱۹۷ ،۱۹۶ ،۱۹۵ ،۱۹۳ ،۱۹۲	،۱۰۶ ،۱۰۵ ،۱۰۳ ،۹۱ ،۸۹ ،۷۸ ،۷۱
،۲۱۶ ،۲۱۰ ،۲۰۹ ،۲۰۸ ،۲۰۶-۲۰۰	،۱۲۵ ،۱۲۲ ،۱۱۷ ،۱۱۵ ،۱۱۱ ،۱۰۷
۲۲۱ ،۲۲۰ ،۲۱۹ ،۲۱۸ ،۲۱۷	،۱۷۱ ،۱۷۰ ،۱۶۷ ،۱۶۵ ،۱۲۸ ،۱۲۷

۴. کتابها

انجيل، ۲، ۴، ۵، ۷، ۷۳، ۷۴، ۱۰۳، ۱۷۷،	۲۱۶
ک	انجيل يسوع مسيح، ۷۴
کتاب اشيعا، ۷۳، ۱۱۷، ۱۲۰	
ن	ت
ناموس ← تورات	تورات (ناموس، ناموس موسی، نوشته
ناموس موسی ← تورات	موسی)، ۲، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۹، ۴۱، ۵۴،
نوشته موسی ← تورات	۵۵، ۵۶، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۳،
	۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۷،
	۲۱۸

۵. اصطلاحات

بوانرجس (دوپسر رعد، لقب يعقوب و	آ- الف
یوحنا حواری پسران زبدی)، ۷۸	ابروبايتکی قوليمثرا (= برکه میس آبشخور
ر	گوسفند، دروازه گوسفندان)، ۱۸۵
رابونی (= ای معلم)، ۱۷۹، ۲۲۱	ابرو طوريون (= حياط کاخ)، ۶۸
رُبع (= رئیس طایفه یا معبد)، ۳۶، ۳۷،	اوصنا (= خوش آمدی)، ۲۰۵
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۴	ب
	باعل زبول (= شیطان)، ۲۶، ۳۰، ۷۸، ۱۴۱

عید فصح، ۶۲، ۶۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷،
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۱

عید فصح یهود، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۴
عید مظال یهود، ۱۹۲
عید یهود، ۱۸۵

ف

فارقلیطی (= روح پاک خدا)، ۲۱۰-۲۱۳

گ

گازر (= رختشوی)، ۸۹

م

محرث (= گاو آهن)، ۱۳۷
مخلع (= معلول)، ۲۰، ۷۶
مسیا (= مسیح را)، ۱۷۹

ن

ناردین (= نوعی عطر)، ۱۰۲
نان تقدمه (= نان و شراب)، ۲۹، ۱۲۴

ص

صفا (پطرس) ۲۴۱

ط

طلیتی کوم (= ای دختر برخیز)، ۸۲
طیب ناردین (= عطری خوشبوی)، ۲۰۴

ع

عشار (= باجگیر، گیرنده یک از ده)، ۳، ۱۷،
۲۲، ۲۴، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۵۶، ۷۶، ۱۱۸،
۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹

عشاران ← عشار

عشور ← عشار

عشورگیرندگان ← عشار

عمادا (= غسل دادن)، ۱۰، ۷۲، ۱۸۲، ۲۰۱
عوسج (= درختی که خدا از طریق آن

باحضرت موسی سخن گفت)، ۹۰

عید افطار، ۶۳، ۱۰۲، ۱۶۶

عید بزرگ، ۱۹۳

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

The revival and publication of manuscripts is on the responsibility of the researchers and cultural institutions. The Written Heritage Research Centre, in pursuing its cultural goals, has sponsored these goals through the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Research Centre

© Written Heritage Research Centre, 2005
First Published in I. R. of Iran by Mīrās-i Maktūb

ISBN 964-8700-07-9

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D I N T E H R A N

TARJUMAH'I ANĀJĪL-I ARBA'AH

Translated, Annotated & Explained by

Mīr Muḥammad Bāqir Ibn-i Isma'īl-i Ḥusaynī

Khātūn Ābādī

(1070 - 1127 A.H.)

Edited by

Rasūl Ja'fariyān



Mirās-i Maktūb
Tehran, 2005